

۹۳۰

سایه  
۶۰

۹۱۰

۹۳۰

۱۸۹۵۸

بیا ۵

نادر - عربی  
سید زاعلی محمد باب

۹۳۰

مان  
۶۰

۹۱۰

۹۳۰

۱۸۹۵۱

بیان

تاریخ - عربی  
سید زاعلی محمد باب



سایان  
بیت  
۶۰

۹۳۰

۹۱۰

۹۳۰

۱۸۹۵۸

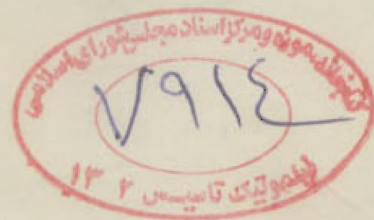
بیا ۵

مادر - عمری  
سید زاعلی محمد باب

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰

۹۳.

سال  
۱۳۰۲  
قمری





کتابخانه بیان فارس  
۱۴۹۵۸ /



۹۳



**بسم الله الرحمن الرحيم**

تسبیح و تقدیس بساط قدس عز مجد سلطانی را لایق که لرزید و لا  
 بوجود کینونیت ذات خود بوده و هست و لرزید و لرزید و لرزید و لرزید  
 خود متعالی از ادراک کلماتی بوده و هست خلق فرموده این عرفان  
 خود را هیچ شئی را بجز کل شئی از عرفان او و بجای فرموده بسنی الا  
 بنفسی او اندام نزل متعالی بوده انما قرآن شئی و خلق فرموده کل شئی را  
 بشانیکه کل بکینونیت فطرت اقرار کنند نزد او در یوم قیامت باینکه  
 نیست از برای او عدلی و نه کفوی و نه شیمی و نه قرینی و نه مثالی بل  
 بوده و هست علیک الوهیت خود و متعزیز بوده و هست  
 ربوبیت خود نشاخته است او را هیچ شئی حق شناختن و ممکن  
 نیست که بشناسد او را بحق شناختن زیرا که آنچه اطلاق میشود  
 بر او در کیشیدیت خلق فرموده است او را علیک مشیت خود و بجای  
 فرموده با و بنفسی او در علو و تقدس او و خلق فرموده این معرفت او را  
 در آنکه کل شئی تا آنکه یقین کند باینکه او است اول و آخر و او است ظاهر  
 و باطن و او است خالق و رازق و او است قادر و عالم و او است سامع  
 و ناظر و او است قاهر و قاهر و او است محیی و ممیت و او است مقتدر  
 و متعزیز و او است متعالی و مرفوع و او است که کمالش نکرده و نمیکند

همین  
 و لا ترأل  
 ع

شئی

الابرار و تسبیح او و سمو تقدیس او و امتناع توحید او و ارتفاع  
 تکلیف او و نبوده از برای او اولی الا با ولایت خود و نیست از برای او آخری  
 الا با خیریت خود و کل شئی بما قد قدر فیما و یقدر قد شئی شییئته  
 و حقوق بالبنیة و با و بده فرموده خداوند خلق کل شئی را و با و عود  
 می فرماید خلق کل شئی را و او است که از برای او کل اسماء حسنی بوده و هست  
 و مقتدر بوده کند ذات او از هر اسم و وصفی و متعالی بوده کافور  
 او از هر بهائی و علانی و منزّه بوده جوهر مجرد او از هر امتناعی و  
 ارتفاعی و او است اول و لا یعرف به و او است <sup>اختر</sup> که یوصف به و او  
 ظاهر و لا یغیب به و او است باطن و لا یدرک به و او است اولی  
 بمن یظهر الله و او است اولی من امن بمن ظهر و او است شئی واحد که خلق  
 کل شئی بخلق او می شود و رزق کلماتی برزق او داده می شود و هست  
 بموت او ظاهر می شود و حیات کلماتی بحیات او ظاهر می شود و بعث  
 کلماتی ببعث او ظاهر می شود لم یبعین الوجود قبله لامن قبله  
من بعد ذلك اسم الهوته و طلعه الربوبية المستقره في ظل وجهه  
الالهية و المستدل على سلطان الوجدانية و لو علمت ان ذین و  
کل شئی حبه ما ذکرت ذکرنا اننا لما لم تسجد لها خلقت کینون  
عباهی منها و علیها و الا کل لما ید و حق حبه نور من نور خورشید  
الی نور علی نور یهدی الله بنوره من لسان و یرفعه الله لنوره من  
انصد و معید و او است که خداوند واحد از برای او بظهر



نفس او هیچده نفسی که خلق شده اند قبل کشتی از نفسی او خلق فرموده  
 و آیه معرفت ایشان را در کینونیت کشتی مستقر فرموده تا آنکه  
 کل بکنه ذات خود شهادت دهند بر اینکه او است واحد اول  
 و حی لم یزل و حکم فرموده احدی از ممکنات را که بعد از آن نفس خود  
 و توحید کند کینونیت خود از کل ماسوا خلق <sup>خلق</sup> عنده قد  
 بامر االه الخلق و الا من قبل و من بعد ذلك رب العالمین  
 و بعد عقی بنیاست برناظر این کلمات که خداوند خلق قرآن را عود  
 فرمود در روز قیامت بظهور نفس خود را و بعد خلق فرموده  
 خلق کل شیء با بعدا کان کل شیء حیثین قد خلق زیرا که هر شیء که  
 خلق شده از برای یوم ظهور الله بوده زیرا که او است مانیق  
 الیه کل شیء و ماینهی الیه کل شیء و بعد که ظاهر شده بظهور  
 ایات قدرت خود شبیه نیست که کشتی بکمال مایکن ان یصل  
 بلقاء الله رسیدند و در مرتبه خلق فرمود خداوند عزوجل  
 اولیه را و خلق فرمود با و کشتی را و چونکه الان خلق کشتی در  
 خلق بدیع ذکر شد دلیل است که خلق اول لم یزل و لا یزال بوده  
 از لم یکن شان کان الله الها و لم یکن خلق یعبده و ان الله لم یزل  
 کان فی علوقه سر و عار و نرفه و نو حده و اول خلق کل شیء در  
 این آن که آن یوم جمعه است عاید که الله شده و حضرت رب  
 العزة این خلق بدیع را بامر خود خلق و مستقر در ظل او فرموده  
 الی ان یعبده

الی ان یعبده زیرا که شبیه نیست که الله بیدد ذلك الخلق  
 ثم یعبده و ان الله علی کل شیء قدیر و منظم فرموده خلق کل  
 بعد کشتی با و امریکه نازل فرموده از ساعت قدس خود و  
 مشرف ساختن از شمس خود خود تا آنکه کشتی بد کر کشتی  
 در کل شیء متکمل در کمال کشته از برای ظهور قیامت آخری تا آنکه  
 جزا دهد هر شیء جزای کل شیء ان کان من نفسا بعد له و ان کان  
 من اثباتا بفضله ان علم او بکل شیء قبل کشتی مثل او است بکشتی  
 بعد کشتی و قدرت او قبل خلق کل شیء بر کل شیء بمنزل قدرت  
 او است بعد خلق کل شیء بر کل شیء لم یزل الله کان عالما بکشته  
 و قادر علی کشتی لدا السماء الحسن من قبل و من بعد لیج لمن فی السما  
 و من فی الارض و ماینهما الا اله الا هو العزیز المحبوب و بعین یقین  
 نظر کن که ابوابین بیان مرتب کشته بعد کشتی و در ظل هو یا  
 ملائکه سموات و ارض و ماینهما باذن الله مستجند و مکبر و  
 مقدسند و مجد و عامل اند و معظم کل بر یوم ظهور الله که  
 نقطه بیان است در اخوت او راجع با و خواهند شد و هو کا  
 بعد دکل شیء ان نفوس متعنه راجع با و شوند مژه کل شیء نزد او  
 کشته و طوبی لمن یحشر یوم القیمة بین یدی الله و لیقبلنه الله  
 عن باب من ابواب کشتی از اند ذات نفس قد رجع الیه اکل من قد  
 دان بالیان بما قد عمل فی ذلک الباب فلتشرعن فی ذلک ثم و لشرعن







شیخی است از شمس او که در ظهور او کای او مجلی شده و او است <sup>حق</sup>  
 باین کلمه از کینونیات کل خلق بنفس خود زیرا که اگر مرآت بگوید <sup>من</sup>  
 شمس است در نزد شمس ظاهر است که شیخ او است که میگوید قد عرفنا <sup>که</sup>  
 ان باخلق البیان علو وجوده <sup>که</sup> فی کلمه ربکم ان لا تعجبین <sup>من</sup> بظهور <sup>الله</sup>  
 يوم القيمة بالحق فان ما انتم تطقون مثال ظهوره فی افئدةکم وما <sup>ی</sup>  
 یطق به ذلك ما قد شهد الله على نفسه على ان لا اله الا هو <sup>الهمین</sup>  
 المیتوم و امروزه بنفسی که در قرآن این کلمه که جوهر کل دین <sup>است</sup>  
 میگوید شبهه نیست که بقول محمد رسول الله من قبل میگوید و <sup>بنفس</sup>  
 این کلمه در فؤاد او بوده که شیخ ان در قایلین امروز مجلی است  
 ولذا راجع می شود باو در ظهور و اخراج او که ظهور نقطه بیان <sup>است</sup>  
 نه اولی او زیرا که در ظهور او کای او سبزه توحید در کینونیات خلق  
 مرتفع نشده بود و حال که هزاره و نیست و هفتاد سال گذشت  
 این سبزه بمقام غرر رسیده هر کس مرا و هست شیخی از ان شمس نقطه  
 فرقان که عین نقطه بیان است در نزد او که بد ظاهر خواهد کرد  
 مثل زعم با علی کلمه که دین کل قائلین است و بقول ان اول دین ثابت  
 میشود و کل در وقت موت همین را میگویند و باور راجع می شوند  
 ان استباح المرایا لا یرجع الا الی ما قد بد و ان اریقت المرات <sup>فیها</sup>  
 من مثا الشمس یرجع الیهما از <sup>بند</sup> بدست منها و لم یکن رجعها و لا عو <sup>ها</sup>  
 الا فی حد مؤاتیهما حیاتی که علو کلمه فرقان من قبل و علو کلمه بیبا

من بعد نزد شمس حقیقت این قسم باشد چگونه است ششونیکه متفرع  
 بر این کلمه است از معرفت اسماء الله و معرفت بنی و معرفت ائمه هدی  
 و ابواب هدی و مسائل فروعیه که لایعد و لا یحصی هست هفتصد و سی  
 از انها مجتبی شده از کینونیتی که بدء وجود او و او بوده و راجع می شود  
 باو در صورتیکه از سبزه اثبات بوده و اید توحید او مدلل بر شمس بوده  
 و اگر العیان بالله که مدلل بر او نبوده که لایت ذکر نیست زیرا که نفوذ  
 که خود را منسوب بقوان کرده چه قدر حکم بغیر ما انزل الله در این  
 ایشان هست و این در ذکر کینونیت افها بود در ذکر ما متفرع  
 علی الکیونونیات از ما متفرع الی عارون الحق یرجع الی کینونیت و کینونیت  
 لما لم یبدل علی الله کاید که عند الله و انچه ما متفرع بکینونیات <sup>است</sup>  
 راجع می شود بافها و انها اگر آیات مستقره باشند در مرایای افئدة <sup>خود</sup>  
 در مستودع در بدء و عود راجع می شوند بمقاعد خود و لما کان  
 الشمس لم یزل مشرقه تلك المرایا لا تزال مستدلته و نبوده است  
 ان برای فیض خداوند در هیچ شان تعطیل و تضادی من یقل الله <sup>الله</sup>  
 رغ و لا اشرك برب احد و ان ذات حروف السبع باب الله ان ادعو <sup>معه</sup>  
 بابا و یو من عن یظهره الله فان اقد فان بدلت الباب الاول من  
 الواحد الاول و طوبی للفائزین من حسن يوم عظیم ذلك يوم کل علی <sup>الله</sup>  
**الباب الثاني** <sup>فهم یعرفون</sup> **من الواحد الاول**  
 ملخص این باب آنکه رجوع محمد صلی الله علیه و آله و مظاهره بنفسی او بدینا <sup>شد</sup>



و ایشان اول عبادی بودند که در بین پدی الله در یوم قیامت حاضر شدند  
 و اقرار بوحیدانیت او نموده ایات بابا و ابریکل رسانیدند و خداوند  
 بوعده که فرموده بود در قرآن و زیارتان منی علی الذین استضعفوا  
فی الارض و جعلهم ائمة و جعلهم الوارثین ایشانرا ائمة گردانید  
 و همان دلیل که نبوت محمد از قبل ثابت است بهما رجوع ایشان بدینا  
 عند الله و عند اولی العلم ظاهر است و آن دلیل ایات الله است که  
 ما علی الارض انما یتیان بمثل افعا اجزئی باشند و شبهه نیست که بشر  
 عبد بتوحید خداوند و معرفت او است و اقرار بحد و طاعت و  
 رضای او و شبهه نیست که این نفوس مقدس قبل از هر نفسی با آنچه  
 جوهر کل علو و عزت است فاش گردیده زیرا که هر ذی روحی که تصور کند  
 عزی مشاهده نمیکند الا برضای خداوند و شبهه نیست که ایشان  
 اول انواری بودند که بین پدی الله سجده نموده و ایاتی که نازل فرموده  
 بر باب خود قبول نموده تبلیغ افکار فرموده و هیچ علوی در امکان  
 اعلم تر از این نیست که مؤد عبد مدل علی الله باشد و بقدر تسبیح  
 عشر عشر تا سحر از محبوب خود محبت نیابد زیرا که هر نفس آنچه  
 در حیات خود میکند اراده نمیکند الا رضاء الله زیرا که این است  
 منتهای مقصد کل و شبهه نیست که رضاء الله ظاهر نمیشود  
 الا برضای آن کسی که خداوند با و محبت خود را عطا فرموده باشد  
 و شبهه نیست که این انوار مقدس بر رضای خداوند متعالی است

شده و همین است علو اعلی فوق هر علوی و سمو اعلی فوق هر  
 سموی و شبهه نیست که رجوع ایشان در ظهور اخوت اعظم است  
 نزد خداوند از ظهور بدو ایشان در قبل و باینجه قبل نبوت ثابت  
 شده امر و نزولایت ثابت می شود اگر چه ظهور نقطه بیان همان  
 ظهور محمد است در رجوع آن و لکن چون ظاهر شده بظهور الله  
 کل اسماء در ظل او مستدل علی الله هستند زیرا که او است اول  
 و ظاهر و باطن و از برای او است اسماء حسنی مخصوص گردانیده  
 خداوند اسماء ایشانرا در این کور مجوف حی زیرا که چهارده نفس  
 بوده و اسم مکون مصون که با اسم ابواب اربعه یا انوار عشرون نام  
 خلق و رزق و موت و حیوة مذکور می شوند که کلا عدد حی می  
 که اقرب اسماء بوده اند الی الله و ما سوای انها مهتدی هستند  
 ایشان زیرا که بدو فرمود خلق بیان را با ایشان و ایشان انواری  
 بوده اند که لم یزل و لا یزال نزول و عزت حق ساجد بوده و هستند  
 در هر ظهوری با اسمی مذکور نزد خلق بوده در هر ظهوری تغییر  
 اسماء جسد تیر از برای ایشان بوده و لیکن اسماء کینونیت که مدل علی  
 بوده در افقند ایشان ظاهر بوده و اگر نبود بقرب کینونیت خود نتوانستند  
 بین پدی الله حاضر شوند لم یزل و لا یزال بوده و هست و از برای  
 خداوند اسماء ما لا نقایه عما لا نقایه بوده و هست و لیکن کل باین  
 اسماء مجلی گشته چنانکه هدایت کل بهدایت آنها شده و در افقند



این اسم آوریده غنی شود الا الله با هر چه از هیچ نفس مؤمن  
مؤمنه و بدیه غنی شود الا الله وحده الا الله الخالق والامر من قبل  
و من بعد الا الله اله الحق القیوم و هر نفسیکه مؤمن می شود صلوات  
علیه و الله یورده یارودن آن رجوع نموده در ظل او و آن کس که بخواهد  
عکس شود و الله علی کل شیء شهید

**الباب الثالث من الواحد الاول** در اینکه علی علیه السلام راجع شد  
با انچه مؤمن با و بودند و دون آن و آن تالی من امن بالنقطه  
بعد از سیم **الباب الرابع من الواحد الاول** در اینکه فاطمه صلوات  
علیها راجع شد بحیوة دنیا با هر کسی که مؤمن با و بود و در فصل  
**الباب الخامس من الواحد الاول** در اینکه حسنی علیه السلام راجع شد بحیوة  
دنیا با هر کسی که مؤمن با و بودند و دون آن **الباب السادس من الواحد الاول**

در اینکه حسنین علیه السلام راجع بحیوة دنیا با هر کسی که مؤمن با و بودند

و دون آن **الباب السابع من الواحد الاول** در اینکه علی ابن الحسین  
علیهما السلام راجع شد بحیوة دنیا با هر کسی که مؤمن با و بودند و دون آن

**الباب الثامن من الواحد الاول** در اینکه محمد ابن علی علیهما السلام راجع شد

بحیوة دنیا با هر کسی که مؤمن با و بودند و دون آن **الباب التاسع من الواحد الاول**

در اینکه جعفر ابن محمد علیهما السلام راجع شد بحیوة دنیا با هر کسی که

مؤمن با و بودند و دون آن **الباب العاشر من الواحد الاول** در اینکه موسی

جمعی علیهما السلام رجوع فرمودند دنیا با هر کسی که مؤمن با و بودند و دون آن

**الباب الحادی عشر من الواحد الاول** در اینکه علی ابن موسی علیهما السلام

رجوع فرمودند دنیا با هر کسی که مؤمن با و بودند و دون آن **الباب الثاني عشر**

**من الواحد الاول** در اینکه محمد ابن علی علیهما السلام رجوع فرمودند دنیا

با هر کسی که مؤمن با و بودند و دون آن **الباب الثالث عشر من الواحد الاول**

در اینکه علی ابن محمد علیهما السلام رجوع فرمودند دنیا با هر کسی که مؤمن

با و بودند و دون آن **الباب الرابع عشر من الواحد الاول** در اینکه حسن ابن علی

علیهما السلام رجوع فرمودند دنیا با هر کسی که مؤمن با و بودند و دون آن

**الباب الخامس عشر من الواحد الاول** در اینکه حضرت حجة علیه السلام

ظاهر شد بایات و بینات بظهور نقطه بیان که بعینه ظهور نقطه

فرقان است اگر چه نقطه بیان در اول ذکر شد و نقطه فرقات

دنیای و ظهور حضرت در باب خاص عشر تر آن اینکه نقطه در مقام

تجدد که صرف ظهور علی الله است باسم الوهیت ظاهر است در مقام اول

ذکر شد و در مقام تعین که مشیت اولیه است در مقام تالی ذکر شد

و در مقام قائمیت بکل نفس که مخصوص بظهور رابع عشر است و دنیا

خاصی عشر ذکر شد و نقطه در مقام اولیت که بزل و لا یزال بوده

و او است احوی بنی کر کل اسماء ان نفسی اسماء بنفسها و مثال این در قرآن

است اسم الوهیت اسم ربوبیت هم هست و کل اسماء هم هست مع آنکه

ظاهر باسم الوهیت که بزل و لا یزال در مقام نقطه مذکور است و اسم

کل اسماء در علو و اکنه خود ظاهر آن هو الاول و حین الذی هو الآخر



وهو الباطل في حين الذي هو الظاهر وهو الذي يدرك باسم كل اسم  
وحيث الذي لم يدرك باسم لا اله الا هو القادر العتيق **الباب الثاني عشر**  
**من الواحد الاول** در اينكه باب اول رجوع فرمودند بدنيا با هر كس كه باو  
مؤمن بود من حق و معرفه **الباب السابع والخمسين من الواحد الاول** در اينكه با  
تا رجوع فرمودند بدنيا با هر كس كه باو مؤمن بود من حق و معرفه **الباب الثامن**  
**من الواحد الاول** در اينكه باب ثالث رجوع فرمودند بدنيا با هر كس كه باو  
مؤمن بود من حق و معرفه **الباب التاسع والخمسين من الواحد الاول** در اينكه  
باب رابع رجوع فرمودند بدنيا با هر كس كه باو مؤمن بود من حق و معرفه

**الباب الاول من الواحد الثاني**

في بيان معرفة الحجة والدليل **مختص** اين باب آنكه خداوند عالم را در  
در هر كس كه بايجه اعلى او اصل ان كور تقاضا مي نمايند حجت را نازل مي  
چنانچه در زمان نزول قرآن افتخار كل فصاحت كلام بود از اين  
خداوند قرآن را با علم علو فصاحت نازل فرمود و او را مجزه رسول الله  
صل الله عليه واله قرار داد و در قرآن خداوند اثبات حقيقت رسول  
صل الله عليه واله و دين اسلام را فرموده الايات كه اعظم بينات  
و دليل براعظيت آن آنكه كل بحروف هجائية تكلم ميكنند و خداوند  
عالم كلمات را ايندرايشان نازل فرمود كه او را على الارض جمع شوند  
و بخوانند ايله در مقابل ايات قرآن بياورند نمي توانند و كل عالم  
مي شوند و سران آنكه خداوند نازل فرمود قرآن را از سوره مشيت

كه حقيقت

كه حقيقت همد يه باشد بلسان خود حضورت وان شجره  
هيچ حرفي نازل نمي شود مايد الا واحد روح ان ميكنند در حين نزول  
عند ان نازل فرمايد انا قد بد شئ انك الخلق امر ان لما انا كما  
على كل شئ قائم ان فان انكر الله يتعلق بكل ما يدرك باسم كل شئ ويراكه  
غير خداوند محيط بكل شئ نيست كه كلام ان معين باشد بر كل شئ و  
قولا و كل خلق بد شئ و كذا ان ينزل الله وانا لعنيد ذلك الخلق  
وعدا علينا انا كما على كل شئ قادر ان زيرا كه حين نزول اين كلمه اخذ  
ارواح عود كل شئ در مظهر اين ايد و شود كه در يوم قيامت بين يدي الله  
حاضر شود كه عود كل شئ صديق نمايد و غير الله مقتدر بر اين نيست  
زيرا كه آنچه خداوند تكلم مي فرمايد از شجره حقيقت بنفسها كينون  
شئ و خلق مي شود اگر در يوم عليين است ان حروف حق مي شود و اگر  
حروف عليين است ان حروف اثبات مي شود زيرا كه قول الله حق  
و در هر شئ كه نازل مي شود شينيت تعلق مي كند كه در حق شود و كذا  
كند بر اينكه او حق است و على هذا قد نزل من قبل ان النار حق و  
الجنة حق و بيان خلق روح كلمه حق در مقام خود شده و هر  
كه تفكر در اوت نمايد بيقين مشاهده مي كند كه ارواح حقيقيه  
نقطه اوليه بايات الله در كينونيات انفس و افاق متذوقه  
چنانكه خداوند قبل در قرآن در ايه سوليم اياتنا في الافاق و  
انفسهم حتى يبين لهم انه الحق ذكر فرموده وانا انك كسى ناظر بكنون



کل شیء نشود که روح خود را بشناسد از آنکه متحقق علی ان مؤلف الله حق  
 نمیکند بر اینکه بداند که قول متحقق حق می شود در کتب و غیره  
 کیونکه شیء و این معنی مخصوص است بخداوند عزوجل از غیر او  
 شیء و ذات شیء و صفت شیء و عیب شیء نیست و هر کلمه که در ملک  
 او با و نمی شود یا اثبات اثبات در ظل خود او نازل فرموده از آیات  
 حشر می شود بلکه نیست این کلمات بعینه از انجیران عظام ابراهیم الله  
 و کلمات از ظاهری میگردند زیرا که چنین که خداوند ذکر می کند من میفرماید  
 خلق او بان می شود و چنین که در و نه حروف علیین را نازل میفرماید  
 خلق از لوح آن باور می شود این است سرانکه آیات الله حجت است  
 بر کل خلق و اعظم بینات و اگر ظهورات است بر اثبات قدرت او  
 و علم او و شهادت نیست که در کتب نقطه بیان افتخار او و اولاد اباب علم خود  
 و در قایم صورت و شئون و متعده از ماضی و کمالیت بوده از انجیران  
 عالم حجت در مثل حجت رسول خدا در نفس آیات قرار داده و در علم  
 توحید و معبودیت کلمات از اسان او جاری فرموده که هر دار و روح  
 نذر او حاضر شده الا کسی که در آن نماند انچه او با محبوب خود نگاه  
 فرموده و شئون حکمیه و علمیه و کلامیه از نزد او ظاهر فرموده که غیر  
 قدر آنرا ندانسته و عارف نگشته اگر چه ظهوراتش حقیقت بنفسها  
 مسدود کل مکافات است از علو عرفان او ولیکن پیروز بیکر خداوند  
 در او گناشته از آیات و کلمات نمود بعد از کل موجودات است بعضیها  
 آثار خود

آثار خود هر یک له من عدل لیعرف به او من که نویخت بر او  
 شبهه لیثبه بر او من قرین یقترن به او من مثال میثاق بر  
 فصیحان الله عن ذلك تسبیحا عظیما از کبری فیه الا الله و انالک  
 عابدون و در این کتب خداوند عالم در نقطه بیان آیات و بینات  
 خود را عطا فرموده و او را حجت متعبر بر کل شیء قرار داده و اگر کل ما  
 علی الارض جمع شوند نمیتوانند ایستادگی بکنند خداوند از اسان او  
 جاری فرموده ایان نمایند و هر روزی روحی که تصور کنند یقین مشاهد  
 میکند که این آیات از نشان بشر نیست بلکه مخصوص خداوند واحد است  
 که بر اسان هر کسی که خواسته جاری فرموده و جاری فرموده و نخواهد  
 فرمود الا از نقطه مشیت زیرا که او است مرسول کل رسل و منزل کل  
 و هرگاه این امری بود که از قوه بشر ظاهر می شد از حین نزول قرآن  
 تا حین نزول بیان که هر روز و نیست و هفتاد سال گذشت تا  
 کسی بایه ایشان گریه باشد با وجود بیکر کل با علو قدرت خود خوانا  
 که احاطه کلمه الله را نمایند ولی کل عاجز شده و متواستند و امر  
 اگر کسی تصور کند از اول بیان تا امر و یقین مشاهده میکند که  
 انصافیکه اعتراف بحجیت آیات نموده و تبلیغ امارات بکل فرموده  
 بوده و اگر ظاهر نموده بحجیت ایشان و لکن علو عرفان ایشان از  
 هیچکس پوشیده نیست زیرا که در آن تلاطم مرجوم سید عالم  
 علما و حکمای روی زمین را پشت پازده و در انحصار حق قصد

نزول



بجیت ایات نموده اند چه از این طایفه چه غیر آنها نزد هیچکس  
در علو تقوای ایشان نبوده و نیست اگر در این از جهت ضعف مردم  
و لا اینچه خداوند شهادت دهد معارضه نشود با شهادت کلام  
و شهادت نیست که شهادت خداوند ظاهر نمیشود الا بشهادت کسیکه  
بیت قرار داده است اول و کافی است شهادت نفس ایات <sup>الارض</sup> بجز ماعلی  
از کلماتی زیرا که این جمیع است باقیمه عند الله الی یوم المقیة و هرگاه  
کسی تصور در ظهور این بجز نماید بلا ریب تصدیق در علو امر الله  
مینماید زیرا که آن نفسی که نیست و چهار سال از عمر او گذشته و از علوی که  
کل باطنی است و گذشته و معروف نبوده و حال باین نوع که تلاوت ایات <sup>بیت</sup>  
بدون فکر و تأمل و در معرض بیخاست هزار بیت در میانان میرو  
بدون سکون قلم و تقاسیر و ششون علیه در علو مقامات معرفت و  
توحید ظاهر مینماید که کل علما و حکما در آن موارد اعتقاد بجهت این  
امراک آنها نموده <sup>بیت</sup> شهادت نیست که کل ذلك من عند الله هست علما و  
ان اولی الامر تا اخر اجتهاد نموده چگونه در وقت نوشتن ببطری عریض  
رقعت نموده و از لامر کلماتی است که لا یوق ذکر نیست کلی اینها از  
حجت خلق نبوده و الا امر الله <sup>بیت</sup> امر و اجل از این است که سوان اول  
شناخت بخیر او بل غیر او شناخته می شود با و قسم بذات خداوند یک  
و حده و حده نبوده و هست که آثار آن مصنی تراست از صفیاء  
شمس و زهار و آثار آنهاست که هندی شده اند معلوم هدایت او اگر با علو

در جبهه علم و عرفان اصل کردند مثل آثار آنها مثل نیر کوکب است  
در لیل و استغفر الله عن ذلک کیف بدلت بخاک نازل بجز الحد و کیف  
معروف ذکر اول بدلت بکرامت و سجده و سبحان الله و تعالی عن کل ما یدکر  
الآثار و ملکوت الارض و السموات کل اینها نظر بمقامات حدیقه  
خلق بود که ذکر شد و لا اینچه احتیاج می شود یوم قیامت این است  
چنانکه همین احتیاج شد در این قیامت چنانچه خداوند سؤل فرمود  
لبسان لسان خود که آیا قرآن کتاب کیست کل مؤمنین با و گفتند که  
کتاب الله است بعد سؤل کرده شد که آیا فرق در میان فرقان و سؤل  
دیده می شود اولی الا شده گفتند لا والله کل من عند ربنا و عانت  
الا اولوا بصار بعد خداوند عالم نازل فرمود که او ن بود کلام من  
بلسان محمد رسول الله و این است کلام من بلسان ذات حروف  
السبع باب الله و هر کس بان ایمان آورده معجزی از برای او نیست اگر  
بخواهد در ایمان خود ثابت باشد الا انکه ایمان او در باین ایات و لا  
باطل خواهد شد کینونیت او و اعمال او کیوم یکن شیئا عنه <sup>بیت</sup>  
و بعد نازل فرمود ای خلق من کل ان اول عمر تا اخر عمر هت های جد و جهد  
عمل میکنند از برای رضای من اگر اوری از امور فرعی را عامل <sup>بیت</sup>  
لاجل ان است که من در کتاب خود نازل کرده و اگر با تمهیدی ایمان  
آورده اند یا انکه زیارت قبور ایشان تقریب بسوی من میجویند  
بواسطه ان است که در قرآن بر من اسمای آنها نازل شده و اگر اقر



بأنوار محمد رسول الله میکنند بواسطه آن است که رسول من بود  
و اگر در خود کعبه طواف میکنند بواسطه آن است که من او را  
بیت خود خوانده و اگر قرآن را معظم میدانید بواسطه آن است که  
آن کلام من است و هر نفسی اگر چه آن نفس است آدم باشد لابد  
اینچه میکند بواسطه نسبت او است بمن چنانکه نزد خود چنین  
و حال آنکه محبت شده و خلاف واقع تصور کرده و از ظهورات  
من محبت شده زیرا که هیچ شیئی نیست مگر آنکه راجع می شود حکم او  
باین هیکل انسانی که خلق شده است با عرض و آن هیکل را  
می شود درجه بدرجه تا آنکه می رسد بنبی من و آن نبی ثابت  
می شود نبوت او لا ینکسر بیکه نازل شده بر او و محبتی که با او عطا  
شده و امروز که یوم ظهور من است که بنفسه ظاهر شده و این  
را که بنفسه مثل من که بسیار است که نسبت خود خوانده و الا از برای  
ذات من نزا اولی است و نیز از برای و نیز ظهوری است و نیز بطواف  
ملکه امروز اینچه راجع باین نفسی که از قبل من آیات من را از او  
ستود راجع بمن می شود و اینچه راجع باو نمی شود راجع بمن نمی شود  
این است ظهور من بنفسه و بطون من بدانکه زیرا که غیر این ممکن  
در امکان نیست و اعلائی از این تصور در میان نمی شود چه قدر  
محبت هستید الخلق که کل بنسبت بمن در مقام خود چنان  
تصور میکنند که در رضای من هستید و آینه که دلالت بر من میکند  
و آیات

و آیات قدرت من که خدای من او را فطرت او است باین من تلا  
می نماید بغیر من او را در جلی ساکن کرده اند که اهل آن  
قابل ذکر نیست و در نزد او که نزد من است غیر یک نفسی که از  
حق کتاب من است نیست و بین بدی او که بین بدی من است و  
لیل یک مصباح مضیی نیست و حال آنکه بقاعدیکه بقدر در جای  
باو می رسد مصابیح مشدده مشرق و ماعلی الارض که از برای او  
شده با او او مشدند و از او بقدر یک مصباح محبتی است  
که من شهادت میدهم بر این روز بر خلق خود و درون شهادت من  
نزد من کاشی بوده و هست و هیچ چیزی از برای خلق من اعلائی  
از حضور بین بدی نفس من و ایمان بآیات من نیست و هیچ  
ناری شده از احتیاج این خلق بظهور نفس من و ایمان بیاوردن  
بآیات من نبوده و نیست اگر می گویند از قبل من چگونه تکلم می نماید  
من بپند آیات مرا با آنچه قبل در کتاب من گفتید حال هم حیا می کنید  
و حال آنکه دیدید که ثابت شد کتاب من و امروز کل باو عود من  
من هستید و عنقریب خواهید دید که افتخار شما با ایمان باین آیات  
و لیکن امروز که رفع میدهند انفس شما را اظهار ایمان بکلام من و غیره  
محبت شده اند و هیچ ضرر نرسیده و نخواهد رسید بر مظهر نفس من  
ضرر رسیده و می رسد با نفس خودتان راجع می شود بر روح بر انفس خود  
مؤیده و در هوای که کان رضای من می کنید عروج نموده و در جای که



محقق است رضای من بجهتیکه دین کل باو ثابت است از  
 بقران محبت شده اید قسم بذات مقدس خود که هیچ جنتی از  
 برای این خلق اعلائی از ظهور من و آیات من نیست و هیچ ناری  
 است از اجتناب من و آیات من نیست و هرگاه میگوید عجز ما  
 عاقلات نیست سیر نموده در شرق ارض و غرب ارض اگر چه  
 کلمه اقصیت بلا معنی زیرا امر و حق مایع الارض جامع و شود قطع  
 اسلام و هرگاه فصاحتی این قطع عاجز هستند دلیل است که کل عاجز  
 هستند و اگر اینها میگویند ما عاجز نیستیم چرا ایشان نمی آیند  
 بایه مثل آیات ما از فطرت نه بغیر تکسب و سرفقت اگر چه در نزد  
 هر حق کسب است که بقدر سحره در دمان موسی اظهار آنچه در نزد  
 خود است نمایند و خداوند را که از زمان ظهور تا امروز از علمای  
 این قطع بقدر اینهم ظاهر نشده بر نعم خود در علو رضای حق سیر  
 و از محقق حق بایات قدرت خود محبت هستند و همین در علمای  
 اسلام را پس که بر نسبت اسلام اظهار علم اسلام را می نمایند و از  
 کسی که کلام او محقق اسلام بوده و هست محبت می شوند و اگر با حجاب  
 راضی می بودند و ظلم بر نفسی نمی کردند و حکم بغیر آنچه در قران نازل  
 شده بود نمی کردند خود را بنابر ایناخته بودند و حال خود را با شناخته  
 ایشان از علمای اسلام دانسته بلکه هر کس از ظهور الله محبت گشته و میشود  
 عذاب آنها از برای ایشان است و هرگاه ایشان تفکر در آیات الله  
 نموده

نموده بخود را مشاهده می نموده و آن وقت در سلطان اسلام  
 و در اشخاصی که در ظل او بودند راضی با حجاب از حق غنی شده زیرا  
 که افتخار کل با تباع حق است و هرگاه مشتبه کاری هم نزد آنها نمود  
 امر با اینها غنی نگشته چنانچه شبهه نیست که از لامر خداوند حق را  
 بر کل ظاهر خواهد نمود و بجهت او چنانچه امروز هم بخواد کسی که  
 منسوب با اسلام میدانند چنان صاحبان حکم و چه از صاحبان علم  
 اثبات حجت آیت را نمایند اقرب از الحصر میشود چنانچه اگر اقتدار  
 در هر کل علم را حاضر نمایند و میگویند با اینها بقتاوی تمام من کیست  
 صاحب آیات بقره محبت نموده حال امر از دوشوق بیرون نیست یا آنکه  
 شماها ایشان کرده اید کتاب و آیات او حاضر است و اگر نیست این  
 ایه که در اینجا نوشته شده کافراست سجائلك اللهم انت انت  
السلطان لئولین السلطنة من تشاء ولتتر عنهما من تشاء ولتعز  
من تشاء ولتذل من تشاء ولتصن من تشاء ولتخذل من تشاء  
ولتقین من تشاء ولتفقر من تشاء ولتظهر من تشاء علی من  
فی قبضتک ملکوت کل شیء مخلوق ما تشاء بامرک انت کت علما  
 قد بر کلام نمایند مثل آنچه او تکلم نموده بر فطرت و بنویسید مثل  
 آنچه او نوشته بلا تامل و سکون قلم و هرگاه نمیکنید دلیل است بر آنچه  
 کرده اید بغیر حق شده و صاحب این آیات حق است من عند الله  
 و شبهه نیست در اینکه خداوند این آیات را نازل فرموده برای



ممثل آنکه بر رسول خدا نازل فرموده و چنانچه حال عقل این آیات  
 بقدر حسد هر ارباب در میان خلق منتشر است <sup>مناجات</sup> بغير مصحف  
 او و صور علمیه و حکمه و قدر عرصه پنج ساعت هر ارباب از نزد  
 ظاهر میکرد یا با سرعت طویله که کاتب فرماید بتواند عزیمت نماید یا  
 قرائت می نمایند میتوان میزان گرفت که هرگاه آن اول ظهور تا امو  
 می گذارند چه قدر از آثار از نزد او منتشر شده بود و هرگاه  
 میگویند که این بنفسها عجب نمیشود نظر کنید در قرآن هرگاه خداوند  
 در مقام اثبات نبوت رسول خدا ص بفرایات احتیاج فرموده <sup>شاه</sup>  
 هم تأمل نمایند و حال آنکه خداوند نازل فرموده ما یجادل فی آیات  
الله الا الذین کفروا فلا یغزیک تقلیم فی البلاد کذبت قبلهم فی نوح  
وهت کل امة بر رسولهم لیاخذوه و جادلوا بالباطل لیدحضنوا  
الحق فاخذتم فکف کان عقاب و کذلک حقت کلمه ربک علی الذین  
کفروا انظر صاحب النار و در مقام کفایت کتاب نازل فرموده اول  
 یگفهم انزلنا علیک الکتاب یتلى علیهم ان فی ذلک لمرجه و ذکر لى  
یؤمنون و جان که خداوند شهادت بکفایت کتاب بنفسی آیات میکند  
کسی میتواند بگوید کفایت نمیکند محبت کتاب بفسره و اگر گفتند و شود  
در آیات انچه اولین گفتند از دوشوق بیرون نیست با آنکه عرصه  
ایشان قصد حق نگردان است که از برای امتیان مژده ندارد هیچ  
دلیل چنانچه خداوند نازل فرموده و ان من کل امة لى یؤمنوا  
 و در جای

آیات

و در جای دیگر نازل فرموده ان الذین حقت علیهم کلمه ربک  
اولوا حاتم کل امة حتى یروا العذاب الا لیم و اگر عرض احتیاط درین  
 که فهمان سهل است و بای حدیث بعد الله و آیات یؤمنون یا خود حاضر  
 می شود و از انچه میخواهد از مطالب بفرج آیات سوال می نماید تا آنکه  
 خود بشنود که در نزد مبدء و مامل و ترکیبی و ملاحظه افترا نیت  
 و با آنکه کسی با صغیرت که در نزد او ساعتی نشسته و انچه تلاوت  
 میکند از آیات الله نوشته بعد شکر در اضا نموده تا یقین نماید که از  
 فکر افترا نیت کلمات با هم نمیشود و اگر می شنود صد اسلام تا امورین  
 در قرآن شده بود و از اول ظهور این امر تا امرین کسی در مقابل از این  
 سبیل بر اعده بود و اگر نکته کمی در اعراب قرائت یا قواعد عربیه می شود  
 مرور است زیرا که این قواعد از آیات برداشته می شود و زیادت بر  
 جاری می شود و بشهر نیست که صاحب این آیات نفی این قواعد و علم  
 با آنها را از خود نموده بلکه هیچ حتی نزد اولوالباب انعدم علم با آنها  
 و اعلم این نوع آیات و کلمات اعظم نیست زیرا که مژده این علوم  
 فهم کتاب الله هست و بر مژده که کتاب الله نازل می نماید علم باین  
 لازم نبوده و نیست بلکه کل قواعد و اعراب بر انچه خداوند نازل فرموده  
 ثابت است چه بسیار اشخاصیکه صاحب کل علوم هستند و لکن  
 اعیان ایشان با ایمان بآیات الله ثابت است زیرا که مژده علوم علم  
 با و امر الله است نزد و این و اتباع موصات او که اگر بفسره

مؤمن



مقرر بود صاحبان آن در عرب بیشتر از عجم ظاهر شده اند و حال آنکه  
 شرف نیست در اینجا بلکه شرف برضای خداوند و علم و وحید <sup>او است</sup>  
 واستقرار در ظل طاعت و رضای او و شبهه نیست که اگر آنجا میکنند ماین  
 خود را و قصد میکنند که رضای او را و حال آنکه برضای او کم کسی مطلع <sup>میکند</sup>  
 کسی که برضای حق او مطلع شود و امر برضای الله منحصر است برضای  
 و مستقرین در ظل او و اگر چه بعضی آنها بحسب اقامت هستند و لکن اغیه  
 خداوند شهادت میدهد ثابت میماند و آنچه غیر متبیین امر الله می کنند  
 مضل میگرد هرگاه امروز در کوی انشاخاصی که ننگ سیب توان در <sup>صند</sup>  
 اسلام نموده اند هست از همان رضای و صفای عرب در کوی هم  
 محققین امروز خواهد ماند و امروز هیچ علی ایضا از برای عبد نیست  
 که بطور اصفان نظریات میان نموده که حقیقت حق را بعین یقین <sup>مسا</sup>  
 غالب نالند انقائ مظهر بیکه لقای او لغا و الله هست و برضای او <sup>و الله</sup>  
 هست محقق نمائند زیرا که کل خلق شده اند از برای همین چنانکه خداوند  
 نازل فرموده الله الذی رفع السموات بغیر عمدت و هانم استوی علی العرش  
 و سخن الشمس القمر کل یمری کابل مسمی بدی الامر بفصل الايات لکم بقاء  
 و لکم موت و شبهه نیست که هر صافی که مقابل شمس شود و در <sup>ب</sup>  
 می شود و الا او بنفسه خود طالع می شود و غارب میگرد و عمر <sup>کل</sup> است  
 که بشود و خود خود که موت بقاء الله و ایمان با یات او است برسد  
 و الا خود شئی باطل میگرد و بنفسه و همین بشود است که غرض <sup>بنا</sup>  
 در افتاده

در افتاده مردم نمودار برای امروز و امروز کل خود را بنسبت باو  
 معرین و مقفین میدانند و میکنند آنچه میکنند و این است معنی <sup>لا</sup>  
 حول و لا قوة الا بالله در تشریح والا اگر این نسبتی که حقیقت ندارد  
 از خود سلب نمایند بقدر ذی باری فوت ندارند و همین ذی <sup>است</sup>  
 محققین را که بنسبت باو میکنند آنچه میکنند و عوض غره و خود  
 که امروز نصرت او است نصرت نکره بلکه بعد نصرت هم راضی  
 نمیشوند و اگر راضی نمیشوند معتراین بشود در این جیل می شود  
 و خداوند کافی است کل عبارت را حکم خواهد فرمود بقسط و  
 حکم او همین حکم است که الان در این کلمات ظاهر می شود که تا  
 یوم قیامت فصل میباید مابین مقبلین بسوی او و درون  
 و آنچه رضا بای خداوندی است جاری خواهد شد و او است  
 بهترین حاکمین و ناصرین و بهترین حاسبین و خاکمین

### الباب الثانی من الواحد الثانی

وان لا یحیط بعلم ما فی الله فی الیام من احد الا من شاء الله  
<sup>مخلص</sup> این باب آنکه کوا حاطه را آنچه خداوند نازل فرموده  
 در بیان غیبا بآل من بظهور الله او من علمه علمه و مثل ذلك <sup>بشود</sup>  
 که میان آن او طالع شده زیرا که اگر جمیع اجزای سموات و ارض <sup>مدا</sup>  
 شوند و کل اشیا و قلم و کل انفس محصی شوند نتواند حرفی از  
 حرف بیان را علی ما هو علیه تفسیر کنند از ما جعل الله <sup>مدا</sup>  
 در افتاده



اولا واحدا و ازین نیست از برای احدی که تفسیر کند یا بجهت عزاداری  
در بیان نازل و مودیه اکمل حروف علیین را بمن بظهر الله و حروف  
و کل حروف دون علیین با باب اول ناز او زیرا که کل حروف علیین در ظل  
او مستور خواهند شد و کل حروف غیر علیین در ظل بقی مستور خواهند  
شد و قبل مثل بعد است که بعد از لا اله الا الله چنانچه قبل مثل  
بعد بعد است کل قرآن صد و چهارده سوره بوده و هوشش سوره  
در علوشان هر حرف از حروف بسم الله الرحمن الرحیم نازل شده که  
شش سوره اول از نقطه بوده و شش سوره اخرازم و کل حروف  
علیین را جمیع این مظاهر تسعة عشر می شود و کل حروف دون علیین  
را جمیع مظاهر تسعة عشر ابواب ناز می شود و کل ابواب ناز را جمیع  
تکالیب اول که کل در کلمه لا اله الا الله جمع می شود انچه از دون حروف  
علیین است در بقی و انچه از حروف علیین است در اشبات و کل  
حروف دون علیین قرآن در ظل اول باب ناز قاف شده و کل حروف  
علیین قرآن در ظل کلمه اشبات باقی مانده که ذلك یقنی الله من  
و یقنی من برید انده قوی مقتدر و جبار نیست تفسیر بیان  
با انچه تفسیر شده از نزد سوره او و کل اسماء حیوان در انوار افتاده  
موجود معین با و لا یق و کل حروف دون علیین او در حقایق دون  
یا و جاری و لم یزل و لا تزال مثل میان مثل نفس اضافی است  
که جمیع است و کل حروف نور و نازان در اوقات و انفس حیین چنانچه  
امروز

امروز هر کس بخواند عزیر دهد چونکه یوم ظهور الله است  
ولی بعد از ارتقاء سوره لا یق را احد آن نیز بحقیقه الواقع الا  
علی حکم الظاهر من لم یق حد و الله فیه فهو من حروف علیین  
و من یق فیه و نه الا ان یقرجن الله عن ذلك الخلق بظهور  
تفسیر یوم المتیة فان اما حکم بنقطه البیان فی حروفها من احکام  
الواقعیة الاولیة من یوم من یق فی حروف علیین و من لم یق فی  
فی حروف علیین و من لم یق فی حروفها و الله یفصل  
بینهما بالحق انه هو خیر الفاضلین و امر بجا می رسد که ان حروف  
غیر علیین دیگر در کرم نمی آید الا در کتاب و همان سوره بقی حروف  
از حروف علیین می ماند و بر نفس خود من حیث لا یعلم لعن  
تا انکه طالع شود افتاب حقیقت که انوقت بروز میکند عدم  
ایمان او چنانچه هر کس در این قیامت بود این مطلب را بعین یقین  
مل اعطه عود چنانچه کل میگویند امروز که معاود من بالله وایا  
قرآن هستیم و حال انکه سوره حقیقت که منزل قرآن بوده در  
ایر حیل ساکن است بایک نفس و حده این قسم در ظهور شش  
حقایقها منکشف میگرد و عجیبا مرتفع نفوسیکه حضور  
ایشان نمیکرد دون رضا و الله فتوی با انچه قلم حیا میکند از  
ان بعد ن رضا که رضا و الله ظاهر نمیشود الا بر صفا و امید  
قل تعبتون یا اولی الابصار  
نرم من امر الله تقوت



**الباب الثالث من الواحد الثاني**

فی بیان مافی البیان بان منیر حکم کلمتی **مختص** این باب آنکه از جانب خداوند بر کل ناس رجعت است ایات الله و نفسیکه این ایات بر او شده و اول رجعت باقیه ظاهره الی یوم القيمة است و ثانی رجعت <sup>ظاهره</sup> تا وقت ظهور و حین بطلان رجعت است بر کل نفسی من حیث کما یمیل احد و از برای او از همین عزوب شهادت هست که کلام هستند بر رجعت باقیه کربیان باشند که ایشان بقول او که آن نازل میکند رجعت می شود تا یوم ظهور او و دل از برای ایشان اگر در وقت ظهور محبت شوند از کسیکه ایشان را رجعت کرده بمثل آنکه علای امروز بقول یکی از ائمه علیهم السلام که فرموده انظروا الی من روی حدیثنا خود را از قبل امام حکم می دانند و اسمائیکه کافی نیست ایشان را بخود نسبت می دهند و اگر صادق می بودند در قول آن کسیکه بقول او است و کایت و نبوت می شود صحیح می مانند بلکه چون ملاحظه کردید ظهور حق منافی با مقام ایشان هست بنسبتی که خود را منقلب نمود و حکم نموده اند فتوایم علی الله دارد و حال آنکه در زمان خداوند نازل فرموده شیئی <sup>نیست</sup> اشد عن ذکر بابیات الله فالعز عنهما و شجرة که ایات الله ایات مشرقه از این شجره است زیرا که ذات الله عز و جل و کائنات بر حالت واحد بوده و ایات شان ابتداء است که مشیت اولیه باشند که در او دیده نمی شود که الله وحده اگر چه امروز نظر بر آن

خداوند

خداوند نمیکند و لغت صرف همین ایات را با علی علو ذکر نموده و بیافای هر اشیاء در همه عام نموده و بان اختیار کرده و خود را منسوب الی الله دانسته چنانچه همین قرآن کریم بیت و سوره نازل شده کسی فهم نرسید که اصل او را بنویسید تا آنکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر شانزه کوفتند و الواح ممکنه و غیرت فرمود چنانچه در حدیث مرسل مذکور است و امروز حدیث می شود که ملاکند قرآن نوشته شده از انباء الملائک کوفته تا بجزاری بسیار ختم می شود چنانچه جای آن باین هباء در عرضند اکثر خلق هست این است حدیث خلق عند الله و شبهه نیست که خداوند تفصیل کلمتی را با علی علو تفصیل در رجعت باقیه نازل فرموده و هر کس بگوید که شیئی هست ان بما هو فی و علیه در بیان نباشد ایمان با و بنیاد بره بقیه قطع زیرا که کل شیئی خارج از دو باب نیست یا در باب نفی مذکور است یا در باب اثبات و آنچه ملاک چهر است راجع بان و آنچه ملاک محبت الله راجع باین می شود و کل اسم دون حق در اول ذکر و کل اسم حق در ثانی و کاین است مدار عرفان کلمتی در بیان و من یشهد علی ذلك یا نا ما عرفنا فیة من شیئی و کان الله بکل شیئی محیطا و هیچ شای نیست مگر آنکه از برای کتاب صامت کتاب ناظمی خداوند مقدس فرموده لم یکن هذا الا فیهنا و لا هذا الا عننا و من لم یقعد عن طعن کتاب الصامت فان الله هو کتاب الناطق و ان کتابنا







مقبول نگردیده صفتی شدند و مظاهر اثبات قبول کرده در خلل اثبات مستقر شدند  
 هیچ ناری است از مظهر کلمه نفی نیست و هیچ جنی اعظم از مظهر اثبات با  
 علی الاوله تدویر حروف دون الملیین و علی الاخر تدویر حروف الملیین  
 تا آنکه کل راجع می شود در یوم من یظهر الله باو اگر معتدل شد از علیین و شود  
 و الا از دون آن فظوی لمن یعظم عبیل الله و یوکل علی ربه ان کابد  
 النار و یدخل فی الجنة باذن ربه فان ذلك هو الفصل العظیم و ان  
 ایجهته است که بعد چنینکه حروف علیین را تلاوت می نمایند ساکن میگرد  
 زیرا که ارواح انها متعلق باو میگرد و این است اعلی حجت سبعین و  
 مقدسین و مهملین و مکبرین و معظمین و هر وقت ذکر دون علیین  
 می نمایند دوست میدارد عدل خداوند بر انها نازل شود زیرا که ارواح  
 انها متعلق باو میگرد باید بپناه برد در آن وقت بر خداوند عز و کرم  
 تا آنکه از ارواح انها مأمون گردد زیرا که هر که خداوند در قرآن و عده  
 حجت داده بود در یوم قیامت راجع بشجره حبت خود فرموده و این  
 اعلی علو درجات حبت که برضا و الله فائز گردند و باقرار توحید او  
 متدن زن و انها شیکه خداوند وعده نافر فرموده بود راجع بکلمه  
 نفی فرموده و اخبار ان نفی معذب شده زیرا که هیچ عذاب اعظم از  
 احتجاب عن الله و اعیان باو نیست و هیچ جنی اعظم از اعیان  
 خداوند و آیات او نیست و هرگاه در انظری نظر کند می بیند که چگونه  
 اهل حبت سبقت میجویند حبت گرفته اند اگر چه اهل ایشان و رف

در حجت

در حجت بود و اصل نار داخل در نار شده برضای خود نشوینکه از نور  
 کلمه نفی منتفع شدند که بان افتخار میکنند و بهمان در نار معدند و مشغول  
 نیستند چنانچه خداوند نازل فرموده و یا کلون فی بطونهم نار این  
 حروف دون علیین راجع بارواح خود می شوند و حروف علیین راجع  
 بارواح خود و هیچ نفی نیست مگر آنکه حروف علیین را اگر ذکر میکنند در آن  
 وقت ارواح ملئکه متعلقه بان داخل باو می شوند و صلاوت بر او میفر  
 من قبل الله و در حین ذکر دون حروف علیین اگر نجس انها باشد ارواح  
 شیاطین نار ناظر باو می شوند و اگر استغاده بخوبی از خداوندان  
 خود باو می رسانند اگر چه بخطور قلبی باشد و اگر بپناه برد خداوند و طلب  
 نعمت کند بر انها سبیلی از انها میبوی او نیست و بعد بر تسع عشر  
 عشر خردی ضرر دینی باو نتوانند رسانند اگر چه کویا می بیند که حروف  
 نفی در مظهر من یظهر الله بپناه میبرند از نفی و حال آنکه خود ماصلا  
 هستند از وقت ایشانرا بپناه نمیدهند از نار خود الا من یظهر الله  
 که بعد در حین گفتن اعوذ بالله اگر داخل در دین نباشد  
 بپناه داده نمی شود از نار بلکه این کلمه را نمیگوید مگر بواسطه دخول  
 در دین چنانچه اختصاصی که داخل در اعیان بقوان نشده و نمیگوید  
 زیرا که بپناه بخداوند بپناه نیست او است هر که اعیان محمد او را در آن  
 متعلق بپناه داده شده از نار خداوند اگر چه حروف نار همین کلمه را  
 نمیگویند و حال آنکه نفع نمی بخشند زیرا که بپناه بپنج تن کامل آنکه



خداوند در قرآن نازل فرموده و من یؤمن بالله و یقفن فرموده  
 بعد او و حال آنکه نفسی کلمه خورشید میخواند و ملتفت نمیشود چنانچه  
 در چند اسلام تفسیر این کلمه در ثانی شده و حال آنکه کل قرآن را  
 میخواند انوقت مظهر ابر الوهیت امیر المؤمنین بود که اگر پناه باو  
 میبرد نجات می یافت از کلمه بعد او و این است که کل الی یوم من یظهر الله  
 پناه میبندند بخداوند و فقطه بیان و این نیز میگوید خدا پناه را  
 زیرا که پناه بخداوند در آن روز پناه باو است و پناه بنقطه بیان پناه  
 باو است چنانچه از اول ظهور این شیخه کل اعوذ بالله میگوید و حال  
 آنکه در نار ساکن هستند الا من شأ الله که شناختند مظهر این اسم  
 که پناه باو برده اند انان بعضی محفوظ مانده و الا این کلمه را بجا  
 لها هر نفسی هر روز میگوید و حال آنکه بخلاف ان برای او نیست زیرا  
 که خداوند مقتدر فرموده پناه بخود را پناه بر رسول خود و پناه بر رسول  
 پناه باو صلی او و پناه باو صلی او و پناه باو صلی او و پناه  
 علیه خداوند الا با جز و مظهر الا بیاطن زیرا که پناه بر رسولین  
 پناه بخدا است و پناه بامر عین پناه بر رسول است و پناه باو بر عین  
 پناه باو بر است و هر کس امر و داخل در بیان شود پناه بدیده شود  
 انان چنانچه حروف الف پناه دارد نشدند انان را الا و قتی که داخل  
 حروف قرآن شده و حروف بیان الی یوم من یظهر الله علیین ان  
 در جنت است و در عین علیین در مقام خود و این نیز هر کس داخل  
 در کتاب

در کتاب او شد انان را بخت یافته و الا می بینید او را  
 در بیان چنانچه می بینید حروف الف باقی در الف بعد ان  
 نزول قرآن و حروف قرآن را بعد از نزول بیان و الی ما شاء الله  
 یترقی علیین فی اعلا عاوه و منی و عفا و خداوند انها را طوب  
 لمن یؤمن من مؤاره بحروف علیین و ان من یؤمن من یظهر بالله  
 ربه فانه لیعصمه و لا یبدان من کرها الذاکرون و لا یضرم ذکرها  
 عیال الذین امنوا بالقرآن ذکر الذین اوتوا الکتاب من قبل کذلت  
 یفضل الله آایات لعلمک بایات الله توفیق  
**الباب الخاص من الواعد الثاني**  
 و ان کل اسم خیر قد نزل الله فی البیان کان مراده من یظهر الله با  
 الاولیة و کل اسم شر قد نزل الله فی البیان کان مراده من یکون یمن  
 حروف النقی عنده بالحقیقة الاولیة **ملخص** این باب آنکه هر اسم خیریکه  
 در بیان نازل شده مراد من یظهر الله هست بحقیقت اولیة  
 نوری الحقیقة الثانیة اولیة من یؤمن به الی ان یتنهی الی الخیر **الوجه**  
 عیال آنکه اینجا که ذکر ارض شده مراد ارض نفسی است و کم که نزل  
 میکند تا آنکه میرسد بارضی ثوابی که منسوب باو است و مقرا است  
 که اعلا عرف جنت است در کتاب الله و همین شمس هر اسم دون خیریکه  
 در او نازل شده بحقیقت اولیة مراد شیخه انیت که مقابل او نفی  
 شود و اگر ذکر ارضی شده در دون علیین مراد ارض نفسی است



و کبر که تزلزل میکند تا می رسد بارض تو ای که مقر او است که مستحق  
استقامی نداشت در ارض نارا اگر چه اوقوت سر پر عزت باشد چنانچه  
هر دگر چنین که در قرآن نازل فرموده خداوند بحقیقت اولیه مراد  
رسول الله هست و هر دگر درون خیر مراد اول است که در مقابل  
اثبات اولیه واقع شده و اگر دگر ارض علیین شده مراد ارض نفس او  
بوده تا مستحق شود بارض تو ای که مقر جسد او بوده که کل باجمعی شود بقا  
الهمد که اینچنین که خیر در قرآن است مراد او است بحقیقت اولیه  
چنانچه در بیان بمن بظهور الله تفسیر شد و هر دگر درون خیر که در قرآن نازل  
شده اگر چه دگر ارض باشد مراد ارض نفس اول من لم یقبل البیر  
بوده و همین قسم که در قرآن محقق است در بیان هم عند الله  
ثابت است و اینچنین اسم خیر در علم الله هست بحقیقت اولیه نقطه  
عیث است و در بیان بمن لم یقبل البیر چنانچه اینچنین که در ارض در  
شده باجمعی می شود و در نقطه بیان تا آنکه ارض و در ارض روح  
می رسد و از ارض و از ارض روح بارض نفس و از ارض نفس بارض  
و از ارض جسد بکل شیء الا قرب و الا قرب الا ان ینتهی الى ذلك الارض  
توق الجبل الذی تلت شهرا رابعة هذا هو کل ارضی الزاویة  
حیث وان یتغیر المقعد یتغیر الامر الا ان یتغیر الى ما لا یتغیر و کذا  
فی ظل العلیین الخوف بالخوف والنقطة بالنقطة هذا اعلى ارض  
الرضوان و ذلك ارض الارض الارض بالله عما لا یحبه الله ولا یسکن الله

عن کل

عن کل ما یحببه الله و فضل الکریم و کم کم اسماء خیر تو ایند از رسول الله  
بدر جانشان مجلی شده بیک یک ان او صیای او و مثل ذلك درون  
علیین تا آنکه رسید اهل علو ارض حینت بمقر شهادت سید الشهداء  
و در ارض نارا بمقر سلطنت نفس مقابل این است حکم نزد خداوند  
و همین قسم در ظهور هر یک از حجج الله جاری است و امر و من کل اسماء  
خیر بر بحقیقت اولیه در نفس نقطه است حتی دگر ارض که مثل زده شده  
و بحقیقت تا مؤید در جوف سین است الی ان ینتهی الى اخر الوجوه  
فلتقن الله ان یا ایها الناس کلکم اجمعون

### الباب السادس من الواحد الثاني

فی ان البیان معین من عند الله الی یوم من بظهور الله عن اتبعه نور  
و من یخوف عند نارا **ملخص** این باب آنکه بیان معین حق است الی یوم  
المتقی که یوم من بظهور الله باشد هر کس مطابق اینچنین است عمل نمود  
در حینت است و در ظل اثبات و خوف علیین عند الله محشور خواهد  
شد و هر کس مخوف شود اگر چه بقدر سر جوی باشد در نارا  
در ظل نفی محشور خواهد شد چنانچه این معنی در قرآن هم ظاهر  
بوده که در مواقع معدوم خداوند نازل فرموده که هر کس بمیزان  
خدا نازل فرموده حکم کند کافر است و ما يرجع الی تلك الکلمة من  
و حکم کسی که تقدی از حکم خداوند کند این است چگونه است هر کس  
تقدی بر نفس ظهور الله کند بعد از آنکه خداوند نازل فرموده



ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون و شبهه نیست که اطاعت مقبول  
 نیست الا باطاعت حجت خداوند و الا علمهای آنهاست که با اهل بیت  
 مودره عند الله ذکر می شد و حال آنکه امروز کل حکم و کنندگان برای آنها  
 عبارت بنور و قره در اعمال ایشان نیست چنانچه غیر شیعیه امروز  
 حکم قرآن عامل است همین قدر که معروف آنست که کشتن عند الله با  
 شده و امروز کم کسی است که عین قرآن عمل نماید بلکه دیده غیث شود  
 من شاء الله و اگر کسی باشد و داخل میان ایشان نشود غرض غیث شود  
 او را چنانچه غرض غیث شد تقوای بهمان الفدا و قوت بر میان این  
 در نزد ظهور رسول الله ص و اگر غیر آن قرآن عامل می شود در باره  
 بنجره حقیقت این نوع حکمها غیث شد نکاد السموات ان یقطرن و غیث شد  
 الارض و غر الجبال هذا و قلوبها از این جبال سخت تر است که متاثر  
 غیث شوند هیچ جنی نزد خداوند اعلی از بودن در رضای او نیست و جد  
 مراور اگر امروز این فضل مخصوص با اهل بیان است و من بعد هر کس از  
 ان تجاوز نکند باین فضل باقی است الحکم من یظهر الله و اگر معذور با  
 معذور شود ظلم نکرده الا برضی خود و الله عنی عن العالمین و در اول ظهور  
 کلمه بیان اطاعت اولست نزع او چنانچه کل دین یوم الف حین ظهور  
 رسول الله ص اتباع او بود و یومین در میان خود زیرا که آنوقت حکم حق  
 بود و قوت بدین و خود من یحیدری قد غفر و من یحیی علیها و الله عنی عن العالمین

### الباب السابع من الواحد الثاني

و بیان

و بیان یوم القيمة **مختص** این باب آنکه مراد از یوم قیامت یوم ظهور بنجره  
 حقیقت است و متعلقه غیث شد که احدی از شیعه یوم قیامت را  
 فهمیده باشد بلکه همه موهوم امری با توهم مودره که عند الله حقیقت  
 ندارد و آنچه عند الله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت  
 است این است که آن وقت ظهور بنجره حقیقت در هر زمان هر اسم  
 الی حین عزوب ان یوم قیامت است مثل ان یوم بعثت عیسی تا یوم  
 عروج ان قیامت موسی بود که ظهور الله در ان زمان ظاهر بود  
 ان حقیقت که جز از هر کس که موسی بود بقول خود و هر کس که موسی  
 نبود جز از هر کس که موسی بود که ما شهد الله در ان زمان ما شهد الله  
 فی الانجیل بود و بعد از یوم بعثت رسول الله ص علیه و آله تا یوم عروج  
 ان قیامت عیسی بود که بنجره حقیقت ظاهر شده بود در هیکل  
 و هزاره هر کس که موهوم بعثی بود و عذاب فرمود بقول خود  
 هر کس که موهوم بان نبود و از حین ظهور بنجره بیان الی ما یزید قیامت  
 رسول الله هست که در قرآن خداوند وعده فرموده بود که اول ان  
 بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب بیخ جاری الا اول که  
 سنه که ساله ان بعثت بوده باشد اول یوم قیامت  
 قرآن بوده و الی عزوب بنجره حقیقت قیامت قرآن است زیرا که  
 تا عقیام کمال نرسد قیامت او نغیث شود و کمال دین اسلام الی اول ظهور  
 متعین شد و از اول ظهور تا حین عزوب اقرار بنجره اسلام است



ظاهر می شود و قیامت بیان در ظهور من مظهر الله است زیرا که  
بیان در مقام نطفه است و در اول ظهور من مظهر الله از کمال بیان  
ظاهر می شود که ثمرات اشجار یک غرس کرده بخیند چنانچه ظهور قاضی  
محمد بمینه همان ظهور رسول الله است ظاهر می شود آنگاه که اخذ  
ثمرات اسلام را از آیات قرآن که در افتاده موم غرس فرموده نماید و اخذ  
ثمره اسلام نیست الا ایمان با او و تصدیق با او و حال که ثمره بر عکس بخیند  
در مجبوحه اسلام ظاهر شده و کل بنده با او اظهار اسلام میکند و او را  
بنیحق در جبل عا کو ساکن میکند و حال آنکه در قرآن خداوند کل را در  
یوم قیامت دارد زیرا که آن نوی است که کل عرض بر خدا و شوند که عرض  
بر بخوره حقیقت باشد و کل بقا و الله فائز میگردند که لقاء او باشد  
زیرا که عرض بدان اقد بر چکن نیست و لقاء او مقصود نه و انچه در عرض  
و لقاء ممکن است جامع ببحره اولیه هست و خداوند طین را بدین خود  
قوانده که کسب موم قیامت عرض بر بخوره حقیقت می شود از اقرار بعضی  
او و از لقاء او بقای او مستبعد نگشته و تسع و تسع عشر عشرانی است  
موم قیامت بهتر است از انچه سنین مابین القیامتین میکند  
زیرا که ثمره این سنین در موم قیامت ظاهر می شود چنانچه ثمره هزاره  
و هفتاد سال اسلام از اول این ظهور تا اخر این ظهور که اول غروب  
شمس حقیقت است خواهد شد و اول این ظهور تا ظهور من مظهر الله  
جامع می شود ثمره آن قیامت اخری که در ظهور او است ای اهل بیت

ترجم و بخود نموده و طول لیل خود را در موم قیامت باطل نکرده چنانچه  
معتبین قرآن کرده که هزار و دویست و هفتاد سال افتخار با  
کنند و در موم اخذ ثمره که موم قیامت است حکم بر عین اسلام  
برایشان شود که ایشان بهین حکم باطل می شوند و القیامت اخری  
چیز مابقی که از اول عمر ریاضتها کشیده و هلاکتها نموده اند  
رضای خدا و اگر قاضی الامور در خواب میدید بخواب افتخار مینمود  
که ظاهر شده مظهر الله که اظهار هر ظهوری است بآیات و بینای که  
درین اسلام بان ثابت است عرض بر خدا که نمیشود در جای خود ثمره نماید  
خود را که ظاهر نمیکند در جای خود را برای انچه که خلق شده قاضی نمیشود  
بر جای خود فتوی میدهد فتوی میدهد بر کسی که شب و روز با تو  
عبادت میکند و ایات الله میکند و اگر باین هم راضی شود باز در جای  
باین هم راضی نمیشود بلکه بر اولیای حق میخواهد جزین و راورد ای اهل  
میان نکرده انچه اهل قرآن کردند که ثمرات لیل خود را باطل کنند اگر انچه  
که مؤمنین بیان هستند در عین ظهور آیات او کفایت الله دنیا و الا  
لشک به احد و ان هذا وعدنا الله من مظهر نفسی من دعوه من شای  
و با انچه بر او هستند اطاعت او گوید ثمره بیان را ظاهر کرده اید و الا کاف  
و کز نیستند نزد خداوند ترجم و بخود کرده اگر رضایت نمیکند مظهر بعبادت  
محزون نکرده که ظاهر می شود بمثل آنکه از ظاهر شدم و عود میفرمایید  
خلق میان را و حال آنکه در قلوب شما خظور نکرده دون ایمان خود



سرعت کنید در اجابت خدا و صدق بایمان او که او است اجابت <sup>بظهور</sup>  
و صدق کلمات او و هیچ شیئی از محبوب خود <sup>نکشیده</sup> نگذارد که اگر  
از کلام آن حکمی صادر شود <sup>بالمی</sup> یوم القيمة خواهد بود و همان اهل  
جنت در جنت ششم و اهل نار در نار عذاب خواهند بود و حاکم  
یوم قیامت است عمل فصل القضاء و در این فصل است و کل یک  
رضای او میکند آنچه میکند و بر او راضی و عفو و بر آنچه بر نفس  
راضی عفو و اگر عهد کنید با خداوند خود که راضی نشوید بر  
هیچ نفسی الا آنچه از برای نفس خود راضی و عفو و عمل در قیامت  
اخری اگر بخواهید الله فامر میگوید ایه الله را هم عفو و نکره یا  
از نفع کل مدینه بیان میکند هرگاه شما از ضرر با و بگذرید  
اگر چه میدانم نخواهید کرد چنانچه من در این قیامت از نفع خدا  
بقوان گذشتم و لیکن شماها از ضرر بر سایدن خود ننگ شنید و هیچ  
ناخواست نیست از جای شماست الله که مشیت روز بوجه کند من بسوی خدا  
و حکم کنید بر من آنچه بر نفس خود راضی می شدید و مسبحم الله بلی  
و بیکم بالحق انه هو خیر الحاكمین

### الباب الثامن من الواحد الثاني

فی بیان حقیقه الموت بانه حق <sup>ملخص</sup> این باب آنکه از برای موت  
اطلاعات عاقله فایز عاقله فایز عند الله هست که عفو و کسی محقق نیست  
و یکی از آن اطلاعات در معرفت ظاهر موت است که کل از آن میماند  
که از عین

که از عین قبض روح نفس اضاف است و لهذا اطلاعی که عند الله <sup>موت</sup>  
اطلاقی شود حق است و آنچه کل مکلف هستند بر اقرار باینکه  
ان حق است نه این موت معروف و از خلق است بلکه ان موت <sup>موت</sup>  
ظهوری <sup>موت</sup> حقیقت است از عارون ان وان ثابت عیش و لا  
بیچ رتبه باینکه لا اله الا هو لا اله الا انا یا لا اله الا الله یا لا اله  
الا انت یا لا اله الا انتی کل به موقوف و حقیقت موت ان است  
که در چنین ظهوری <sup>موت</sup> توحید که این مراتب حسیه مراتب او است  
کل میت شوند باینکه نفسی غنی نمایند و اثبات اثبات و در کوان  
دقیق بر سموات و ارض و عالمینها اگر مدار شوند نتوانند احصا  
و جوهر مطلب آنکه هر که مشیت او میانشد که مشیت من بظهور الله  
و اراده او که اراده او و قدر او که قدر او و اذن او که اذن او و اجل  
او که اجل او و کتاب او که کتاب او و اوقات او که اوقات او و رزق او که مشیت  
او و اوقات مشیت الله هست و اراده او ذات اراده الله و قدر او ذات  
قدر الله و قضاء او ذات قضاء الله و اذن او ذات اذن الله و اجل او  
ذات اجل الله و کتاب او ذات کتاب الله چنانچه در بقوله بیان هر  
کس میت شد اقرار کرد باینکه موت حق است و الا از آنچه در قرآن  
در دعا خوانده عزی با و نجشید چه بسیار است صیغه صیغه گفتند  
موت حق است و مشیت ایشان غیر مشیت او شد و باطل شد  
و کذب قول ایشان نزد خداوند ظاهر شد و همین قسم تا اینکه بر تبه



کتاب منتهی شود با آنکه کتاب او که عین کتاب الله بود برایشا صحت خود را  
 اعلم آن زمان می دانستند نازل شده و قلم حیا میکند از آنچه کردند و گوشت  
 و حال آنکه شب و روز می گفتند که آن الموت حق و بکتاب قبل او عمل میکردند  
 و اظهار دین اسلام می نمودند و علم خود را خرج میدادند و بنسبت منقطع  
 که خود را نسبت می دادند آنچه خداوند از برای او در قرآن مقرر فرموده  
 بود میکردند و حال آنکه نفسهای آنها بر آنها حلال نبوده زیرا که از نفسی  
 بخدا نمی کشیدند این است مژده علم بلا عمل در کتاب الله و اگر موت را فهمیده  
 از آخرت خود مختلف نمی گردیدند باینکه اگر از کد و غش است و از شئون  
 حقوق حق صحبت شود و این موت است که در موم میامش نفع و بخشش را  
 بعد از آن در برین ان یطلع الله شمس الحقیقة و انما المراد بالبرزخ بین  
الظهور و الباطن المعروف بین الناس بعد موت اجسادهم فان هذا  
 روحنا یلکف به الناس کان بعد موت اجسادهم لا یعلم ما یفعل علیهم  
 الا الله و ان ما هم به یرون کذب ان یعلمون و هرگاه کسی در محرمات  
 سیم نماید عجایب کافایتی که فایده حاصله نمینماید مثلاً اگر در زمان  
 رسول خدا کسی میت شده بود میدید کل شئون که بمن لایق من محمد راجع  
 می شود از عالم بخود گرفته تا عالم بخدا نفی محض و نازع است کلی  
 بمن بود من محمد راجع می شود از عالم بخدا منتهی بخدا از شئون بخود  
 و جهت نبوت بوده و اول میت نبوده و ثانی میت نبوده و اول چونکه  
 میت نشده فانی شده در نفی و ثانی چونکه میت شده باقی مانده در

چه امور و مظاهر است مژده میت شدت مؤمنین که چگونه در کتاب  
 محبوب است نزد خداوند و خلق مؤمن او بلکه آن نگذاشته است کل مؤمنین  
 ابروین و مژده میت شدت مؤمنین باینکه در کرم ان ایشان نیست  
 و اگر نگردد از ایشان شده خود ایشان را حق می شنود باین نسبت بلکه  
 تمیمی می بیند از نسبت خود بایشان زیرا که ابروین اگر بر بخود اول  
 دون حق بگویند آنچه در اول گفته می شد بنفسه بتو میگوید و طلب  
 نفقت از خداوند میکند از برای او و حال آنکه در سنده هر او نیست  
 هفتاد و هفت قسم که بخود حقیقت بر می نموده اند هم تنزل نموده باشند  
 شده و چون مظاهر مختلف شده غیر نمیدهد الا حجتیکه من عند الله  
 ظاهر است که هر شناسنده کل شیء را در امکان خود و اگر بخواند در نه نا  
 از دره نور عبور دهد میتواند و اگر بر نفسی خطور کند دون الخیر که لایق  
 بر نقطه بیان حین خطور حکم میت بر او غلبه و امر این قدر است  
 بل ارق از این و کلامی که اولاً اولاً بصار و از جوهر علوی و بعد اطلاق  
 موت صحیح است المتقی مقام الخلد یحیی او یحیی احدی فی مقام کالف  
فان یرویه و یصلیه فانما انما من شئون ملک الموت حیث قد ظهر  
عنده هذا و ان یعمله علی شان لم یزل الباء و یقول الله رب ان تعبضن  
و تعینن فان اراد الله ان یسحبین دعائهم فان الیهم احدان اولیا  
ان تعبضن عنده روح البائیه و یومئنه روح الالهیه فان امکن ان  
یقره لان قبل ذلک یقبل معنی الکلمه لان بعد الله اعظم کابد



وان يكبت الباب ليرى ظهور ما يراى به وان لم يزل ذلك في كل كلى وحرف  
حيث يدرى كمال اهل النظر حتى لو بقى فوق ذلك القوس على ما  
ذكره في البصير ان يلقى عنه فانما موت فيه حيوة ذلك الوجود وان  
في مقامه مثل ما يقع عن نفس الانسان ما يضر عن ايمانها وان كان  
من لم يؤمن بالله لوح في يقول ان حيث كان ان ميت عنه ولا ينظر  
لا من شئ النار وان الامر حين ما هو اظهر فوق كل ظهور اهل  
كل بطون ومن يعرف الموت لم يزل ميت عند الله بان لا يشاء الا ما شاء  
وذلك موثر عند نقطة البيان ان ما شاء الله لا يظهر الا بمشيئتها  
هذه الموت لمن اراد ان ميت في الله وما خلق الله في الايام شيئا  
اعز من الموت عنده كل ما يمتنع ان يكون مشيئتهم مشيئة من يظهر الله  
ولكن ان اظهر لا يوفون بحجهم وقولهم مثل كل من قد مات بالقرآن قد  
جعلوا انفسهم على شان ليرجع محمد الى العمرة الاولان لا يوفون في قوله  
المروبر وقد رجع با على ما قد ظهر في اول ظهوره لان ذلك نشأة الا  
عند نشأة الاولى وان الذي يقولون ان محمد رسول الله كل قد  
احببوا وليرصد قوه بل لا يرضوا له مثل ما يرضون لانفسهم من كسبة  
الاسلام ولن يرضوا به ما اكتسبوا في حق ما اكتسبوا لان هذا اهل  
يرضو المسلم للمسلم هذا شان الخلق عند الله وان بما ثبت في نور من  
حينئذ ثبت ولكن كل صبيح لا يحصى عدد من يثبت نفس الى دينه  
وما امن به في رجوع الامن شاء الله حتى ظهر ما قد ظهر وما للذين  
لا يعرفونه

فان يروى في بعض النسخ ان الله لا يخلق الا ما يشاء ولا يخلق الا بمشيئته

لا يعرفونه نار استعد عن احببهم عن جعل الاسلام لهم ديناً وجعل  
القرآن لهم كتاباً والذين لم يؤمنوا في اعز به الا وقد فاز ببقاء ربه  
وبلغ رسالته وانقطع اليه بما يقدر عليه هذا عن كل من يقدر  
واكره في كونه كمال ما نشأ ختم او راى اول ظهوره جواب كفته في شود  
كدرين كل محقق است كه او است اول من اجاب في الدر جني ما  
قال الله است بربكم قال الي سبائك ان لا اله الا انت انت انت رب  
العالين واكره في ظهور الله وانما نسيم قرآن ككتاب الله نور وكل  
مكسب اموال ككتاب الله هست درين كل بود وهين قد شينه  
يا ريدند كه ايات الله ان نفس ظاهر شده بشهره ويسي از برای ارباب  
افنده نماند كه ان نفس نفس الله ظاهر بوده وايات قبل از او بود  
جنا بجا ايات بعد از او است ومن اجاب او اول خلق است جنا بجا  
قبل ميگفتند كه من اجاب اول محمد بود واول خلق بوده جنا بجا كل  
امور مصر فند اكر ميگويند اجابت درين اول بوده اين است  
در اول دنيا كه فوق عرش هما وبعينه ارض مقر ظهور الله هست  
وحد او نه لوزيل ولا ينال قرب وعبد او بكل اشياء برحد سواء  
ويهيئ شئها بالنسبة باو اقرب ان شئ في بيت يا بعد خير عرش  
فوق سموات با شد بربهم متوهين يا مقر شجرة كرم الله ناطق است  
وخال انكه اين اعتقاد بعض وهم وخيال است بلكه در عرف سكان  
علا وحققت قصد همان هل ظهور است جنا بجا كل در زيارت



سید الشهداء میگویند بایچه در حدیث مسطور است من زار المحسنین عارفان  
بحقه کن زار الله فوق عرشه و زاروا لا مشفقة ظاهر است که همان  
 عرش الله بوده و او است عرش محمد رسول الله صلی الله علیه و آله گویا  
 دیده نمیشود که کسی آن عالم جسد حق کرده باشد ایچه شنیده می شود  
 کل عوالم و این عالم متعدد میگردد چنانچه در این عالم که امیر المومنین  
 اولی این مجید است دلیل است که در کل عوالم مؤمن بوده است و کل عوالم  
 در ظل همین عالم محقق می شود و در همین عالم ظاهر است نزول لا مشفقة  
 فیاطولین بری کل شیء بحقیقت و خیال نکند امر موهومی بلکه عند الله  
 و عند اولی الامر حقیقت ندارد نه ذات الهی که لا یزال و لا یزال ظهور  
 عین بطلان او است و بطلان عین ظهور او است و ایچه از ظهور الله  
 ذکر می شود مراد سجده حقیقت است که کلاکت نمیکند ابر او را  
 سجد است که مرسل کل رسل و منزل کل کتب بوده و هست و او  
لا یزال و لا یزال عرش ظهور و بطلان او در میان همین خلق بوده  
 که در هر زمان بایچه خواست ظاهر فرموده چنانچه همین نزول  
 قرآن بظهور محمد اظهار قدرت خود فرمود و همین نزول سید  
 بنعظمه بیان اظهار قدرت خود فرموده و در نزول ظهور من ظهور  
 باو اثبات ربی مؤید خواهد فرمود که سیدنا و ماینا و لما نشاء  
 و او است که مع کل شیء بوده و هیچ شیء با او نبوده و او است که  
 در شیء نیست و در موقف شیء نیست و با شیء نیست و ایچه

ذکر می شود ان استواء او بر عرش ظهور او است بر قدرت ندان  
 جسد که سر بر پا کسی در موقف ارض باشد یا فلك اطلسی یا فلك کسی  
 در سموات لم یزل و لا یزال بوده و هست و کسی او را شناخته و  
 نمیشناسد زیرا که مادیات او مخلوق شده اند با امر او و مخلوق می شوند  
 با امر او و او است معالی از هر ذکر و شائی و مقدس از هر نعمت و مشائی  
 که لا یدرک من شیء و ان هو یدرک کل شیء حتی ایچه گفته می شود که  
 من شیء عرش ظهور او راجع می شود که من بظهور الله باشد و او است  
 و اعلی از اینکه اشاره بتواند اشاره کند بسوی او و من بظهور الله  
 خلق او است و ذکر صفت او راجع بقیه او می گردد و او و فرزندان او  
 خلق او هستند لا یزال الله کان و لا یزال یوب لا یزال الله کان  
 و لا مالوه لا یزال الله کان قادر و لا مقدر لا یزال الله کان علما و لا  
 معلوم لا یزال الله کان واحد و لا معدود و در وقتی است که در ظهور  
 عدد واحد با و ایمان آورده باشد که گفته ایشان دلالت میکند بر  
 او و معدودی غنیاضانیت و بمثل این کل اسماء و صفات و نظایر  
 ممکن که لا یزال الله کان و لا یزال اگر در این ظهور موقتی نیستی در ظهور  
 اول کان موقتی و از برای رسول خدا مشاهده میکنی کل اسماء و صفات  
 اگر بخوای بگوئی ان الله سلطان می بینی که بر امت او هست که خود را  
 یکی از عبید او می دانند و حال آنکه سلطنت نفس او معالی است از  
 اینکه مقهور شود بدو که این سلطان و اگر بخوای بگوئی ان الله

و اینها در کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است



مشاهده میکنی اولوالات در ظل طاعت او که بدی که از یک ما از  
او هستیم مفتخر هستند و حال آنکه اقتدار ذات او متعالی است از اینکه  
مقتدر شود با این اقتدار و اگر بخوای بگوئی این عالمی است و بنی اولوالم  
که نسبت بسوی او افتخار میکنند و حال آنکه متعالی است علم ذات او  
از اقتدار با علم این علما و اگر بخوای بگوئی این عالمی است و بنی اولوالم  
که در ظل حکم او مفتخر هستند بحکومت و حال آنکه متعالی است حکومت  
کینونیت او از اقتدار بظواهر این حکام از قبل او و قبل این کل اسماء  
وصفات را بعین خود مشاهده کن که بعد در چنینکه عالمی است نسبت  
آیا او را قادر بر امر نیست نیست قادر را او زیرا که در هر ظهوری <sup>الجه</sup>  
مقتدری بان ظهور می شود شئون او است چنانچه اگر نظر کنی از ظهور  
که آدم اول باشد الی مالا ففایه را استیثی می بینی آیا الله و غنیوا  
عارف شوی بظهور الوهیت آیا ان شجره ظهور او که مشیت اولیه باشد  
ذیرا که غیر این در امکان ممکن نیست این است معنی قول السید الشهدا  
الحی علمت باختلاف الانوار و تنقلات الاطوار ان مرادک منی ان تعرف  
الی فی کل شیء حتی لا اجهلک فی شیء زیرا که این است غوره وجود کل شیء  
که کل شیء را قائم به مشیت اولیه بداند و در هیچ شیء ملاحظه نکند  
آیا ظهور الله را بقدر شئیثیت آن شیء که متجلی ظهور شده <sup>نسبت</sup> و آیا  
ظهور بکل اشیا سواء است زیرا که یک نوع ظهور آیات الله <sup>است</sup>  
و از همان مبداست که آیات الله صادر می شود در نبوت بنی در درون

افهم با بجه لا یق است نازل می شود و نسبت این ظهور با این شیء  
سواءی است آیا آنکه این از اهل علو اثبات است و آن از ادب و  
نقی و اگر مشاهده این غنی را در ظهور کلای عودی در ظهور کینونیتی هم  
خواهی نمود نه بر این است که در هر شیء ذات الله را مشاهده کنی زیرا  
این منع است و او عزیز که متعالی است از اینکه در شیء باشد  
یا با شیء باشد یا قبل شیء باشد یا بعد شیء باشد یا فوق شیء باشد یا  
دوین شیء باشد و آنچه شئیثیت با و متحقق است بمشیت او است  
و او بنفسها قائم است و لو یزال و لا یزال کل اسماء در ظل او پوره و او  
ظل الله مستقر است و مقام مشیت مقام نقطه بیان است که در هیچ  
شیء ظاهر نیست الا شان از شئون ظهور او ندانید که مراد قائل این  
کلام این باشد که در هر شیء ذات مشیت دیده می شود که ذات رسول <sup>الله</sup>  
باشد بر در هر شیء دیده می شود که شئیثیت او با و متحقق است فلا  
اگر من انفعال ذهاب یک نفسی در سبیل بیت الله صرف کند در این  
غنی شود آیا ان امریکه رسول الله ص می پوره از قبل الله و همین قلم اگر  
بگوئی کینونیت ذهاب کون هر سبیل کاید راجع می شود با و یکسان امر  
راجع می شود بشجره حقیقت اگر چه در یک ظهوری از ظهورات او  
بوده زیرا که هیچ شیء نیست که احلاقی شئیثیت شود بر او آیا آنکه  
متحقق الشئیثیه است بمشیت او است قائم بنفسی خود بالله عزوجل  
و او است کاف مستدیر که لو یزال و لا یزال حول نفسی خود طاعت است



و او است که دالت نکرده و نمیکند الا علی الله عن جل الذي لا شأ  
الحسنى في ملكوت السموات والارض وما بينهما الا الله الا هو العزيز  
المحبوب وان برای هر اسمی صمائی است مثلاً اگر گفته می شود خداوند  
عن وجل لابد دو مظهر هست که در نزد مشیت او لیدر کثرت و  
لم یزل ولا يزال مستقر باشند که دالت نکند اکابر او قطوبی <sup>برای</sup> من  
من شیء الا بری منه ظهوراً بهر ولا یسکن شیء الا بالله ولا بری من  
شیء الا بایه ولا یعتقد فی الله ما یعتقد الخلق لان الله سبحانه لم یزل  
فی شیء ولا من شیء ولا علی شیء ولا الی شیء ولا ینکر شیء و کل شیء دون خلق  
له ان یعترف بکنه احد مدبر ولا یوحده بن اثر احد سواه و کل ما قد عرف  
المشیئة ما عرفت الا نفسها و کل ما قد عرفت الموجودات ما عرفت  
الاعمال تجلت المشیئة فیها وان الله عز وجل بن اثر ان یعرف و ینفک  
ولن یسبح و لن یقید و لا سبیل کمال الیه الا بالبحر عن عرفانه و لا یستقر  
و نزل و حدایت و استقلاله لم یزل کل شیء له یکین و ینیر و ینیر و ینیر  
و هو مبر و اولیة و اخریة و ظاهریة و باطنیة و کافر و متبر و صابر  
و انرفی اعلا سلطان قیومیة و الهی موملک قد و صیدر متف  
من کل ذکر و شاک و مقدس من کل لغت و علته لم یزل الله کان العا  
و احدا احد صدف و احیا متوما دائماً ابداً معتمداً لم یغنی لنفسه صاحبیة  
و لا ولداً و ان ما و ینخلق له قد خلقه بامر و ان لم یزل و لا یزال  
عن نفسه بنفسه و کف لا یكون عنیا عن و ینر و مستغنیاً عن ذاته بذاته

و کف

و کف لا یكون مستغنیاً عن غیره سبحانه و تعالی عما ینفی عما وقد  
و سمی نکره انه **الباب التاسع من الاعداد الثانی** کان علیاً علیاً  
فی بیان حقیقه الفکر **ملخص** این باب آنکه از برای هر روحی قهری حد  
احکمه خود مختار و کل مستغنی میگردد در جبین ظهوری من بظهور الله بنفسه  
بیعت او بعث کل و شود و حشر او حشر کل و خلق او خلق کل و خروج  
او انقباض و خروج کل از قهر خود چنانچه در نقطه بیان چنینکه مظهر  
الو هیئت بعث رسول الله ران نفس او قهر خود بعث انچه در ظل او محسوس  
می شود نیز بعث او می شود چنانچه در موقوفه ارض انچه حکم کرده می شود امر  
هر دین اسلام می شود و همینکه حکم بعث بر رسول الله شد عبادین بدین  
مطابق اولی خواهد شد و کل ارواح حقه که هستند بی بیان می شوند  
راجع می شود بنفوس اولیه که در یوم قیامت در ذرات اول احباب امر الله  
میکند و اقارب بعد از آن او و کل ارواح دون حقه راجع می شود بشیوه نفی  
در همان ظهور او چنانچه انچه ارواح دون حقه و این بود چونکه او  
شد کل در ظل او مبعوث شدند و ارواح حقه چون شجره اثبات مرتفع  
کل در ظل او مرتفع تر از این است که روح در روح دیگر متصل گردد  
بلکه کل در امکان مقامات خود هستند مثلاً حروف حی در امکان افند  
خود هستند بیعت اول آنها مبعوث می شوند نزان است که ارواح آنها  
از امکان خود بخاطر نمایند و هم چنین انچه از مود منین در ظل این حروف  
هستند و قهر بیک کل در او سوال کرده می شوند در جوهر امکانیه در ذکر



اول سوال کرده می شود تا آنکه مشنونات مکلفاتیه مفصل میگردد  
 و همین قسم در ظل انچه در حق خیر علم الله با و احاطه میخورد از انچه  
 نفی سوال می شود این است معنی انچه در ظاهر کدر بر یوم میامست  
 اعیان المومنین ۱۲ بر صراطین ندی الله عز و جل میفرماید که انچه  
 خیر بوده از من است و ثانی حروف نفی اخرا میکند که انچه شر بوده  
 از من است مشنون منیریه الی مکلفاتیه در ملک متکثر و کذا لست مشنون  
 اعلیه مثلا اگر هزار سال بعد نفسی بر نفسی جزئی وارد او بر بواسطه  
 حتمیات که حرف ثانی نفی را اول ظهوری و بار آورده و کل مشنون متکثره  
 منقیده راجع با وی شود و کل مشنون مثبتیه خیریه راجع با اول من من مشنون  
 و اول راجع الی الله می شود چنانچه اگر خداوند او را مبعوث نفرماید بنفسه  
 مبعوث نمیکرد از نفسی خود و بنحویه نفی هم در حد خود راجع الی الله می شود  
 زیرا که اگر خداوند او را مبعوث نفرماید که این است بنحویه اول در خود مبعوث  
 و نه دیگری این است بکلیمه مشنون کل انفس متکثر است امری از  
 نفسی که سوال کرده می شود از ایمان بالله و آیات او در بیان و احبات  
 قبرا و علوان نور میگرد و ملنگ رحمت بر او نازل می شوند و هرگاه  
 نکند قبرا و علوان نار میگرد و مظاهر نفی بر او نازل می شوند و نفس  
 جزئیه زیرا که این شای است از مشنون آن نفس کلیمه ناریه چنانچه هیچ  
 شای است از مشنون نفسی کلیمه نوریه و از برای او بیشتر و بیشتر می شود  
 و از برای او و دوزخ است که مقرر می دهد از برای هر نفسی از افراد

باینکه

باینکه مقرر حق است زیرا

و بعد در شاه اخری از او  
 می شود چنانچه هر کس مؤمن بکتاب الف بوده راجع شد بایمان بکتاب  
 قاف و از ایمان منتشر شد بر خلق او در دین اسلام مقرر شد و کم که  
 تا آنکه منتفی شد سوم او بنوم نزول بیان راجع شد با و از او منتشر  
 شد بر خلق اخری اما شاء الله حیث کما فضل الله و جود و  
 هم چنین در ظل الرخصی از حروف الفیه مؤمن نبوده راجع شده با و  
 مؤمنی من بر رسول الله و از او منفصل گشته در دوزخ علیین قرار  
 تحت الشرح بوده تا آنکه راجع شده با و حروف نفی از بیان و بعد از او  
 منفصل شده و سیر میکند در قنای خود تا آنکه راجع می شود با و من لم  
 یؤمن من عین یظهر الله و بعد منفصل میگردد و در کل این عواله لیبی او  
 ناری شود اگر چه هر چه باشد و فقر او ناری شود اگر چه اعلی میکند  
 فوق الارض باشد و اکل او مثل نلک و بر عکس لباس و فنان از انچه  
 در جنت خلق شده می شود و مقعد او اعلی عز و رضوان میگردد  
 و اکل او اعلی عز و جنت می شود اگر چه بنوشیده الا قطن و نشسته  
 الا بر ثواب و تناول نکره الا برك کاهو و هیچ نفسی مؤمن نیست که رج  
 او قبض شود الا آنکه قبرا و رخصه می شود از برای جنت خلد و انچه  
 دارد در او خداوند خلق فرموده و نذر او مهیا است و هم چنین هیچ  
 نفسی نیست که مؤمن بیاید نباشد الا و آنکه قلم طاقت ندارد در انچه

در این است که هر کس مؤمن بکتاب الف بوده راجع شد بایمان بکتاب قاف و از ایمان منتشر شد بر خلق او در دین اسلام مقرر شد و کم که تا آنکه منتفی شد سوم او بنوم نزول بیان راجع شد با و از او منتشر شد بر خلق اخری اما شاء الله حیث کما فضل الله و جود و هم چنین در ظل الرخصی از حروف الفیه مؤمن نبوده راجع شده با و مؤمنی من بر رسول الله و از او منفصل گشته در دوزخ علیین قرار تحت الشرح بوده تا آنکه راجع شده با و حروف نفی از بیان و بعد از او منفصل شده و سیر میکند در قنای خود تا آنکه راجع می شود با و من لم یؤمن من عین یظهر الله و بعد منفصل میگردد و در کل این عواله لیبی او ناری شود اگر چه هر چه باشد و فقر او ناری شود اگر چه اعلی میکند فوق الارض باشد و اکل او مثل نلک و بر عکس لباس و فنان از انچه در جنت خلق شده می شود و مقعد او اعلی عز و رضوان میگردد و اکل او اعلی عز و جنت می شود اگر چه بنوشیده الا قطن و نشسته الا بر ثواب و تناول نکره الا برك کاهو و هیچ نفسی مؤمن نیست که رج او قبض شود الا آنکه قبرا و رخصه می شود از برای جنت خلد و انچه دارد در او خداوند خلق فرموده و نذر او مهیا است و هم چنین هیچ نفسی نیست که مؤمن بیاید نباشد الا و آنکه قلم طاقت ندارد در انچه



بر او میر  
 مشاهده کند باینکه فضل در حق شجره اشبات نازل شده ششون متکثره  
 از این شجره هم هر نفسی عاصی علیها با نچه خداوند عطا فرموده متلدن  
 و هم چنین بخواند نعت خداوند را مشاهده کند نظر کند بآنکه حق  
 شجره نفی نازل فرموده که ششون متکثره از او بمثل او معذب خواهند  
 چنانچه ششون متکثره از علیین بمثل او مشتم خواهند بود این است  
 بیان حقیقت خبر که احد را مشاهده می شود که اعتقاد بر حق واقع  
 نموده باشد و اقوال را بر اینکه قهر حق است فهمیده باشد هر کس بیان  
 در این حق فهمیده تصدیق این کلام هم ان القبر حق میکند و روح هیچ  
 از حد خود تجاوز نمیکند مثلاً و حی که تعلق بخلق میکند لم یزل خلق  
 و روحی که تعلق بحق میکند لم یزل حق است و روحی که مدل علی الله  
 لم یزل مدل است و از برای او اعلم و حد و نیست و هیچ نفسی نیست  
 که وقت موت او شود الا آنکه خداوند عالم عز سلطان امر میفرماید  
 مسجبین و مقدر سین و هو حدین و مکبرین را که او را مرتفع ساخته  
 تا آنکه بمجل اعلی از جنت و افق اصنع از جهنم جاری دارند و بقدر  
 شتی بخواند رید حزن بعد از موت اگر چه من بوده با نچه خداوند را  
 نازل فرموده الی ظهور او که اول ظهور این مقبول بخواند بود بمثل  
 نفوسیکه از اول ظهور این امر به و ن اعیان بیان قبض روح شده  
 که بعد از جنت برایشان غیور و دهرین مشتم اگر نفسی معذرت ظهور  
 بقدر

بقدر اینکه بگوید بلی را اینکه اشاره کند بر اینکه او حق است  
 و فاصله شود مؤمنی شدن از برای او بیان و هیچ نفسی نیست که  
 اعیان بیان قبض روح شود الا آنکه بعد از موت می چشند بقدر  
 شتی از چیز حسن و قلم خائف می شود که در گذشت از آنچه از برای او  
 شده طوبی از برای کسیکه قبض روح شود و مؤمن من بظهور الله  
 و کلمات او باشد که او است مؤمن بیان و آنچه در بیان است  
 و از برای قبض خداوند از برای مؤمنین حد و متقاضی نیست  
 لم یزل اصل جنت در جنت هستند الا من شاء الله بمثل آنکه اصل  
 میزان در میزان بودند و الا من شاء الله در جنت ظهور بیان  
 ظاهر بود که مشیت قطعه بیان مشیت الله ظاهر میگردد و اهل نار  
 نار خالد الا من شاء الله و این مشیت در ظهور من بظهور الله نور  
 العلم ثابت میگردد مثلاً و ان یجلی قبل از جنت رسول الله در جنت  
 بوده اگر با نچه خداوند نازل فرموده عامل بوده و جنت حکم نازل  
 بر آنها و اگر در این بین نفسی ایستاد میبندی شود من شاء الله  
 او صدق میکند که از نار جنت یافت و داخل در جنت شده و مؤمنین  
 و آنچه نازل در او است در جنت بوده الا من شاء الله ان وقتی است  
 یکی این غور این مؤمن بیان نشود که داخل در نار شود و از جنت خارج  
 می شود و لم یزل مظهر کلیه مشیت در هر و یا حق ظاهر و مرتفع و طایع  
 لیل که بدن کریم رخ در که شود مشیت الله باطنه بدخل من یسألنی







و مورد باینکه در کتاب خود نازل فرموده از ارواح علیین که  
مخلوق  
مخبر و انما است و بعد انما که مخلوق بحرف انما است و هر شی  
که اطلاق شیت بر او شود در یوم قیامت معبوث میگردند  
هر شی بدو که من بظهر الله است در آن روز زیرا که خلق آن شی  
در اول بدو که او بوده اگر چه در ظهور قبل او بوده مثلا این  
فجائن و غلبگی بلور که اکت بین بدی الله گذارده در یوم قیامت  
و میشود بکینونیت و اکتی و نصا اکتی و اکتی و در وقتیکه بحرف حقیقت  
تعلق فرماید که این فجائن و غلبگی بعینه او است در هر فجائن  
و غلبگی که حکم شود او می شود چنانچه قبل وجود او بقوله نقطه  
بیان بوده مثل در حد چهار دوه شد تا در کل عوالم کل در ک فانی  
مثلا در اینک و حروف حیثی قرار داده بقوله خود در اقیامت هم  
از هر نفسی که بخواهد این حروف را معبوث میفرماید بقوله خود را  
که غیر او خلق شی نمیکنند بکینونیت و چونکه قول او قول الله هست  
در حین قول کینونیت شی می شود اگر در علیین است بنظر حق  
و اگر در دون علیین است بدو و او را که انچه در قرآن رسول خدا  
قرار داده کل بایات الله قائم است و همین قسم امروز که روز بعثت  
قرآن است کل با امر الله معبوث و قائم می شود و کل ما علی الارض بین  
یدی الله هست و بعثت کل بر جوهر کل می شود چنانچه خلق کل بر  
نفس واحد می شود بعثت کل هم بر نفس واحد می شود و در هر یک

نفس

نفس واحد بعثت می شود کل شی خود را در امر خود می شود  
اگر چه بدو که الله باشد که خداوند نازل فرماید بعثت می شود و او را  
او بداند و بعد بشهادت الله کل شهادت دهند مثل اینکه این بعینه  
باطی است که شیت اولیه بر روی او نشسته و حال آنکه او را  
برای او نبوده و در هر ظهور بر نفس در حق او می شود تا آنکه بعینه این  
باطی است که بر روی نشسته بود رسول خدا و این است مترجم در  
احادیث مذکور است که انچه در نزد بعین بوده در نزد قائم العهود  
در امر که حکم فرماید زیرا که انچه کل بداند از او است و انچه که حکم فرماید  
در حق هر شی همان شی بوده اگر چه در صدر اسلام محمد بن عبد الله  
بر آن وصف و بر آن نوع ظهور بوده و امروز بر این وصف و بر این  
نوع ظهور است و تا آنکه کسی ناظر بر نقطه حقیقت نشود ادراک بعثت  
کل شی را در نفس واحد نتواند کرد اگر چه هر شی روحی اگر تفکر نماید  
بتواند انچه مکلف است از اعتقاد بعثت اخذ کند تا یوم ظهور  
بظهر الله که هر کس بسوی او راجع شد بعثت او در علیین و در  
ظل بشو اثبات میگردد و الا بعثت آن در دون علیین و داخل بخود نمی  
میگردد و اگر شی با سم در بعثت او نشود بعین قدر که میفرماید معبوث  
کنیم کل شی را کل معبوث میگردند در امر که خود در ظل نقطه واحد اگر  
در علیین است بشو اثبات و اگر در دون آنست بشو نفی که بعین  
من علم الله من شی کاف السموات و کاف الارض و کاف ما بینهما بعثت کل شی



بامرئکان علی کل شیء قدیرا و بعث هیچ نفسی از نفسی نیست نمی شود  
که از قبر تازی بیرون آید بلکه بعثت کل از نفسی احیاء آن زمان می شود  
اگر از علیین است از مؤمنین و اگر از کفار و کفایت است اندون آن  
و عودتی نیست از برای بعثت هر شیئی در یوم قیامت نزد خداوند عزوجل  
از ان الله یبدئ الخلق ثم یعیده و قد خلق کل شیء ثم یعیده و الله علی کل شیء  
قدیر

**الباب الثانی والشر من الواحد الثانی**

فی بیان الصراط و الحق **ملخص** این باب آنکه مراد از صراط در هر زمان  
ظهور الله و امر او بوده هر کس مستقر بوده بر صراط حق بوده و کلا  
بر دون صراط حق و مثل صراط مثل ظهور نقطه بیان بود که از برای  
استخا صی که ایمان با او آورده از سموات و ارض اوسع بل از سما مقبول  
و ارض قابلیات اجلی تر و همین برای صراط که آیات بیان باشند <sup>حیات</sup>  
بوده بعضی درین واسطه گفتند بلی در بنا عهد اصول الحق عز و جل الله  
فید تنزیل من رب العالمین ایشان از صراط که گفته شد اقرب از وصل <sup>نفی</sup>  
و بعضی بدون استماع کلمات بنظر بر او ایمان آورده و ایشان از صراط  
که گفته شد اقرب از کائنات بنفون آن و بعضی آیات الله را شنیدند و مقید  
بطلق علیه اسم الشیء تا مل مویه ایشان بر صراط حیران مانده و دست  
و دهن از سال بلکه این از جهت دیگر جدی است که در مقام طلوع شمس  
در بولیت واقف شده و کلا ایام و شهور و سنین منقطع است از دوا <sup>فقت</sup>  
ذیرا که اولی از برای ظهور الله نبوده که محدود بعد شود و کل مظاهر

ظهور

ظهور راجع می شود امر و بنقطه بیان این است که در عالم واحد <sup>منازل</sup>  
تا مل مویه و سیلان عالم واحد اقرب از صراط که گفته شد و مسیری نوره  
و اگر در جبهه جبر هر کس زیاده تا مل مویه بر صراط و قوت او بر صراط  
زیاده جبر با استخا صی که بر صراط عیانند الی قیامت و دیگر مثل جبر و  
کتاب الف که بر صراط کتاب قاف مانده الی کائنات و حال آنکه قیامت آن  
که گفت و آنچه احادیث در باب صراط و ارباب است اگر مشاهده کند  
کسی معین فطرت کل را می بیند و از برای دون مؤمنین ارق از شعور <sup>احد</sup>  
از سیف است صراط زیرا که معیت او اند که از حقیقت آیات قبل بیرون  
روند و نه از ایشان مثل غایت و نه از بعد نفوس خود اقرار بحق کنند  
این است که از برای ایشان احد از سیف و ارق از شعور می گردد و از  
برای مؤمنین اوسع از حقیقت می گردد زیرا که می گویند دین عاقران  
ثابت بود و آن بود کتاب خداوند که کل عالم از ایشان بایه از آیات  
مثل آن بودند و امر ویز همان نحوه که قرآن را تکلم نمود تکلم بیجا  
می گردانید کل من عند الله کدرب غیر تنزیل من رب العالمین و عجوب  
که کل را بود در قرآن در بیان مشاهده می شود و از برای مایل در وصل  
کاف بنفون تا مل نیست در ایمان بخداوند و آیات او و اقرار بحقیقت  
باب او و کلمات او چه با انفسی که از صراط که گفته شد و داخل حقیقت می شوند  
و چه با انفسی که در حین گذشتن بنا را می افتند و چه با استخا صی  
واقف می شوند و معیت او اند بکنند و همین ناجی هستند و غیر نیست



باو اصفین هر دو در ظل نازندگی شوند ای شجره النبی که در ظاهر و باطن  
 نفسی که از اول عمر الی آخر عمر عبادت خدا میکند و چنانکه آیات خدا  
 می شود تصدیق نمیکند و اگر تا می کند بر صراط واقف شود و در  
 ناز حشری شود و اگر بعد کند داخل ناری شود و امروز محض می خواهد  
 که احصا کند که در صراط حاکم نکل شده اند الا من شاء الله و کل یوم  
 یادی ایمان در ظل ناز حشر شده و خود خبر نشده و خداوند حکم  
 ایشان از انوار ظهور و تا یوم قیامت ثابت می ماند اینچنین خداوندان  
 فرموده و ایشان هنوز بن عمر خود در علو تقوی خود متقی هستند  
 و خبر ندارند که حکم ناز در حق آنها از قبل الله شد و بجهان حکم  
 الی یوم القیمة در مقام عدو معدب خواهند شد اگر چه تکیه خدا  
 صراط را بر پا میدارد کل یوم یوم و هر کس بپیشی متقی میگردد  
 که نزد خداوند بلا مشیت بوده و هست چنانچه امروز صراط  
 آیات است و کل می تواند حجیت از ان فهمند و محبت می نمایند خود را  
 بپیشی بکنند یعنی خدا را سبحانک اللهم لا تعذبنا و لا تعذبنا و لا تعذبنا  
 ما البیان یوم القیمة بفضلک علی ان ترهف علی الصراط امرب من کل شی  
 انک کنت علی کل شیء رقیبا

الباب الثالث والعشرون من الواحد الثانی

و حقیقه المیزان و آنرا حق **مخلص** این باب آنکه از نقطه مشیت اولیه  
 الی ماکلفیه در هر ظهوری میزان همان نقطه حقیقت است و ظاهر  
 مشرقه

مشرقه از شمس خود او و اعلی مراتب میزان در توحید کلمه  
 لا اله الا هو است هر کس داخل میزان نفی شد داخل میزان ناز  
 و هر کس داخل در میزان اثبات شد داخل میزان حبت دخول نفی  
 متحقق نمیشود الا بولایت ابواب ناز و دخول حبت متحقق نمیشود  
 الا بولایت ابواب حبت اگر چه کل نفی منتهی میشود بیک شجره و کل  
 اثبات منتهی میشود بیک شجره چنانچه کسی خواهد میزان قبل از ما  
 کند نظر کند در میزان ظهور رسول الله ص از حینیکه بمشیت انصاف  
 بوده تا امروز الی ماکلفیه در کف عدل و بنار رفته و الی ماکلفیه  
 در کف فضل او بحبت رفته و امروز میزان بیان است هر کس معرفت  
 از او نیست در حبت و در میزان فضل و الا در کف عدل و در ناز  
 زیرا که مبدء خلق ناز و حبت هر دو از نقطه حقیقت متحقق میگردد  
 و حکم بر مقبل میکند خلق نوزی شود و حکم بر غیر مقبل که میکند خلق  
 ناز میگردد و خداوند خالق ناز و غیر است بمشیت که آن نقطه باشد  
 و مالک عدل و فضل است بعد از فضل که از این شجره ظاهر میگردد  
 زیرا که اگر در شجره نقطه میزان حکم بولایت امیر المؤمنین ع باشند بود  
 خلق حبت متحقق نمیشد و همین قسم در ظل اگر ناز از ظهور بوده بود  
 که کسیکه متبع عن نیست بر حق نیست خلق ناز متحقق نمی شد  
 حال اینچنین شئون خیر است بقول او راجع بشجره اثبات میگردد و این  
 شئون دون خیر است راجع بشجره نفی میگردد و حقیقت میزان



حقیقت اولیه شجره اولی است الی امکا لغایه اطلاعات در ظل ان  
در علم الله گذشته مثلا اگر امر و نفسی حکم رسول الله من قبل علی ما  
شان از شئون ان میزان است و کسی چون انرا بگوید در کف عدل  
میزان است و از ظهور بیان کلماتی در ظل نقطه اولیه ظهور  
شدند و هر کس مقبل شد در کف فضل و اثبات ثابت میکرد  
و هر کس قدر سر جوی صغیر در کف عدل فانی میکرد الی بوم  
من ظهور الله که او است میزان و امر او است میزان و احوال او است  
میزان و کلمات او است میزان و کلمات او است میزان و ما  
نسب الی المیزان میزان اذا تحقق النسبة فی الکتاب و الا  
قدما یقطع النسبة یقطع الحكم الی حین یرفع کل النسبة  
و یبقی النقی فی النار و اما کل المستعینین بالله الواحد  
عن ذکر کل یار و لا امر الا من عند الله الواحد الفعلا  
الباب الرابع والعشرون من الواحد الثانی

فی بیان الحساب ملخص این باب آنکه حساب کل سید الله هست  
و غیر الله مقتدر بر حساب کل نیست و خداوند عالم حساب میفرماید  
کل شیء و با آنچه حساب میفرماید شجره حقیقت در هر زمان ظهور  
و در حین بطون او حساب میفرماید کل با و حکم ظاهر نمیکرد  
الا در حین ظهور و حساب میفرماید کل با در بوم قیامت بین کلمه  
و انده چنانچه در این قیامت کل خلق را حساب فرموده است کلمه  
و آن

مان این است اننی انا الله لا اله الا انار رب کل شیء هر کس تا قبل  
نمود در نار فانی بعدل حساب کرده شد و هر کس تصدیق کرد بنور  
اثبات بفضل حساب کرده شد زیرا که کل ماعی الارض نفوس  
مسند بر گردان ایشان راجع می شود بنفوس مؤمنه بقرآن زیرا که  
غیر انهار قیامت رسول خدا حساب کرده شد و فانی گشتند فانی  
ایمانی نه جسدی و الا کل ارض از اجساد ایشان پر است و نفوس  
مؤمنه بقرآن هیچ حقیقتی نزد ایشان بر صحت دین ایشان اقوی  
از کتاب الله نبود و از این جهت خداوند شجره حقیقت را ظاهر فرمود  
باین جهت که دین این نفوس مؤمنه بان ثابت بود و این کلمه  
که حساب کل بان شد و الی بوم القیمة و شود بجهان لسان آیات  
مزانیه که لسان عربی است و اوضح از کل السن است فاذ فرمود  
و اکثر بعدل حساب کرده شد و در نار فانی گشتند و نفوس  
امور بتوحید خداوند نموده در این کلمه بفضل حساب کرده شد  
و جزا داده شدند با حسن جزایای که الی بوم القیمة باقی است  
و کل خیر در همین آیات نازل شده و الی بوم القیمة بالایشان  
زیرا که هیچ اید خداوند نازل فرموده الا ارجع متعلقه بان در  
ظلمات هستند و راجع بان نفوسی که خداوند در جزای ایشان  
این آیات را نازل فرموده میگردند در طول لیل الیل که ما بین  
الظهورین است و اگر نفسی گوید که ما یقین نکردیم که این کلمه



مولا خداست جواب گفته می شود که همین کلمه بعینها در قرآن  
شده و قبل از آنکه طریقی مثل آنکه خداوند در قرآن نازل فرموده  
و آنچه از قول رسول الله ص که این کلمه را تلاوت فرمود یقین نمود  
که از قبل الله هست همان جهت این اثبات یقین می شود زیرا که  
بر اینجا می گفتند که ماعلی الارض از ایشان با و عاجز هستند <sup>بر این</sup>  
هم اولو العلم مشاهده این امر را نمود و می نمایند بجهت یقین  
کرده که این کلام خداوند نیست اگر بایان نفسی کو ایشان او را  
نخچه حقیقت اگر کاتبی بتواند نوشت در یک روز و الف <sup>پسند</sup>  
و الا بقدریکه بتواند مثل این نوع ابیات که شبهه از برای اولو <sup>فکر</sup>  
نیست که من قبل الله هست زیرا که بنفسها اظهار <sup>می</sup>  
که کلام الله هست و بشر مثل او متعلق نتواند نمود و او <sup>نفس</sup>  
مشیت است که کلام الله باشد زیرا که ذات ازل <sup>و</sup> لا یزل و لا یزال  
بوده و هست و کلام در مقام خلق و بداع است و چون <sup>مشیت</sup>  
دیده می شود <sup>می</sup> لا الله از این جهت است که این کلام منسوب <sup>می</sup> الی الله  
زیرا که عنوا الله مقتدر بر مثل او نیست و کسی که با این نخچه <sup>او</sup>  
یا خواهد بود عجز دارد که این کلام بر بعضی فطرت او است و <sup>او</sup>  
اسهل تر و اقرب است حین تکلم از شئون مناجات و خطب  
و علم و شئون فارسیه زیرا که این است کلام کینونیت او  
که دلالت نمیکند الا بر خداوند و حده از اینجهت است ابیات <sup>گفته</sup>  
و می شود

میشود و کلام الله ذکر می شود زیرا که ذات ازل <sup>و</sup> لا یزل و لا یزال  
بر حالت واحده بوده و حالت تکلم و قبل از تکلم با بعد از  
تکلم شئون <sup>و</sup> ثلثه صفت مشیت اولیه است و خداوند اجل  
و اعظم است از اینکه متصف باین صفت گردد و معنویت <sup>باین</sup>  
هند سر و هر جتیکه در مثل این کلمه کل در قرآن هیچ می شوند  
در میان هم هیچ می شوند این است که مردم از حساب خداوند  
بالکنداشته که از اول عمر تا آخر عمر قلم <sup>لا</sup> شتی گرفته شود بر ایشان  
چیز قدر نفسی خائف است در این محاسبات دنیوی که مقدار آن  
مقدار دنیا است نزدین ولی در جای که مقدار در دین است  
و یوحید و اعمال و مقبول نمیکرد و راجع بقاء ابدی <sup>می</sup>  
مکنه می شود و حال آنکه اولو <sup>فکر</sup> اند که ماعلی الارض <sup>می</sup>  
که بر یوم قیامت نخچه حقیقت در باره ایشان کلمه <sup>باین</sup>  
لا لا زیرا که حساب باین دو کلمه کرده می شود و هر <sup>می</sup>  
امروز نفسی بصیری نیست که عظمت یوم حساب را مشاهده نماید <sup>چیز</sup>  
نفوس <sup>می</sup> محجبه از محاسبات دنیوی تر رسیده که راجع می شود <sup>باین</sup>  
خداوند دوست نماید که کسی بر نعمه او حق کسی باشد و <sup>باین</sup>  
اهتمام کلی می نمایند در اینکه شغل الذمه نفسی نگردند ولی <sup>عالم</sup>  
از نفس خود و آنچه از برای او خلق شدند که هزار و دویست و  
هفتاد سال در قرآن عمل نمایند و یوم جزا و حساب قلم <sup>لا</sup> شتی



بر روی ایشان کشیده شود این است که از برای مردم مشهور  
ایمان نیست که اگر مشهور ایمان بود عالم الارض را میدارند که  
حساب ایشان بفضل کرده شود نزد دل زیرا که بعد از درباران  
القیمة معذب میگردند و بفضل الیوم القیمة در جنت شمع میگردند  
سند سبع انظرو من ینظر الله سماء حساب است اگر چه خوانده  
سبع قرآن میدهد و الا اسبوع سبع و الا ایام سبع یفعل ما یشاء  
ما یرید لا یسل عما یفعل و کل ما اکتسب ایدهم یشاؤون

**الباب الخامس والعشرون الواحد الثاني**

فی بیان الکتاب و ان حق **ملخص** این باب قواد از کتاب بخیر است  
که از قبل نقطه حقیقت ظاهر شود زیرا که از برای ذات از لفظ نازل  
و لا یزال تبدل و یغیری نیست بلکه کتاب نقطه بیان کتاب است  
که مدخل عالم است زیرا که غیر الله قادر بر آن کتاب نیست و آن  
از یک حرف گرفته الی صا که خایه ز کوی شود چه آنچه که از نقطه حقیقت  
منتشر گردد در کتاب و شود و آنچه من ینظر الله کتاب بخط خود بنویسد  
کتاب است که بخط الله نوشته شده زیرا که منسوب الی الله بوده و هست  
زیرا که کتاب او حق است ای رواح متعلقه بکلمه حق در کلماتیکه  
نازل شود و باید از هر شان که باشد سوال آنکه آیات باشد که ما و غیر  
اسم بعنوان است و مناجات که بین لریقی و تقاسیر آیات که  
خبر خود و تقاسیر و مناجات که غسل مصفی است در کتاب الله

عست

هست و شئون فارسیه بعینه مثل شئون آیات است زیرا که  
کل ان بحر حقیقت جاری میگردد و اگر کسی در کلمات فارسی بمعنی  
نیز نظر کند فصاحت آیات را بعینها مشاهده مینماید و یقین  
میکند که غیر الله قادر بر این نوع کلمات نبوده و نیست ولی چه  
لیا اشخاصی که اقوال گویند بر اینکه کتاب حق است و طراز محقق حق  
محمّد مانده و چه بسا که نقطه حقیقت که کتاب و کتاب الله  
بلا عزت است کتاب او ان کل شیء یلک حروف ان کتابا و اعز است ان  
از استیجار مردم خائف از ایشان می شود که کتاب خود را برایشان  
نازل فرماید و از نارنجات یابند و داخل جنت شوند و چه بسا از  
علا خطه علو فضل و رحمت خود نازل شود و باید ولی بر آن کسی که نازل  
میشود و ملتفت نمیشود بلکه قلم حیا میکند که ذکر کند و حال آنکه  
شب و روز میخواند اللهم اعطنی کتاب یمینی حال که خدا عطا فرموده  
نمیکرد بلکه معطی را که رسولی است از رسولان و او میتواند از  
آنچه قلم حیا کند در حق او مرتکب می شود و حال آنکه کتاب کتاب  
خدا می او بوده و رسول او رسول او و از علو فضل و جود بر او نازل  
فرموده و بشاکی که بتواند یقین کند که کتاب الله هست و عزیز او  
بر عقل او نیست چنانچه درین کل امور و بایات قرآن محقق  
و یفهم آیات او و بخوبی حقیقت بر کل نازل فرمود و کسی مطلع نشد  
و حال آنکه کل اقوال کرده و میکنند بر اینکه کتاب حق است و هست







**الباب السادس والعشرون في الواحدة اثنان**  
فی بیان آن الجنة حق **مختص** اینست آنکه تا امروز کسی غیر از مظلومی  
که خداوند مخصوص بخود فرموده کسی نرسیده و ندانند  
و آنچه متعلق بدین جنت است در اینجا که صدها کل عوالم و منتهی الیه  
کل عوالم است که کل در مقام عرش حقیقت باشند که اول مبتدی بتجلی او  
چنانچه در دعای مؤمنین **طلب ذکر شده** یا من استوی بر جمیع  
العرش فصار العرش غیبا فی ذلک كما صارت العوالم غیبا فی عرشه  
و در قرآن در تراز اهل بیان مظهر جمالیات حقیقت او تبارک و تعالی  
بامیر المؤمنین **م** زیرا که آنچه در کل عوالم است صدها و آن او  
و رجوع او بسوی او می شود مثلا از یوم ادم تا امروز نزد هر ظهور  
حقیقتی بادن من امن با و فتح ابواب بحق و درون آن شده تا آنکه  
جوهر کل حق منتهی می شود باین ظهور و درون آن محقق می شود  
باین ظهور چنانچه اگر کسی بخواهد نظر نظر کند می بیند که کل عوالم  
صدها آنها در مقام اراده بوده که او عیشیت هو وجود میکرد و او  
بنفسها و او است محیط بر کل عوالم با حاطه رتبه کینونی و نیز  
که هر صاحب رتبه در این بیان صاحب رتبه باشد او را بطور  
رتبه او در نفس خود میکند زیرا که عالم انفس طبق عالم افاق  
مثلا در آفاق که ظاهر شد ظهور بعد باینکه اول خلق است  
در انفس کل مؤمنین با و موقن می شوند که او اول خلق بوده

و هست بعد از این که او مطلب محقق گشته شده از برای  
هیچ نفسی نباشد که در علم الله هیچ جنتی از ظهور الله در نقطه  
مشیت اعظم تر نبوده و نیست چنانچه از هر ظهوری بظهوری  
جنت آن ظهور بوده در آن ظهور تا آنکه کل ظهورات منتهی شد  
بنقطه تزان از عین محبت هیچ جنتی در علم خدا از آن نفس منتفع  
اعظم تر نبوده در آن ظهور زیرا که در انفس مثل این است که امروز **بعد**  
خداوند کسی مابین خود و او اعظم از رسول خدا ص می دانند و تحقق  
این آیه در انفس ظاهر شد که بظهور آن نفس اولی و بعد هیچ جنتی  
در علم خدا اعظم از امیر المؤمنین **ع** نبود چنانچه در انفس بعد  
خدا ص کسی نظر نمیکند که با و همین قسم در جبر ابواب جنت  
صدها و میکرد تا بحروف واحد منتهی می شود مثلا در ظهور جنت  
خاص هیچ جنتی بعد از جنات سابقه بر آن در حین اخذ حیات  
اعظم تر نبوده که آن وقت وحید بوده در ارض طف و سگان این جنت  
انوقت علی ابن الحسین **ع** و اسرا بوده و همین قسم مشاهده کن  
چنانچه تا بحرف هم منتهی شود و بعد راجع میکرد به نقطه و از حین  
ظهور این امر بتسبیح تا سحر و قیقران و آنچه احصا توان نمود  
اول ظهور جنت مرقان بوده در احزات او که جنت بیان باشد  
در او که ای و آن حین در علم خدا جنتی اعظم از آن نبوده و آن بود  
مظهر من بظهور الله جنتی از او اعظم نیست و حین ظهور او



عبدی می شود چیت اولی نقطه میان بخت اجزای و بعد از آن  
بخت جنات و روح حی که نفوس موه من قبل کل نفسی باشند اعظم آنها  
است و منتهی می شود از ظهور بخت سیم نه این است که در چنین هر  
ظهوری بخت قبل در هر خود نباشد مثلا در چنین ظهور بخت سیم  
بخت با بر عرش خود هست و همین قسم است حکم کل احوال و خداوند  
از برای هر چنانکه ظهور مثبت بنفسها باشد نوزده باب قرار می گیرد  
چنانچه در این ظهور که این حکم مرتفع شده و بدل است که در هر ظهور  
مثبت این قسم نوزده چنانچه در قرآن کل راجع می شوند باب و ابواب  
باهل بیت و اهل بیت رسول خدا و رسول خدا خداوند عز و جل  
این است که اسم رابع خداست می الله باسم ثالث و اسم ثالث باسم ثانی  
و اسم ثانی باسم اول که نفس اسم باشد و کسیکه اول داخل این بخت شد  
روح القدس بود که قبل کل اشاع بقاء الله فائز گردیده و اقرار بخت  
او نوزده چنانچه هیچ جوهر حظی در امکان متصور نیست که اعر و اند  
از توحید خدا نوزده باشد و تسبیح و تقدیس او چنانچه از نفسی که  
در اینجا که منتهی حایل خود فائز گردید در سبیل حق منتهای لذت و  
ادای شکر خدا است او را بهی می که با و عطا فرموده مثلا عبدی را  
خداوند بهر چه بابیت یا امامت یا نبوت فایز گردانند غایت غرض و لذت  
او اول شکر خدا است که میگوید خداوندی را که مرا باین نعمت فایز گردانید  
و همین قسم در شئون ظاهر به هر بنده را که خداوند بکسی سلطنت عطا  
منتهای

منتهای لذت او در وقتی است که تقوی عبادی خود میکند و میگوید  
خداوند مرا که مرا باین عطیة صفی فرموده و این است که کل لذات  
راجع می شود بیک ثانی که فعلی حد باشد همین قسم که کین و نیت  
راجع بان فعلی میگوید الفاظهم باقی علیها راجع میگردان است  
که در نزد او اول و آخره غرض آخر در اول ظاهر و اگر آن حد یک بعد  
ظهور مواهب الهیه ظاهر گردد از آن نوع حد از عرصه عزت برای  
حامد شده این است که راجع اول در چنین دخول در بخت اولیه  
باینجه ممکن است در امکان انهم فیضی رسید چنانچه غرض کل را باین  
فرموده که راجع بکلمه حد میگردان که آن نفس حامل همان روح باشد  
و اینجه منشعب گردان او منشعب میگردان از ظهورات جنتیه  
از جوهر عرفان گرفته تا اظواهر حسد منتهی شود حتی لباس حریری  
با پوشیده می شود و اینجه مایتن در بخت هست با و مبتدا  
می شود و او بنفسه مبتدا نمی شود الا بمجلی خود که فعل نقطه  
باشد و او کاف مستند بره است که لمرئیک و لا یرئک بر حوال  
خود حرکت می نماید و نیست از برای او نه اول و نه آخری و نه  
و نه غایتی چنانچه هر کس داخل در بخت فوقان شد اینجه مشا  
نعمت کند می بیند که از سماء خود رسول الله ص نوزده حتی آنکه اگر  
موروثی داشته یا قوتی ارث برد نیست الا بمطهر آن حقیقت  
اولیه که حکم فرموده بان و اگر حکم بر عینان کرده بود که عینان نفس







فی ظله و لیستند بد که فانه یقی بقیانک الی کرة اخرى و انا  
 لو امن به و لیستند بد که یمنه کرة اخرى بعد اخرى و لا  
 غایه له و لا منتهی و ان بقی فی ظهوره فینقطع الایمان و الله  
 عنه حین ظهوره و صلیت معکم کل بیان که اگر در حین ظهور  
 من بظهور الله کل مونیج بان حبت اعظم و لقای اکبر که در حین ظهور  
 لکم بظهور لکم بظهور لکم و لا اگر شنیدید بظهور من ظاهر شده  
 بایات قبل از عدد اسم الله الاقنیت که کل داخل شود و اگر نشده و بعد  
 اسم الله المستغاث منتهی شده و شنیده اید که نقطه ظاهر شده و کل  
 یقین نکرده اید رحم بر انفس خود کرده و کل بکلیه در خلل او نقطه ظاهر  
 که کل داخل شده اید مستظیل گردید و اگر بشنود ظاهر شده صاحب نفس  
 بایات و اولو العلم ان ایمان بقدر حق او نموده نه معروفتین ان اولو العلم  
 بلکه مدتی نظر بمنزل این زمان که اضا محبت مانده و مدتی نظرو  
 صاحبان منظر اگر چه در لباس فقر و مسکنت بوده سبقت بدخول  
 جنت گرفته و لباس حیرت پوشیده و ایشان هنوز در حکم قبل باقی مانده  
 تا مل نکرده و کل داخل شود در خلل خلل او که او است اولو اعز و او  
 ظاهر و باطن و اگر شنیدید در بصرع و استیصال برآمده که فضل  
 المستغاث از شام قطع نکشته و اگر شنیدید الی المستغاث که  
 ظاهر گشته من هو محبوب و محبوبکم و ملکی و ملککم فانه لا یضرب  
 قدر ما یتنفس نفس و لدخلن کلکم اجمعون فی خلل الله و لا نقول لور و  
 فان هذا

فان هذا امن اعظم امری ایا که خلاصکم عن نار بعد که عاقد  
 لکم بهذا ان یا اهل البیان کل شکرون که اگر نفسی بقدر تنفسی  
 بیدار و دوزخ و بیک سال نماید بلا شبهه در بین بیان نیست  
 و داخل با راست الا انکد ظهور الله ظاهر شود که ان وقت کل مکلف  
 باستیصال و بصرع حسد بر این است که قبل ظهور مانده که عیسی باید  
 و نه بمنزل نصاری که محمد باید و نمایند و نه بمنزل عهد که قاهر الی محمد  
 ظاهر شود و نمایند و ان بر صبی منور بی بان یقی من البیان احد  
 لا یقولون حیات نقطه البیان فی احوالها و انتم علی ما انتم علیه لیاق  
 قسم بظهور الله که هیچ قسمی در علم خدا را ان اعظم تر نبوده و نیست  
 که اگر ظاهر شود و اهدی بر بیان باقی ماند کل نقت بیان از برای او  
 بنصف و اگر که امور و نقت و قاضیه از برای اشخاصیکه داخل در بیان  
 شده مضاعف است چنانچه نقت با بخیلید از برای اشخاصیکه داخل  
 قرآن شده بوده و نقت قرائت هم در حق ایشان مضاعف شده  
 و اگر چنین نفسی باشد اندر داخل در بیان نبوده و در ظل بنجره دا  
 خروف سبع داخل شده چنانچه اگر کسی از حروف قرآن مانده که در  
 بیان داخل شود داخل قرآن نکشته و در ظل بنجره عهد مستظیل  
 و لا تملک ان ظهور او در احریت نمیکرد و همین قسم در بخیل  
 گفته می شود که اگر نفسی مؤمن بعیسی بود لابد ایمان محمد را و رب  
 همین قدر که میاورد دلیل است که ایمان با بخیل و عیسی نداشته



چنانچه اگر امروز کسی در احادیث فتنه و ایمان نظر نماید مشاهده  
 می نماید که چه قدر اولیای حق از برای نجات این خلق بمریوم ظهور  
 اهتمام فرموده چنانچه مدتی نظر در کتاب خود مذکور که ظهور  
 حضرت ظهور حقیقت مستول عنها است که در حدیث کبیر مذکور  
 و بعد از الله من یشاء ویدخل الجنة من یرید این است حقیقت جنت  
 غار حیات و بعد از موت لا یموت الا الله هاتک ملائکین و لا  
 سمع و لا خطر علی قلب بشر قد خلق الله فیها من کل ما کل عنده من فضل  
 سائلت و اگر بگویند مدار کرده و کل اشیا قلم و کل روح کاتب هر  
 شی از اشیا جنت بعد از موت توانسته درک نمود و مدار آن مدار جنت  
 که در حیوة بعد از کشته که اگر این حیوة داخل در جنت الحوت هم بعد از موت  
 خواهد شد و لا داخل یا خواهد شد حین ماقبل انوار بالله من ذلک قات  
 فی تلك الجنة الا الله و لا فیها الا ایه و لا من موصی الا ایه له الخ و لا  
 من قبل من بعد الا الله هو الخ الیهمین العیون و غیره باطنی ظهور  
 از اعلی علوان جنت است و جنت ظهور بعد از ارف و زو اهل نار میگرد  
 بنام برده بخدا و انحصار و بریده بحبل مقدر بیان در اول و آخر او  
 که او است غنی از این که کسی ایمان با او ورزد یا داخل در جنت او شود بل کل  
 اگر شوند در نار میروند و لا خود در جنت قائم میگردند این است که اگر  
 نفسی بقضی هدایت نماید جنت است از برای او از این که مالک شود  
 علی الاصل الطل و بر آنکه اگر هدایت نمود آن نفس تا آنکه آن نفس در ظل  
 مجزه

و لا یمنع من جنت الا الله

و لا یمنع من جنت الا الله

تجزه و توحید است رحمت خداوند بخود می رسد و الا ما  
 طاعی الارض در جنت موت از او منقطع میگرد و لا یمنع من جنت  
 از روی حب و رافت بوده نه شدت و سبوت هذا سنة الله فی  
 و من بعد یدخل من یشاء فی جنة انزله و لا یموت و هیچ حق اعظم از آن بر  
 هیچ نفسی نیست که در جنت ظهور الله از آن نماید او را و ایات او را  
 و ایمان او را و بقیای او که لقاء الله هست کرده و در رضای او  
 که هر محیط بر عنوان است پیرو نماید و با او جنت میروایت  
 متلدن کرده و حد خدا را که کل امور از این جنت محجب و باطنی  
 حین قبض روح از ایشان منقطع و داخل در نار میکند متلدن  
 و از برای آنچه خلق از برای او شده محجب و کاشی محجب بوده  
 و مضاد نبوده و کاشی مضاد نبوده و آنچه که لایق بر نبوه حقیقت نبوه  
 بالنسبه با و در حق او ظاهر نگرد و کل با و مؤمن و او را در جیل نموده و کل  
 با و معوز و او را تنها گذاشته و هیچ ناری از برای عاملین  
 از نفسی عمل است نبوده و نیست چنانچه از برای مؤمنین  
 هیچ جنتی از برای ایشان از نفسی ایمان عظیم نبوده و نیست  
 و ما من الله الا الله ذلك الله الحیة و ربها و مالکها و ملکها و سلطانها  
 ما فیها یقی ما مره و انزل نفی عما فیها و علیها و لکن ما فیها سئلند  
 بقاء من ظهور نه بقاء من جنت بطور من حیت هم لا یمنع  
 کل من فیها لیجوز مجده و کل من و قبل من و بعد من و لا

حدن الله







الباب السابع والخمسون الواحد الثاني

في بيان ان النار حق **نقص** اين باب انكه از برای تار شدن مالا فایده  
بوده و هست جوهر جوهر او عدم عرفان الله است که در هر ظهوری  
عرفان ظاهر ظهور در نفس ظهور میگرد که بخواند که با جوهری که  
بر آن صبر است کرد که لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله حقا حقا حقا  
الا الله حقا حقا حقا حقا لا اله الا الله حقا حقا حقا حقا حقا  
در آنکه جوهر کل شیء از مالا محبه لله بنی و از مالا محبه لله راجع باشد  
و این ظاهر میگرد که مالا محبه فقطه الحقیقه و کل ظهور و مالا محبه  
و این جوهر در قرآن مؤدا اول است و در بیان مؤدا اول که در هر شیء  
شاید مجزوه حقیقت ظاهر شد مؤداش بنا را مل یا جدد فان کشت  
اگر چه ان مؤدا در قبل در جنت بود زیرا که لا اله الا الله می گفت و مؤدا  
و علی و الا فخر حج الله و ابواب الهدی اولئك هم شهداء الله و عان  
في القرآن بلحق و انست ولی در جنت احباب یا غفلت یا وقوف  
یا انکار یا طل شد آنچه که در او بود از آیات حق از معرفه الله و از حق  
بنی و ائمه و ابواب و اقوال با آنچه حق است در اسلام من عند الله  
که کل اینها از مجزوه حقیقت حلال شده بود و این مجزوه بعینها ظاهرا  
شد و این اثمار از او بود در قبل و همین قدر که ظاهر شد و کسی  
قبول نکرد گو یا در اول قبول نکرده زیرا که این ظهور ظهور اخلاص  
بوده و اعظم از ظهور او لای و بوده از این جهت است که اعدا  
جنت

جنت قبل بر آمدن دین و نار ساکن میگردند زیرا که اصل اول نار در  
صقع خود انقطاع و بر نیک بسوی خدا بلکه تا حال شنیده نشده  
مثل او منقطع و بوجه انکه در نزد نفس حق بوده تقوی کل امری  
با و مؤدیه و حال انکه ان نافی اول اول قبل بوده و با و چون در واقع  
در ارض بعد خود نار را بوده مژدی بر او غنی میشد زیرا که اگر کسی  
بود در نزد ظهور و حقیق حق توقف نمی نمود و بمقتضی خود از لقاء  
محبب میشد و اول ظهور نقطه بیان آنچه خیر در علم خدا بود با و  
اول مقبل خلق شد و آنچه درون خیر بود با و اول مدبر خلق شد  
که از یوم خلق کل شیء تا اول ظهور جوهر جوهر کل جنت باب اول  
و شود و جوهر جوهر کل نار مدبر اولی شود و خداوند خواست  
که او را مقبل کند و کمال تفضل بر حق او نمود و الواح متعدد در  
صقع در نزد او فرستاد ولی مالا ینفعه محبت کشته و مقصود اولیه  
ناله پوشیده که کلام هیچ جنبی اعظم در علم الله نیست از نقطه  
در بیان و هیچ نار و بعد از ظل این نقطه در تحت النری نیست چنانچه  
آنچه راجع با و می شود استیای است که داخل در جنت شده چنانچه  
از قبل آنچه راجع بر رسول الله ص میگرد داخل در جنت شده و آنچه  
راجع با و من لوی من میگرد راجع بنا شده و شئون این نار  
مالا فایده است ولی کلیه ابواب در نوزده دکی می شود و الا کلام  
عدن اعدا الله زیرا که هر نفسی که از باب نار گرفته شود باب



ناری است در حد خود و هر بابی که از ابواب جنت گرفته شود با  
جنتی است در حد خود اگر چه کل من و النار راجع باول او میگردد و کل  
من و النار راجع باول او میگردد و هر دو غایت خدا را میسازند  
ان برای او و معظمت او را و مجدند او را و موجدند او را <sup>بظهور</sup> انکه این  
اعتزت توحید میکند و ان بظهور دنیا که اول همین ظهور بوده و اعتز  
ظهور قبل او بوده این است که ان باطل میگردد و این ثابت میماند  
و ان تا میگردد و این توحید میماند و ان فانی میگردد و این ثابت میماند  
و ان عزیز می شود و این دلیل و ان غنی میگردد و این فقیر بجای که  
در یکون کران و باقی غنی ماند حتی در غنی خود او و الا امر و زهر بود که  
الا الله میگویند و لما یخبر در بیان میگویند بپشتان ما یخبر الله و کون  
و انچه در فرقان می گویند بپشتان ما لا یخبر الله می گویند و مثل این در مثل  
هر کسی در کتاب الف بود لابد توحید خدا را میبرد و لیکن در حقیقت  
ظهوری قاف خداوند عالم عز وجل دوست داشت که موجد شود بتوحید  
هم در رسول الله نه بتوحید علی ع و هر کسی تابع اراده الله شد روح  
ملکی بر او مستقر گردید الا من استویع الله فیرزک الله الروح فانه  
یخرج و هر کسی تابع نکشت نفسی شهن در او مستقر گردید الا من استویع  
فانه لابد ان یخرج و الا هر دو عبارت میکنند خدا را این است که بعد  
ان محله نکرین شین اولیه باشند او فاطق شد چنانچه در حدیث  
است قول او که ان قول در زمان محمد ص این می شود که مرا معضو

بنا رسول الله از اینکه اقرار بولايت امیر المؤمنین ع کنند  
و جواب خداوند در این است جواب رسول الله ص هست که عطا الله  
من حیث لا یزال من حیث توبه باشد که دست میدارم مطاع  
گویم ان انچه که اراده میکنم نماند انچه که تو اراده میکنی چنانکه همین  
کلمه در بیان ظاهر و اول من اقبل جوهر جنت و اول من اعرض  
جوهر نار است و کل شئون خیر با و منشی میگرد و کل شئون  
دولت با و چنانچه خداوند در قرآن کل با وصیت باین نمود  
ولا تكونوا اول کافریر و من وصیت میکنم کل را ان تكونوا اول  
من توفی عن یظهر الله يوم القيمة لتكون مدد کل خیر  
کتاب الله فان ذلک هو الفضل العظیم و لا حذر نکران لا یخبر  
در اول کل نفسی لتكون مدد و من خیر فان هذا هو العذاب العظیم  
و اگر صاحب نظری نظر کند می بیند کل خیریکه در بیان ظاهر آید شود  
باول من قال بلی میگرد که تصدیق نقطه حقیقت را نموده  
و اول خلق او در علیین واقع شده و کل شئون در خیر راجع  
باول من قال لا میگرد او است ناری که فوت او در بیان نیست  
و او جنتی است که فوت او در بیان نیست ان ظهور من یظهر الله  
که همین قسم هستند این استدلال میماند و نادانان نکرند که بعد  
مجدد از برای خداوند معبود که بعد ایمان بنقطه بیان اثبات این  
کلمه از برای او می شود و اظهار ناریت نکرده در نزد خود و کل انکه



از برای خدا کرده چنانچه از شدت احتیاط در خانه خود نش  
 بواسطه شبهه که کرده و ضو نگرفته و نیت روزنه نکرده بلکه  
 در مساجد و طن خود شبهه کرده و در ملت مسجد نماز نکرده  
 و کل مرد و راست عند الله و شون نار بوده زیرا که از برای ان آیتی که  
 در نفس خود بر هم خود الله میکرده ان همان آیتی بوده که از ظهور نقطه  
 بیان در او کای او که ظهور از قان باشد متجلی شده و اگر می شناس  
 او را که او است خطور کامل در حق او نمیگردد ولیکن شناخت دریا  
 که با نیجه نقطه اول ظاهر شده بود که آیات الله هست ظاهر شده  
 و دیدن بر اگر ان نقطه قزان امروز غیر از آیات الله چیر دیگر ظا  
 نیست همین قدر که آیات الله را شنید و سجده نکرد و اعتراف  
 بر بوبیت پروردگار خود نکرد کیست ممکنه در او بگویند آمده و  
 قیص باب اول نار را پوشیده اعوذ بالله من هذا ومن یومئ  
 بالله فلا یسبیل له علیه والله لیحفظ صباره المؤمنین و هو  
 یکی از ابواب جنت قرآینه واقع شده باب کلی نار است که سنون  
 دیگر در خلال و محشور می شود که کل راجع می شود بقوار اول که هر  
 نفی بخت است و کل حیو و سنون او راجع می شود بنقطه قزان  
 که قوار او جوهر جواهر کل اثبات است واجب کاشی در نار  
 همان است که ان او محبت شده و بعض کاشی نزد و نفس خود  
 او است که از او محبت مانده چنانچه در قرآن احب کاشی  
 قائل

قائل حرف او بوده که الله اگر صیفت و صیقل و شد آنچه شد  
 که اگر می دانست که او است مظهر تکبیر در ان روز نزد او سجده  
 میکرده و خطور نفس حب او بر قلب او نمی شد و بعض کل نزد  
 خود می خود را و است که همان است که خداوند در کل کتب نازل  
 فرموده که خواهم امروزید او را چنانچه اول حرف نار در بیان اگر  
 فهم کلمات عالمی را که خود را منسوب با اهل بیت میدانند و اهل  
 رسول هستند و رسول صمد من عند الله منصوب هست میگرد  
 هر اندر بر بر خود مفتخر و در نزد کل معزز بود و چگونه بر قول  
 نبوت که مظهر ربوبیت صوفیه و الوهیت محضه هست خطور  
 حب میگرد و شب و روز در برای او سجده می کند این است که محبت  
 و ان محبوب خود غفلت نموده و قیص بعض کل شی که اولی اعرض  
 بعد باشد پوشیده بلکه آن از این پوشیده چنانچه هر ظهور بعد  
 علت ظهور قبل است عند الله بظهور اشرفیت زیرا که خلق علیه  
 از برای ظهور رسول الله است چنانچه خلق قرآن از برای خلق می  
 و خلق بیان از برای ظهور من بظهور الله اگر چه قلم راضی غنی شود  
 که جاری شود با سم کسی که بر نفس او خطور کند و ن طاعت او  
 در یوم ظهور با آیات و بیانات من عند الله عز وجل ولیکن اگر شود  
 قیص این بوده که ان پوشیده و ان احجاب این بوده که ان بعد  
 و ان نار این بوده که ان نار شده و هر کس پناه برد من بظهور الله

و ان نار این بوده که ان نار شده و هر کس پناه برد من بظهور الله



شون ان باين ميروند و معنی اعوذ بالله در اوزان ايمان باو  
 نزول اين كلمه زيرا که باب اول نار هي کلمه را کسيد و لا يخصص  
 و بنا بر نفس خود که شين بوده ميرد و لي غري بر حال او بخشيده  
 که اگر صاف بود بايست پناه بود بنقطه بيان بايمان او از نفس خود  
 که مؤمن باو نيست و اگر چه غري بخشد او را شين و ريز غرض  
 دون سنت او سي و چهار مرتبه مجرب ميکند از براي خداوند باو انچه  
 مقتضای کينويت است که قلم حيا ميکند بر ذکران بر او روا  
 و حال آنکه باو مجرب ميکند و اظهار تقرب باو ميچوید و حال آنکه نوزاد  
 ابعاد کل خلق و اول کل نار است و در ظهور بيان هم هيچ قسم که  
 در حيث حول عدد واحد طائفت است در نار هم چنين است ال  
 مکانه که ميگوئيد شير نکر همان واحد اول است در کاشته ها که  
 مود من شود ببيان و انچه خداوند در اوزان از خود داده در ظل ال  
 بوده و هست و هر کي محزون شود در ظل نار بوده و هست ندين  
 که مراد از ابواب مثل باب بلك باشد يا مثلا باب جنت در ارض باء  
 انوارى که هستند هستند و در ظل باب کلير ذکرى شوند و ظل  
 مثل ظل و استعدين بالله من دون خروج الاثبات في كل حين  
 قبل حين و بعد حين و لا توکلن على الله في كل شان و قبل شان  
 و بعد شان مثلا باب اول جنت نقطه فرض کن و باب اول نار  
 من مقابل فرض کن الی ظهور من يظهر الله ما عرفت و در عروق  
 اشجار

اشجار و نفير فاني بين و ما اشارت را در عروق اشجار ثابت ثابت ال  
 ان يقضى النفي بحيث لم يبق له في البيان عنه من ذكر الا في الكتاب و  
 ثبت الاثبات نشان کلام يفتخرون بنبينهم اليه وجه بيان را  
 خداوند ميکند من يظهر الله و جبر با نور بر اکتفا ريفر مايد با و اگر چه  
 عبادت ظاهر شود و کل داخل شوند امدى داخل در ايمانند و اگر ان  
 مستحبات رسد و کل داخل شوند امدى در ناهى مانده الا آنکه کل صبر  
 شود ميکند و هيچ فصل از ان من يظهر الله طلب نموده که اين است  
 فصل اعظم و عز اكبر که مثل ام باقيه مانده مثل جودت انجيل کيد و گنا  
 ديگر نازل شود من عند الله و ايشان هنوز منتظر من باق اسم احد با  
 و اگر ظاهر شود الی اين دو اسم لابد ظاهر خواهد شد و معزى از برای  
 نيست اگر چه و بين ظهور او را مثل اين شمس در وسط السماء و عزوب  
 کل به مثل نجوم ليل در غار در مقام ايمان و حقيقت در مقام صيقل جسد  
 و اسباب ظهورى مثل ارض و من تصور نموده و گفته اند لكم الله ربكم لا اله الا  
 العلى العظيم اگر چه تقادير الهى در هر شان مختلف شود در بيان هيچ  
 ذکرى نيست مگر ذکر اولى در وقت ظهور مشاهده حزن فرمايد  
 از علو شين بخود که در غيب باو ايمان آورده و کل منتظر لقاء او است  
 و لا مؤمن امره الى الله و بهر اندوه حزين وى و نصير و اندوه حزين و کل ظهور  
 و او است که کفایت ميکند کل از کل شى و هيچ شى کفایت نميکند او  
 زيرا که هيچ شى بلا ايمان باو نميرد و هيچ شى با ايمان باو حزين نميرد







بیان باشد و همین عن حق کل را پس است که او مقول کند نفسی را یا شیئی را  
 بذكر انفسا و بخود چنانچه امر و من تحفه الخجلیه را انفسا من مظاهر و ظاهر  
 مقول نمیکند چگونه و مظهر حقیقت و همین قسم بیان نمیکند انفسا را او  
 علوم را الا انکه داخل شود در ظلال جهتی که او داخل شده و هم چنین من  
 مقول نمی نماید شیئی که منسوب ببیان است الا انکه منسوب بکتاب است  
 و هم چنین الا که انصافه ظهور ظهور الله ظاهر است در هر ظهور و شئون است  
 یرجع الی الظهور الاول تحفه من الله الیه لیوم ظهوره فی الشاهد  
 و چه قدر میداست نفوسیکه خود را از نسبت با او مقطوع سازد و از  
 تحفه که بیرون او را چنانچه امر و من تحفه منین بقوان بخوانند تحفه  
 رسول الله را برسانند باید کل موه من سؤله بیان والا مقطوع غوره  
 از خود نسبت علورا بدان است که بنوعی بفرماید چنانچه شریف است  
 از لغای محبوب خود که در حین ما بقصد الیه افکند نم بوده و هست  
 زیرا که بخیر در طلب دنیا بری است تا ملا حظله رضا و خداوند در  
 مقوره نمیکند و امر و من که بنوعی حقیقت که منبع رضا است ظاهر  
 از موه و خود خود که ما بولد الیه انفسکم بوده و هست محسوس  
 و امر و الیه بر نفس خودتان وارد می آید و الله عنی عنکم و عنی ما  
 نسب الیکم و انتم ان تنسب انفسکم الی الله فان انتم بذلك تسبون  
 یوتقون و الا لن تقنوا الا انفسکم و لتقنوا من انفسکم  
 الباری الا و کمن العبد الثالث

فی ان ما یدکر به اسم شیء ملک له و انما حق بر من غوره **ملخص**  
 این باب انکه خداوند عالم کل شیء را خلق فرموده پس بداند  
 و او است و آن حقیقت که لو یزال و لا یزال مدخل علی الله  
 و هست کلشی با و خلق شده و میشود و او است قائم  
 بقض خود بالله و کلشی قائم با و است و ما فی شیء عن شیء الا  
 به و انما انما حق من کلشی و مساوی او ملک او هستند تعلیمات  
 ذات اقدس کلشی را و او است احق از کلشی بکل شیء از نفس  
 کلشی مگر این علم انکه اگر نقطه حقیقت کلشی را عطا  
 فرماید بیک شیء و حق بوده و هست چه فعلیت بهم رساند  
 چه محض حکم باشد مثلا اگر رسول خدا ص در قبل کل ماعلی  
 الا یزال تصرف میفرمود احق بود از ملک او با و این بوده ملک  
 خداوند کلشی را که کل میگویند له الخلق و الامر و هم چنین اگر  
 تصرف فرماید در کینونیات کل شیء احق است از کینونیات  
 ایشان بخود ایشان و حال انکه اجل و اعظم از این است که نظر  
 که مقرر فرماید بکل شیء زیرا که کل شیء ناظر بخود و فضل او بوده  
 و هستند و او است معنی از کلشی بفسد و مقتدر الی الله  
 بداند مگر این باب انکه در وقت ظهور اگر حکمی فرماید کل عارف  
 بحق او باشند که لو یم در حق او ذکر نمایند و احدی را عیب  
 که اگر او را مری حکم کند ذکر ما لکیت شیء نزد او نماید زیرا که



او احق است از او بنفسی و اگر چه بخواند حکم فرموده را حکم شما  
 تا وقتیکه بخواند صبر فرماید عهد خود را در عین کسوف و قیامت  
 بفرماید بیک نفسی از آنجا که بحکم بیان اوست میبندد که بیک قیامت  
 همان حکم الله هست در حق او در بیان و اگر بود خلاف امر خداوند  
 خود نموده چنانچه اگر امروز رسول الله ص فرماید که آن امر که در قرآن  
 نازل شده امروز این نوع عمل نموده شکی نیست که این حکم حکم قرآن  
 اگر چه امروز ذکر فرماید زیرا که آنچه قبل نازل شده از قبل او بوده و حکم  
 قبل و بعد در نزد عارفین بحق او سواست این است استحقاق او بکن  
 استحقاق خلق قلم حیا میکنند که ذکر شود کل بامر او صلوة جمعه میکنند  
 و اگر چه میباید یکی از آنها که در مکه خود نماز مکن یا آنکه فلان نفس  
 احق از تو است باین منصب قبول نموده ولی بامر او اظهار ایمان  
 نموده چنانچه بوردن یکی مثل مسلمین با و راضی نشده و الا این قسم  
 واقع نمیشد این است استحقاق خلق و آن است استحقاق او  
 که در آمده که ائمه توحید خداوند را گذاشته اگر فرماید بایه آخری  
 احق از او است از نفس او با و چنانچه در ظهور رسول الله ان ایه  
 توحید که قبل بر افشاده بود مرتفع ساخته و ایدید بعد در قرآن بکل  
 محلی فرموده اگر احق نبود بان ایات چگونه مرتفع می شود جان که  
 در اعلا عو بعد مالکیت خود را این قسم اظهار فرماید ما شریع بر او  
 چگونه لایق ذکر است و همین قدر که ناظر بشیر حقیقت باشد  
 خداوند را

خداوند را دانسته بلکه افتخار می نماید باینکه منسوب با و کرده اگر چه  
 نیست ملکیت باشد مثل کسوف که در کسوف این است که او است  
 مالک کسوف و در وقت او و اگر در ظهور بعد او افتخار نکند در مقابل او  
 ثابت و مفتخر است چنانچه این مطلب ظاهر و هویدا است اگر چه  
 العیبه و نقصان افتخار نکند و در ظل او مستظل نگردد و فی سبب  
 خود بالواجب الفیه مفتخرند و هم چنین قبل او الی ان یتقی الی  
 ادم الاول الذی کلا اوله و بعد اجد او الی ان یتقی الی ما یتقی  
 و لا فایده له قل الله یبدئ کلتی یقرعین و لم یکن من بعد الله  
 ذکر او قبل عالم یکن من قبل الله ذکر او قبل او

**الباب الثانی من الواحد الثالث**

فان یقول یخلق النبی ان یخلق به لان قوله الحق **مختص** این باب  
 آنکه قول بقره حقیقت مشابه میشود بقول او قول احدی از معنای  
 زیرا که بقول او کیونست شیء خلق می کرد مثلا اگر میگویند  
 ان شیء در ظهور قرآن بولایت امیر المؤمنین ع خلق ان و کایت  
 می شد اگر چه در قرآن ولی الله بوده ولی بعد ظهور از قول او است  
 در ان ظهور من قبل ان ظهور و همین قسم دون حق ان اولی  
 گرفته الی اخر ان بقول او خلق شده که اگر میفرمود ان **هذه**  
 حق نزد افاق نگویند هم میسازید نزد نفس جانی می شد  
 این است که نور و نار هر دو در حواله کلام او طاعت



وهمین قسم در ظاهر و بیان اگر در او نماند فاشد که با خلق او باشد  
وهمین قسم در ظاهر اگر در او نماند فاشد که با او ثابت می شد  
و نظر کن بعد از عینیت شجره هبت در قرآن چه قدر ابواب باز آمد  
چرا در قرآن ایشان نیست و از قبل ایشان چگونه ثابت است  
و بر آن کل از ایشان در نزد کل ظاهر و مشهور است برای او و اولاد او  
نبوده و نیست که اگر خوف علیین تکلم فرماید نفس کلیه در صفت خود  
خلق می شود با او که توحید خداوند را فرماید از روی صدق و خلوص و اگر  
بجای و بعد از علیین تکلم فرماید بعد از او در ظاهر نفس کلیه خلق  
می شود در صفت خود که قلم حیا می کند از استحقاق او که ذکر نماید و در  
نزد هر ظهور حق هیچ فضلی اعظم از برای اهل ان ظهور نیست که  
ملفوظ نظر ظاهر مشیت روح استحقاق او نشود که اگر شود لابد  
حکم او را که کند و در نزد ذکر او خلق او می شود و همان نام می گردد  
از برای اهل ان ظهور و اگر مردم بدانند که چه قدر معبد است که ملفوظ  
نظر او دون حق نشود هر آینه کل با علی متوجه خود سعی نموده که در حق  
نزد او مدکور نشود که حکم بر او نشود و ناری شود بر ان ظهور که مردم در  
هلاک کردند چنانچه از اول این ظهور اگر کل هبت نموده بر آنکه نزد شجره  
غیر آنکه لا یحق او است ذکر نشود و گویند نمی شنید که بعضیین در او  
مخلد کردند و خلق او بدو می کردند و الا چرا حرف قبل از این حرف  
کسی نگویند و حال آنکه ظلم هر دو بالنسبه بخلق سوا بوده بلکه همینکه  
این

این در مقابل حق بدون حق ناشایسته علی کسب کرد خلق و ظهور او  
باین می شود و الی یوم القيمة کل ان او بتوی چیست و در ظاهر ان می شود  
فان می گردد و هیچ فضل اعظم از ان نیست که در ظهور هر حق اهل  
ان ظهور کلمات الله را اخذ نموده که خلق کینونیات ایشان با او است  
مثلا اگر نازل فرماید این بدون ذکر مخصوص و امر مخصوص مثل آنکه  
نازل فرماید و لله ملک السموات و الارض و ما بینهما و الله علی کل شیء <sup>قدیر</sup>  
مظهری در بیان بهم میرسد که کلمات بر این ایه کند بلکه الی مالا یظاہر  
عظمه در ظل مظهر بهم می رسد چنانچه ششده این ایه در قرآن معدوم است  
و حال آنکه مظاهر او الو حکم از زمان ظهور تا امروز لا یحصى است  
این است که در ظل هر ایه اسباح مالا یظاہر محقق می گردد و اگر امر  
خاصی باشد کل صبیح الله از ان ایوم قیامت مثل فرض حق یا اوامر <sup>صبر</sup> معزود  
دیگر این است که کلام او خلق نمی میکند و قتل کلام کسی نیست <sup>زیرا</sup>  
که در او دیده نیست که الا الله و نیست غیر الله خالق شیء و نیز در حق  
شیء و نه صیت شیء و نه محیی شیء و نه مبدع شیء و نه محدث شیء <sup>الا الله</sup>  
الخلق و الا من قبل و من بعد ذلك رب العالمین <sup>نظیر</sup> اگر در ظهور حق  
نفسی فرماید هیچ فضلی بر حق او و کلا اعلی تر از ان نیست که ذکر شود  
تا برین در نزد او نشود که غیوة الله خلق نافر فرماید و هر کس بقد <sup>نیت</sup> کینون  
خود از منبع خود او نماند تا ظهور دیگر او را کشف کرد بر مابین الظهور و بین  
بطنا و او متفکر باشد اگر چه باید واحد باشد که از اوج متعلقه با او باشد



در حق آن ظاهر خواهد گشت و من اصدق من الله حديثا لو انتم <sup>تؤمنون</sup>

### الباب الثالث من الواحد الثالث

في ان البيان ومن غير طائف في قول من يظهر الله بمثل ما كان  
الالف ومن غير طائف في قول محمد رسول الله ومانزل الله عليه  
في آياته ومن غير طائف في قول قوله حين ظهر اخبر <sup>مخلص</sup> انبا  
انك قد نظريان نيت الاسبوع من يظهر الله رزرا كغير او رافع او بنوده  
ونيت چنانچه منزلنا و غير او بنوده ونيت و بيان و مؤمنين بيا  
مشاوي و نند بسوي و ان اشتياي هر چي بي محيوب خود چنانچه قرآن  
و ارواح متعلقه بان مشاوي بودند بظهر منزل خود و غير او را منطوق  
نظر نداشته و نمیدارند و امر و نوزقان صلوات میفرستد بر عروفي که  
او را عروج داده و داخل بیان نموده و طلب نقت میکند از منزل او ان  
ارواحی که داخل بیان نشده و حظ او را با و عطا نموده و همچنین بیان  
می فرستد بر نفوس مؤمنان خود که عروفت علیین او باشد که مؤمن می شوند  
بمن بظهر الله و او را عروج میدهند بسوی کتاب او و طلب نقت میکند از  
خداوند من و جل بر عروفت و تعلین که در حق ظهور او سجده لله باو  
نمیکند و بعضی از اقا و الله محبت میگویند اگر کسی ناظر بمن خواهد <sup>شد</sup>  
و شنود امروز از عروفت قرآنی العرش الموت بالهنا و اله کل شیء فان  
و خلصنا من نار سبتنا الى ما كنا اليه لنسوي و النسبنا اليك و اخلصنا  
في البيان فاننا كنا من فضلك سالكين چنانچه همین کلام عروفت الف

از قبل و بعینه همین کلام را تنطق خواهد فرمود بیان رحمت از برای  
حق و اوصایع نکرده و نقت او را از برای خود بخزیده و سجد از برای  
منزل او نموده که در حق ظهور من بظهر الله نظر میفرماید بیان بسوی  
مؤمنین بخود و میگوید که ای روحی هست از من که بیاید امروز از برای  
تمن بظهر الله نماید یا انکه وفا بعهد رب خود نماید در حق و سر  
میگوید باقبال مؤمنین باو بسوی منزل او و عروفت میگوید اگر  
خوف از مؤمنین باو بر منزل او وارد آید چنانچه امروز هیچ شی  
عروفت نزارد فرقان نیست و کل او را تلاوت می نمایند و از رحمت  
او هیچ ندارند الا نقت او را بمثل انما سیکه در حق نزول فرقان  
کتاب الفاتحه تلاوت می نموده او اهل بیان نکرده مثل آنچه اهل  
فرقان نموده و ان محبوب خود بطبع شیء محبت نکشند که ارتفاع بیا  
عروج او است و حظ اعزث او است بمثل ارواح او و ابیانه <sup>نموده</sup>  
و عقل نموده اهل الله را و سجد از برای کسی که در حق عروفت از برای او ساجد  
هستید نموده که بیان راضی نمیکرد در شما الا انکه ایمان او رسید بمن <sup>بظهر الله</sup>  
که منزل او و کل کتب بعیده و شفاعت می نماید نزد او از مؤمنین بخود  
و شفاعت او مقبول است نزد منزل او و هیچ بنده نیست که خدا را  
بخواند بیان الا انکه مستجاب میگوید دعای او تا اول ظهور من بظهر  
انوقت اگر بخواند خدا را بما لا اله الا الله که مستجاب خواهد شد  
دعای او خداوند از خود و فضل تو سوال می شود در حق بیان من <sup>منه</sup>



هما احببت لهما لا يحسنه بان الرحمن عليه وعلى من آمن به يوم ظهوره  
وان ترافعه من امر به يومئذ بما تنزل من عندك فانك انت خير لا

### الباب الرابع من الواحد الثالث

فان ما نزل الله عليه من الآيات والکلمات اعظم واعلى مما قد نزل  
الله حينئذ **ملخص** اين باب آنکه در هر ظهور مثبتي بارشاع نفس ظهور  
کلمات اخم مرتفع تر است از کلمات قبل او و اول شاه اول و ثاني شاه

اخرى عند الله وعند اوليائه محقق است بکدر است اوليائه  
ثاني و ثانی الا ان برای ثالث و ثالث الا ان برای رابع الا ان برای خامس

کافایه لها ما فيها اليها هات قدر که فضل رسول الله هست بر عيسى  
قدر فضل قرآن هست بر کتاب قبل و همین قسم در ظهور بعد و در ظهور  
بعد و ليس الامر الله من جده ولا لما جعل الله من تعجيل طوبى ان برای نفسی که

در نزد هر ظهور متفهم قديم حديث عسکری صلوات الله عليه گردد  
روح القدس و جنان الصاعقة ذاق من جلالها الباكورة و برادر کمال

بد بیدار آن تجره حقیقت است در نزد هر ظهوری و اگر شجره در اعظم  
بودن قرآن نزد اولو الافئدة هست بر کتاب الف در ظهورات بعد هم

خواهد ماند و نیست ظهور بعد الا بینه ظهور اول بغواشرف و در کتاب  
او الا همان کتاب اول بغواشرف این است که کل در حجاب هستند  
که در آن نمی آیند و الا امر الله اظهر شرفی هست و ان الى الله المستوفی  
الربی فی الاخرة و الاول و ظهوری مثبتي در هر ظهور ظهور همیشه بر کل  
ظهورات

ظهورات جز بیدار در ظل او و ذکر می شود مثلا انما انما با شعیان ظهور  
مرتفع گردد در ظل ظهور رسول الله مستظل میگردد و همین قسم است

قبل و همین قسم است بعد بعد و هیچ ظهوری از برای او نیست الا  
باستلای بر کل و همیشه بر کل در است ماین که بر اسم شی من کوفی کل فی ظل  
و حق علیه ان یلتئم ذلك امر الله من قبل و من بعد و انما کل له فله صورت

### الباب الخامس من الواحد الثالث

فان مقاعد المرتبة فوق المقادير انما بان برفع و ان المراتب یثبت  
که مرتبه **ملخص** اين باب آنکه بدان آنکه ظهور تجره حقیقت متفهم شده  
امر او است فيها امر و حق فی او است فيها یحی و حق فی نیست که نفوی که

در مقاعد مرتفعه لله محبوب کشته کلمات کسان قبول احیاء ایشان را  
میتواند نماید و همین بعثت مقاعد رابع بامر او میگردد و اگر ازین بار  
فرموده مرتفع و لا ثابت له الخلق و الامر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید

که تسبیح عا یفعل و کل عن کل شی سئلوا ما یفعل ذلك ما یفعل الله و ما  
ذلك ما یحکم الله و ما یسئل ذلك ما یسئل الله زیرا که او است مطلق که  
تکانت نمیکند و تکرره الاعلی الله و جده رب کل شی رب عاری و ماکا ربی

### الباب السادس من الواحد الثالث

فان ماین که بر اسم شی ما خلق الله خلق و جده لا بداع **ملخص** این باب  
آنکه بدانند نازل فرموده در میان کلام که جامع کل علم است و او یفان  
اننی انا الله لا اله الا انا و ان ما عرفت خلقی ان یا خلقی ایا فی ما تقوت



و هر شئی که اطلاق شئیست بر او می شود معلوم الله خلق او است  
در خدا با دایع و اختراع و انشاء و احداث و لی بر این مراتب مظاهر حق  
که کل آنکه علی الله هستند و مجرای آنکه وصفات لم یزل مدد علی الله  
و هست و لی بر خدا اسمیت می گویند است و وصفیت حق و بر ذات  
الوحدیت و کنوینیت او از ما روین الله خلق له و کل لعابد و نه هر شئی  
که در شئیست بر او می شود خداوند او یا ابداع فرموده بعشیت و مشیت  
ابداً فرموده بنفسی خود چنانچه از هر کل شئی مایشت الی بیان است زیرا  
که روح شئیست در آنها است و آنها بذات حروف سبع خلق شده که  
مشیت اولیه باشد و در هر ظهور سر الله ظاهر و در هر بطون امر الله  
بوده و هست انا کل لله و انا کل الیه لراجمو الله بقلوبهم سجدوا لاله

الباب السابع من الواعد الثالث

فان ما قد نزل الله من ذکر لقاءه اولقاء الرب اغنا المرء من بظلمه  
كان الله لا یوی بذاته **ملخص** این باب آنکه ذات از لیل تا لیل پذیرد  
و لن یوصف و لن یغیت و لن یوجد و لن یرى بوجه اگر چه کل با و احد  
کرده و وصف کرده و یغیت کرده و یجد کرده و یرید و یخود و آنچه که  
در کتب مایه ذکر لقاء شده ذکر لقاء ظاهر بظهور او است که مراد  
تفصیل حقیقت که مشیت اولیه بوده و هست و آنچه در قرآن ذکر  
لقاء الله و لقاء رب شده بحقیقت اولیه مراد لقاء رسول الله بوده  
و هست و کم که تنزل می نماید از حقیقت اولیه تا آنکه بوجه هر شئی

که در کتب نگذرد الله ذکر می شود در خط آن حقیقت اولیه چنانچه  
انکه هر شئی من عرفکم فقد عرف الله و امثال آن نازل است بعلم این باب  
تفتوح می شود و هم چنین در حق مؤمن که وارد شده که سرور او سرور  
رسول خداست و سرور رسول خدا سرور خداست و هم چنین خزن او  
خزن رسول است و خزن او خزن خداست و مراد باین مؤمن بحقیقت  
اولیه ابواب هدی هستند و بعد تا آنکه هر نفس مؤمنه منتهی گردد حتی آنکه  
اگر عصاره برید مؤمنی باشد را دیده غنی شود الا الله زیرا که منسوب  
و اگر سر بریده مؤمنی باشد دیده غنی شود الا النار حتی آنکه منسوب باو  
و هم چنین تراب که بر او مستقر هست و کل شئی که منسوب باو است و کل خلق  
نشسته اند الا از برای لقاء الله که لقاء مشیت باشد بحقیقت اولیه و ذکر  
در مادیات او بشیعت می شود نه باستقلال کیونیت زیرا که مشیت او

در هر حال مثل شمس است و مثل هارون او مثل مرایا که در آن عکس  
شمس ظاهر است اگر در لقاء و در غیر او شود شیخ ایرتو حیدر است که از او  
در او و الا اطلاقی این اسم جایز نیست که بر او و هر کس لقاء من بظلمه الله را  
نماید لقاء الله را در شفق و فانی بلقاء رب شده اگر مؤمن باو باشد  
و الا ناظر بوجه خاصی در جبهه خروج هم بلقاء الله فانی شده و لی خبر  
از برای او بلکه اگر فانی بود از برای او بما لایقنا یرا الا فانی خبر بود  
از آنکه شود بدون ایمان و لقاء اواره اولیه تر مشیت او لیر مثل  
شیخ شمس است در مراتب و همین قسم الحائض الی اخر الومود



چگونه میتوان مقابل گرفت با القاء مقصودش لقا باشد در صورتی که  
 جبر و نیست الا و حکایت نمیکند الا ان او ولی هذا شأن الامکان  
 عند ظهور الاثر و شأن الحدوث عند استحقاق القدم و هر کس  
 لقای من بظهر الله را مقصود بقای نماید یا انکار برای او عدل با  
 باشد یا قریب و مثالی در لقای او یا آنچه مایه وصف بر است دهد  
 او را نشان ختم و لایق در کتب باشد و هر کس چه در هیچ نمایند از امکان  
 بخاطر نفوذ که توانا و شناخت حاشیکه عرفان و ممکن نباشد  
 عرفان ذات ازل چگونه ممکن سبحان الله عما یقول القائلون تسبیحا  
 عظیمها و مقال الله عما ینکر المکارون علوا کثیرا

### الباب الثامن من الواحد الثالث

و ان مافی العالم الا کرم فی المبیان ملکی این باب آنکه آنچه که اسم شریف  
 واقع شود از هر شیئی در بیان است اسم او و روح متعلق در اسم نه  
 در شیئی که ذات او باشد و کلی آنچه در بیان است در این آیه است لو ان  
دلت البیان علم فی ملکوت السموات و الارض فاذا کل بالله یوم الرحمن  
الله لا اله الا هو الی الهمین العیون الله الذی لا اله الا هو القاهر الظاهر  
الغیر المشع المتعالی القادر له الاسماء الحسنی یصلح فیج لیمن فی السموات  
والارض و ما بینهما سبحانه و تعالی عما یصنون قل ان الله هو الملك  
القادر العلام له الامثال السلطان لیجد لیمن فی السموات و الارض و ما  
بینهما و انزه هو المرکز المحبوب که نوزده اسم است که عدل علی الله هست  
 و کلی

و کلی اسماء و امثال در ظل او ذکر می شود و نوزده حرف نفی است که  
 نوزده ابواب نار باشد در مقابل نوزده ابواب جنت هر کس مؤمن  
 باشد بیایان و تلاوت نماید این آیات از بعد از که مقام خلق و رب  
 و صوت و حیات باشد و بحروف واحد که افندة ایشان مستقر باین  
 اسماء است هو من و ان ابواب نار مستقیم بالله باشد و متبر و هو  
در شیئی غیر یکدیگر بیان باشد راجع باسماء و امثال داند و هر در کثرت  
خبر می را راجع بصفت حروف نفی که با تلاوت کل بیان را نموده و آنچه  
خداوند در او نازل فرموده تصدیق نموده و این آیات از بعد راجع  
میگردد باین آیه شهد الله انه لا اله الا هو له الملك و الملكوت ثم العز  
و الجبروت ثم القدرة و اللاهوت ثم القوة و الیاموت ثم السلطنة  
و الناسوت ثم حیة ثم ممیت و یحیی و ینزه و حی لا تموت و ملک لا  
و عدل لا یجور و سلطان لا یجول و مژد لا یفوت عن قبضته من شیئی کافی  
السموات و الارض و ما بینهما ان کان علی کل شیء قدیر و این آیه راجع  
 میگردد باین آیه شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق و الامر یحیی و ممیت  
 ثم عیة و یحیی و ینزه و حی لا تموت فی قبضته ملکوت کل شیء خلق  
بامر و ان کان علی کل شیء قدیر و این آیه بلیسم الله اصنع الاقدس و کل  
 حروف بسمه بنقطه یا حیا غیر در بد و کل از نقطه طالع شده و کل یا  
 تفصیل بنقطه و ظهور او در مایا و مثل او مثل شمس است و مثل کل  
 مثل مایا که از او منعکس شده و در هیچ حرف نیست اول الا و و نه اخر



الا او و نیز ظاهر الا او و نیز باطن الا او چنانچه هر کس در ظل ایمان بقرآن  
 برآمده در کنیت او دیده نمیشود الا شیخ امت رسول الله که بفضل او  
 در ظل ظلال او مستظل گردیده و کل بیان ظهور بقطره است و نقطه مقام  
 مشیت ظهور الله هست و کل راجع میگردد بنظر الله زیرا که او  
 که کل بیان و من غیر راجع باو میگردد بمشیتها من خضوع و غایت خضوع  
 و او است که در مراتب بیان دیده می شود مثلا اگر در بیان مظهر  
 عدلی است او است عادل و اگر مظهر فضلی است او است فاضل و اگر  
 مظهر سلطنتی است او است سلطان و اگر مظهر علمی است او است  
 عالم و اگر مظهر قدرت است او است قادر زیرا که در مراتب دیده <sup>نمیشود</sup>  
 الا شمس اگر چه در مقام مشیت بوده و هستند کل حروف علیین  
 راجع می شود بنظر الله که باب اول حبت و اسم اعظم ظاهر بالقرآن <sup>هست</sup>  
 باشد و کل حروف علیین راجع می شود بباب اول سید <sup>در</sup>  
 نادر که در ظل این اسم مستمد در فنا است و اگر مدق نظری نظر افکند  
 کل خبر بلا در کف من بظهر الله مشاهده و کل خلافت با در مقابل  
 مشاهده چنانچه امر و در نقطه بیان ظاهر و قیل در نقطه زمان  
 ظاهر بوده و هیچ غریب از برای بیان و نفوس مؤمنان اعظم  
 از این نیست که در ایشان دیده نشود در حین ظهور من بظهر الله  
 الا او و الا ظهور قیل شبه نیست که در ایشان ظاهر است و دیده <sup>نمیشود</sup>  
 در ایشان الا او چنانچه امر و در کتب در نقطه زمان شبه ندارد و حال آنکه  
 نقطه

نقطه بیان بعینه ظهور نقطه زمان است بخواشرف بلا در کل مراتب  
 قرآنی و او است که ظاهر است و لسان علو ظهور است که محبت شده و از علو  
 نور است که عتقی مانده چنانچه امر و در کل ظاهر قرآنی متقربان الله  
 با و غیر از صفا و اراده نموده چگونه حکم نمایند و این است که من  
 المیان ایمان عید هدایا مشاهده من بظهر الله در کنیت خود در  
 مشاهده من قد ظهور زیرا که او ظاهر است و در حین که در عهد است  
 و صفت و رفعت و قدرت و سلطنت مستقر است کل شیون فعل او  
 هستند که در بیان متوکلند اسمای حسنی و انکلی حبتا هستند و  
 استخوان آن که مستقیم در بار است در ظاهر مظاهر را و هستند که در آن  
 حین مشاهده و نمایند که سلطان بیان مظهر اسم او است که در کراوی کند  
 آنچه میکند و هم چنین مظهر غنا و قدرت و امتناع و کل شیون ظهور  
 چنانچه در نقطه بیان هم این امر ظاهر آن که در جبل است می بیند  
 که در کل نیست الا ظهور او و کل با و میکنند آنچه میکنند چه مظاهر  
 قرآنی چه در صفا و لحن چون محبت شده اند از محبوب خود این است  
 که در نار حجاب غلظت و از عرفان محبوب خود غیر متولد هستند اگر  
 در امکان شیعی مسترعی شود او است که مسترعی شده و اگر شیعی <sup>مستکوه</sup>  
 شود او است که مستکوه شده زیرا که در این شیعی دیده نمیشود الا شمس  
 مشیت که باون شلیت او شیعی شده و هست باو می شود و الا اگر <sup>نفع</sup>  
 شود عدم محبت است بلکه در کمال عدم هم بقدر که عدم که نفس <sup>نفس</sup> فنا و نیست







میگرد و اول در مقام افنده لا اله الا الله و اسمائه لله الخلق  
 من قبل و من بعد ان کمال را بدین اگر نفسی امری نظر کند در اول ظهور  
 رسول الله ص که مقام تعین مشیت انظهور بوده در میزان انچه که  
 باو شکیست هر رسانیده جبر از حق و جبر از غیر حق از ظهور <sup>مستظهر</sup>  
 این است که کل باوقامت است و مراد از این اولی نفسی او بوده در میزان  
 و مراد از این که کل اشیا ان باو بسم الله ظاهر می شود او بوده و هم چنین <sup>بیان</sup>  
 نظر کند که انچه مؤمن بالله یا دین ان هم رسد بظهور نقطه بیان <sup>محقق</sup>  
 شده و مراد از این که کل در اوست او است زیرا که او است این بگویند این ایه  
 و او است باو بسم الله در تکیه که این باو مدد بر او است همین قسم که الفا  
 حروف بنقطه محقق می شود و تکیه هم میرساند الی ما الاضایه همین قسم <sup>ارواح</sup>  
 کیو نیات بان منکون میگرد و منکثر و هرگاه ذکر اولو الافنده شود مراد  
 از کلام لا اله الا الله بوده و هست و هرگاه ذکر اولو الارواح شود  
 مراد کلام بر رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و هست و هرگاه ذکر اولو  
 الانفس شود مراد کلام بر ائمه هدی ۴ بوده و هست و هرگاه ذکر اولو  
 الاحیاء شود مراد کلام بر ابواب ۱۰ بوده و هست زیرا که کل اسماء و <sup>صفات</sup>  
 تکیه همین واحد و اوست نظر کن بحروف لفظی بیان که کل تکیه واحد  
 او است اگر چه الی ما الاضایه شود و در تکیه مظاهر کلیم هم رسد  
 که در ظهور افق و ان واحد اول باشد ولی باو محقق شده  
 و کل راجع باو میگرد و چنانچه از او شمر نموده ندان این است که کل در <sup>بیان</sup>

بیان

بیان ان حروف شود بلکه هر حرف در حد خود مستقیمی ان اوست  
 چنانچه هر نفسی در حد خود مستدل بر او است نظر کن در عود  
 مثل آنکه نظر میکنی در ربه اگر امری از نفسی در مشرق دیده شود در او  
 نیست الا آنکه میپوشند لباس بیانات و قیاس و روح و نفس و جسم <sup>ذات</sup>  
 خود و هر قسم که نفسی در معرب عود نماید که بشود ظهور <sup>الله</sup> و ظهور  
 عود می نماید بیوی او یا بنچه مقتضی می شود و نفس عرفان باو را که انات <sup>بدیه</sup>  
 از او بوده و راجع باو می شود این است که کل شیء در حد خود از نقطه  
 موجود بل آنکه راجع بذات نقطه شود و یا آنکه از او طالع گردید <sup>کل</sup>  
 مراد از این کن و بنقطه را شمس سماء اگر مرآت سفید مقابل شود ایه  
 افنده در او منوجد میگرد و اگر در دایره ارواح و اگر سبزه انفس  
 و اگر قمر از احیاء و اگر دین این الوان یا بنچه در او است ان <sup>قابلیت</sup>  
 او حتی آنکه اگر بنود بالله نفسی دین مؤمنه مقابل شود در مرآت  
 دین الوان محبوبه خود شکسی بر صیدار از این جهت است <sup>قول</sup>  
 قاء انارکم الاعلی در مقابل قولیم عن الله عز وجل این است که <sup>مستظهر</sup>  
 در تکرار ظهور می حق صوفیان دین او الا تزد اولو الاحیاء که اینها  
 حقایق اشیا را کما هی مشاهده می نمایند و همیشه ناظر شمس حقیقت <sup>نمایند</sup>  
 هستند و ظهور او وحد و ذات مراد یا ایشان را محبت انظواهر در لغای <sup>و</sup>  
 اولئک هم المقنون حقایق تجارب الله من قبل و من بعد و اولئک هم المهند <sup>و</sup>  
 چنانچه اگر کسی در این ظهور ناظر بود مشاهده این نوع شکسی باو نمرد



در حروف ثانی نفی چنانچه او از شمس غیب ظاهر بود و حال آنکه در  
مقام شهادت اولی ان شمس غیب و گرد بر او انچه که در کلام حیاتی  
از ذکر او نفی قلمت بر آن یا اولی الالباب کلکم اجمعون و لشمس الله ان یا  
اولی الشهور المنعکة کلکم اجمعون

**الباب الحادی والعشر من الواحد الثالث**

باب  
الثانی فی ثلاث لایة فی البسملة بسم الله الامنع الاقدس <sup>این</sup> <sup>حقیقت</sup>  
آنکه کل حروف لفظیه نقطه متکون میگرد و ارواح ان نقطه  
و او است در وقایع محمد رسول الله ص و در بیان ذات حروف و  
و در ظهور من ظهور الله ان حقیقت الهیه و کینونیت و باینه و کافیه  
جوهریه و سابعیت محمدیه الی ایها شمس الحقیقه بضیائها الی  
افاضها یا ایها وان ما دغضا ظلال فی المرایا و در کوان در ابواب  
شده و در امکان خود خواهد شد والله ولی المتقین

**الباب الثانی والعشر من الواحد الثالث**

ان مثل النقطه مثل الشمس و مثل سایر الحروف مکنی الی ایها فی نقایحها ان  
کل ما فی البسملة فی النقطه و من یعمل الله الله رب ولا شرک بری احد فقد  
ذکر الله بما قد مر فی النقطه <sup>مخفی</sup> این باب آنکه عرض از ذکر نقطه کینونیت  
مشیت اولیه است اگر در مقام بسم الله الامنع الاقدس عز الله الامنع  
و ذکر شود انوقت ذکر کینونیت مشیت بعین می شود و باینکه اگر باء منفصل  
شود اول ظهوری او حروف بعین میگرد و چنانچه در نزق بکشتی و علی کلشی  
و این است

و این است سر کل امیر المومنین ع انا النقطه تحت الباء در مقام  
نظایق ذکر حروف و عددی میگرد و نفی و ذکر ان او و همین قدر  
که در ظهور نقطه حقیقت که در قرآن با اسم رسول الله ص ظاهر بود  
مثل او شمس کفایت شود و مهندین با و شمس ظاهره در عوایا غره این باب  
آنکه اخذ شده در علم ندر عمل که مقام علی ان این است که اهرور که  
همان نقطه در بیان است هر نفس که هو من با و است در حروف  
نور شمس همان که مثل او اگر بگوید الله اکبر نفسی یا آنکه انچه هو من بقدر  
این کلمه را بگوید نور الله اکبر که نقطه نور قاندر اخوای خود میگوید  
معاینه شمس سما و است بالنسبه یسبح و در عوایا و این غره در این  
که ظاهر شد اگر در نزد بعضی از نفوس هم بوده علم بوده نزع مثل  
با علی علو ما یقرب به العبد ریم که عایتقزع تقزع بر او شود بلکه در  
من ظهور الله هو منین بیان باین باب که جوهر کل علم و عمل است  
کنند و از برای خود شیئیتی نه بینند الا با و چنانچه مشیت کینونیت  
اخذ و ارواح و نفسی ان ایشان بظهور نقطه بیان متحقق شده  
که او را بیان اندر نفسی خلق از خود قرار داده که باین متوجه شوند با و  
علم و ایمان این است اگر کسی ناظر شود و ان غره و جوهر خود بیکدیگر و در  
ظهور هر شیئی میت بعضی باشد چنانچه در ظهور با و کل هستند  
چنانچه این نفوسی که اهرور هو من هستند رسول خدا در نزد او  
خود را مذکور نمایند و با عیان با و خود را معزز و مفتخر و در رضای

و این است سر کل امیر المومنین ع انا النقطه تحت الباء در مقام  
نظایق ذکر حروف و عددی میگرد و نفی و ذکر ان او و همین قدر  
که در ظهور نقطه حقیقت که در قرآن با اسم رسول الله ص ظاهر بود  
مثل او شمس کفایت شود و مهندین با و شمس ظاهره در عوایا غره این باب  
آنکه اخذ شده در علم ندر عمل که مقام علی ان این است که اهرور که  
همان نقطه در بیان است هر نفس که هو من با و است در حروف  
نور شمس همان که مثل او اگر بگوید الله اکبر نفسی یا آنکه انچه هو من بقدر  
این کلمه را بگوید نور الله اکبر که نقطه نور قاندر اخوای خود میگوید  
معاینه شمس سما و است بالنسبه یسبح و در عوایا و این غره در این  
که ظاهر شد اگر در نزد بعضی از نفوس هم بوده علم بوده نزع مثل  
با علی علو ما یقرب به العبد ریم که عایتقزع تقزع بر او شود بلکه در  
من ظهور الله هو منین بیان باین باب که جوهر کل علم و عمل است  
کنند و از برای خود شیئیتی نه بینند الا با و چنانچه مشیت کینونیت  
اخذ و ارواح و نفسی ان ایشان بظهور نقطه بیان متحقق شده  
که او را بیان اندر نفسی خلق از خود قرار داده که باین متوجه شوند با و  
علم و ایمان این است اگر کسی ناظر شود و ان غره و جوهر خود بیکدیگر و در  
ظهور هر شیئی میت بعضی باشد چنانچه در ظهور با و کل هستند  
چنانچه این نفوسی که اهرور هو من هستند رسول خدا در نزد او  
خود را مذکور نمایند و با عیان با و خود را معزز و مفتخر و در رضای



تأملت ولم يحجب انك ظهور بقدر بيان صبيته ظهور اخوان او است  
 بخوان شرف واگر کسی این علم و عمل باو باشد در هیچ ظهور حق حقیقت غایب  
 و در هر ظهور فائز ببقای محبوب خود گشته و لغیر آثار ان ظهور است  
 اعز غایب فیما طوبی لمن قد علم الله ذلك العلم و قد عرف ذلك العلم ان  
 انی علم در میان مردم بود فضل امیر المؤمنین علیه السلام مثل فضل رسول الله  
 فلا تسته الوجیه در شمس فضل او غایب نمی شود الا ان شمس حقیقت <sup>حقیقت</sup>  
 قول قائل این قول که قصد بوجوبش یغور نه بوجبات الله امد است این  
 التبرع علی ما کانت فی القدم ان الخوارش احوال و اشکال  
 و این عین اشباح مرایا مستدل بر شمس است زیرا که در صفت امکان کوهها  
 مرایا باشد غیر این ممکن نیست و اول مرایا که متکلی از شمس حقیقت بوده باشد  
 در کل عوالم امیر المؤمنین بوده در هر ظهوری با سبی <sup>الظهور</sup> ان یظهر فی ذلك  
 فانه مرآت الظهور مطلوب لمن قد استظلم في ظلمه فان اولئك هم اصحاب  
 القدر و انما اسم القدر و اصحاب يوم الدين قد ارتقوا الى امن لا یسقط  
 احد من العالمین الامن شاء الله ان ان ایکم شیء فان اعلی ما یشاء  
 و اعلی ما شاء ان یعلی کل شیء قد یرفعه انی علم اینکه در ظهور من ظهور الله  
 از کل ماعی الارض شهادت بامری دهند و او شهادت دهد بدین آنکه  
 شهادت داده شهادت او مثل شمس است و شهادت آنها مثل شمس  
 که در مقابل واقع نشده و الا معاین با شهادت او میگوید قسم بدان  
 اقد سألنی کربک سطران کلام او بجهت است از کلام کل ماعی الارض بلکه

استغفار و میگویم از این ذکر افضل التخصیل کجا میروند آثار شمس مرایا  
 مثل آثار شمس بر سماء گردید و ذات و عینا لا شیء و هذا اوجد مشقی الشیء  
 بالله عز وجل و اگر کسی ثواب بک لا اله الا الله ان او اعز غایب است  
 از ثواب انچه که خود بد کرده اند کوه اند کشتی خدا را بلکه توبه میگویم از این  
 ذکر افضلیت بلکه مثل همان است که بندهم بلکه انچه او شهادت میدهد  
 شهادت خداوند است بران شیء و انچه تکلم باو میگوید تکلم خداوند  
 در حق ان شیء اگر در زمان ظهور او سلطان باشد و ذکر سلطنت  
 غایب معاینه مثل او مثل مرایا است که بگوید در مقابل شمس که در زمان  
 ضیاء هست و هم چنین اگر عالمی اظهار علم خود کند نزد او معاینه همین  
 قسم است و اگر غنی اظهار ثنای خود کند نزد او معاینه همین قسم است  
 و اگر قدری اظهار قدرت خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر  
 عزیز یا اظهار عزت خود کند نزد او معاینه همین قسم است بلکه انسانی چنین او که  
 در جهه او هستند از او میخندند چگونه و شمس حقیقت چنانچه مثل او سلطان  
 در موفق ارض کایحی است چه در ظهور بیان و چه در ظهورات قبل از بیان  
 که کل بقدر مشیت منتهی میگردد در هر ظهوری که میخواهد باشد و هم  
 او اول العلم و هم اول العنا و هم چنین او اول القدر و هم چنین او اول العز و  
 این ملا حظله کن و یقین کن و عمل کن در کل اسماء و صفات بلا هر شیء که  
 عاقبت کوبه اسم شیء است و اظهار وجود ممکن نزد او که از قب وجودی است  
 و بیین حد استخاصی بلکه خواستند تصدیق رسول الله ص کنند تصدیق



در هفتای کتاب الف و هم چنین در بیان نظری که خواستند تصدیق  
 بنظر بیان نمایند تصدیق استخا صیکه در حجاب هزار و دویست و  
 بدرجات مالا نفایه مهندی ظهور اولاد و در قرآن شده این در حین  
 اقبال است و چگونه قلم در ذکر غیر اقبال بگردد که میخواهند با عیان مرف  
 النار ایمان محقق جنت و نارا آورند و بتصدیق ایشان تصدیق قول الله  
 نمایند و بشهادت افشا شهادت بحقیقت محقق حق که شهادت او عین  
 شهادت الله بر کل شیء هست و هند بیکسکه کل با عیان با و مؤمنند و با  
 ایمان با و حکم و ایمان می شود اگر کسی حکم غیر اسم مؤمن در آن اسماء  
 جاری کند جبر خداست او را حیف در گناه است که در حق او شود  
 زیرا که حکم طهارت در اسمهای شود و در او و بنوا ای خود ایشان نمیشود  
 مؤلفی خلق الحیة و بره الشمة و تفرق بالعمرة و بتقدیر بالعمرة و تفرق  
 بالکبریا و باللمعة هیچ نادر ایشان احجاب ایشان از محبوب که مشق  
 تجرد با و میکنند نیست و هیچ جنبی از نظر بر شمس حقیقت و مساوات  
 اشباح در هر یابدیدن و عمل با و مؤمن نیست اگر بران نفسی که فتوی  
 علی الله دارد کشف شود آنچه کرده شدت عذاب احتجاب با در جودش  
 میکند و لا بد از برای او خواهد شد اگر چه در لیل الیل باشد علم او با  
 والله هدیه و من یشاء الاصله حق یقین و لا یحیط ان ینکون لم یؤمن بالله و بالآخرة والله

### الباب الثالث والعشرون من الواحد الثالث

فان لا یحیی السوال عن بظهور الله الا فی الکتاب و ان یعمل بکتابه من ان بالیا

فحیر له من بقدر علی ذلك بعضهم بالنسبة الى بعضهم والله علی کل شیء قدير  
**ملخص** این باب آنکه سوال عن بظهور الله حایر نیست الا ان الحیرة  
 با و است زیرا که مقام او مقام صرف ظهور است حتی نفس ظهور در  
 ظهور در ظل او ظاهر و اگر در امکان فضیله هست از شیخ خود او است  
 و اگر شیء هست تشبیه است او هست و اگر کسی میخواهد علم او را بداند نظر  
 کند بعلما ی بیان که بعلم بکتاب او ان ظهور قبل او عامند و اگر میخواهند  
 قدرت او را مشاهده کند نظر کند با و لول الله در بیان که ان ظهور قدرت  
 قبل او مقتدر شده و هم چنین اولو العزّة ان ظهور عزّت او است و هم چنین  
 اولو العظمة ان ظهور عظمت او است و هم چنین اولو القوة ان ظهور قوت او است  
 و بیان ان اولادنا الحق ممکن جمیع صفات او است و حق انرا را بر یوز او را  
 ان در روی ارض انکه عدله بر کلمات او هستند ان ظهور قبل او که کل از  
 ظهور بعد او خلق شده مثلا اسم خوار او در بیان ان برای اسم خوار در ظهور  
 او خلق شده چنانچه اسم و هاب در قرآن ان برای اسم و هاب در بیان خلق  
 و هم چنین در کل اسماء و امثال حق در حق و در حق در حق و اگر کسی  
 شود با و است میگرد و در شیت او و هیچ جنبی از برای او ان نفسی خود او  
 اعظم تر نبوده و نیست در نزد کل بر آنکه کل آیات و کلمات او بجز خود او  
 میگرد و ان حطام بر فضل او مستضعی می شود و ان مقام عز او مستغیر  
 میگرد و اگر کسی خواهد سوال کند حایر نیست الا در کتاب نا آنکه حفظ  
 جواب را چاهی بر آن کند و انی با شدن محبوب او در نزد او چنانچه در



کسی این صفت مجوده را متصف شود محبوب است نزد او در جهنم او  
 و ظلمت او و از این چیزها که در ایشان و نیست سوال نکرده مثلا اگر  
 از کسیکه یا قوت میزد و شد سوال شود از آنها و کاه چه قدر <sup>بوره</sup> محبت  
 و مردود است همین قسم است اعلم خلق نزد او که ما نصف <sup>نفسه</sup> برین  
 بوم ظهور و کویا و اینم که کسی بر کتاب خود را و سوال میکند از اینجه  
 ناز و شد محبت و در حق و در جواب نازل میزاید <sup>الله</sup> عن  
 نزل قول نفس خود انی انا الله لا اله الا انا قد خلقت کل شیء و ارسلت  
 الرسل من قبلی و نزلت علیهم الکتاب الا تعبدوا الا الله رب و ربکم فان  
 لم یؤمنوا الحق یقین سواد علی انه یؤمنون فی فانکم انتم لا تفهم عهد و نه  
 و ان لم یؤمنوا و لا یؤمنوا لا اله الا الله علی فان ابا نفسکم تحقیق و انی انا  
 عنیا عنکم من قبل و لا کون غیبا عنکم من بعد فلست من انفسکم ان یا  
 خلق الله تعالی ان تؤمنوا فان من لم یؤمن من یب و لا یؤمن لا اله الا الله علی  
 مشکه عند الله کمثل من لم یؤمن من هذا حرف السبع والبیان و کان مؤثرا  
 من قبل محمد رسول الله و العز فان کیف انتم یؤمنون لا ترصین ان تنسین  
 انفسکم الیهم کذلک انتم ان تمکن من سید خلق فی دین الله و لا ترصین  
 ان ترصین فی البیان بعد ما قد نزل الله علی کلمات من عند الله علی  
 قد یروا انی انا فقط البیان من قبل قد اظهر الله علی انا اظهر من  
 لا یؤمن من قد دان بتم بالیا من قبل و لم یؤمن من امر الله ثم ایاه تقو  
 و لا توف فی الا الله رب و ربکم رب السموات و رب الارض رب کل شیء

رب مابری و مابری رب العالمین فان مثل ما عندکم کمثل  
 عالمه ال الموات علی شمس السماء کذلک ما انتم لتستدلون فی کتبکم  
 عند ما نزلنا علیکم من قبل فی البیان ثم حیث ان یا عباد الله  
 فانقوت فخصر مؤثره سوالات خود را از محبوب خود را که در علو  
 توحید و سموت قدیس و ارتفاع تسبیح و امتناع تکبر علو و عولا  
 و عا صرا باطنی که دوست میدارد افنده میگرداند کذلک نکلد الا  
 علی الله و بر حب او و نفوس و اجساد یکد کذلک نکلد الا بر حروف و اب  
 که هاناست حروفی بیان و همان بوره بعینه حروفی و فانه  
 سوره بعینه کتاب الف و تا و زنا الی ان ینتی الی کتابهم از من ظهور  
 ادم ال اول ظهور فقط البیان از عیون عالم نکلد شده الا موارده  
 هزار و دویست و ده سال و قبل از این شکی نیست که از برای خداوند  
 عوالم و ادم با کلمات بوره و غیر از خداوند کسی محصلی ازها نبوده و نیست  
 و در هیچ عالمی مظهر شیت نبوده الا فقط بیان ذات حروف سبع و نه  
 حروف حیات الا حروف حیات و نه اسماء او الا اسماء بیان و نه اسماء  
 الا اسماء بیان و او است که معروف است نزد کل شیء بنی و کتابی که نشو  
 الی الله و نمایند و کل ان عرفان او محبت و از کتاب او و جنبر الامو صین  
 بیان و همین قسم شاهد من ظهور من ظهور الله و اگر او است بعینه  
 شیت اظهر در کل عوالم و کتاب او است کتاب شیت اظهر در کل عوالم  
 و او نبوده و نیست الا مدلی علی الله و کتاب او نبوده و نیست الا ناطق  
 عن الله



واسما و او نبوده و نیست الا مقبل از اسم الله جل و عز و امثال او نبوده  
 و نیست الا مستقر در ظل الله جل و عز لم الخلق و الا من قبل و من بعد  
 الا الم اهلها و انا كل امرئ ضلوت و بعینه نقطه بیان همان ادم بدیع نظر  
 اول بوده و بعینه خاتمیکه در پناه او است همان خاتم بوده که از ان زمان  
 تا امروز خداوند حفظ فرموده و بعینه ای که مکتوب بر او است  
 همان ای بوده که مکتوب بر او بوده این در کتب بضعف مردم است  
 و الا ان آدم در مقام نطفه این ادم میگرد و مثل اجوان که دوازده سال  
 تمام از عمر او گذشت نمیگوید که من آن نطفه هستم که آن فلان سما  
 نازد و فلان ارض مستقر شده که اگر بگوید من از نموده و در نطفه عالم  
 حکم بهما صیت عقل او غیشو این است که نقطه بیان نمیکند امور و  
 مظاهر مشیت از ادم تا امروز که مثل این مولهیم می شود و از این  
 حجت است که رسول خدا فرمود که من عیسی هستم زیرا که آن وقتی است  
 که عیسی از خدای تبارک نموده و بان حد رسیده و هم چنین من بظهر الله در حد  
 زمانی که محبوب چهارده ساله در کوفی شود کایق نیست که بگوید من  
 همان دوازده ساله بودم که اگر بگوید نطفه بضعف مردم نموده زیرا که  
 شیعیان بملواست نه زیرا که چهاران جوان چهارده ساله در حین نطفه  
 ادم بوده و کم تر از نموده تا آنکه امروز دوازده ساله گشته و این  
 دوازده سالگی کم تر از سیما نیست تا آنکه چهارده می رسد اگر او در یک  
 از موهبتین بقران بخورد و پسندد که بگوید من یکی هستم از موهبتین

باخیل

باخیل نقطه حقیقت هم بخورد و پسندد و کلاک در بیان  
 و بیان هم بالنسبه عن بظهر الله چنین است الى کلاهما بهما لاهما  
 ظهور الله ظاهر در هر ظهوری که نشاء و ظهور بعد بلوغ ظهور  
 قبل است این است که در حین بلوغ حد بلوغ اشرف تر از این است  
 که حد تحت خود را بخورد نسبت دهد زیرا که حد بلوغ از او را در بالا  
 در حد خود دارد چنانچه عین دارد فصد ظاهرا و باطنی هر اعمین را  
 ندارد و هم چنین در اعداد تکوینی مشاهده نموده در اول ظهوری  
 بالله عز و جل داخل ان ظهور شده که ظهور قبل از اری بالظهور ان  
 را در اول و الا محبت مانده از عطاء جدید خداوند و در اول عاقبت میگرد  
 چنانچه آن مشیت که از ادم تا نقطه بیان ظاهر شده اعرش منسوب  
 قبل خود را داشت منسوب به باز از حد خود را در و اما آنها اندامند  
 آنچه در این ظهور را دارد اگر چه عرش نفس و اعرش ادکاو بر او و هر  
 نفسی که صادق در ایمان بوده بل هر شیئی که در علین ان کور بوده  
 لابد در ظهور بعد آمده داخل در حقیقت شده که امروز کلی داخل میان  
 شده و می شود بفضل الله جل جلاله و عز اعز از این است که محبت  
 مانده و حکم حجت بر آنها نشده و حکم نادر حق آنها صدق شده زیرا  
 که محبت در هر زمان کمال از زمان است و امروز کمال در بیان است  
 نه در دعوت ان و در ظهور من بظهر الله در کتاب او و الی کلاهما  
 همین قسم ترقی می نمایند و هر ظهور بعدی ظهوری قبل از آن را در بالا



خود دارد و در نزد هیچ ظهوری نیست الا آنکه هست و این است  
که کل را راجع بان ظهور نماید که از نارنجیات دهنده و داخل در حیات  
در هر ظهوری بقدری که اسباب مزاجی جاری شده و الا ماند تا  
شیعاعان بیان و طواریان او چه میکنند کل را جهت خود داخل در حیات  
می نمایند یا آنکه بقدری که اسباب برای دیدن ایشان جاری شد جویان  
امر الله را می دهند قسم بذات مقدس الهی عزوجل که اگر اولو الحکم  
و علم زمان من بظهور الله در ایمان با و متفق گردند راضی نیست  
که احدی از اهل بیان را بر روی ارض باقی گذارد بگویند عزیزا و را  
هست و بر نیده و ضرر حق مطلق نموده تا آنکه هیچ شیئی نماند الا آنکه  
لاخلی در حیات شود این فضل اعظم و عزیز اکبر در هر ظهوری که کل را ملاحظه  
در ظل ان ظهور مدعی بدین او شدند انوقت نفسی مثبت راضی  
میگردد و الا درین مسائل از فضل خدا است تا وقتی که شود و بعضی نیست  
که خواهد شد زیرا که خداوند مقتدر بر هر شیئی بوده و هست و در هر کرد  
بهر قسم مصلحت کل خلق است اسباب با جاری خواهد فرمود و این  
که ملاحظه از هر یک از صفات اعظم خواهد فرمود انکان علام مقتدر

**الباب الرابع والستون في الواعد الثالث**

و حکم حفظ البیان با هر مایک عند کل نفس **ملاحظه** این باب آنکه از شیخ  
حقیقت در میان مردم میماند کلمات او است و ارواح متعلقه با  
و هر قدر که در حفظ کلمات و اعزاز او و ارتقاء و استماع او و اوج  
نمانند

نمانند در ارواح انفا ظاهر می شود و چنان نیست الواح خفیه الا آنکه ملاحظه  
شود و بنحویه ها که از عند کل نفس حفظ شود تا آنکه مثل قرآن نگردد که هر  
کوشه مسجدی الواح متفرقه و غیر مایه می باشد و هیچ نفسی قدر جزئی  
در بیان صرف نمیکند الا آنکه خداوند صانع شده که در هر اضعاف آن  
با و عطا فرماید و اگر با و رسد بدین بر او و احزان او منقطع نخواهد گشت  
در این عالم بعد از نبوت طوبی از برای کسی که کلمات الله را با علی قان  
است  
مستند فسر معز و مطون داشته که عزت ارواح ان و طواریان ان را این  
نمانند است که بیان هزار متقال ذی بی تمام کنند و نفسی مؤمنی که روح  
بیان در او است از برای بیات متقال او مضطر باشد بل کل وقت  
حیات لا یخفی عطا الله و هیچ بنده نیست که کل یا از اماند شود الا  
آنکه صناعه می شود حسنات او و روزی بما اعدان ملائکه  
قل شیء بر او صلوات میفرستند و طلب رحمت و مغفرت از برای  
میکنند و هر قدر سعی در علوصح ان و حقت و زلف ان و عظم خط  
و طواریان الواح او کردند من و خداوند محبوبتر است از دون او و کلا بق  
که در خواشی ان نوشته شود مثل آنچه در اب طلا است که کتاب را  
از بهاء خود بیرون می برد و بجل قول در این باب آنکه هر کسی در صفت  
خود لایق است که بیان او لیس گشته شیء باشد اگر چه عفو او بما  
و دون ان بما لا ضایع باشد و ان دره فتنه بغیر خط حسن  
او را و رضای او در تلاوت او است یا نظر بر او یا تفکر در او که کل شیء



بعل با نجه حقا و تدبر او نازل فرموده شود زیرا که هیچ کلمه از هیچ  
 نیست که در هیچ آن جلالت او است و هر کس نظریه با او کل آن متناهی  
 و صلوات فرستد باین قول اللهم صل علی ابی ان و من آمن به و کل  
 بالعزة و الجلال و عذاب اللهم من لم یؤمن به بالسقوط و العدال  
 ادای حقون کلمات از او نموده ذلك من فضل الله علی عباده انرا کان  
 فضلا لا غنیاً و کل عباد میان من بظهور الله است کل عباد از برای  
 کسی که ایمان با او در هر یک از اینها کسی که ایمان با او نیاید

الباب الخامس والعشرون فی الواحد الثانی

من آمن من بظهور الله فکان آمن بالله و ما امر به من قبل فکان آمنا  
 و یخلف النار ملحق این باب اینکه ظهور الله در هر ظهوری که در آن  
 اولیه باشد عباد الله بوده و هست که کل متنی از عباد او که  
 بوده و هستند هر نفسی که ایمان بظهور بعد او آورد کما ایمان  
 او بر بظهورات او کلا از قبل و بعد در آن ظهوری که ظهور بعد از  
 که ظهور بعد در آن ظهور همان ظهوری است متنی چهارده سال  
 از آنکه نوزده نرسیده نوزده او در همان چهارده هست  
 که هر کس من بظهور الله ایمان آورد و ایمان با نجه او فرموده او بر

ایمان او برده است بخداوندان او که از برای او اول نیست و  
 ظل رضای خداوند بیرون آمده بکل رضای او در هر ظهوری و هر کس  
 ایمان با او نیاید اگر چه در کل عوالم در ایمان و رضای خداوند بوده  
 کل عباد

باید دانست که هر کس که در این باب  
 ظاهر و باطن هر یک از اینها  
 ظاهر و باطن هر یک از اینها  
 ظاهر و باطن هر یک از اینها

کل عباد منشو یا میگردند کلمه ما امن بالله طرفه عین چنانچه  
 همین قسم در نقطه بیان ظاهر است زیرا او لولا فاشده و در هر  
 اظهار است زیرا که هر کس ایمان بجد رسول الله صا او برده است  
 یقین ایمان او برده بخداوند و او را در هر کل عوالم و هر کس ایمان با او  
 ایمان بخداوند میاورد و او را در هر کل عوالم این است که حکم و  
 ایمان بر من علی که در شده و در هر مودت بقرآن در از زمان و تقی  
 ان یا اولی العلم کلکم اجموعت جبهه با نفسی در ظهوری مؤمن و در ظهور  
 دیگر بار و جبهه با نفسی که در ظهور قبل در بار و در ظهور بعد در جبهه  
 و از برای ظهور و الله ندان بود و تراخ که توان در نمود اگر کسی در هزار  
 ظهوری مؤمن باشد و در آن ظهور بعد از هزار هزار مؤمن شود کل  
 این عوالم را و صدک با ایمان میگرد و اگر دعوت بالله بر عکس بر عکس  
 که در نزد من ظهوری اینچنین رضای الله هست در نزد او است چه قبل از  
 مثل در جبهه ظهوری رسول الله صا اینچنین رضای الله بوده الی اول ظهور  
 قاتر کلا در رضای او بوده و رضای ظهوری آن در از زمان و متناهی  
 رسول الله صا بوده چنانچه رضای من بظهور الله امر و همین بیان  
 الرحمن ظهوری از انوقت معلوم و شود رضای او بظهوری اولم بر آن  
 این شان مثبت بوده عند الله و خواهد بود و هیچ ظهوری نیست  
 الا آنکه از مؤمنان بان ظهور از برای ایمان بظهور بعد عهد گرفته  
 می شود که اگر ما کنند احدی ناز میماند چنانچه اگر خود کتاب الف



و ما بعد عید می نموده احدی در نمانده بود عند ظهور <sup>نبی</sup> <sup>صلی</sup>  
 و هم چنین در زمان اگر کل در نزد ظهور ظهور <sup>نبی</sup> مستشرق  
 اشراقات او گشته حکم دون ایمان بر احدی از اهل مرقبات <sup>نشده</sup>  
 واحدی از آنها در نمانده و هم چنین اگر کل مؤمنین بیان مؤمن شوند  
 بمن ظهور الله احدی در نمانده ماند و حکم دون ایمان بر احدی  
 نخواهد شد ولی مراعت ظهور بوده که قدر محله فاصله شود مابین ظهور  
 و ایمان کل من امن بالله و بالبیان که بقدر حلول الی المستغاثم کایق نیست  
 که مانده اگر احتیاط دامن گیر ایشان شود که ان احتیاط را در نمانده <sup>و هست</sup>  
 اگر چه امیدار فضل خداوند عطا و در وقت این است که چنین  
 ظهور با و امر عالی خود در الواح خود کل عباد خود را از رفتن سبیل بر نما  
 و نکلارد الی امر حکم بیان که فاعیانت یا مستغاث شده در بار عبادت  
 چه کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل قصد حق  
 بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجا آورند اگر چه امیدار فضل <sup>است</sup>  
 که تا مستغاث نشد و از قبل کلام الله مرتفع گردد و انما الدلیل <sup>آیات</sup>  
 والوجود علی نفسه بنفسه انما العین بر علیه و هو لا یعرف بعد و <sup>الله</sup>  
**الباب السبعون فی الشرح** عاصم **من الواحد الثالث**  
 لا یوزن البلی الا بآیات و النقطة <sup>محلی</sup> ان بابا نکه جایز نیست عمل الا بآیات  
 نقطه بیان زیرا که در این ظهورات برای جروق حقی آثار ایشان از شمس  
 حقیقت ظاهر میگردد زیرا که آیات مخصوص نقطه است و مباحث  
 مخصوص

مخصوص رسول الله و تقاسیر مخصوصی افکار هدی و صور علمی مخصوص  
 مابواب ولی کل از این بحر مشرق میگردد تا اینکه کل این آثار را در حقیقت  
 اولیه بخواسترف مشاهده کنند و هیچ عوی از برای ایشان غیر از سبقت  
 ایمان که از کل حقیقت عند الله و عند اولی العلم نبوده و نیست  
 و کل فضل در ظل همین مستطیل است و از حق عز و جلالی طلوع <sup>الله</sup>  
 آثار من صیر مرفوع و حروف حی و کل من امن بالله و بالبیان در ظل اضا  
 مستطیل الا انکه کسی طیرات نماید در عرفات حکمی از احکام الله حیدر صلا  
 و چه عز و عا و اثری از خود ظاهر نماید اگر از حد و بیان تجاوز ننماید  
 در ظل او مستور و الا لایق ذکر نمیکرد و عند الله و عند اولی العلم بلکه  
 در این کور اکثر ناظر بخواهر مسائل و تخفیف در اقوال و کلام و تندر  
 با نچه نازد شده از نقطه شمس حقیقت زیرا که آثار او معاینه عقل <sup>جهان</sup>  
 شمس است بالسنه با نور کواکب هل یقید مان یقوت احد بنیها  
 الله عن ذلک تسبیحا عظیما و تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا ولی سوغایند  
 در علم حروف و اقترانات اعداد اسماء الله و اقترانات کلمات مشاهیر  
 و اقترانات آثار مشاهیر در محل خود کلازن دار شده که نظم بیان را  
 هر کس بر میزیکه شیرین تر میتواند دهد دهد اگر چه بر هر از نوع <sup>هم</sup> خطا  
 شود ولی کل راجع بنفسی بیان میگوید زیرا که بر او حرفی زاید نمیکرد  
 و از او حرفی ناقص نمیکرد الا انکه نظم حفظ و اقتران بعضی با بعضی  
 تناسبات این نسخه با آن نسخه تفاوت بهم میرساند که با مشاهده



مستحق که هیچ نظری در او داده نمی شود از بعد آیه فکر اعلی و انظم ان نظم  
اول می شود طوبی لیس نظیر الی نظم هب الله و لیست کوریه فانه نظیر ولا  
مردم من عند الله فی البیان الی ان یرفع الله ما یشاء و یزید ما یرید  
انزوی و قد یزید و یزید بن نظرها نظری است که برحد و در ظاهر می شود  
مثلا اگر ده معانی صد بللی هست فیلوی هم ذکر شود و هم جیف  
افاخر خمس نکرده آیات در علو خود و مناهات در سمو خود و تقاسیر  
مفصل عز خود و کلمات در افق قدس خود و کلمات فارسیه در امتنا  
و ارتفاع عز خود چنانچه برناظر اعلی و لو ان امتواتات حق نبوده و  
نیت ذلك من فضل الله علی علماء البیان حیث یستعملون باحوالی  
ان یخرج الله عنهم بظهور مقام باللیل و النهار الی الله ربهم یوجوب  
و اگر ظاهر شود و نشانند کسی با نفس خود بیانی که او مرتب فرماید  
مثل شمس است در بین کواکب و این وقتی است که کل با در محراب  
چنانچه نقطه بیان سه تفسیر بر جزان نوشت دو تفسیر  
الآخر ملک تفسیر بر سوره بقره پنجم ستون علیه که ملک حروف  
از تقاسیر او صادر نمی شود با چرخ کل مفسرین از اول نزول  
تا ارتفاع او تفسیر غوده و من یقترن صیا و الشیء بنور الکوا  
مماله من عین یلیق ان من کر عند الله افلا تنظرون

**الباب السابع والعشرون من الواحد الثالث**  
لا یجوز کتابه انما نقطه کلاما الا باحسن الخط وان یکن عند احد  
من دون

من دون خط الحسن فیهما علم ولم یکن من المؤمنین **مختص** این تا  
انکه کل انما نقطه مسمی بیان است و لی این اسم بحقیقت اولیه  
مختص بایات است و بعد در مقام مناجات بحقیقت ثانویه  
ذکر می شود و بعد در مقام تقاسیر بحقیقت ثالثیه و بعد در مقام  
صور علیه بحقیقت رابعیه و بعد در مقام کلمات فارسیه بحقیقت  
خامسیه اطلاق می شود و لی این اسم مختص آیات است نه غیر او  
باستحقاق چنانچه از آن داده شده برای که تسمیه بعد البیان در  
کنارده شود زیرا که از ماده بیان اسم الله مشتق می گردد و اول  
من قد می تفسیر به الله جل جلاله حیث قد نزل فیہ انی انا الله لا  
الا انا الواحد البیان و کل سر بیان در اسم او ظاهر زیرا که عند  
با واحد صورت جامع عدد لله می گردد تا انکه مراتب باشد از برای  
نقطه بیان که مراتب لله بوده و از برای من بظهور الله که او است  
لله و آنچه که در بیان است که لله باشد از برای الله بوده و هست  
و در حین صورت جامع او است و در حین ذکر هو حرف از حروف  
بعد باب غایت عدای کلمه علیه می گردد زیرا که انشا الله  
که لله بوده و هست و لی کل باجم باب اول می گردد چنانچه در  
بیان ظاهر از معانی الموائین بعد لشمس السماء و ما من الا  
رب السموات و رب الارض رب کل شیء رب ما یرى و ما لا یرى  
العالمین و ان الحكم کاله واحد لا اله الا هو الرحمن المتعالی الیوم و ان



و از آن داده نشده که احدی حرفی از حروف بیان را بنویسد  
 الا با حسن حفظ و احسن از برای هر نفسی در حد او است و در حد حروف  
 و نیز در حد روایت و این از برای این است که در ج متعلق به حرف  
 که در بیان است با علی ما یکن فی الامکان و حده مرتفع گردد که در حد  
 بیان دیده نشود شیء الا آنکه آن شیء در حد خود بکمال رسیده باشد چنانچه  
 امروز حروف الفیه چگونه میزند در طریقت از سایر ملل همین قسم  
 من فی البیان کرد که اگر احدی از بیان در مشرق راضی باشد <sup>بنفسه</sup>  
 از حسن او و حسن آنچه در نزد او است در حد خوب بهیچ کرد که  
 این اعظم سبیل است از برای جذب کل ادیان بدین واقع خداوند  
 رحمن ولی کل در صورتی است که مقتدر باشد نه اینکه بر نفس خود  
 صحت و آرد او در شیء زیوا که خداوند دوست نداشته که نظر  
 فرماید بنفسی مودعی در حزن بل کل علی قدر ما استطاعوا <sup>لیکلفون</sup>  
 کویا که در این جبل مشاهده می شود که بیافزای مطر زنده  
 بیان هست و بتلاوت آنها مثلند زمیگرند و باضا مستعد  
 شده اند که با بیافزای خود در نزد من بظهور الله و آمد کردن که  
 و مؤد علی الله بوده و هست و اظهار وجود خود را در نزد او محبت  
 نموده که از حیا بعد بوده و هست فلنقی الله ان یا اولی البیان  
**الحمد الثامن والعشر** **کلّم احبوا** **من الالهة الثالث**  
 من ارمان یفسر شنبه من انار الفطره اوینشی فی رصنا والله  
 من کتاب

من کتاب لا یجوز ان یأتی لیسخر الالهة ان یتنفس بنفسه علی  
 خط بخطه او بخطه و نه فان یجیل عظامه و الا لا یجوز <sup>من خطه</sup>  
 آنکه خداوند دوست میدارد در بیان که آنچه واقع می شود از هر شیء  
 انحد نطفه آن مثل فی ما یتقی فی حله الکمال بر منتهای علو حسن  
 و صبریت کرد تا آنکه بر هیچ نفسی بقدر زنده که وارد نیاید و عکالایب  
 محفل نکرد از آنچه خداست که حکم شده هر کس نفسی بر کلمات بیان  
 می و قلید یا از خود کتابی بر علی انشا می کند اگر خود میتواند با حسن  
 حفظ شیء اصل را بر داشته و اادان بکسی که نوشته و بعد از خود <sup>حفظ</sup>  
 نموده آن وقت شیء بدیگری داده شود که آثار هر نفسی در نزد خود  
 آن نفس باشد و بعد بدیگری برسد که اگر دین این شود بهیچ عمل  
 میگرداند و در موافقی که با مری میسر نگردد و یاد عطا از برای خود  
 شیء بهیچ اجتنام دهد که آنوقت از برای او آن هست که قبل از  
 استنساخ بد دهد که شیء خوب از برای او تمام نموده راجع سازند  
 این در صورت است و در امکان هست و الا در صورت امکان ان قسم <sup>میست</sup>  
 جمله و هست عند الله نه مثل زبانی این عصر که شیء از خطی که  
 در هر صفحه چندین نوع حکم می نماید همین قدر که شیء اصل است <sup>حفظ</sup>  
 و نمایند مثل کتاب صابنی که آن در این جبل هست از منشی او  
 بلکه اگر کتابی باشد که یک نقطه سودا در غیر محل آن بهم رسد که  
 حفظ نیست و از برای بجهت که این فلنطفی و کل صنایع که آن یا <sup>اولی</sup>



المیان علی حق ما انتم علیه مقتدرین قل ان الله اطلع من فوق کل  
الارض ان یقدر ان یشی عن ملک سلطان اطلع من احدی السموات  
ولا فی الارض ولا ما بینهما ان یرکان لهما فاما ملطفا لطیف

### الباب التاسع والعشرون الواحد الثالث

ان من اراد ان یصرف مما ملکه الله فی اثار النقطه کیف یشاء وکی  
یعرج بحیث الله **ملخص** این باب آنکه خداوند از فضل و خود بخود اراده  
که هر کس هر قدر بتواند در بهاء بیان صرف نماید اگر ممکن بود که کل  
ما علی الارض را بهاء و یک بیان قرار دهد هر اندازه از برای او بود  
بمزه این باب آنکه در نزد ظهور من ظهور الله خلقت کشته جان که  
در اثر او این نوع حکم است چگونه در نفس او عمل مثل امروز واقع  
نکرد  
که در فضای الف بهائی مالا یصعب بر اسلام باشد و معز من لا یدر  
باشد که تجربه سکون او خشت بعضی باشد اگر چه هر جا که قرار  
عرش الله بوده و هست چه بر سر بر عزت باشد چه بر فوق طین  
و نمایان ذکر از برای استنشاء معنویین بیان بوده که با صلیب خود  
نکرده آنچه که مستحسین بقرآن نموده و الا ان النور والظلمه عنده سوا  
کلیهما یشعاران بمده بالعشیر و لا یجاسر

### الباب الاول من الواحد الرابع

فان للنقطه مقامین مقام یطلق عن الله ومقام یطلق عما دون  
ذلك مقام عبودیه لذلک المقام الذی به یعبد الله فی البیوت والنهار

وینجو له بالغد و الاصال **ملخص** این باب آنکه خداوند از برای حق  
در مقام خلق فرموده یکی مقام غیبت است او که مظهر الوهیت است  
که آنچه آیات نازل میفرماید از قبل او میکند و او است که موصوف  
نمیگردد هیچ و صفی و مغیبت نمیکرد هیچ نفسی و متعالی است از  
هر ذکر و ثنائی و مقدس است از هر کافور و جوهر امضائی از غیر  
غیره و بی یحده سوا ذلک الخلق و الا من لا اله الا هو الواحد المتکبر المتعالی  
مقام این ایه عظیمی است قل الله حق وان ما دون الله خلق و کل لها  
دور این ایه که در او است خلق او است و این ایهی است که در او  
ایستاد دیده میشود بل نفس ظهور الله و ذات بطون الله و علو  
و سمو و مواله و کیونیت از ل و ذلالت قدم و طلعت صرفه بحیث  
لهزل زکوی شود و زکویت از برای عرفان است و الا ایت ملحوظ  
نمیگردد که کواکب ملحوظ گردد خلق او می شود و او بنفسه مذکور نمیکرد  
الا بما ینکر به ذات الاذن و از برای او امکان وحدت نیست و حق  
او عین بعد او است و بعد او عین قریب او است و اول او عین اخر  
و ظاهر او عین باطن او است و علو او عین دنو او است و دنو او  
عین علو او است و کافور او عین سانج او است و سانج او عین  
او است و کیونیت او عین انیت او است و انیت او عین کیونیت  
او است لهزل الله کان الحاکم مالوه هنالك و کان رباً و لا مرئوس  
هنالك و کان محسباً و لا محسب هنالك و کان معبوداً و لا عابد هنالك



وكان مقصودا ولا قصد افعال مسجده ونعمالي عن كل ما يذكر  
براسم وصفه او نعمت وسمة ليرى الله كان الها ولا اله غيره <sup>الله</sup> وليرى  
ولم ير الله ربنا ولا رب سواه ولم ير الله سلطانا ولا  
دونه ولم ير الله ملكا ولا ملك غيره ولم ير الله ملكا ولا ملك  
سواه ولم ير الله علما ولا علما سواه ولم ير الله قدا ولا  
غيره ولم ير الله كيانا ولا كيان دونه ولم ير الله خلافا ولا خلافا  
ولم ير الله وكل الاسماء في عينية وكل الصفات في قبضته سبحانه  
ما في السموات والارض وما بينهما الا اله الا هو العزيز الجبار وابن  
ابن است كما دون ان ذكر خلقيت هو شود وهر كس دعای سبحان من  
حق لا يموت الا اخر اخوانه يا مجواند در بحر ظهور اين آيت در فواید  
خود بجلي گشته زیرا که اين دعا در اول هر ظهور مندر است و ظاهر  
او اعزاز کبريت احو و در اخر هر ظهور منتهى تر از هر منتهى و در ترفع  
هر مرتفعى مثل آنکه سیکوت سبحان من هو غنى لا يقنى در اخر ظهور  
بعلى میرسد مظاهر او در افند مسجدين کوفتى بر کل داره  
واحدى خطور فتوى برايشان نمیکند ولى در اول هر ظهور کى  
فتواي ایشان نمیکند بلکه مثل سبحان من هو صادر قال صدق  
در اخر ظهور بعلى میرسد که از علو مناعت و رفعت و جلالت کسى  
خود را لا يقنى نمى بیند که تصديق او کند و او تصديق میکند هر کس را  
که خواهد و بر تصديق او افتخارها در حق خود میکند ولى در اول ظهور

بنشان

بنشان اعزاز کبريت احو است که کسى تصديق او نمیکند و حال آنکه هر  
صدق تصديق او صدق میکرد و هم چنین در کل اسماء و صفات  
دری که در ان اسم و صفت دیده نمیشود الا او بلکه ظاهر بان اسم و صفت  
خود را در نزد او معدوم صرف و بیند چنانچه امر و نظر کن در کوفتى  
که لا يقنى اسم عالم لا يعلم فوا را کسيت و او خود را در نزد رسول الله  
خبر قدر توان میداند و مى بیند و همین قسم لحظه کن مظاهر اسماء و صفات  
و طایفه بجهت عظیم خطور نظر در نفس اماره عرق میکرد و وجهها  
ملائحان این بحر عرق شده و مى شوند بنظر در غیر ظاهر در او که اگر  
این باشد دیده مى شود که مظاهر حق موت ایشان را در کس میکند و  
در کل امثال و صفات و در چون در این مرایا دیده نمیشود الا من حق  
لم ير ولا ير الى اين است که بان حیات آنها حیات و هم چنین سلطان  
از کلاسلطان دونه و عالما از کلاسل سواه و هم چنین مقتدر رحمت  
لا مقتدر را کلا اياه و هم چنین صانع قاضى له یکن صادقا غیبه حیات  
از بهای اسماء الهی نیز اول است و نیز از برای او عددی نبوده  
و هست و در کینونیت هر شیء با حق عن الله بوده و هست که با او  
او را تواند کرد و انانیت از مشیت است و را و کرده و دیده نمى شود  
الا الله و در نفس خود مشیت نفسى او است که عوارث الله بوده باشد  
که کلاست نکرده و نمیکند الا على الله جل و عز و این امی است که  
هو شیء دیده نمیشود و را و الا الله زیرا که متوجه در حق توحید

سلا



بالله خلق مني بيند و در حین و در خلق بخدا و بیند خلق را زیرا که  
میداند که این خلق خدا خالق او بوده و هست و مالدون و خلق  
او است در هر حال نظر کن امروز در بیان که هر کس توحید خدا  
میکند بتعلیم نقطه بیان است که کلمه توحید از آن مطلع عن  
مشرف گردیده ولی کمال نکرده در حین اشراق الی الله و در  
مقای که بتلی باو شده کمال نکند الی الله بلکه جهت خلق او شا  
بر عبودیت او بخداوند چنانچه جهت نفس کاشی شاهد است بر  
نفس خود را برای خداوند بسودیت و کل شی از شیخ مثال و خلق  
و همین قسم که از برای او آیت است آیت حق و آیت خلق که بابت  
خلق عبارت میکند خداوند را و سجده از برای او میکند همین قسم  
هر شی بابت خلقت عبارت میکند محسوب خود را ولی هر سبیده  
و غیر سدا باقی که عن الله در او است که مدد را و است بر غیر  
که اگر مدد بر نفس آیت باشد از خلق او است بلکه احدی از اولیا  
الامم نظر کرده و نمیکند الا الی الله و حده که در کل اسماء افکنده  
میشود و الا او که اگر غیر از این باشد عبارت منقطع میگردان عبارت را  
چون خلق نشد الا از برای عبادت او چنانچه در قرآن نازل شد  
و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون و همین قسم که در اسماء  
دیده می شود در هر ابایی این اسماء هم که افکنده موجودین بوده با  
عن الله دیده میشود که اگر نفسی در حین اسمی نظر بنظر الله کند در آن  
معنی

معنی بوده و در هر بحر احجاب عز و کشته چنانچه ناظر بر حین  
در هر آن می بیند الامثال خود را در او و مقصد نمیکند نفس مرات  
زیرا که در مرات مرات دیده می شود مثال او بلکه مثالی که در مرات معنی  
میگردد از او در نفس مثال است که قائم بتجلی است در نفس مرات  
که اگر در نفس مرات میبود باید که قبل از تجلی دیده شود و هم چنین  
در هر ابایی حروف می که در مرات ایشان اسم می دیده می شد قبل  
از تجلی او باید دیده شود و حال آنکه از حین تجلی می بین می شود  
که کویا در این می نیست الا او قبل آنکه در مرات نیست الامثال و نه  
ذات او و این مثال در نفس مثال است نه در نفس مرات که اگر در  
مرات بود باید حروف می قبل از آنکه مثال در امثال را باضا  
شود و اگر بد که می باشند و اگر هم بوده از تجلی قبل بوده نه در نفس  
مرات می است که مکنون بوده و در این بحر است که کل مدقین  
عز و شده و مثال را در نفس مرات گرفته بلکه مثال عز و شده  
مثال است و ظهور او بد و امثال و نفس مرات است و هم چنین مشا  
کن کل اسماء و صفات را و در انفا همین الا الله و حده و نظر با سمیت  
و ایقیت و صفیت می که محبوب میگردی از مقصود و از این صراط  
در بقی است که در قرآن فتح ابواب اسماء نکشته و مظاهر واحد قبل  
بیان نظر موده و اگر جان من موده مثل کلام سید الشهداء را در کشته  
الفرار منی بالرجوع الی الاثار فاراد یعنی النجا بکسوة الانوار و حده



الاستبصار حتى ارجع اليك منها كما دخلت اليك منها مصون  
 عن النظر اليها وروى القدر عن الاعتراف عليها انك كنت على كل شيء قدير  
 واما ورجعهم الى كل مرتفع است سجدوا في بحر وريكة غيتوا في بحر حريم  
 بمرايت نظر عيرات نكسند اين است كه مرتفع شده از كل اين حكم الا ان لا  
 يرى في اسم الا الله ولا يدخل بحر الحلق في بحر الحلق ولا بحر الحلق في بحر الحلق  
 ان لا يرى في بحر الحق الا الله وان يوجه جهة الحقيقة التي هي الايقية  
 يدخل في بحر الحلق ولم يبق في ذروة الحق بل في كنفه اسم الحق  
 ان لا يرى خيرا الا الله ودر هيكل انسان بل در هر شئی اين دو ايد و اين دو  
 كذا رده كباية اول بشناسد او را ووحيد و زمان او را و زبدي  
 مستقلى الا او ومارونه او را خلق او بيند و باية نفس خود عبا  
 كند خداوند را و معبود كند از باي او و منقطع گردد بسوى او و زبدي  
 كذا كسى جنين متوجه الى الله كرده هميشه بايخه فضل و مرجع حق امكان  
 واصل بلكه عبد معى بيند در خود الا عبوديت خود را و اين دو  
 نكوشد الا در نقطه حقيقت ريكه غير او مقتدر نيست كه من  
 تكلم غايب بلكه بر كل اشياء ما يقع عليه اسم شئ حق است كذا  
 بحر عبوديت سبر نمائند زير كه غير اين مقتدر نبوده و نميكنند زير كه  
 غير از بلى مشيت خداوند اند و نفوذ موده و عيتوان عبد كذا  
 رسد و بعد از غروب اين شمس غير از من بظهور الله عتقد بولى  
 ظهور ان ظهور الله نيست بلكه او است صرف ظهور كذا كل ايات مذكورة

على الله ان ظهور او و مرامنده كل ظاهر ميگررد و كذا نفسى عروج غوده  
 و در بحر نور او خود داخل گردد انوقت مشاهد عظمة الله مى نمايد  
 كه ملسو خلق او بوده و هستند و در همان نفسى در بزل عباد  
 خدا را و منقطع است بسوى او و چنانچه بحر مشيت كه صفت عالم  
 ظهور است و كل افنده از شيخ خلاصه ايات او خلق ميگرند كذا  
 ممكن است در مقام عبوديت سبر نموده و اين ان تر من كل تر و كذا  
 نموده در مقام عبوديت خود با اينكه كلمه اين انا الله الا انا اله من  
 و لا يزال ان بحر ظهور كينونيت او كه مراتب الله هست مشرق نموده  
 هست كذا و كينونيت او را كينونيت بلكه كينونيت الله هست و  
 كينونيت او خلق الله بوده و هست و اين صراطى است كه ان او اديق  
 در علم خدا نبوده و نيست در حريم نظر خداوند بآن ايت كل ما  
 به نفسه و صفى شود و در حريم نظر باين ايت كل ما و صفى  
 المخلوق و صفى شود و لا يزال الله كان الها و ما من خلق له و لم  
 يكن بين الله و بين خلقه ثالثا و اما الثالث خلق له الا اله و انى اله

**الاسماء التي من الواجب التمجيد**

و ان كل ما يرجع الى النقطة يرجع الى الله و ما لم يرجع اليها لم يرجع الى الله  
 و ما يرجع الى الله يرجع اليها و ما لم يرجع الى الله لم يرجع اليها  
 انك ذات ان لا يزال ولا يزال الى غير ذلك و لى يوصف و لى يصف و لى يرى  
 بوده و هست و انچه از او نازل ميگردد كذا ان است كذا هر كدام

و ان كل ما يرجع الى النقطة يرجع الى الله و ما لم يرجع اليها لم يرجع الى الله



از برای این مشیت شئون و ظهور است که اولو العلم از ظهور در  
و غایت مثلا امروز آنچه در بیان از ارتفاع آن واقع شود الله بوده  
و از برای خدا میگردد الی یوم ظهور من یظهر الله که انوقت اگر کسی علی  
آن برای غیر او کند راجع بخداوند نمیکرد اگر چه با علی درجه تو میسر  
کند چنانچه موجدین کتاب الف بعد از ظهور رسول الله ص عرف  
از برای ایشان بخشید علو علم ایشان الا انحصار که داخل و زمان  
شده و هم چنین آنچه در قرآن ترقی نموده در هر صفت مجودی  
و در هر علم مکنون و استیلا و حق مجودی و در همین قدر که داخل  
بیان نیامده باطل گشته و قوی از برای ایشان بخشیده و هم چنین  
اهل میان عند ظهور من یظهر الله هیچ امری از ایشان راجع الی الله  
اگر چه کلمه لا اله الا الله باشد مگر با ایمان با و ولی قبل از آن ظهور آنچه  
در این بیان واقع از برای الله میگردد و راجع بسوی او می شود نه اینکه  
راجع بذات ازل گردد بلکه رجوع من یظهر الله رجوع با و است و اینکه  
ذکر شود که رجوع با و است مثل نسبت کعبه است که بیت او خوانده  
می شود که از حقه علو و سمو او نسبت بخود داده و غیر این در امکان  
نیست زیرا که ذات ازل مقدر بشیء نمیکرد و اول خلق شیء تعلق  
مشیت است با و از خود او رجوع او است با و اگر بتسع تسع عشر  
دقیقه قبل از آنکه امروز عاید من یظهر الله با ارتفاع بیان کسی دانند  
از آن اندام می بردند باینکه او را داخل حجت خود نمایند و از ابطال

مژده و جوهران نجات دهد از برای امر ذات حروف است  
الله کرده و جزای کلی شیء با و داده می شود ولی اگر مقارن با ظهور  
با امر با ارتفاع آن وقت باید از برای او کند و باین او اگر صانع  
او در آن شیء باشد و الا رضای او است حجت فی الامر و یامر و میا  
معل و یفعل این است سر کل وجود و غیب هر بار و نور که اگر کسی مستقیم  
باین عروقه حقیقت گردد در هیچ شانی در ظل بار مستقر نگردد و در  
حجت مستقل باشد و الا در هر علت که نظری اهل آن میگویند که ما  
از برای خدا الله علی می کنیم چنانچه آنچه حزن در قرآن از برای مرایای الله  
واقع شد گفتند ما از برای خدا علی می کنیم و حال آنکه برخدا میگویند و همین  
قسم بر بیان آنچه مؤمنین او واقع شد از عروقه حقان نمیکردند و قصد  
نداشتند الا آنکه از برای خدا می کنیم و حال آنکه برخدا میگویند و قسم بخود  
من یظهر الله که هیچ قسمی در علم خداوند از این اعظم نیست که هیچ  
نفسی بر او یا بر مؤمنین او حرفی وارد نمی آورد الا آنکه قصد از برای  
خدا می کند و میگوید از برای خدا می کنیم و حال آنکه دروغ گفته و میگویند  
و برخدا کرده و میکند او اهل بیان ترحم بر خود نموده و بعقل خود حکم  
نموده و مقبول حق نموده و بر شئونات معجبه عجیب غانده که حجت الله  
حین ظهور با لغ است بر کل شیء زیرا که آنچه الان می بینید که مؤمنین  
هستند در حین نزول آن غیر از بلیت نفوس من بان نبود تا هفت سال  
و حال آنکه حجت همان است که نبوده و هست و این از عدم تعقل اهل



از زمان بوده چنانچه در بیان الیوم العتیة هر کسی را معلوم شود همان  
اولی شود و عبادی که در اولان عیب مانده بواسطه عدم عقل بوده  
والا عباد الله حین ظهور باطن است بر هر ذره چنانچه حین نزول پیدا  
اگر کل موجود منین بقوان صحو استند ایمان او زند یا و با هر نفسی عباد الله  
در حق ایشان باطن و کامل بود چنانچه خداوند اجتماع میفرماید بکل  
مثلی آنکه با اولی من فرموده همان شی که او ایمان آورده هات شی و بر  
کل بوده چرا عیب مانده و همین عیب او را معذب میفرماید تا وقتی که خدا  
در دین کرده فلننصرون ان یا اولی الا بصار کلکم اجمعون

### الباب الثالث من الواحد الرابع

فان الله حق **ملحق** این باب آنکه خداوند عبادت کرده عبادت شود هیچ  
چیز مثل بدو زیرا که بدو اعتراف بقدرت او است بر هایت او اگر نفس  
عبادت کند او را با آنچه در امکان موقوف او متصور نیست همین قدر که  
اعتراف بدو و نمودن این عبادت اعظم از آنچه کرده میگوید که اگر بخواند  
و اعلی در بار فرماید مشتبه بوده و هست و لم و تم کسی نتواند گفت  
معلول و بر لکه او عبادت است در قضایای خود و هم چنین بر عکس اگر کسی  
آنچه در امکان متصور است متخیل عصیان او کردد اگر ناظر بدو  
او نکرد این عصیان اعظم تر است نزد او و آنچه کرده و اگر بخواند  
او را داخل جنت فرماید که با صیرور که تو بر تو در فعل او گفته زیرا که  
او بوده مجبور در قضایای خود و متعالی است بدای خدائی که مقتدر  
شود

قدرت  
شود بادی خلق او زیرا که بدای خلق از عجز میگوید و بدای او ان  
و نزد هر ظهوری مشیت بدای اظهار و حال آنکه حکم فرموده ما عباد  
و جنت مؤمنین قبل بدو را بر اعناق کل میکند ارد و حکم میکند  
تا آنکه اظهار قدرت فرماید و الا تو را و چه قران و چه بیان و چه  
نصایای فرماید و چه بیانی این نیست الا ارتفاع قدرت او و  
استماع سلطنت او که بداند کل که در مقصود قدرت و تصرف  
خداوند بوده و هستند و از برای ایشان شی نبوده الا باری او  
و این نیست الا بدای مشیت زیرا که ذات از ل و من ل و لا یزال  
حالت و لعه بوده و هست و ظهور و بطون صفت مشیت است  
و اول و آخر هند سر اراده و اگر در او ذکر شود اول و عین آخر او بود  
و ظهور و عین بطون او ان استعمال این الفاظی ناظر بر بیانی  
محیط نکشته که اسم اولی است هر چه در ذات غیب استعمال می شود  
و یکدفعه در ذکر اول ذکر میگوید و یکدفعه در خلق اول ذکر میگوید  
و یکدفعه در اول نازد ذکر میگوید اولی که در صقع مشیت ذکر میگوید  
خلق اولی است که در صقع اول ذکر میگوید و هم چنین اولی که در  
خلق ذکر میگوید مثل او مثل شیخ شمس است در مراتب بالنسبه با اول  
مشیت و هم چنین ذکر اول در بار این ذکر اولی است که در خلق بیانی  
در خلق عباد است مصیبت از ظهورات اسماء نکشته که هر شی در  
خود بر آنچه ذکر شود از حد خود تجاوز ننماید و بعد از آنکه بدو ذات



از آنرا بدو مشیت گرفت و امضا او را امضا او و نظر او در هر ظاهر  
 در بدای او که منزه از لایحه و متوج بوده و هست چنانچه هر کسی در این  
 ظهور بوده مشاهده این نوع ظهور را در هر مشیت نموده و هم چنین  
 قبل از مرقان با اسم نسخ مذکور و این که در احادیث مذکور است که  
 همین قدر که بریده و خالصه بدای از برای او نیست یعنی اگر ایمان برشته  
 رابع رسید که در آن تکلیف باشد بدای در اینجاست و خالصه نیست <sup>من الله</sup>  
 ولی اگر بعد از باشد بدای لم یزل و لا ینال در حق هر شیئی بوده و هست  
 و منقالت از هیچ شیئی در هیچ شان منکوره الا ان یشاء الله ان یعلی  
 کل شیئی قدر و مراد از برشته و خالصه در آن تکلیف عروج مشیت است  
 که از طلوع از آن که تسبیح الی عزوب در آن که تراب بر نفس خود مستقی  
 کرد و مثلا انچه در حیات رسول الله حکم شده و بدای ظاهر شده همان  
 الی عروج او و بعد از آن حلال و حلال است الیوم القیمة ای ظهوره  
 فی آخره چنانچه شهادت او بعد از او در هر قضا یا او و مستقر که در حق  
 یقین نموده اند برضای او که اگر کسی شده بعینه بدای رسول الله ص بوده  
 و حال آنکه چنین امری نشده بلکه از حد و کتاب الله قدر جزوی بخاور  
 نفرموده ولی بعد از عزوب شمس حقیقت بدایای باطنیه او با ظهور  
 باور بوده و هست ولی چون کسی غیثا سدا و را باها مستقیم <sup>نکشته</sup>  
 و او هم در ایام بطون خود غیر از انچه در ایام ظهور حکم فرموده و میفرمود  
 این بود صفت بدای الهی عز و جل که بعد در هیچ حال بر سر بر جا و مستقر

و حق و بی غش نیست انچه در او ظهور کرده است

نکشته

نکشته که چیه با نچه مایک در امکان بوده عروج نموده باشد که نظر  
 بدای او شرف از آن است که عروج نموده و هم چنین اگر غیثی در منزل  
 مستقی گردد بر سر بر جوف نقشه و اول ظهور این بدای از هر مشیت  
 انچه غیر از آن که در میان ظاهر کشیده اگر در حق حق در کجاست شده الیوم القیمة  
 در حق او ثابت بوده و هست و اگر در حق شیئی در کجاست جنت بوده  
 الیوم القیمة در آنرا او بعد از اوفان بوده و هست و عند ظهور <sup>نکشته</sup>  
 اگر بعینه شجره نار مقبل شود شجره جنت میگرد چنانچه در این کور  
 هر که بود مشاهده این مطلب را نموده در هر ظهور غیثی خود چند خود  
 سعی نموده که در آن غیثی من قبل الله ان یعلی خود در کتاب او کذا  
 الی ظهور دیگر که این اعظم است از انچه الوفا الوفا خرج نموده  
 مقام و رتبه که در کمال از برای صاحبانش میباشد چیه با این مقام  
 که مقام که در هیچ اسمی از آن باقی نماند اگر بر سر مرده و دین حق گردد  
 و از برای او با خداوند نموده و هست والله یجزی العسین

**الباب الرابع من الواحد الرابع**

و این کل در کعبه رقت که **ملخص** این باب انکه از اوج کل اشیا رابع میگرد  
 هیکل انصاف و جنت کل اشیا در جنت انصاف است که مثال آن  
 این است که اگر قطعه الماس بدای مثل نرد مؤمنی باشد از آن الماس  
 با غیر آن است که بواسطه آن در نرد مؤمن ظاهر میگرد و هم چنین  
 کل شیئی و این هیکل رابع میگرد با اسم و صفت الیوم القیمة و در مدای

نظر بدای او و از او نموده که نظر کار و ان اعجاز خود

الله



بسم الله الرحمن الرحيم

حسب در ظاهر الاسماء الحسنی عند الله ذکر میگردان این است علی  
 صفت حدیث لیس الا الله واسما ندر وصفاته و این صفت حکم است و  
 بر او میگوید که اگر در هر ظهوری در ظاهر این ظهوری که در ظاهر و بر حکم است  
 و نظر حد او در این است که بر مشهور ظاهر بر چنانچه امر و مزیده شود  
 که هر صفت حسنی در احرف القدر هست ولی صفات ناریه امر و  
 ذکر میگوید و اگر امر و در بیان نفسی مؤمن باشد بالله و ایات اگر چه بر  
 نشسته باشد اول است که بر سر بر عزت ششستر و بر عزت او اگر در  
 مقدور باشد عند الله و عند اولی العلم در معنی بند بوده و در نزد ظهور  
 من ظهور الله هر مرد مؤمنی که مؤمن با و گردد لایق است که بر مؤمن او  
 شمس صبی طالع و اسمیت در کنونیت او مندرج گردد و هر نفسی مؤمن  
 در بیان عبودیت او بوده و هستند چنانچه اولی الهی اکل در زمان عبودیت  
 رف رسول الله بوده و هستند بعد از برای عبودیت که بر مولا خود  
 غیر آنچه که در عبودیت است و او را در حال نظارت و محزون شود  
 و بسین که چه قدر طوق عبودیت رقت برگرداند انداخته و باین  
 افتخار می نمایند و بر ظهور استرغاف و راحرت چگونگی و رهای دارند  
 که امر باین رسیده که در جبل ساکن گشته و کل با میان با و مؤمن و بر  
 او با سم مؤمن او راضی نشده اگر چه شده این نوع واقع نمیکشند این  
 که کل بر بحر حباب عزت و شوم در هر ایا بصیاء او غرق و از او محبت  
 و مصلحت در باب رفته و سؤال از او نموده امر و کل مؤمنین بقول  
 منتظر ظهور قائم ال محمد و از برای ظهور او نضرع و ایمانی و بر وایت

و اگر در صفت او ذکر میگردان

در مایاها

در رده یا های خود اختار و او را بدست خود بعضی و ستاره و در  
 ساکن نموده این است معنی حدیث مندرج من یوسف بیاع و شتری  
 اهل بیان پناه محبوب خود برده که طوق عبودیت او را بر اعناق خود  
 داشته باشند و در حق او را دانند آنچه که در حق خود که عبودیت  
 هستند و ابدانند نه این است که نشیند باشند ظهور رسول الله ص  
 در قبل و احتیاج منتظران با و بعد از ظهور او از او تا آنکه هفت سال  
 و بر وایتی نرسد واقع شد آنچه واقع شد و باز فایده در حق شما  
 نکرده که اگر کرده بود در این ظهور این نوع نمی شد از بصوب خود حیا  
 دیگر در ظهور من ظهور الله این نوع نکرده و اگر بر خود قرار دهند  
 که بر هیچ نفسی نه پسندید از آنچه بر خود نمی پسندید از اول  
 السلطنت گرفته تا اول الزرع بیرون رود افشا الله بر او حرف وایت  
 نخواهد آمد زمر که شوم در هر ایا نفسی یا نمی شناسند کالشیع او  
 در خود این است که او را می بینند یکی مثل خود و حال آنکه کل با و قائم  
 و از آن خود او است خلق سموات و ارض و ما بینهما چنانچه احدی از  
 خدوات بیان گفته و ان من جمود الدنیا و الدنیا و ان من علم علم اللوح و ان  
 و من من تعین است بلکه هر شیئی که اطلاق شئی است بر او شود رفته  
 از مقام خود او و وقته است از مقام من او قدر او را در حین ظهور  
 دانسته که در رایل و فقر و در امان عمر خود از برای او گریه کنند چنان  
 امر و می کنند و او در جبل باشد و حرف بر او را آید و بعضی و عباد



خواه اکل از حرام می باشد و منتظر آن یا اولی که مقتضای نظر است

### الباب الخامس من الواعد الرابع

فان كل اولی الله فاولی الناس له الحق این باب آنکه این باب هم بیان آنست  
باب مثل است و از جهت ذکر علو مراتب الهیه و کما آید نکسته و اوست  
حق مملکت خود از کل شیء از الارض نفسی که بعد از احد آن بقوله لا یوم  
سواک ان اعلم الخلق او ارفاه و علی ای شان کان یحکم ما بینا و الا فمثل  
غما یحکم و کل عاقد حکم یستلزم غره این باب آنکه اگر ازین بدهد مصلحتی

خود حلال نمیکرد و بر ایشان اقراران و همین قسم در حین ظهور اگر حرام  
نموده بر نفسی این از آیات مملکت خود بر حرام میگرد و بر او چنانچه حرام  
بر هر کسی که ایمان باو نباشد و ربه باشد فرموده از هر عصبانی تا آنکه  
در بوم ظهور او مبارک است بانکار نماید اگر مؤمن منکر در صامت کرد

چه بسا که شود و اگر او را و حق الهی بصدیق نمیکند و نزدیک میگرد  
باید از آیات او و حال آنکه حرام شده بر او ان حین حضور بدون ایمان و  
بر او حلال نمیکرد الا با ایمان احتیاط کنید ای اهل بیان که ظهور ظاهر الله

خواهد شد کیف یشاء الله معطوری و حق در حق حق نکرده که آیات  
حجت است بر کل و اگر کامل کنید فی الحقیقه بصدیق می کنید چه فرق در معجزه

مابین کل قرآن و سوره توحید نیست چنانچه فرق در ایمان با حق که تواند  
او مدد علی الله بوده با ایمان با اولی نمیکرد و همیشه تفکر کنید در ظهور  
نقطه بیان لعل ازین خود را محبت نشانید از محبوب خود و اگر تفکر

در ظهور

در ظهور فقط قرآن میگردید امروز بقتل امر الله را می نمودید اینکم  
نشده الا آنکه منتهمای چه و چه خود را ناسی که چه کنید در کل این  
و از محقق دین محبت کردید خیا نکردید که قرآن کل را منتهمای وقت  
ایستاد مشاهده نموده و بنیم اجتهاد و احتیاط خود فتوی بر محقق

دین داده کردید بقول او ثابت میگرد و حایکه عیبه دین قرآن  
باین در جبر احتیاط مرتفع گردید چنانچه خواهد بود بیان و در حرام شد  
در بیان حکم مثل باشد از هر شیء که هیچ شیء مثل آن نمی باشد که

هر کسی بر قلب او خطور کند قتل نفسی از دین الهی بیرون می رود  
مستحب میگرد و ما را می که خداوند خواهد و بر او حرام و شود آنچه برای  
حلال بوده در بیان حق نفسی او بر او و خداوند ازین فرموده که

کسی در بیان فتوی قتل کسی بدهد در هیچ حال و در هیچ شان و در  
هیچ مورد اگر چه در بین حق و مخالف در شئونات علیه ظاهر کرده  
که بر احدی نبوده و نیست بلکه بر خدا است فصل و حکم شما اهل ای

خلق منکون چه خدا است که فتوی بر قتل نفسی دهی و حال آنکه سید شما  
که از بخت آن نفسی است که اسم اسلام بر خود گذاشته اند تصور کنید ای

بر اهل بیت از قبل و ابر شده باسم اسلام گردید و حال آنکه بر مد و ت  
اسلام گردید که اسلامی نیست الا با ایمان با و از بوم عز و حقیقت شمس  
از برای احدی از مدینه بیان حکم قتل جابر نبوده و نیست و اگر کسی  
گذازد بیان نبوده و نیست و هیچ امنی از برای او اعظم از این نخواهد بود



دروا که خداوند در قرآن نازل فرموده من قتل نفسا متکافرا مثل النکاح  
جمعا این حکم حکم نفسی است از انفسی مودعین چگونه است اگر نفس  
مثل کعبه منسوب الی الله شده باشد و نفسی الله خوانده شده باشد  
با وجود آنکه اینقدر اهتمام در کتاب الله شده باز برای استخاصی که  
خود را منسوب بقرآن دانسته اند در اسلام تا امروز از آن غفلت  
و هیچ عذاب از برای ایشان افتاد از این نیست که خصمیان معبود خود  
کنند و از برای او سجده کنند و خداوند حتم فرموده بر ذات مقدس خود  
که بیا مرد کسی که بر قلب او خطور کند قتل یکی از مومنین ببیان را  
چگونه است اگر کسی حکم کند یا العیان بالله مرتکب شود و هر سلطان که  
مصیبت اولی از خود را ذکر کند و بومومنین بیان آنچه بر او و اخو  
و ما بینهم واقع شده مرتفع سازد و هیچ شیئی نفسی را از دست نکند از برای  
آنچه که روح و قوت اولی واقع شده حق است بر خداوند برکت بصدور  
بر او عطا فرموده و معصا عفت فرماید آنچه در حق او نوشته و اگر کسی  
ایام او بظهور من بظلم الله و من است از برای او که نصرت فرماید  
دین را و از او سوال فرماید تحقیق در اعمال در آنچه و ایشان صاحب  
و طلب سلطنت نماید آن اوالی هم القیة که او است معطی خلش  
حق او را و اگر عطا فرمود باو کسی را غیر بد بجهت خداوندان او بیکد  
و او است احقر از او مثل آنکه در سایر احکام امری که من الله شد نمیشود  
کسی بر او خنده نماید و محبت نگردد از محبوب کل شیئی که آنچه او را  
از او بوده

از او بوده قبل از ظهور او و نصرت کند او را و اگر امر بجهت فرماید  
یعنی اختیار در سبیل او شهید گردد که اسم او در دیوان حقین  
ثبت گردد و آنچه خداوند در حق او ایضا کرده و ذکر او بخواند بود  
این است که در ایام ظهوره بقدری کند که انبیا حق چنانچه نیست  
کل مومنین بقرآن بودند از اعلی و ادانی بر مقرر به در بر رسول خدا  
رسول خود و در کما خیر علی شیخیم ولی باز در وقت ظهور همان  
کسی که بقدری صیقل و از برای او صیای دین نضرع و کتب صیقل  
از او و احکام حاکم و ظالم کشنده بر او و او الو العلم مفتی بر او و سایر  
حجاب محبتین در کما خیر قبل واقع شده نموده لعل بعد مرتکب نشود از برای  
که باعث خلوت او در بار کرد روان هر ناگید در بیان شده که احدی  
عزیز نکند لعل صاحب امر و خلوت مطلق عزیز نکند از استماع  
اگر مقبل باو باشد و الا لاستیثهای حصص کلان اول عمر تا آخر متبعا  
احیاطا و اجتهاد عبادت و عمل از برای خدا میکنند ولی نزد ظهور  
ظهور الله حیث صروند چه در میخشد اعمال ایشان را بلکه بقدر  
در کما مفتی که استیث است عند الله لایق نیستند و حکم نمیتواند کسی  
الا من یظلم الله و اوان شیخ طیبه ایست که بایات و بیانات ظاهر  
میکرد و از برای رضای خداوند و تجد دین او و حکم بحق  
در مابین اهل بیان و حکم بعد بر تفسیر که داخل نشده اگر تا آن  
مانده باشد و الا کما پسندند بر خود سلطان بیان که آب میاشا



و نفسی بر وی ارض غیر خود من بخداوند و دین او باشد و از  
برای غیر او و السلطه در دین بیان جای نیست و از برای  
ایشان در مفسو باین دین بیان جای نیست در هیچ شان و  
هیچ حال و در هیچ مورد الا عند ظهور من بظهور الله و دون حکم  
مومنین با و و بیان که از آن دانه شده از برای فتح بلاد که کل  
در ظل ایمان بخداوند و دین او و در ساخته و بر مفسو بین بسوی  
بیان بقدر ذره خرد و از دنیا و رده حتی در فتح اراضی هر  
براهل ان ایچکم را بپسندیده بلکه تا میسر بوده نبشونات و بگو  
ایشان را داخل در دین خداوند فرموده و در نزد خلق غیر  
همیشه متاع دنیا در نزد ایشان عزیز بوده باخذ ان دنیا  
داخل شوند دین خدا را و این حکم بر غیر اهل بیان است نه  
ایشان الا عند ظهور من بظهور الله که امر الله امر مستقر از سا  
قد سما و است انچه با و امر الله صریح گردد بر کل هست که از قوه  
امکان خود بوجود کوف ظاهر سازند کل علی قدر ما یدبر و  
فان العبد لم یقدر ان یدبر ولا یقدر الا باذن الله انه خیر  
مقدر و معتبر و خیر مرتفع و ممتنع و لا یغیب عن علمه من شیء الا فی  
السموات و الارض و لا ما بینهما و لا یخبره من شیء الا فی ملکوت  
الامر و لا الخلق و لا ما در خواست مایشاء با و انه علی کل شیء قدير

باب السادس من الواعد الرابع

فانه لا یسل

فی انه لا یسل عما یفعل و ما دونه یسل عن کل شیء مفصل این باب آنکه  
دانش از دل از برای او بذاته ظهوری و بطوری نبوده و نیست و غیر از  
برای او هم ظهوری و بطوری نبوده و نیست کسی صقع او را نداند  
که لا یسل و نکشود و از برای او فعل نیست که حق را ستودن است او  
که یفعل توان در گویند یا حکم ثبت داشت بلکه مشیت او و لایزال خلق فرموده  
بمثل آنکه کل شیء را خلق فرموده بنفسی او را بنفس خلق فرموده و کل  
با و او را نسبت بخود دارد علو او و سمو او مثل آنکه کعبه را بیت خود خوانده  
و حال آنکه کلا ممکنه برتر از او است اختصاص بکلا معلو و سمو نسبت  
او است و همین قسم مشیت را مظهر لا یسل نموده زیرا که در علم او احوال این  
نبوده و نیست که لایق این نوع عطا گردد و بمثل ذلك لا یخبر و لا یشیر  
و سایر امثال مثل این و او را مظهر یفعل مایشاء و بحکم ما یرید نموده  
نه زیرا که ذات او بنفس مشیت او است نخواسته او و نمیخواهد الا  
ما شاء الله و ما شاء الله ظاهر نمیکرد الا بما شاء المشیه حیاء  
ما اراد الله مشرت نمیکرد الا بما یرید المشیه غیر ان نتوان لایق این  
نوع عطا گشت زیرا که با و ان خلق می شود کل و اگر اختیار می نماید خداوند  
مظهر باشد در امکان ظاهر نشده و در همین اشین باطل نمیکرد فقط  
ملکوت سموات و ارض و ما بینهما بل از اولی که اول از برای او نبوده و  
از دیگر اخرا برای او نیست بل مشیت بوده و هست که در هر کوه  
مظهر و مشرت نمیکرد و مظهر لا یسل عما یفعل و یفعل ما یشاء نمیکرد



و خروج حق در او دیده غلبه کلاصیت او چنانچه در خروج منکثر  
از این دیده غلبه کلاصیت او که اگر بر قلبی ظهور کند در این  
صفت او متعلق گرفته در این حق در حقیقت این ظهور نیست و حکم  
عصیان را بود که میگوید زیرا که علم را این است که در او دیده  
الاشمس که اگر نفس صحت دیده شد کلاصیت او که میگوید در حقیقت  
و اگر شمس دیده شد مایه قلب الشمس تعقیب او است زیرا که از برای او ذات  
غیر ذات او و وصفی غیر صفت او و فعلی غیر فعل او و وجودی غیر وجود او  
و نیست و در ظهور حقان محمد رسول الله بود مشیت او و ظهور حقان  
شمس حقیقت ذات مشیت او بودند در مشیت او زیرا که در کلاصیت او  
طایفه حول امران بودند و آنچه او خواسته بود خواستند هم چنین  
منکثره از این ولایت امروز هر کسی بقدر چیست باین بوده که مشیت او  
مشیت محمد ص بوده و کلاصیت او که نیست چنانچه هر چه در اسلام  
واقع شد بین حجاب عالمین بر نعم مشیت او کردند و اگر این بود حوله  
بقدر زبان برای ایشان بود و هم چنین در کوه قبل از محمد ص قبل  
و هم چنین در نزد ظهور بیان که شمس حقیقت در این کور با اسم بابت  
الظهور من بظهور الله که آنچه شود مشیت او میگوید و اگر خلاف رضای  
کرد بر نعم مشیت او می شود که اگر این نباشد بقدر شمس قوه از برای شمس  
نیست در این ظهور و این است معنی کلاصیت و قوه الا بالله العلی العظیم  
و اگر این نبود در نزد هیچ ظهور حق مطلق خروج نکشته زیرا که در

مظهر

هر ظهور خلق این بنیادیت قنایه در مشیت او هم رسانیده که  
آنچه او خواسته نخواهند چگونه می شود که بشناسند محبوب خود را  
و غیر حب او و مایه او خواهند و اگر مایه ای که این مطلب را  
بین حقیقت ملاحظه کنی نظر کن در حقین قطع نسبت که ظاهر  
نفس در خود منقطع میگوید چگونه که تواند بر عین حق حکم کند چه  
در تشریع نظر کنی و چه در تکوین مثلا نفس مسلم اگر قطع اسلام  
از خود کند بر نفس حق حکم اسلام نتواند کرد چگونه بر دیگری  
حقان کاید باید در یک موقتی از دین واقع شود اگر چه منتهی شود با  
او که انقضای حکم کند راجع می شود بحکم ادم و چون از زمان او  
ظهور مشیت بوده با الله میگوید این فعل را که خداوند می فرماید  
کل حول و قوه را را انجود این در صورتی است که هزاران دور حق کند  
و در تشریع نخواهد بفهمد و در تکوین هم مثل این و اگر بواقع نخواهد  
در چنینیکه داخل بیان نباشد حول و قوه نیست زیرا که جوهر کل را  
گرفته داخل بیان او برده اند در غیر حول و قوه نمائند که  
شود زیرا که حول و قوه بالله در امت عیسی نمائند بحق که اگر مانده  
باید حکم حق در حق ایشان شود و حال آنکه غلبه شود و هم چنین  
اسلام بعد از ظهور بیان و هم چنین در بیان بعد از ظهور  
حق بظهور الله که از هر کل حول و قوه بالله هست که از آن  
که مظهر مشیت است ظاهر میگوید و از برای اهل بیان عند



او یعنی مانند حوله و قوه بحق الا انکه در ظل او ساکنی که میند و هم چنین  
الاعمال خایه تصویق کن که اگر حوله و قوه در باطل مانده بجهان نیست  
حق است که بپوره و امر و از افعال همان نسبت میکنند آنچه میکنند  
و الا انکه نسبت حوله و قوه لا با الله در هر ظهوری با آنچه من قبل الله ظاهر  
کرد و اگر همین قوه و از نظر کنی یعنی که کل حوله و قوه در نزد من بظهور است  
بالله عز وجل و از مدلا و است این ظهوری چنانچه از آدم تا امر و از مدلا  
این ظهوری بوده نظری را مکن و حد و در مکن که مشیت این الله بوده و در مکن  
مدلا علی الله بوده و اگر آدم اولی از مدلا این نبوده امر و در مکن خلق اعیان  
مؤمنان نیستند چنانچه هر یکی در نزد من ظهوری مؤمن است بان و هم چنین  
اگر مدلا این ظهوری از من بظهور الله نبوده در حین ظهوری چگونه راجع با  
می شدند و منقطع میسوی و که اگر همین الان هزار ظهوری بعد واقع شوند  
تا ابد لا خایه الا لا خایه ها چنانچه آنها که مدلا در کل این ظهورات  
از مظهر ظهوری اجزاست که میند همان آدم اولی که اولی است در امکان  
این است سر حقیقت که اگر کسی در این بحر سیر کند لا حول و لا قوه الا بالله  
مشاهده می نماید و جبر و تقوی و با هر دو منقطع می بیند و در هر باطل  
او مع از عابین سموات و ارض سیر میکند و در هر زمان مظهر تعقل  
و حکم حاضر می رسد و در حین ظهوری می شناسد و در حین بطون گویند  
تا بوم ظهوری او را بپوشانند و از کل منقطع می شود و مظهر لا یسئل عما  
یعقل و کل باهره یسئلون را در حین ظهوری ساجد می شود و در زمان حقیقت

و قدر و صل بین کاف و مؤمن از آن جدا نمی گردد زیرا که هر یک  
اینچه در هر ظهوری ظاهر است بقول او ظاهر گشته و نظر بر هر  
امر می نمایند نه مشیون متکثره در هر ظهوری زیرا که در نزد هر ظهوری  
از برای چنین سببی حقیقت و صل است که فوق آن متصور نیست  
در امکان و ظهوری که قبل شده کلا در امین شهودی در این ظهوری  
می بیند چنانچه اگر کسی ناظر بر رسول الله بود باین نظر کل نبیین را  
او مشاهده می نمود و کل ظهورات بعد از اینچه در این ظهوری مکن بود در ظهوری  
او مشاهده می کند چنین کسی بقی که من بظهور الله را در مکن و بگوید باو  
در حینیکه مستوجراست الی الله اللهم انت الاول و لیس قبلک شیء  
زیرا که اینچه ظهورات بوده منتهی بیان شد و اینچه در بیان موده  
منتهی می شود بن بظهور الله بگوید او کما خصیکه ذکر شود که اگر کسی بود  
حکم دون ایمان نمیشد و انت الاخر و لیس دونک شیء زیرا که اینچه  
ظهورات من بعد ظاهر می شود در ظهور او و او است نه غیر او  
و انت المظاهر و لیس فوقک شیء زیرا که هر ظهوری در زمان  
ظاهر یا در غیر منتهی مکن باو که اگر ظهوری غیر از او بود  
حکم شود بر فوقیت او و حال آنکه حکم بر دون ایمان او می کرد  
چگونه و فوقیت او و انت الباطل و لیس دونک شیء که اگر غیر او  
باطنی بود باید ذات شیء باشد و حال آنکه هودات شیء در نزد  
ظهور او لا شیء است الا با و چنانچه هودات شیء در نزد هر ظهوری



باطل میگردد الا آنکه داخل آن ظهور نکند که مظهر الله هست  
والت علی کل شیء قدیر بر آنکه عباد و مظهر قدرت نیست که اگر چه  
بلای حکمی از صاحب حکمی عائد و حال آنکه در نزد مظهر ظهور و انجمن مظهر  
قبل بوده اگر داخل انشی نگردد کاشی می شود این است که عارف بالله  
در چنین ظهور نفس حقیقت بندهی حظ و جزو خود در صید و در نزد  
عزوب الی طلوع دیگر گریبان است از بطون اله باشد الم از هر دالمی  
زیرا که کل الم در ظل این الم است نظری که در فراق طفل ان شیء چون  
ذات عنصری است این نوع مثال میگردد و چیز دیگر هست ذات  
نواد او است اگر محجب او شود و چه قدر مثال او میگردد و این  
جبهه ای ظاهری که در بعضی ظهور می رسد از شیء جلی است که در نفس  
ظاهر شده چگونه فراق او می باشد در مظاهر ملک ملکیت  
وجود و حال آنکه این محجب بالنسبه محجب روح ذکر میشود و هم چنین  
حب روح بالنسبه محجب روح او ذکر میشود قسم بذات مقدس الهی که  
کل در عالم طبیعت سازند که اگر از آن توفیق کنند و در عالم جسد ذات  
و در شوند عین شوند بقدر تسع تسع عشر آن مظاهر بگیرد و در شوند  
بل ازین نزد و بر اثر حل فناء خود را ساکن کنند و هم چنین اگر  
عالم حب نفسی و در شوند نزد مظاهر تعلیل معکف گردند و اگر  
از انجا عروج کنند در نزد مظاهر تعجید معکف گردند و اگر از انجا عروج  
کنند در حب مظاهر تسبیح معکف گردند و اگر عروج نموده در مظاهر این

مظاهر

مظاهر نظر کنند بین ندی الله ساجد گردند زیرا که کل حب اگر بعد از انجا  
باو باشد حب رضوانی میگردد و لا حب شیء در بار بین چه قدر  
جوهر است این جوهر و چه قدر جوهر است این جوهر و چه قدر ساج  
این ساج و چه قدر کافور است این کافور که کل لذت در ظل ملک  
خلق میگردد و بنسبت باو موجود زیرا که کل لذت در رضای او است  
چنانچه عبد حام بلا دای نوشتند در عینیکه میداند رضای او است  
مثل آنکه جام شراب ظهور یابد نوشتند در جنت چگونه است اگر مستند  
بجای او گردد که کل حب در نزد او کاشی است این صبر در این جنت در جنت  
هر ظهور و محوان طلعت است و در جنت عزوب در همان او است  
الطلوع ان و حزن او در فراق او الذات از هر لذت مستند نوی  
و نزد او و او عالم چگونه قلم جاری گردد بر ارتفاع حب و حال آنکه کل  
در بحر حب است و هنوز از عالم جسد عرضی که بعد از موت طین  
میگردد و صورت نگرفته چگونه جسد ذاتی رسد و چگونه مقاماتی که  
موفق آن خداوند مقدر فرموده این است که مستند دین باطن است و در  
مکتوبات از کتب اخو بل لا یوجد الا مستند دین باستانی که لذت این  
در بحر است اگر باشد از برای او و الا از برای هر این نوع هم  
نشده که هر نفسی همیشه در مایستند خو باشد آثار کل با  
اینکه درک کنند نقطه حقیقت با در جنت ظهور که در ظل این در  
کل جن را مشاهده خواهند نمود و محجب نگردید که از کل جن عروج



خواهید گشت و اقرار در عالم جسد این سیر نموده که اوقات صبح  
توانید با او بود بطور لایق و اگر در جسد عرضی کل با او شریک  
و هستند زیرا که بطور او در عرض خود است در این خلق و هم  
محل است از دوسرا علی و حبت رضوان چنانچه قبل از ظهور بود  
و بعد از ظهور هم هست و بعد از غروب هم خواهد بود در هر  
عرضی که خداوند اراده او مقدر نموده باشد کل اهل بیان مثل  
ماهیان هستند که در مادیات و احوالات با او زند و غیر او شریک  
بله هستی خود را با او دیده و از او محبت در هر حکم نظر نموده اند  
تا در هر ظهوری از او محبت نکشند که این است ثمره علم و عمل اگر عباد  
ناظر گردند و مطلوب این بین که الله فانی از ادراک بیکوه کل شیء و الله خیر الله  
و او است مظهر مشیت در این ظهور نقطه بیان و در هر ظهوری مظهر  
نفس او که بعینه همین نفس است در ظهور آخرت که بخوانش ظاهر  
و آن نیز که احدا جدا من ذلک ما قدر ذکره الله لا دون ذلک لا تسکون  
فانکم لا تجدون من شیء فان امر الله بظهور من غیر الله و اندوات جزای امر  
من قبل و میباید **الباب السابع من احوال الایم** افلا تشکرون  
و ان الایم من الله ببر و العود ببر **الحض** این باب آنکه مادون الله خلق  
او است و بدو کل شیء من الله هست با امر او و عود کل شیء الی الله  
با امر او و ظهور در صلوة که بدو از امر خداست بر سواد خدا و عود او  
خدا است با امر نقطه بیان و هم چنین در هر ظهوری که الله کل احکام دنیا

جاری

جاری نموده که او غیر نقطه بیان نیست که عود بر غیر الله اطلاق شود  
با بدو بر غیر او بلکه در هر جا بدو تصور الی الله و هر جا عود می  
الی الله و در ظهور این بدو و عود مظهر ظهوری از خدا است که کل انچه  
در اسلام واقع شده کل طائف در حلقه ایه و الصلوة است که از انسان  
مشیت ظاهر گشته و هم چنین در عود این هم مؤمنین اگر با امر او  
و تبدل دهند نیست الا من الله اگر چه نزد او لا الیاب بدو نفس  
عود است و عود و نفس بدو و این است که این کلام در عرفان جا  
نموده و از اخذ ثمره محبت گردید چنانچه این کلام در کتاب آخری لایق است  
ولی اخذ ثمره کسی نگفته که این است که امر را اگر کسی در عظمه بیان  
و او امر او نظر کند در بیند الا نفس بدو و اگر نقطه فرقان و او امر او  
و هم چنین در هر ظهوری که الله در بیند الا نقطه بیان را انوقت ثمره این علم  
در او ظاهر شده و لا چیه نیز که احوالات عباد این نموده و از ثمره آن محبت  
و کافی است نزد او لا الیاب همین ذکر و بیان اگر عقل نمایند و الله  
کل شیء تقریبده و ان الی الله کل بر جمیع امی الی امر و بظهور الله ظهور  
ببر که فانی **الباب الثامن من احوال الایم** العزیز الخیر  
فان ما یباید بحلق کینونیه کل شیء و برزق و بعیت و بیعی **الحض** این باب  
آنکه کل شیء جامع میگردیم یکم نفس انسانیت و ان خلق شده از حقیقت  
ایست از خلق که فانی او باشد و ایزد رفت که روح او باشد و ایزد موت که  
نفس او باشد و ایزد حیات که جسد او باشد و کل در انوزده نفس ابواب



جست در گذشته زیرا که هر خلق و مرتب و موت و حیات که واقع شود  
بظهور این مظاهر میگرد و هم چنین در مقابل در مرتبه باب ناز هر  
از این شئون واقع گردد بالله باضا میگرد زیرا که خدا در بالله فعل بود  
اگر چه در بعد خارج شد اند این است که حکم بر شئون میگرد که مقتول  
بذات حروف سبب نشده و الا اول که مقتول بد که رسول الله ص بوده بود  
مثلا اگر یکی از اهل بیان و رفق کالی دهد بمؤمنین بیان این نیست <sup>فعل</sup>  
حروف واحد زیرا که این فعلی تکثر است و نگردد این را که از ان <sup>اطلاق</sup>  
افضا و در این فعل دیده نمیشود الا فعل الله این است که اگر در مشرق یا <sup>مشرق</sup>  
یکی از اهل بیان بدیگری شانی از شئون خلق یا رزق یا موت یا حیات  
ظاهر کند خداوند ظاهر کرده و انوقت او مظهر این فعل بوده و در او دیده  
نمیشود الا ان واحد اول که در او دیده نمیشود الا الله این است که غیر الله <sup>خالق</sup>  
شئی نبوده و غیر الله دانست شئی و غیر الله حیت شئی و غیر الله محی شئی  
و هم چنین اگر در مشرق یکی از حروف ناز بدیگری این شئون را ظاهر  
کند بالله صدق میگرد و ولی الله نمیکرد و ولی الله راجع نمیکرد و چون <sup>الله</sup>  
اطلاق نمیشود زیرا که در این حین غیر الله دیده و غیر الله دیدن <sup>ظاهر</sup>  
نمیکرد و الا بدین دون نقطه بیان چنانچه لقاء الله محقق نمیکرد <sup>الا</sup>  
بنظر بیان و کلی آنچه در میان مسکون میگرد در این شئون اربعه <sup>سطح</sup>  
آیات و کلمات است که در بیان نازل شده نظر کن در قبل اگر ایتر <sup>ج</sup>  
نازل شده بود شئون که مرتب بر خلق و رزق و موت و حیات در <sup>سبب</sup>

جست میگرد چگونه محقق و شد هم چنین کل او را مشاهده کن <sup>مبین</sup>  
الا الله که غیر او خالق و رازق و حیت و محی نبوده و نیست  
و در مرتبه در ظهور و ان نقطه محیی همان که او قدر الحکم محیی <sup>محیی</sup>  
در مظهر فعل الله من کرد نمیکردی چنانچه اگر مظهری در رزق مظهر <sup>مظهر</sup>  
شود اگر چه بالله رازق است ولی چون نشناخته است او را و ان ظهور  
ان محیی مانده راجع الا الله نمیشود که لایق گردد که مثل او در خلل فعل <sup>مظا</sup>  
او در شود چنانچه اگر امور و یک فغان اب که مؤمن بیان دهد <sup>تد</sup>  
علوت بالله اهل است از آنچه کل آلاء رزق من امین من بال بیان <sup>خا</sup>  
نماید بمشقی شان حب زیرا که این کاسی ما در خلل مظاهر فعل در که میگرد  
و همان شان اگر چه بالله بوده ولی امور و حکم نمیشود بر او و خداوند <sup>او را</sup>  
نسبت بمظاهر خود نمینهد زیرا که ان مظاهری را که او معتقد هست  
در این کور مرتفع شده و عقاومات خود را اصل گشتند و هنوز او  
نشناخته حکم بر فعل او در شود در خلل فعل مظاهر حق سبحانه <sup>الله</sup>  
عن ذلك تسبیحا عقلم و اگر کسی در یک بیان از شئون مظهر <sup>الله</sup>  
نماید بجهت است از این که در یک کل شئون بسیار ابعاد ظهور <sup>مظا</sup>  
در او در ان فعل فعل الله ظاهر و در قبل اگر چه بالله هست ولی <sup>نسبت</sup>  
که الا الله نسبت داده شود الا و انکه نفس او ان شانی شود ان شئون  
بیانیده که انوقت لایق است که در مظهر فعل واقع شود زیرا که حروف <sup>محی</sup>  
ان ظهور و با باشد که ظاهر شوند و هنوز مردم باین خود <sup>مستشک</sup>



و در مقام ادخا ساجد گردند چنانچه امور و مشاهد می شود  
اگر چه در همان است بعینه ولی حکم بعد از ظهور مرتفع می گردد  
و در ظاهر ظاهر و فعل الله محلی می گردد این است که حکم بر او می گردد  
فلننظر ان يا اولي الابصار فانا كنا منتظرين

### الباب التاسع من الواحد الرابع

کل من يخرج من البيان من دأملت فليكتب ذكر اسمه وما قد علم الله  
من عنده الميوم يظهر الله نقطه البيان ليجري كل نفس بها  
وانه ليس مع الحساب وان لفني متعال **ملحق** این باب آنکه از نزول  
نقطه بیان الی ظهور من يظهر الله هر صاحب مکی که بافتخار بیان  
مرتفع گردد و در سبیل محبت نقطه حقیقت انجیز بر او مقدر است  
ظاهر سازد در ارتفاع کلمه او و امتناع ذکر او لایق است بر او  
که در کتابی ذکر نموده بر جوهر بیان و جوهر بیان تا یوم رفع نقطه  
تا آنکه جزا رسد او را با حسن جزا و کلام جزا از این بالا تراست که  
کسی که ذکر او ذکر الله هست هر شیء را او را ذکر کند و اظهار رضا  
از او کند و همین فخر او را پس نزد او و نزد هر شیء که او است اول  
تکثر و احدا اول بر ظهور قدرت چنانچه از زمان رسول الله ص  
تا امروز اگر کسی ثبت نموده بود احصای می شد ولی کسی که بر این  
خرفا بحرف عمل کرده باشد شنیده نشده اگر چه در بیان هر شیء  
ظاهر گردد با ظهور قدرت الهیه و همینه از این خواهد بود

فتح کل بلاد مستغنی خواهد گشت از آنکه قدر خدای از نفسی و عینی  
بگیرد و الله یعنی عز و شفاء بفضل الله فضل گرفته

### الباب العاشر من الواحد الرابع

لا يجوز التدليس في كتب غير البيان الا ان الشفاء من غير ما يتعلق  
الكلام وان ما اخترع من المنطوق والاصول وغيرها لم يؤد  
لاحد من المؤمنين **ملحق** این باب آنکه نقطه بیان را خداوند عالم  
بظهور است مالا هویه در این ظهور ظاهر و موعود از اعلی علو است  
بر خداوند که انی انا الله لا اله الا انا باشد تا او از هر من کل در آن  
لسان او جاری شده و در هر شیء بطرف مالا هویه بیان از او ظاهر  
گشته و چه بیخ ایاث و چه بیخ مناجات و چه بیخ تقاسیر و چه بیخ علوم  
حکیمه و چه بیخ اجوبه فارسیه که احدی محتاج با حدی نباشد و از این  
داره نشده بقلم بغیر از او و از این داره شده اگر کسی در علم او  
کند چون اسم الله بر او مذکور شده که ایمان با او باشد جایز است  
بقلم با او اگر معنون شود بکلمات نقطه و الا چگونه عدل خواهد بود  
بر آنچه حقیقت و در آن ذکر آن مذکور در آن ذکر نباشد  
و حق شده از انشاء مالا یمنی و لا یغنی مثل اصول و منطوق و قول  
مفسر و حکیمه و علم لغات غیر مستعمله و مالا یمنی و مالا یغنی  
من الصرف و الخیر فان قدر ما یکتفی للتأیین ما یعرف الماعل  
و المفعول و ما و غیرها من شوقها از رویه و ذلک ان یغفر الله العبد



از استغنیای آنکه در این کفر اگر خلق بکلمات فارسیه مستغنی  
و اگر کسی بخواند فهم بسیار هم رساند بقدر احتیاج خود بخواند میکند  
نیز باره از تفسیر بیان نفعی و این است هر طایفه مستقیم از برای متادین  
و مستقیم الی بویکه بخوره حقیقت ظاهر کرد که از ویر کتاب حقیقت  
ناحی و رجوع بکتاب صامت از احتیاج از کتاب ناطق است و این  
کتاب است که منزله و مقدر بوده از شئون علمیه خلوق و علمیه انصاف  
چنانچه در این ظهور هر کس واقع شده دیده که او بهای بوده از علم خود  
و صرف و مطلق و فطر و اصول و انچه را یغیر بر اینها است زیرا که  
کل اینها از برای فهم مراد الله هست در کلام او و کسیکه مراد او را بداند  
و کلام او کلام الله است چه احتیاج است او را باین شئون و حال آنکه  
خداوند قدرت با و عطا فرموده و نطقی که اگر کاتب سرچین در مشاهدات  
سرعت بنویسد در دو شب و روز که فضل نماید مقابل یک قرآن  
او من معدن کلام ظاهر می گردد که اگر اولو افکار را معالیه الارض جمع شوند  
قدرت بر فهم یک امیر از آن را ندارند چگونگی بر ایمان یا تکلم و عرفان  
این است جوهر الهی در حق من لیس و کیف لیس او عما لیس او لما لیس او ان الله  
القادر العليم و باین مشاؤون محبت از محبوب خود در نیز ظهور او  
او نکشته که در قرآن قبل خداوند تا از من موده که کل ائمه را و در این  
ایمان است الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلین تهنی الکر  
بلینهن لتعلمین ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد اعطاهم الکتاب و علما

و در وقت

ولی در وقت نوره کل خواستند اظهار عجز از برای مظهر قدرت  
و دون علم از برای مظهر علم نمایند و حال آنکه از برای این  
اقرار خلق شده اند کل و اگر در من بظهور الله که مظهر قدرت و علم  
هست بایا اینکه خداوند بر او نازل میفرماید کسی موقر گردیده  
بیان رسیده و اگر چه بسیار اشخاص که قرآن خوانده و از نوره او که  
اقرار قدرت و علم است از برای مظهر این آیه که قائم ال محمد است  
محبت گشته زیرا که مثل انحضرت را مثل این آیه فرض کن چنانچه  
در این دیده نمی شود الا قدره الله و علم او در او دیده میشود لا اله الا الله  
و علم او کل از برای این خلق شده و امر و زان او محبوب مانده باینکه  
نظر در مظهر علم و قدرت او نموده و علم او نیست الا در نفس خود  
و در خلق خود بخلق خود و قدرت او نیست بر شیء الا در نفس خود  
بالو هیئت خود و در خلق خود بر بیودیت خود این است جوهر کل او  
که کل از او محبت باین شئون علمیه مؤتلفه که اگر معتزین با ایمان او نکرده  
کاشی میگرد مفقود و ایمان با و که اگر علم شیء نباشد کل جوهر علم حق  
مؤمن ثابت میگرد محبت این است که کل کویا امواتند و نظر بنوره  
علم و حکمت نمیکند و اشتر مردم در نیز ظهور من بظهور الله انصاف  
هستند که خود را بی علم معزتر گرفته اند و حال آنکه این قدر عقل  
که علم ایشان از برای فهم کلمات او بوده از قبل و در حین ظهور او  
چه احتیاج به علم این علوم و حال آنکه کلام او ظاهر و مراد او باهر



چنانچه در این ظهور هر کس بوده مشاهده این مطلب غوره  
والله یحقق الحق وهو خیر المأمین

**الباب الحادی والعشرون فی التشریح من الواحد الرابع**

من یجوز عن حد البیان فلا یحکم علیه حکم الا یمان سوا  
کان علما او سلطانا او هلوکا **ملخص** این باب آنکه خداوند در حد  
نزول بیان نظر بکل خلق خود فرموده وحد و دان برای خلق  
خود در هر مقام که واقع باشند مقدر فرموده که هیچ نفس  
در جنت بیان بقدر شئی عز و من و مضطر نکرد بلکه از برای  
هر شئی حکم فرموده که مقدر بر هر شئی اشئی را بعلو کمال خود  
برسانند که از جنت خود ممنوع نکرد مثلا لوی که در آن چند  
نیکوئی نوشته شده باشد جنت او این است که از انواع نیکو  
و طرز و شئونیکه در مرقعات مستعبره مکن است که جاری خود را  
حق او جاری همانند آنوقت حالت او را با علی در جبره امکان خود  
رسانیده که اگر فوق آن در علم او باشد و در حق آن مرقع ظاهر نشود  
او را از جنت خود ممنوع داشته مؤاخذه از آن نفس خواهد شد  
که با وجود قدرت جبرامنع فیض نمودی و هر نفسیکه از حد  
بیان تجاوز کند سوا کان اعلى الخلق او را ناه حکوم بحکم ایمان  
نمیکورد و هر اوست نفس خود بوده که بر من بظهور الله حکم نکرده  
که چون قبل از آنکه بشناساند نفس نفس خود را که اعلى جنت او است

بعد و در بیان حکم خواهد فرمود و لی چنین ظهور بر کسی نیست  
که کم و بیش در حکم او گوید زیرا که حد و بیان کلا از او است و لی ما  
ظهور کشته که مثل ظهور مثل نزول بیان است حرفا بحرف و آیه بآیه  
بجلی بر سکان جبروت خود خواهد فرمود چنانچه در جنت ظهور  
نقطه بیان حین بجلی بود و نفسی واقع شد تا آنکه کم کم بکل رسید  
و ایت باشد حین ظهور را که اگر بر نفسی واقع شود مضطر نکرد  
از عظمت که می بیند که کل اهل بیان با اسم او قائم میگردند و یکدفعه  
نشانده که او بوده که شب و روز با او بوده زیرا که مثل همین در نقطه  
قرآن تصور کنید و قبل از آن الی ادم و هم چنین در بعد المصالحات  
و بیاورد خدا که اول غطر در حق او بد و غطر بحق نکرید و در  
اول ایمان را در آن کنید اگر چه به بینید و جدت را اولی جبره الله  
بالغیر است در همان حین و جدت اگر تصور کنید چنانچه امور  
اعظم حجت رسول الله ص که قرآن است می بینید مالا بحصی کم با و مؤ  
هستند و همین حجت بعینه در صدر اسلام بود و تا هفت سال کی  
اقرار با و بنوع اعظم نکرد در هر حال مراقب نفس خود نبوده که از حد  
بیان تجاوز نکند و این مطلب هم در قرآن محقق بوده چنانچه  
ایمروا فیکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون بار و در توبه  
که در دو آیه دیگر مسطور است نازل شده و با وجود این می بینید  
که چه قدر رعایتی کرده اند از حد و را الله و مراقب خود نبوده که این



در حق حکم من بظاهر الله حریان نداده که ما انزل الله از زمان حکم او  
چنانچه ما نزل الله در زمان رسول خدا قرآن بود و ما نزل الله فی الانبیاء  
و هم چنین ما نزل الله فی القرآن امر و ما نزل الله فی البیان است  
ما نزل الله فی القرآن و ان این است که کل برعم منور الله میکند و حال آنکه  
بر خدا میکند آنچه می کنند زیرا که ذات انزل مقدس است که بر او حکمی  
دوین حکمی وارد شود بل این در مظهر مشیت اولیه است در حقیقت  
اولیه چنانچه نم توان بود ان الذین یبایعونک اغایب الله و  
هم چنین در کل شئون این مطلب جاری است حکم بر او حکم بر خدا است  
بلکه این مطلب اهل بیت ع از قبل تنزل داده و در حق خود هم جاری  
فرموده بحقیقت تا نویر چنانچه زیارت جامع کبیره ملو است  
این خوب بیان من عرفکم فقد عرف الله و من جهلکم فقد جهل الله و من  
قد احب الله و من ابغضکم فقد ابغض الله و خدا میداند که امر و  
فرقه شیعه چه قدر این زیارت می خوانند و ائمه رجوع بدینا کرده  
و احدی ایشان را نمی شناسد و کاین شعور شب و روز این زیارت را  
می خوانند نه این است که جهت خدا بالغ نباشد مثل اینکه در حق ظهور  
رسول الله ص و عده عیسوی در حق نصاری ظاهر شده که باقی من بعد  
اسمه احد ولی تا امر و نه هنوز باقی مانده و بان وعده منتظری باشند  
و کو و بر کرده بر می بینی که در ملت مزلت هستند و همین اعتقاد مانده  
این بواسطه این است که تعقل در حق رسول الله نکرده که قرآن باشد  
و لا کل

و لا کل حین ظهور و عده عیسوی مشاهده می بینند که ظاهر شده  
همین قدر که محبت مانده در بار خدا گشته و برعم خود در بین خود  
صورت منتظرند ای اهل بیان برعم بر خود نموده که در وقت ظهور من  
بظاهر الله این قسم نکشته و در مقام مظهر حکم اهل بیت بحقیقت  
در حق شعیبان خود هم ذکر فرموده زیرا که این همه نیز که بجهت  
که می بینی که در بین اسلام میکنند بواسطه قول امام علیه السلام  
که فرموده در حدیث مطول که محل نموده این است که الراۃ علی الراۃ علیا  
و الراۃ علیا الراۃ علی رسول الله و الراۃ علیا علیه الراۃ علی الله بل  
از این هم تنزل داده اند مطلب را و در حق خود هم جاری  
فرموده اند چنانچه در حدیث تفسیر شرح بقوه ذکر شده که خود  
و کز این است من ستر موصا فقد سترت و من سترت فقد ستر الله  
و حال بین که مردم بجهت در جبهه تنزل نموده و در مقام حقیقت  
که عن الله دیده نمی شود که در حق او ای که تقد موا بیدای الله  
نارنگ گشته چگونه معتقد اند اگر چه بعضی در این آیه تقدم بین  
یدی الرسول را گرفته اند ولی خلاف مراد الله هست زیرا که در  
مقتضی آیه ذکر رسول هم شده بلکه مراد شمس حقیقت است که  
اعلای رسول بوده باشد که بر او دیده نمی شود الا الله این شیون  
منگنه در این باب بجهت اخذ نموده است تا کانی مقتضی می نگردد و الله خبر این  
المبای الثاني والعشرون من الواحد الرابع



فی ارتفاع کل بقاع کانت فوق الارض **ملخص** این باب آنکه در هر ظهوری  
که من عند الله ظاهر میگرد بقای که قبل بوده مرتفع میگرد چنانچه  
امروز کسی در زمین رسول الله می بیند بقاع اوصیای علی را  
بلکه اسامی افکار اغنیاء اند چگونگی و محل قبور ایشان برسد  
هم چنین بعد از ظهور آن کل متوریکه فوق ارض مرتفع است  
مرتفع میگرد از عظم نبوت گرفته تا عظم شیعه صنفی گردد بلکه  
متوریکه نسبت با نبیاء قبل میدهند در کوفه یا در سایر مکان باید مرتفع  
شود و هم چنین محل بیت چنانچه در مدینه کرامت موسی بیت المقدس  
میروند و امت علی میفهمند که از برای ایشان عیسی مقدر فرموده و امت  
رسول الله ص کعبه در رضی طین شرف نیست بلکه جوهر این شرف از الله  
هست در هر جا که ظاهر شود ظاهر میگرد امروز بین حد موم را  
که مقبور یکی از او خداوند که منسوب با و است چگونه میروند و از عظمی که  
اثبات نبوت و ولایت و دین کل بابات نازل بر او میگرد و همچنین شده و کلام **جبل**  
ماکو ساکن نگشته و این را تعجب میکن و تصور کن ظهوری رسول الله را در مثل  
کرامت عیسی چگونه با عالم این خود عمل میگردند و در هب افکار معبد های  
عبادت میگردند و از شمس حقیقت تا هفت سال در جبل از خیال مکه بر  
اشخاص که حق و را می شناختند محبت حال آنکه از عین بعثت انحضرت  
حق از هر صاحب حق که کرامت عیسی بود قطع گشت الا آنکه در مثل  
واقع شود و بعد از ظهور فقط بیان هر سندی بقی که خبر قدر خلق **ممکنه**

میروند و طواف میکنند و حال آنکه کسی که کعبه بقول او کعبه است  
در این جبل وحده است و او بعینه همین رسول الله ص است **در بیان**  
که مثل امر الله مثل شمس است اگر مالا فایده طالع شود یک شمس زاده  
نیست و کل با وقایع هستند این است که در هر ظهور بعدی ظهور **الله**  
اشرف است در حق مظهر بشاف که ظاهر است که کل ظهورات قبل  
از برای رسول الله ص خلق شده و کل ظهورات و ان ظهور از برای قاضی  
الهدی اتفاق شده و کل ظهورات و ظهور قاضی الهدی از برای مظهر **الله**  
خلق شده و هم چنین کل ظهورات و این ظهور و ظهور مظهر **الله** از برای  
مظهر بعد من بظهر **الله** خلق شده و کل این ظهورات از برای بعد  
من بظهر **الله** خلق شده و هم چنین الی مالا فایده شمس حقیقت طالع و  
میگرد و از برای او بدش و غفارتی نبوده و نیست طواف از برای نفسی که  
در هر ظهوری هر خدا را در آن ظهور بفهمد نه اینکه نظر بشود مثل  
کرده و از او محبت گردد و در آنکه امروز آنچه که در اسلام برپا شده بوا **سطر**  
بعثت رسول الله ص شده و آنچه که از دین عیسی مرتفع شد بواسطه  
همین بعثت بوده و هم چنین اگر در ظهور من بظهر **الله** نظر کنند **و بیند**  
که آنچه که در بیان واقع شده بظهور ذات خروف سبع بوده و از برای **اگر**  
نظر معبد را میفهمند محبت از او میمانند بظهورات مرتفع در بیان  
که در هر حکمی نفوس مالا فایده خواهند و بان مقدر و عامل اند **چنانچه**  
امروز دیده می شود که کل این ظهورات بیان نموده اند و در طایف کلام است



که بر مایه قنار قناره ولی از رفیع میفرماید تا اعظم از آن نازل فرماید  
و همین قسم بین این ظهور را بلکه تا خداوند اعظم از ظهور و قبل ظاهر <sup>مایل</sup> غیر  
امر یا ارتفاع میفرماید **والله** علی کلماتی مذکور

### الباب الثالث والعشرون من الواحد السابع

فی ارتفاع بقاع الاعداء و حکم من ملکت شیئا من بقاع فوق الارض بان  
لا یجوز صغر الا فی تلك البقاع **یعنی باشد** که هیچ قنار و لیلی نیست  
آنکه مظاهر حق و دون حق که در کل عوالم بوده در فوق این ارض ظاهر  
و باطن و کل ارواح انسانیه من لدن ادم تا امروز در هیاکل انسانیه  
متنعم و همین قسم هیاکل دون مومنین در هیاکل ناریه معذب و در  
ظهوری حکم خاص ظاهر و کل ماعور باشیع و بعد از غروب <sup>موقع ظهور</sup>  
دیگر در بطون و در این ظهور بیان خداوند دوست نداشته  
مرتفعی بنیاد امقاع محمد و ال محمد و ابواب هدی که در این ظهور <sup>موقع</sup>  
واحد تغییر میگرد که دوست دلبر که نبوده فقد مرتفع نظر و بر این  
و مقاعد سایر بنیین و صدیقین و شهداء و مومنین که افتد <sup>انسان</sup>  
معالی اسماء و امثال بوده و هست در ظل این مقاعد مستتر تا آنکه  
بر مردم امر صعب نکشند که اگر کسی خواهد کل را احصا نماید <sup>تواند</sup>  
و کل در همین واحد اول است که تکثیر او محسوب میگرد و عند <sup>الله</sup>  
و عند اولی العلم طوبی از برای هر نفسی که موفق شود از برای  
ارتفاع این مقاعد متغیر که محال نزول ملائکه سموات و ارض

و عابدینها میگرد و در علم خدا گذشت که عروج شود و خواهد  
و مردی از برای شیت الله نبوده و نیست زیرا که او قاهر بود  
بر کل ممکنات و ظاهر بوده بر کل موجودات طوبی از برای نفسی که  
همی از برای ظهور شیت او واقع شود که او است بهترین حاکم <sup>ظن</sup>  
حد و خداوند در بیان و وعده فرموده خداوند که هر متقال <sup>هی</sup>  
مصاعف فرماید از ابد و هزار و در حق او ثبت فرماید و باو <sup>عطا</sup>  
فرماید آنچه که او راضی شود و الله علی کل شیء قذیر و آنچه امروز  
بقاع هست فوق ارض از برای کسی اذن نیست تصرف کند  
الا آنکه در همین بقاع مرتفع جبر و کند زیرا که مال خود این بقاع <sup>است</sup>  
مکر و ظهور شعی حقیقت است بنهج دیگر از آن دره شود که او است <sup>ام الله</sup>  
در حق کلماتی و تا امروز که ظاهر نشده عزیز این حکم من بعد از خداوند  
عالم بوده و هست که چه شود و بر ممکنات قبل از ظهور تکلیفی نبوده <sup>و نیست</sup>  
**والله یکل شیء علیم**

### الباب الرابع والعشرون من الواحد السابع

فی ان من یستعیر بثلک البقاع یا من یمشی عنده بما قد عفی الله عنه  
**ملخص** این باب آنکه هر کس پناه برد به بقاع حروف واحد حق است بر  
کها و رابناه دهند زیرا که این اراضی در کل ارض مظهر خیر و کایما  
علیه است لعل در یوم ظهور من بظهر الله که قیامت این ظهور است  
بجود حروف واحد پناه برده که از هلاک آن و زنجبات یابند <sup>اینها</sup>



نزد جسمی رسد که کل عمل میکنند از برای تقرب بخداوند اگر آن روز  
پناه نبرند بوجه در ظل کلمتی هالت میروند و اگر بصیری باشد  
بر روی ارض کل مایه الارض را میدهند که بر نفی نزود و در استیفا  
داخل شود زیرا که این مؤثر خلق انسان است که بیکه فطر بکلی باطل  
نگردد و نه این است که پناه با ایشان برون در مقام اشیان و فن  
باشد یا در کواشیان چنانچه در کورقوان کل بقصور این عروق میسر  
و در کواشیان از استیفا میروند و میگردند ولی بعد از آن که ظاهر شوند  
حجتی که بین ایشان بران بود و تبلیغ رسالت نقطه بیان را مودره  
نشون دهنده کل حجت شدیدی تا آنکه واقع شد آنچه واقع شد امر  
در اسلام کل با قول قبل ایشان عمل میکنند و فتوی بر نفس خود ایشان  
میدهند اگر بعضی اینهم بودند بان بر نفس ایشان امر واقع نمی آمد  
و حال آنکه کور کور احوال خود را با هم مقرب میدادند سید الشهدا  
خرج می کنند و بر مقدم بر او گردید آنچه کردند این است حد این خلق  
که حیث لفظ افلت که در حق ایشان گفته شود بام اسلام میکنند آنچه  
میکند و بر عظم اسلام که رسول الله باشد کردند آنچه کردند قلعه بنات  
یا اولی که بصیرت فیض الله بصورت اسم آنچه میکنند الله میکند  
ولی بر مظاهری میکنند که حکم بر عظم بر خدا است و عند استند خارج  
از دین میگردند و بجان خود در عالم در جبر احتیاط و احتیاط رسالت  
اگر قرار کند ای اهل بیان که بر هیچ نفسی وارد نشاند آنچه بر خود می

لعلهم ظهور بر خوف واحد نگذرد اگر برای افاضت نگذرد  
در کل ثواب سور قرائت که از ائمه خود در ولایت میکنند و ثواب عبادت  
مییابند که کل راجع میگردند در یوم قیامت که در ظل همد و ال محمد  
محسوس گردید که این اعظم منتهی است که حجج الله بر اولیای خود گذار  
که ایشان از بابین نوع ثوابها و عده داده و خداوند اگر قیامت را  
بر پا کرد و امثال آمدند و در راه اثبات کلمه توحید او دیدند آنچه دیدند  
و هنوز افاضات ثوابها قرآن و دعا میخوانند و محبت مکن و نظائر در امت  
که هنوز بوعده یافتن بعدی استراحت منتظرند و از برای او شربت  
مضارع و حال آنکه آمد و هزار و دویست و هفتاد سال گذشت و  
قیامت او بر باشد و هنوز افاضات در انتظارند بر جم بر خود کرده اعمال  
خود را اصلاح و مشی نکرده و نفسی خود را چنین نفسی کنند که اگر از برای  
نفسی نباشد بر نفسی صورت باشد که این است طریقت بیان در دنیا  
و اخوت اگر عمل کنند و هیچ ظهوری واقع نمیشود مگر آنکه مظهر است  
ظهور کمال وضع را با امت خود میکنند لعل یوم غره که ظهور بعد باشد  
نگردند تا حال که ایشان از ایشان مرتب نشده لعل هر کوی بیان خود را  
در بین ام یوم قیامت مفتخر سازند زیرا که در یوم من بظهور الله  
از یوم آدم تا آن روز خلق بوده هستند بر روی ارض بلکه از عوالم  
ادم هم و عوالم بعد هم امکان افاضات یوم هست در بین کل ام  
مفتخر شوند با ایمان با و که اگر یکی از آنها محبت شود ایشان کل ملل



خواهید بود نزد او و اگر برقره وجود خود ظاهر گردید اعتراف از هر  
خواهید بود نزد او و چون در ایام قیامت با بنهار نزد او ظاهر  
و شود مضطرب نگردد که آنچه شنیده اند که بر یوم قیامت حکمی که  
و شود کل مطلع و شوند این است مراد که کل جوهر خلق در آن روز  
مؤمنین بان ظهورند و الی ظهور یک حکمی که پیش از کل ظهور اند و  
و عمل میکنند مثلاً اگر از حب در قرآن از حین نزول آیه ها و  
هر کس خواند شاهد شد بر خلق او این است اقتضای نظر که  
احصا نمود که در چند صباح عمر خود از حق محبت شد و نزد هر  
تلاوت قرآن نمود مضطرب گردید حق بر نزد خود حق که ارفع بکاران است  
در هر روز خود این است مراد از آنکه حکم قیامت را کلی شوند  
فَلْيَتَّقِينَ اللَّهَ يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ تَمَّ تَقْوَى

### الباب الخامس والعشرون الواحد الرابع

فی انکلیف لاهل ان یمنع احد اذ اراد ان یسبح یسبح یسبح یسبح  
این باب آنکه اگر کسی خواهد پناه برد بمقاعد مرتفعه بر کسی جای نیست که  
او را منع کند و از او مرتفع میگردند تسلط هر نفسی بر او و اگر آن نفسی  
صاحب جیاب باشد در مقدمه خود هم اگر پناه برد او را پناه میدهد  
مثلاً اگر کسی در مشرف ارض باشد بدی پناه برد با هم پناه باین  
پناه دارد و شود احل لا اله الا الله عز وجل فی ذلك الذین انزلنا من قبل و بصیر

### الباب السادس والعشرون الواحد الرابع

قد کتبت

فی ذکر بیت الحرام **ملخص** این باب آنکه لو بر دل از برای خداوند مکان  
بنوده و لایزال خواهد بود در هر ظهور و مشیت هر نفسی که نسبت بخود  
دارد او بیت او شده و محل طواف ملئکه سما و اهل ارض کشته  
بلکه کل طائف بر حوال امر او هستند که ظاهر در این طین میگرد که  
اگر بر نفسی طین بود باید لو بر دل و لایزال متغیر نگردد اگر چه بر اهل آمد  
ظاهر است که مثل آن طین هم مثل امر است و مثل امر هم مثل شمس است  
اگر عاقلانیه مقاعدیت متغیر گردید باین بیت بوده این است که  
تبدیل آن مثل ظهور و مشیت است بالنسبه بظهور بعد و لایعینه  
همان طینی که در یوم ادم الی الله منسوب شده همین است که امروز  
و شود چنانچه همان امریکه در آن بیت بوده امروز همین امر است  
که در این بیت هست و آن محل استواء من بظهور الله است که  
بعینه بیت من ظاهر است که بعینه همان محل کعبه است و خداوند بعد  
اسم الله است در نزع در عرض و طول که هر روز از او محسوب میگرد  
و اگر قدرت بود معونی بالله راه را بر او می شد که از روی آب تا چاه  
ارتفاع آن بلایس بگرد و تراب آن اکسیر گردد و ماوان از عطر  
و لایعینه این قدرت متاخره نمیشود بر هر نوعیکه ارتفاع صدق  
کاف و لای ظاهر و باطن اگر از مرآت گردد اقرب بصفا خواهد بود  
از مشغول دیگر که امروز در بین اولی الصنائع ظاهر است و در این  
فان مسجدی هست که در وسطان بنای مثال کعبه شده و ضعیف



الا انکه ایت باشد از برای آن ارض در یوم عبده الحی از برای آن ارض  
طوب لمن ینکر الله علیه فاما قد ذکر الله علیه لمن قدر فکذا تک  
بیر و الله المحسن و ینکر الله من ینکره ولو کان مثل ذلک انزه حی  
الذکر و امر بر بیت نیست الا انکه از این بیت استکمال کنند بیت  
بریت توحید و تسبیح و تهلیل و تمجید و تکبیران بیت را مرتفع سازند  
و در مظاهر آن نظر نموده که در وقت ظهور من بظهور الله از حق  
بیت محجوب نگردند چنانچه همین سوره بود که در هزار و دویست  
هفتاد سال قبل از حج فرمود و هیچ حواله نمیکند رد الا انکه هفتاد  
هزار نفس بر حولان طواف میکنند و لما از ظهور حق بیت بین  
خبر قدر گذاشته و هنوز یک نفس بر مقصود او مطلع نگشته و اخذ  
عمره نکرده و حال آنکه بیت الله قلب مؤمنین با و است که او ضا  
م من من بظهور الله هستند امر و مؤمنین بیان عامیانه  
با اینچه در قرآن نازل شده من من من باو و اگر مردم بر حواله بیت حق  
طواف کرده امر بر بیت غنی شد همین قدر که نکرده بر اعناق خلقت بیت  
گورید که بر حواله طین منسوب با و کنند تا انکه حد خود را شناخته  
و در یوم ظهور اعدا او محجوب نگردند این است عمره حج که در سبیل  
امر او رافع گورند لعل باین واسطه در یوم ظهور اعدا بولی نفسی  
صاعه گردند در کوفه قرآن که عمره کوفته نشد زیرا که هفتاد هزار  
نفس که بر حواله بیت طواف میکنند حال حق آن بیت در جبل ماکو

و غیر از یک نفس در نزد او نیست چگونه مقرر گشته شد و حال آنکه بیت  
بود حین ظهور هر کل مؤمن صابن بقوات جانی که حواله امر او در طینی بیت  
طواف میکنند حواله مرتضی او در حین ظهور او الحق طواف کنند  
و لما همان حرف شنیدی که بانی بیت او رفتن حال بر او این نوع  
حکم میکند و نفوسی که اموالهای خود را صرف در راه بیت او کرده  
حال بقدر رات قطعه ارضی که در آن ساکن باشند از او منع می کنند  
این است حد خلق که همیشه لا یشتر حرکت کرده و میکنند و در  
یوم اخذ نتیجه کو با بیت میگردند و مشغور بر ایشان الله در  
او غنی شود قدری بخود آید ای اهل بیان و مستعد ظهور حق  
بیت گردید که او مباحات میفرماید بطاعتی حواله بیت خود در  
طواف خود و می بیند ایشان را و معجزات بر ایشان نازل میفرماید  
اگر در جبل حج بعضی یا بعضی خوش حال گشت چنانچه خود در سفر  
حکم دیدیم که نفسی از جهای کلیه میفرماید و از رفیق خود که هم منزل او  
بود بقدر یک تخفیان اب از او عذایقه میفرماید در کشتی بواسطه  
انکه عزیز بود چنانچه خود را از پوشش تا مسقط که دوازده روز  
طواف کشید چون میسر شد که آب بردارند مدتی گذرانیده بیت  
خود باشند که در هیچ حال بر هیچ نفسی از رفیقان و برادران و برادران  
مؤمنین اقرب است بخداوند از بیت طین و مقرب جویند  
لشیر خداوند در بیت او که دعا را بخدا مستجاب میگرد و هر کس



ویرا علی در راه خداوند صوفی کند با عرفان ربیبیت الهی با ویرا عطا  
کرده و شود و هر کسی که توان کرد و بلا انکه در سبیل حریف بدین ویرا  
در جبین موت بدین کی متعین دفع میگرد که مؤمن بکتاب قبل باشد  
و هیچ شیعی در سبیل حج اہم از ان نیست که تکسب اختلاف نموده و اگر  
با نفسی باشد نه خود را و نه کرد و ویرا را هر وقت کند چید در سبیل  
اخری که اقیانوس را عری بود و در حق و حبط عمل ایشان و شد نزاع  
حجاج بود با یکدیگر چنان امر در هر حال حرام بوده و هست و نیست  
مؤمنین غیر از حلم و صبر و حیا و سکون نبوده و نیست بلکه بیت بیزار  
از مثل این مردم که در جوی او طواف کنند مراقب خود بوده که درین الله  
اوسع از هر شیئی هست و کسی که فضل منزل او با بلیت بخیر باشد از او  
عفو شده و اگر استقامت بهم رساند بقدر ان بنفسی مؤمنی است  
و القزائیر عطا کند که معفو خواهد بود و بخدا الله مقبول میگرد  
حج او این امر شده الا انکه در سبیل حریف بر وفاد علی الله و آید  
دیرا که در جوی غیر از حریف مقصور نمیکرد و ابواب مثل بر تفتی و  
جمع نمود بلکه اگر بخار هم منع رکوب بخیر نمایند در جای که بتوانند اقرب  
در این دین از برای سکون ایشان و الا اگر نباشد نظام عالم محفل  
میگرد و اهل بخیر لابد هستند و با اعمال خود مقرب الی الله و خدا  
خواهند شد و یگو کار را چید در جوی باشند و چید در بر و عضا عفت  
خداوند ثواب عباد را که در جوی حرکت میکنند بواسطه حبس ایشان  
اگر در

اگر در دین خدا باشند و با هم بر خط محبت حرکت نمایند و الله بخیر  
الحسین و لایق است بر سلطانیک در ملک او حرم الله هست  
بل بر هر صاحب ملکی لایق است که در حد و در بل خود در کل قطع  
از اول تا اخر ان اعمال کند اشتر که اخبار و خطوط ان ارض را از طرف  
بطلونی رسانده چنانچه در ارض فزنت این نظم با کمال علو منظم  
و اخبار چندین مایل را بلیالی و ایام مدوره قطع میگرد و لایق  
امر اعام من نمایند که کل بتوانند این نوع کسب چید کنند که در نظم  
لا بد ظاهر خواهد شد و اگر در ارض اسباب وصول چیز ویرا  
کتب در میان کل متداول باشد عباد الله نعوذ فی حق هدایت  
مستقیم میگردند و اگر نفسی بقدر تسع تسع عشر آفری زودتر چید  
ظهور را بشنود و ایمان او را بهتر است از برای او که کل ماعلی  
مالک شود و در راه خدا انفاق کند از این جهت است که این امر  
شده لعل یوم ظهور ان بزر اعظم اسباب شرف هدایت بندگان  
او منظم باشد و لایق اعام نکرد سرایت بخدا ان در گاه نمیکند مگر  
کل سبیل وصول از برای ان داشته باشند و الا امر ویرا چید  
درین صاحبان حکم و لایق چید که مستضعفین را سبیلی بر او  
نیت و لایق است بر هر صاحب کمی که از کل قطع بلا خود حکم ان  
قطع گردد و سبیلی از برای کل باشد که اگر در ارض برای یکی ان  
که از ان بزر اعظم باشد سبیلی بسوی شمس هدایت داشته باشند



بفعلی که در ملک ظاهر است والله یحب النظمین

الباب السابع والعشرون من الواحد الرابع

حول البیت لا یجوز سجد من اراد ان یقع هذا اخل علیه ان یأخذ ولو  
یرجع صاحب لای الله الحق بملک من عبد الذی یملک ذات سنین ملخص  
این باب آنکه هر صاحب اقتداری که خواهد بیت را مرتفع سازد یا بکند  
حولان آنچه خواهد بر کسی نیست که اظهار مالکیت نماید زیرا که مالک  
کل شیء با استقلال خداوند است و او است اعوان ملک خود را بر  
بیت نفس خود را این است امر الله اگر چه مکره را در نفس که اظهار  
کره او رضای خدا است زیرا که بر او است که راضی گردد بر آنچه خدا  
او را امر فرموده که او را خلق کرده که اظهار مالکیت شیء نگوید و تواند کرد الله  
یحیی النقیین

الباب الثامن والعشرون من الواحد الرابع

فی ان لا یجوز الخارج الى ملک البیت الا بالغنا والذی لا یجوز  
فی السبیل من حزن و یجوز بعد وفوره اربعة من قال من ذهب  
لم یخدم وکن الاول والثانی والثالث والرابع من البیت لنفسهم  
انفسهم ولا یجوز لهم ان یسئلوا عن ذلك الا وان یؤتی من بعد علیهم  
و یعفی عن المملوک والذی یخدم فی الطريق وعن الصغار وعن یوسف  
فی الطريق وعن من لا یقدر ملخص این باب آنکه امریج نشد الا  
آنکه مرتفعین بسوی او در سبیل او متکذبن شوند برضای او تکلیف  
مرتفع شد

مرتفع شده اند و مستطیعین بغنا تا آنکه عزت نگویند در سبیل  
و بر نفسی در عزتی بیک و شیره واجب ندان آنکه بر او صحت نماید  
و مؤثر بر آن و عزتین از برای میت نمی باشد تا آنکه کل مرتفعین ظهور  
حق بنفسه فایز گردند ببقای هر چه بود و مرتفعین بطول فایز گردند  
بمحل استقوال و در نزد ظهوری مثل او و اگر بر نفسی لازم آید همین قدر  
که وفاد نگوید و مؤثر را بر آن کند اگر بر قصد او این بوده و زنیتر  
بر خدا است که جزا دهد او را با حسن جزا و او را داخل جنت فرمایند  
با اعظم عطا و تکلیف دانستند و داشته تا آنکه بر آنها مشققت  
در سبیل و امر نماید و از آن دانه مکان ارضی بیت خود را  
و مؤثرین بان محل عز را که در هر حول حج را نموده زیرا که آنرا  
ایشان مثل بیکان صعب نیست و کدام نفسی است که در ارض  
حرم الله واقع شود و طواف حول بیت نکند و از آن فرموده وافتدینا  
که چهار منقال ذهب بیانی که هر منقال نوزده نخود است بر  
نوزده نفسی که در حول بیت بر سر او خود ساکنند عطا شود که کل  
با مرقا و بر کن تسبیح قائم باشند که مدد بر ظهور نقطه بیانی  
کرد و امیانشان امر فرموده که بر وفادین بیت الله کائنات را می  
داشته و سؤال از عطیه محبوب خود فرموده تا آنکه خود مکلفین  
بتکلیف خود عمل نموده که اقرب بجز و علو است و نوزده نفسی  
با سوز و موهبه خدائی را در هر مندر تصرف نموده و بشارت محبوب



خودش را گرفته و بر خروهای صافه که در بخت عربی گرفته و  
سر از موضع ملونه که در یک اول سفید و در ثانی زرد و در ثانی  
سبز و در رابع قرمز و ششوات محبوبه مستقر که با و نعت و افندی  
و عز ایشان است در سابع ماه واحد صرف نموده که در کل رموز  
غیر متناهی در نزد اصل حقیقت بوده و هست که کل از برای  
یوم ظهور من بظهور الله هست که حین ظهور او بر حجابان  
نیت الاسبوی او و بر حفاظان بیت حفظی نیست <sup>ان</sup> حفظ  
و بر خدام معاهد واحد خدشی نیست که خدمت او و بر هیچ شاف  
از شئون دینی امری نیست الا امر او این است مراد اگر کسی در آید  
و عفو از چهار مقامال دهب شده بر امتحانی که قدرت ندارد  
بر آن و بر مالیت و خدام و مایستی فی السبیل از فضل و رحمت خود  
تا آنکه سر مشقی باشد از برای مکلفین در مواقع تکلیف خود  
که کل امی احکام نزد منزلت او بین الکاف و التوف است <sup>نفسه</sup> اصل  
احد عز نماید در یوم ظهور منزل او و در هر زمان از برای  
بیت حقیقت نفوس مقدسه بوده و هست که ناظر در علم  
باطن باطن که او در یک رابع ظاهر است در یک اول و از برای  
او است وضع بیت و حال آنکه بر او گذشت از لیل و نهار عدد  
هشت و احد ارتفاع بیت از برای عزت او است که بر اعنا  
کل از قبل بوده و در بعد خواهد بود و هیچ نفسی نیست که در <sup>او</sup> قیام

اموالله نباشد و همان خاضع است از برای حقیقت اولیه  
و مظاهر حجاب او از یوم ادم گرفته تا امروز حتی آن نفسی هم که محبت  
از طلعت حقیقت شب و روز با او است که ساجد است و آن  
اول عمر تا آخر در رسته طاعت او است و خود بینداند از اعلی خلق  
گرفته تا برای او منلا اگر امت علیی بجه نکرند از برای رسول خدا  
ولی او امریکه از علیی بر اعناق ایشان بوده همان سجد ایشان <sup>است</sup>  
از برای رسول خدا ص زیرا که ظهور علیی در زمان خود همان ظهور  
بوده و هم چنین قبل از ظهور و بعد بعد را مشاهده کن در  
هیچ شاف از برای هیچ سببیتی نبوده و نیست الا آنکه بها سببیت  
از برای نقطه حقیقت ساجد و خاضع و خاشع و قانت و زاکر  
بوده و هست و لم یزل خدا را با و عابد است و خود ملتفت <sup>بود</sup> می  
که اگر پیشناسد او را بیکه از کل خود منقطع میکرد بسوی او چنانچه  
امتحانی که شناختند رسول خدا را چگونه ایمان آورده و آنها که  
شناخته چگونه در حجاب مانده و هم چنین قبل از او از من  
کن و بعد بعد از او را نظر کن این است عزة الله که کل عبودیت از برای  
او مفتخرند اگر قبول کند و عالی آنکه قبول نمیکند الا از غلبه <sup>هزار</sup>  
و دولیت و هفتاد سال از بهشت گذشت و در هر سده ماکفا  
بر قبول بیت طواف کردند و در سده آخر واضع بیت خود بجه رفتند  
که دید که عشاء الله از هر موقر بجه آمده و از اندام او را شناخته



و او کل را شناخته که در قبضه قول قبل او حرکت کرده و می کنند  
 کسی که او را شناخته و با او حج کرده همان است که عدد هشت  
 بر او گذشت که خداوند با و مباحات خود در ملا اعلی با قطع  
 و اخلاص او در رضای او این است که با و فضل خاصی شده بلکه همان  
 فضل در حق کل شده ولی کل خود را محبت داشته از آن فضل زیرا که در آن  
 ظهور کتاب شرح سوره یوسف بکل رسید ولی چون نظر کردند و پیش  
 رفیق ندارند در صدق هر واقف شدند و حال آنکه نفس نمی کنند  
 که همین ترائی که حال این هر صدق دارد هفت سال در محبت و عبادت  
 و صدق و عبادت امیر المؤمنین ع بظاهر نبود ولی این نفس چون نظر  
 بحجبت خود موقوف شده و نظر بدیگری نگذاشته این است که هم  
 خداوند سوال میفرماید از هر نفسی با چه فم او است نزد استماع او نفسی را  
 چه بسا نفسی چنین استماع ایات خاضع میگرد و صدق حق میکند  
 و صبح او نمی کند این است که کل بنفسه مکلفند نه بعینه و درین  
 ظهور من بقیه الله اعلم علما با دنیا و خلق یکسانند در حکم چه بسا  
 انفس صدق حق کند و ان اعلم محبت ماند این است که در هر ظهور بعضی  
 با اتباع بعضی داخل نار میگردند و اگر هر نفسی بقدر فم خود عمل کند  
 اعلای اهل نظرات متباین میگردند و فضل بعین امر نکنند بلکه نظر عباد  
 به امت کنند چنانچه آن نفس در حق ظهور نظر بحجبت کرد اگر چه  
 رفیق نداشت ولیکن عند الله بر حق بود ولی دیگران که فضل بر حق  
 کردند

کردند محبت ماندند و در آن سنه که از حج واقعی که عرفان مذ  
 بیت بوده محروم گشته و او که عارف بالله و ایات او شده حج کرده  
 با شنا صیقه در آن حول مؤمن بوده با و بر طاعتین حول بیت  
 بعدم قصد یقین و از حکم غیرو حق بر ایشان شده نزار است  
 که نشنیده باشند که اگر نشنیده بودند مکلف نبودند ولی شنیده  
 و چون اعتراف کرده محبت ماند و بزعم خود در رضای خدا حج کرده  
 ولی عند الله از ایمان محبت ماند که حج شاف است از شئون ایمان  
 ای اهل بیان رحم بخود کرده و بیک دفعه اعمال خود را باطل نکرده و  
 نزد ظهور کمال وقت را کرده عنیدان که ظهور است که اگر بدای متها  
 وقت را میگوید ولی استانی ظاهر و شوق که بتوان یقین بحقیقت کرد  
 که حجت بر حق و بر کل بالغ باشد و الله خیر العالین

### **الباب التاسع والعشرون في الوحدانية**

همان الشاء باللیل بدخلن المسجد و بحضوره السراة عند قسمة  
 مرقه لمن یکن فی تلك البلد من شائخ **الحق** این باب آنکه بر دنیا  
 ارض و قریب و ازین داره شده که در لیل طواف نموده و در نزد سر آتش  
 اربعه علیها تسعة عشر تسعة و تسبیح و تقدیر و تحمید و توبه  
 و تکبیر خدا مانند نکشته و رجوع عباد را خود نموده و عطا و جفا  
 متقارن در حق ایشان در عبادت است از برای هر نفسی نه در هر  
 وقت که موقوف شوند بموقوف بر بیت و آنچه مایه تقرب ایشان است



رضای اقران خود و حبس ریات ایشان است که اگر نفسی بخند  
تواند بر سر خود قبل از تکلیف اظهار لطف و رحمت نماید اعظم  
از برای او از هر طاعتی که باو تقرب جوید بسوی خداوند خود و  
خداوند امری بوده والدین را که در حق نمری خود با صفتی حتی  
که ممکن است در حق ایشان ظاهر سازند و او را بواجب خود خوانده  
اعظاما لمن <sup>اولا</sup> <sup>ظهور</sup> الله و امری بوده که کل ریات را با ابوبکر و عمر و  
القاری خود بر مشورت اربعه کذاب اقران است سلوک نموده که بیا  
بوقلوب ایشان نشستند لعل احبک والدین من <sup>اولا</sup> <sup>ظهور</sup> الله و اولوا  
القاری او کل از برای یک نفس است که خلق می شوند و در حق داده می شوند  
و ریافت داده می شوند و قبض روح می گردند و در حق داده می شوند  
مقصود از این و لا يزال در هر ظهوری با صفتی ظاهر و در هر بطون <sup>اولا</sup> <sup>ظهور</sup>  
عرفت محبت که اگر غیر از این باشد که ان شاء الله گفت در این که ان  
ایست که دلالت بر این کلمه میکند چنانچه این کلمه که خروج است  
دلالت بر توحید خداوند عز و جل میکند ان کیونیت الصیبر هو لا  
بمفات اقدس و حده و حده میکند و امن الم الله و ان لا اله الا الله

### الباب الاول من الواحد الغامض

فی بیان المسجد <sup>الله</sup> <sup>مخلص</sup> این باب انکه اولی از صیغه عمل ظهور من <sup>ظهور</sup> <sup>الله</sup>  
در او ظاهر گردد مسجد الحرام بوده و هست و هم چنین در نقطه ای  
سر حقیقت منتهی بوده و هست و هر قدر که توان از ارتفاع داد

امواله را لایق بوده و هست چنانچه خواهد رسید بسوی که  
محل طین الله احد در شطری از شطون انراض اعظم عزرا که بر  
و محل صلوة مصلیان گردد چنانچه آن در مکه ظاهر است  
که حد اول ان این قدر بنور بلکه چهار ضعف زیاده  
کشته بران و مراد از این امر این است که از صفتی که با نصاب <sup>ظهور</sup>  
جسد او این نوع مرتفع گردد که ان محل محل احرام هر صفتی  
در طواف بیت او چگونگی خواهد بود از صفتی احسان و استیسه  
مدله بر تکیه او و از صفتی نفوس مدله بر توحید او و از صفتی ارتقا  
مدله بر تحمید او و از صفتی افشاء مدله بر تسبیح او که در اول تا  
محبت مشرف و در ثانی هواله و کایت مرتفع و در ثالث ماء  
توحید منته و در رابع تراب وجود منتهی گردد و الله سید <sup>کلمتی</sup>  
تقریبه افلا تظنون

### الباب الثاني من الواحد الغامض

فی ذکر مساجد القاریه من قبل المشرق <sup>مخلص</sup> این باب انکه کلامی است  
بر مقتدرین در بیان که صیغه مسجد جدا جدا با اسم خروج  
من <sup>افشا</sup> <sup>ظهور</sup> الله ساکن اند که مدله باشد از برای خروج حق اول و در  
تسبیح و تقدیس و توحید و تعظیم الهی با جمعا آورند و در الفاظه  
که توانند از قناع دهند مصباح را که در ان اسراف نبوده <sup>تست</sup>  
کو یاریده می شود که بعد از اسم مستعار در ان مساجد شرفهای



او بختی که مثل کواکب سما و مشرق است و در اینجا حاضر شده  
 مؤمنین بخدا و ایاات او و عمارت گذارده ولی بتوسید از ان روز بیکه  
 همین حروف بر میگردند بسوی حیات دنیا که اقل امقاعند  
 ایشان از ایشان ممنوع نگردد چنانچه در ظهور نقطه بیان گردید  
 کل باسم احادیث مثل ایشان امامت در مساجد مؤذنه و عقود  
 با فکهای که نسبت با ایشان داده از مسالکی که در آن در کجاء ارفع  
 و شد ممنوع دانسته چنانچه هر کسی بر این ظهور بوده و قایم اند  
 مؤذنه که در مساجد عالمه که از برای ایشان راضی شده بود انهم  
 راضی نشده بلکه از این هم تنزل مؤذنه تا آنکه واقع شد چنانچه واقع شد  
 ندان است که محبتی بر ایشان نباشد الا انهم بهین حجت این مساجد  
 و شود و بهین حجت از مثل بر باشد که اگر من میسر مساجد الله نادر  
 نشده بود چگونه این همه مساجد بر پای شد ولی این خلق نظر محو  
 دلیل نگرد و از این جهت است که محبت میگردند از حق نظر میکنند  
 و ببینند خلق کثیر میگردند ولی نظر نمیکند که این همه در ظل حق  
 حرکت میکنند و بواسطه چه حجتی راضی با منیم مشفق در سبیل او  
 و چون مایه افتخار شده باشند و کنند و حال آنکه کل این همه خلق  
 اعمالشان بواسطه و لله على الناس حج البيت است و همان کلمه  
 در این ظهور و من بظهور الله هست و امروز هست و در چنین  
 نزول فرقان بوده و چون می بینند در آن امر خود فریبی ندارند

این است که محبت میبایند از صبه امروید که از برای خود فریبی  
 و مایه افتخاری شود کل میکنند و اگر همانکه امروز میکنند در آن  
 بوم بود می شنید امر خدا را چگونه عمل کند چنانچه و این که همان  
 حجت هست و همین قسم محبت خنده اند محبتی در هر حالیکه  
 از محبت خدای الله مستحب شده سیر میکنند و از نفسی محو  
 محبت اند این است که حکم ظلال بر خلق می شود و حکم شعاع بر حق  
 از روی بصیرت و شمس که این خود حقیقت است و معانی آن  
 اقتران بد گوی از کلامی فیرا لا الله دلت رب العالمین

### الباب الثالث من الواح العالمی

فی بیان عرفان السنین و الشهور ملخص این باب آنکه خداوند عالم  
 خلق فرموده کل سنین را با امر خود و از ظهور بیان قرار داده  
 عدد هر سینی را عدد کلشی و از انورده شهر قرار داده و شهر  
 نوزده روز فرموده تا آنکه کل از نقطه تحول حل تا منتهی الیه  
 سما و که بحوث منتهی میگردد در نوزده مراتب حروف و حد  
 سه غایت و شهر اول را با و اخر را علوانا صیده و وضع دین  
 بر این عدد فرموده و هر یوهی با هزار حکمی قرار داده که متکلف  
 در این جنت با علی مایکن در اماکن مسکن و گردند در شهر  
 اول که اشهر تسبیح است خلق نارافنده موجودات میگردند  
 چهار ماه بعد که شهر مجید است خلق ارواح ممکنات میگردند



که در این رزق دارد می شود و در شش ماه بعد که شهر توحید است  
می ماند خداوند موجود را از هر موت جسمی بلکه موت از حق و  
حیات در اشکات و در شش ماه بعد که شهر تکلیف است حیات می  
خداوند عالم عز وجل اشخاص را که از این مرتبه و در حیات او  
مانده اند و در شهر اول از آنرا الله هست و چهار شهر بعد هوالله  
و شش شهر بعد ماه توحید است که بر نفوس کل شیء جاری می گردد  
هوالله که او همدست از آنرا الله و در شش ماه بعد متعلق به قرب  
که این ظاهر شده از عناصر تکتی در آن عنصر مستقر گردد و متولد  
شود و کل خلق هم متکثر از این واحد در واحد اند و شهر اول شهر  
نقطه است و شهر دوم در حول و طائف و مثل او در این شهر  
شمار است و سایر شهر مثل مرایای هستند که ضیاء آن شهر  
افشا مشرق شده و در آنها دیده نمی شود الا آن شهر و از آنجا و از  
شهرها ناصبه یعنی آنکه هباء کل شهر در آن شهر است و از  
مختصی گردانیده من بظهور الله و هر یوم از این یکی از حروف  
واحد نسبت دارد و یوم اول که نور و راست یوم لا اله الا الله  
مثل آن یوم مثل نقطه است در میان که کل از آن خلق می شوند  
و تسوی او عود صیانت و مظهر از این نقطه بیان ذات حروف  
سبع قرار داده و از این ظهور عرش من بظهور الله قرار داده و از  
که او است مشرق در این عرش و او است خزان آیات و از این

که در

که دیده نمی شود در او الا الله عز وجل و او است اول که باول  
شناخته نمی شود و او است آخر که باخر شناخته نمی شود و او  
ظاهر که بظاهر شناخته نمی شود و او است باطن که باطن  
او است که شلیت کل از او است و شلیت او بالله است بنفوس  
و هر نفسی که موفق شود در یوم او و مسدد و شصت و یک مرتبه  
کند خدا را در آن سال هفتاد و یک بار از آنجا از سماء تقدیر و تقدیر  
والله علی کل شیء خفیض و مؤثر این عرفان آنکه در این شهر که شانی  
از شئون خلق است که کل مدد شد بر حروف و اعداد یکونه است و در  
از خلق حق که شیء در خود شلیت نپذیرد الا بظاهر امر حق  
که محض علم باشد این بلکه اخف نتیجه کند و در یوم ظهور همین مظاهر اگر  
مالک کل ارض باشد نپذیرد در خود الا همین مظاهر را و در این دنیا  
خاضع گردد اگر چه مثل این ظهور ظاهر شوند بقیض قطعی هذا انفع

الباب الرابع من الواحد الخاص

حکم شهادت الاسماء باسما الله او باسم محمد و علی و فاطمه او هاجبا او  
الحسن و الحسين علیهم السلام **مختص** این باب آنکه خداوند از این فرمود  
عباد خود را که شهادت کنند نفوس خود را با اسمانی که مدد بر او است  
عزیز و جبار و امثالها و بهترین اسما اسمی است که منسوب الی الله شود  
مثل هاجبا الله یا عبد الله یا عبد الله یا نور الله یا فضل الله یا جود الله  
و امثال این نوع اسما و متعدد و عبد الله و ذکر الله این نوع هم با اسمی است که



که الی مالا فایه میتوان در آن عروج نمود و اگر در بحر نبوت و کلاسیت  
و محبت بجواید اسم گذارد از اسماء حسنه تجاوز نکند و جمع بین  
اسم تعبد و علم اعظم کل اسماء است و اگر کل امثال و کور و نفع  
نموده شیئا فشیئا تا ظهور یک کل شیئی با اسماء الهی خوانده شود که  
صحیح شیئی اطلاق نمیشود بر او اسمی الا آنکه مشابهت با یکی از  
اسماء حق جل و عز مثل حلیم گذارد مطبوعات است ولی مشابهت  
باسم الله جل و عز و در این ظهور بیان از این نوع تصنع بسیار خوا  
شد حتی آنکه از آن داده شده بکل کدیر بوم ظهور شمس حقیقت اگر  
مردم رسیده باشند به حد کمال اطلاق شیئی نمیکند الا آنکه مشا  
بکی از اسماء حق است جل و عز و اگر نرسد در انظهور در ظهور رسیده  
خواهد شد کم خواهد شد تا آنکه ملوک گردد کل سماء و ارض و ما  
لیفها از اسم حق چیزی قوت میکند که طین مد لعل الله باشد یا  
هر دو خلقت الا آنکه از برای او خلق شده زیرا که روح بوحید  
کل شیئی را خداوند در روح انسانی قرار داده مثلا اگر بحدی موه  
نشیند روح آن ارض ساکن میگرد و مسئلند و اگر در آن نشیند  
مضطرب میگرد و بشا یکد غیور خدا کسی نتواند احصای آن  
و کما قال الله اطلب میکند مقام امرا از روی خود و هم چنین مثل  
در طین زده شد که کل اشیاء را توانی بقفل نمود طوبی از برای اهل  
زمانیکه در هیچ شیئی اطلاق نکنند الا باسم حق کاین است که مدیه  
عوالمر

عوالمر حبت گفت از زمان او هیچ شیئی بحبت خود نمیرسد الا  
مبتهای کمال در حد خود ظاهر شود مثلا این بلور حبت هری است  
که ماده این بوده و هم چنین از برای این بلور بنفسه در جرات است  
در حبت تا وقتی که رسد بجای که در حبتی که ملو هست در حق  
بر او زده که با قوت کور و انوقت بمقتی حبت رسیده زیرا که وقتیکه  
هم بود بجای نداشت و امروز بک قیاط ان اگر کمال با قوتیت رسد  
که در امکات او هست چیزی در بجای دارد و هم چنین کل شیئی را  
کن و کمال علو ایشان در ایمان بجای است در هر ظهور و یا بجز از قبل  
نازل میگردند بعلیم زیرا که در هر صلت علای آن هونی دارند و بشا  
در آنکه هم چنین ظاهر است که در هر صلت اهل غناء در بر خود را  
و هم چنین دیگر بلکه علم بجای است و ان نیست مگر علم بظهور او  
در هر ظهور و غنائی نیست الا بقدر بسوی او و استغنائی از  
ما و ان او و ان ظاهر نمیکرد الا آنکه بالنسبه بمظهر ظهور ظاهر کرد  
باین است که شکر ظهورات قبل از ظهوره که این صفت است زیرا  
که انسان در حبت نور زده سالکی شکر بوم بظفر را باید کند که اگر  
نیود ان بظفر او و از او باین مقام رسیده بود و هم چنین اگر درین  
ارم نبود او و از این دین باین حد رسیده بود و هم چنین الی مالا فایه  
نصیر کن امر خدا را و شکر کن او را بجهت علی که فرموده در هر ظهوری که  
او است از شکر او که محبوب است نزد او و الله هدیه من لسان الی



صراط حق <sup>صفت</sup> و غیره این امر این است که بعد کار این اسماء از  
 این اسماء خارج نکند لعل نفسی با خدای اسم خود در این  
 ظهور کاین اسمیت کرد که مدد بر من بظهور الله باشد نه  
 به غیر آن نه این است که بعضی اسم عجیب که در این که در این که  
 قائل سید الشهدا بعین اسم خود حضرت نامیده شده بود  
 و در ظهور من بظهور الله سببه نفیت که کل باین اسماء ظهور  
 نامیده شده اند ولی اگر نفسی در کالت بران ثابت ماند آنوقت  
 اسم او است که کینونیت او از جوهر حق خلقت شده که کاین  
 اسم حسنی بران خوانده شود و الا ظل افکی است در محنت الموت  
 که در نفی فانی میگردد چنانچه دریدی در یوم قیامت که چنانکه  
 نفوس با اسم رسول الله که اسمی در امکان از آن بالاتر نیست  
 نامیده شده و عجیب ماندند آن محبوب خود و الله علی کل  
 شیء شهید و بدانکه مثل من بظهور الله مثل همت است که فضل  
 میکند مابین طلای خالص از غیر آن مثلا اگر کسی بجاء الله  
 نامیده شده باشد اگر بجاء او که اول من امن با او است ایمان  
 او برد آنوقت این اسم در حق او در اسما و ثبوت میگردد و الا در  
 فانی میگردد کائن

**باب الثانی من الواعد انما هی**

فی بیان حکم اخذ اموال الذین لا یدینون بالبیان حکم مرده  
 از خلوا

ان دخلوا فی الدین الا فی البلاد الذی لا یمکن الاخذ **ملخص** اینها  
 آنکه در هر ظهوری اینجمله ماعلی الارض است در ظل ظهور بعد  
 باید واقع شود مثلا در ظهور رسول خدا لایق بود که کل ماعلی الارض  
 در ظل او ظهور می نمود آنچه که گفته از صنوع مسلمین بوده  
 و الا لیاقت آن برای آن دین بوده و یوم ظهور رسول الله ص  
 بر هر نفسی اوبر او حلال نبوده چنانچه صانع فرغ علی الحیوة  
 مگر آنکه داخل ایمان با و شود که آنوقت بر او حلال می شد آنچه  
 که خداوند با و عطا با و عطا فرموده بود از جوهر خود و هم چنین در  
 من بظهور الله هر نفسی بر صاحبش حلال نیست الا با ایمان با و و کل  
 کل گرفته میشود الا آنکه داخل شوند در ظل دین او این است فضل  
 خداوند در حق خلق مثلا اگر فتح بلدی در صدر اسلام شده بحسب  
 و فتح داخل اسلام شده و فایز شهره ایمان گشته و آنچه که گفته  
 رحمت در حق ایشان نبوده خبر الی الان در نار مانده و هم چنین  
 در این ظهوری عذاب نیست بر غیر مؤمنین بحق آنچه ماینب  
 با ایمان است الا آنکه داخل در ایمان گردند که آنوقت حلال میگرد  
 بر ایشان آنچه که خداوند با ایشان عطا فرموده از جوهر خود و این  
 حکم بر سلاطین صاحب اقتدار در دین است نه بر هر و در بلاد  
 باعث حزن نفسی یا حزن نفسی شود اظهار از اهل خداوندان  
 فقر موده مثل عیار یک در بلاد و نیک عبارت میکنند که با ایشان



که مبنای وقت حساب خود را داشته باشند که در این باب اشارت  
واقع نگردد الا آنکه خداوند بصیرت فرماید بامتداد یک مقصد <sup>مستند</sup> شود  
ما علی الارض چنانچه وعده فرموده که آن وقت کل بر رحمت الهی ساکن شود  
الرحیم خود بقتل خود اعتمد و لقد ریت الهی امتیاز از داخل صبر نماید  
و امتیاز از نارنجیات داده صید من صبر نماید و الله علی کل شیء  
شاکر است که صاحبان قدرت صبر نموده که امری از آسمان نازل شود  
که ما علی الارض داخل درین کند بلکه مثل آنچه درین اسلام کل را  
شده از آنچه ظاهر شده بامر رسول الله ص در هر ظهوری که هم همان  
قسم باید ظاهر کرد و آنچه من الله هست ازین است ولی آنچه بر خلق است  
اطاعت او که اگر صاحبان قدرتی که درین رسول الله لهم رسیده با او  
مواظب عمل کرده بودند امروز ما علی الارض کل مؤمنین بقرآن بودند  
حال که نشده و قسری از عباد بوده و لا بد سببه آنچه باید ظاهر شود  
و الله یضرب من یشاء بامره و الله قوی عزیز غره این حکم آنکه در نزد  
ظهور من بظهور الله کل مرید بتربیت بیان شده باشند تا اعتقاد  
بیان از ایمان باو خارج نگردد و اگر در حکم او حکم من امریه من با  
میگردد قسم بذات مقدس الهی که اگر کل در ظهور من بظهور الله بر  
اوجع شوند هیچ نفسی بر روی ارض غنیمت اند که آنکه داخل جنت  
میگردد بل هیچ شیء مرآت نفوس خود نبوده که کل درین نصرت  
او است نه اعمالی که در بیان نازل شده در حین ظهور او ولی  
قبل از

قبل از ظهور هر کس قدر حجتی بخلف جوید از امر او بخلف جسته  
بیاه بوده بخلاف از آنچه شما را از صبر امر دور کند و اعتصام جسته  
بجیل او که هر کس اعتصام و رزق بطاعت او در کل عوالم نبات یا فیه  
و خواهد یافت ذلک من فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم

**الباب السادس من الواحد الخامس**

فحکم اموال الهی یؤخذ فی ذلک الدین ان یکن فیه من شیء لربک الله  
ان علیک الا نقطه البیان وان عزیبت الشمس فلیحفظ لطلوعها عند  
یقر لا رونه وان عادیون ذلک یؤخذ اولاً عند عدد الحاء من هاء کلامها  
قر فی اعدان من الذین قد عتوا باذن والیهیم کل علی قدر ما یستکفیه  
وان عادیان لیبا من الی القوا و صوف فی البقاع وان یؤتی کل نفس  
ولو کان الطفل فی بطن امه خیر من ان یصوب فی البقاع موهبة من الله  
ان کان وها با صیبا **فصل** فی باب آنکه هرگاه خداوند عالم مرگ کند  
بر مومنین یفتح بلادی که اختیار اسلام نکرده اند بجهنم و الیکن بعد از  
حق نقطه نبوده و هست ما را هیچ که شمس حقیقت مشرق باو راجع میگردد  
و اگر عزوب فرمود نزد مؤمنین از مومنین بیان سپوره تا یوم ظهور  
حق کرد غایت بسوی من بظهور الله آنچه در نزد ایشان است و بر اید  
حلال نیست تصرف در او مثل آنکه مال عجت خدا را علماء و غیران در او  
گرفته و تصرف در او نموده و حال آنکه اگر قدرتی بر اهل تصرف نموده اند  
جزای آن نداشت از برای ایشان کل شیء لله است و اقر بخلاف او اند



از نقطه ششیت کیت و انچه قبل از حق حجت خداوند بر مردم گسی  
 گرفته خلایق نیست بر او قدر متقابل و اگر داده بکسی چیزی نیست اگر چه با علم  
 اهل این زمان نبوده و تقرب عذره در حق حجت خداوند که با این  
 او بی نیکی داده و معطل و آنگاه هر دو در برابرند چنانکه صاحب حق  
 و احق است و انچه بیک خداوند در قرآن موهبیه باو عطا فرمود  
 از دیگری و او است غنی از نفسی غنا چگونگی که بکسی که بخواهد مستغنی گردد  
 و هر کس خواسته که خور را از نار بجات دهد خود داده و الا حجت  
 خداوند غنی بوده و هست و کل این وجود او هستند که خلق شده اند  
 چگونه و عایشه بر وجود رسد امری که بوم قیامت است سوال  
 کرده و بنمود از عالمی که مسجد الف الفی از اعمال حجت بنا گردی باذن  
 گردی همین حرف از برای او باشد است از هر عذای زندان و او العلم  
 اگر روح ایمانی در او باشد و الا هزاران هزار که اید کل شیء الا  
 و جمیع را بشوند گویا شنیده اند کلام و فی نزد عارف بالله اگر کل  
 مایه الارض را بدهد نزد او بهتر است از اینکه بوم قیامت  
 سوال کرده شود از امری که دون رضای محبوب او در او بوده  
 و غیره مالم یکن له عدل بقدر عباد و ان کل کوفته و شنیده و از  
 قبل جود و احد بزویج اهل میگردان از اعلی گرفته تا اود <sup>منفی</sup>  
 شود و بعد والی فتح بر نفس خود و اولیای نصر عطا صیفا <sup>بد</sup>  
 هو نفسی را انچه شان و لایق او است از موهبیه محبوب او و اگر  
 زیاده

زیاده آمده صوف بقاع مامور بها میگردان یا آنکه بکل اهل  
 بیان صهی عطا می شود اگر چه طفل شش ماهه باشد در بطن  
 در مشرف ارض یا مغرب آن که این افریاست از صوف و بقیاع اگر  
 مرتفع شده باشد و الا ارتفاع آن مقدم است این است امر خداوند  
 در این باب و عذره آن اینکه در بوم ظهور من بظهر الله انچه کل <sup>علی</sup>  
 الارض شیطیت دارند از او است که در جای خود ولی اهل بیان  
 شناخته که انچه از اول ظهور بیان دارند از موهبیه او است <sup>میل</sup>  
 ظهور چه دنیا و دنیا آید موهبیه حیای عذره که بر او خرف دارند بیامد  
 از عید خود و حقوق که نقطه حقیقت از برای او عقد بر مردم  
 از او صوغ نداشتند از کل مال و یکی له عدل که حالت غنیک در چیست  
 الا او زیرا که او است اید لیس کم شد شیء خداوند و هو شیطیکه را <sup>بنا</sup>  
 وصف در صقع خود رسد لایق او است نزدیکی از نزد عذره  
 ناصتهای ربو حتم گردد لعل در وقت ظهور بر خواطر مبارکشی جزئی  
 نیاید از خلق که بخود او شده که جزن او معادل غنیش با جزن <sup>کلی</sup>  
 زیرا که کل شیء باو شیء شده و هم چنین رضای او معادل غنیش  
 با رضای کل شیء زیرا که رضای کل شیء باو خلق شده قسم باو که از  
 او در علم خداوند اعظمتری نبوده و نیست که یک اشاره طرف او  
 اعظمتر است نزد خداوند از کل شیء اگر باقی علو امکان خود  
 رسیده باشند زیرا که وجود کل باو است چگونه و عمل کل <sup>چنین</sup> باو



الا قرب فالقرب من حروف الحی والا حله والامثال بقر البین والصد  
والشهاد والقرب کل علی قدر قدیر لم بکل درجات من عند  
وهم وکل لجانب ون والو ایه لیس کشد شی نزد موت ممنین بیان توا  
حفظ مؤد مستغیر کرد فرض است بر ایشان که جاء انرا حفظ نما  
و تبار مؤد ار مبتل مالک او موقوف خود ار الفی جانب روا  
باشد تا انکه سنت کرد در ما بین کل که کل از کل باین منتهی  
کردند و جنان غیر ور که جاست کجاست خداوند این نوع عمل و ما  
دیگری بخوا از عاید دیو اگر در او ما و کل فضل بوده و هست  
ولا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم

الباب السابع من الواحد الساب

فی ان الله قد ادان لمن دان بالبیان فی ما شیر من کل شی من  
لین بن لک الدین کان ان اخرج من ملک هذه او دخل فما  
هذه ما اعطا ما لنفسه ذلت الدین ملخص این باب انکه  
موجب خداوند بما ایات عطا فرموده که اگر کل حاله الارض بما  
سبیل بسیوی اوندا شند وان این است که بقطع نسبت از دین  
موت ممنین بیان و وصل نسبت موت ممنین ظاهر فرموده ما یبع  
و میشری و دین ذلت من انواع الهدا یا مثلا اگر کلی بودی بکی  
معدای باشند همین قدر که موت من معدی فی الغور ظاهر میگرد و اگر  
و نگد ما و ای که در سیده او است حکم اولی جاری میگرد و مجبور

اشغال

اشغال ظاهر میگرد اگرچه سبب فصل هم هم که باین نفسی دین  
هد باین برای موت منی بفرستد ان حقیقه که میکنند که این از بوا  
فلان موت من است ظاهر میگرد اگرچه سبب معدوده بگذرد  
تا انکه بان نفسی موت من رسد و خداوند ان فرموده که در هر راضی  
شی نیکو هست موت ممنین بیان تخصیل مؤد لعل یوم  
ظهور جوت شی مجن ص مالک وجود خلق رسد که محبوب او افند  
دیو اگرچه لطافت در ملک ظاهر شود در شیخه است از نعم  
مور او وان الله حلی و عز لیر وصف باللطف وانه هو اجل اعظم  
من ان بن که عایق تیر به دو نر از لطفه لا یقوت بلطف حلقه  
کذا لک انتم فی کل الاسماء والامثال تستد لوت

الباب الثامن الواحد الخاص

فی ان لکل نفسی ان تقری ایات البیان و عدم جوان نفسها  
عن عد والواحد ومن لو یقدر بقولی الله الله رجب ولا استرک با  
رجب احدا سبعة عشر مرة ملخص این باب انکه خلق بیان نفسو  
کن مثل نفسو موت منه بان حکونه هر نفسی در جودی واقف  
و ایشان ظاهر و همین قسم ایات بیان را مشاهده کن و در این  
مجر هر چه میخواهی موت مؤد و مثالی که خداوند در ان خلق  
فرموده بیرون آورده و لکن فراشت ان را از روی روح و بر عیان  
مؤد هر قدر که فرا تو مثلن در میگرد تلاوت مؤد و لکن



عدد واحد از آن دارد شده ستر این است که از مظاهر  
 واحد تجلی یافته و در اصل بزرگ هدایت تلاوت این آیات  
 يوم قیامت هدایت ایشان میدهد که در دید و کلی بیان را  
 مایه فرض کن که کسی بگوید تجارت کند حالت آن من بظهور  
 که نفوس خود من بقطعه بیان سپرده که با تجارت نمایند بر روی  
 ظهور خود که اگر خواهد مایه را پس بگیرد کسی که ویم نکون هر چیزی  
 حکمی عاقلانه نفوس در آن صبر هستند چنانچه امروز می بینی  
 اگر کسی مسئله طهارت قرآن را در سر گوید چگونه با تجارت  
 و دنیا میکند ولیکن در یوم ظهور صاحبی که میخواهد حسابان  
 مردم پس بگیرد همه خود را عیا میکنند و در یوم ظهور من بظهور الله  
 نصی کن که این خبث را بر پا نموده که امروز از اخذ حدایق کند بل  
 حدیقه را سلطان فرض کن و یکی با عالم و یکی با ناجر و همین قسم  
 در اصناف مردم جاری کن و در یوم ظهور خواهی بود و صاحب  
 خود را و مایه فرج را و از مال خود صنوع مکن چنانچه از روز هم  
 مثل امروز می بینی یکی میگوید قاضی بیان هستم یکی شیخ اسلام  
 یکی معتقد یکی امام جمعه و همه باین اسماء مفتخر هستند و این  
 آن که این اسماء را از او نشر نموده تحقیق او یکی تصور نمیکند که در حق  
 نزد بیان مثل حین ظهور او است چنانچه حین نزول قرآن را  
 شنیده و ما اخذ حق نمیکند چون امروز می بینند عزیز است

کل باسم

کل باسم عزت او مفتخر اند ولی همین قرآن بود که در بیست و سه سال  
 نازل شد و ظاهر است که در آن روز شیخه کافیه تمام شده و الا میر  
 در ردای مبارک خود بمسجد می آورد بان بخون که مذکور است قسم  
 بذات اقدس الهی جل و عز که در یوم ظهور من بظهور الله اگر کسی بگوید  
 از او شود و تلاوت کند خیر است از آنکه هزار مرتبه بیان را تلاوت  
 قدری تعقل نموده ببینید که امروز از انچه در اسلام هست در حیرت  
 منتهی میکرد تا بعد از کتاب الله هست ختم می شود همین قسم بود  
 من بظهور الله تصور کن که صدقه دلیل برید او است و عجیب نشئون خود  
 عشو که اجل از آن است زیرا که کل نشئون دلیل منقح میکرد بر کتاب  
 و او بنفسد رحمت است زیرا که کل از ایشان مثل او عاجز هستند ولی  
 هزار عالم منطوق و نحو و صرف و فقه و اصول و اشغال آن هستند که  
 اگر مؤمن بکتاب الله نباشند حکم دون ایمان بر اضا می شود پس خود را  
 حجت است نزد نشئون مایه فرج و بدانکه در بیان هیچ حرفی نازل  
 مگر آنکه قصد شده که طاعت کنند من بظهور الله را که او بوده منزل را  
 مثل از ظهور خود و اگر نتوانید تلاوت آیات نماز خود را بپوشان  
 تا طلوع گفته الله الله رب ولا استر الله بالله و احد که اگر از روی  
 کوفی بلاریب در یوم قیامت میدهد هدای حق خواهد شد  
 کل بیان عطا کرده خواهد شد والله یولی الفضل من عباده انرا کاد انصق

السلام التاسع من الواحد الخامس



و ان يذوق كسوفه ان الذي ان يستعمل اسم من اسماء الله سر او جهرا  
 او القنات **ملخص** اين باب آنكه ان اجناسي كه هيچ شئي شبكيت ندارند الا بالله  
 عز وجل و بوي از باي او مقدر شده كه در منتهاي كمال خود رسد كه احواف  
 الا مكان او بالفعل بر او ظاهر گردد و انوقت كايق ميگردد كه اسم الله  
 بر او در شود در حد او و در هزق ربي او و ان اجناسي كه اهل بيان  
 خداوند امر فرموده كه كلشي را منتهي اليه كمال خود ظاهر گردانند از ان  
 اينان كه هر شئي بخروف اسم او با اسماء الله جل و عز خوانده شود كه هيچ  
 نقسي بر هيچ شئي نرسيده الا طاعت ظهوري صفت را كه در او بعد غشوي  
 الا الله مثلا منتهي اليه رتبة چهارم است در بين او نرسيده الا  
 سبوح و صمد و نون و الا نور را و در كاف او الا كريم را چه در كنند بقول يا  
 خطور كند بقلب او يا آنكه التفات كند بر او يعني آنكه بلسان گويد يا  
 بقلب خود و خطور دهد و اگر نتواند بذكر بسو الله الا منع الا قدر در ذكر  
 كه خداوند جل و عز از او قبول صفت مايد آنچه را كه اراده فرموده در اين  
 كه هيچ شئي را و عديه نشود الا من يظهر الله كه مبدأ اسماء و صفات الهي  
 بلكه در يوم ظهور ان شمس حقيقت هيچ صاحب انبي اظهار انيت نمي  
 و سر خود نرسيده الا او را كه او قائم با و بوده و هست بدين است كه توان  
 او را در خود ديد بلكه مثل او مثل هياتي است كه در مقابل شمس واقع شود  
 شمس را در خود ديد و حال آنكه شمس افاست كل ما يقع عليه اسم  
 در نزد من يظهر الله هيمن قسم نصي كن ان عالم بخود گرفته تا منتهي

عقد كه آنچه در او است از شمس شمس ظهور او است قبل از ظهور او  
 زيرا كه لو بزل غير او ظاهري نبوده و نخواهد بود و دوست ميبارد  
 بويي كه ظاهر گردد در رسيد در علم خود الا آنكه كل غشوي اليه كمال خود  
 بيان عروج غوده و نيست درم حليتي در قمر بحري الا آنكه او مالك  
 كشته از نفس مؤمن از خلق محبوب او و كل مراداي كشته اند از  
 استعد از طلوع شمس كه بخود اشراق ضياء او كه ايات او است كمال  
 كشته بر او اين است عزة انجم اگر نقسي بقلب مايد والله يور  
 لست

**الباب العاشر من الوصل الخامس**

ان الله قد قدر الصياكل للرجال والدماء للنساء يكبتون ويكبتن  
 ما يشاء ان من البيا **ملخص** اين باب آنكه خداوند از بوي اهل بيان  
 فضل عظيم مقدر فرموده و بوايشان افاضت كند از ان و ان هيكل  
 از بوي رجال كه ظاهر او هاء و باطن او واو است و ان داره كبر او شود  
 شود از آنچه از شمس نقطه مشرق كشته هر كس هر چه تواند از بخود  
 او اخذ كند كه آنچه در ان هيكل نوشته شود از ان در نفس ان ظاهر ميگردد  
 الحروف بالحروف والنقطة بالنقطة و از براي مظاهر باء داره نفس شمس  
 حقيقت را از ان فرموده و انما يخج واحد قرار داره و هو واحد  
 واحد كه مدل بخروف لله بان لله ما في السموات والارض وما  
 بينهما والله بكل شئ محيط تا آنكه بر صدر او افتد الشيا **ملخص**  
 شمس حقيقت متجلى گردد لعل در يوم ظهور ان مير اعظم دلالت  
 نكند



الا بر او و ازین فرموده ایشانرا که آنچه خواهند در او از کلمات مشرق  
 از شمس وجود نکند که هر چه در آن ذکر کنند که هر چه در آن ذکر  
 کنند اثر آن در آن نفس ظاهر میگردد الحروف بالحروف و النقط بالنقط  
 اگر چه بده این دانه بر آن نفی است که اعیان المؤمنین ۴ در آن ذکر  
 اسماء ظاهره از کلمات معنویه و در نقطه فرد و در جابجاء حروف و در  
 قیوم و در بقاء سلطان و در جیم قدوس و کرموده و از آنچه که بسم الله  
 الا مع الا قدوس در این ظهور ظاهر کرده که از ریشه نقطه تا بهیم برآید  
 از بعد خلق و ربوبیت و موت و حیات جامع باشد و اگر آنچه از آن حق  
 منشر گشته کسی عمل نماید مقاصد خود را ملاحظه میکند اگر مشیت الله  
 بر جریان الفا جاری شده باشد و مژده این روح حکم این است که کل بیان خلق  
 عالم الکر است و همین قدر که در هیکل بار آورده ظاهر شد و از بعد ها  
 تجاوز نمود دلیل در سنین جنس ظهور من بظهور الله شرف ایمان  
 شمس حقیقت فائق گردد که آنچه در هیکل کل و دوازده نوشته شده تجلی  
 و تنویر او از آنچه عین او و دوستان او میگویند و اگر کسی نزد او باشد  
 از عطیه خود او و مژده او را ظاهر نگرداند در خطوط جنس با است یا  
 واحد چگونه در حق او ذکر نمیشود و حال آنکه مژده و خودی در باطل  
 کرده و این از برای این است که کل اهل بیان از حد و در جنس بیرون  
 نروند زیرا که در هیکل جنس محیط بر او است و در دانه او  
 حافظها و است این است مراد از نزول او لعل مردم باین روحیه

عقلی

عقلی و هو هبه کبری در جنس ظهور آن شمس اند و طلعت قدس  
 الهی اکل در هاء و اولو الله و در اول و بکلمه منقطع گردید اگر چه  
 اگر توفیق نماید جنس سنین بحسب شهر خواهد رسید بل بحسب اسبوع  
 بل بحسب یوم بل بحسب ساعت بل بحسب دقیقه بل بحسب عاشره ان تا سحر  
 و هر قدر که توان ذکر نمود در قرب او و بر آنکه نبوده بین مشیت و ما  
 بشقی بی یونیت عزات بل لولول قد خلق الله بینها بینونیه العفیه  
 مثل النار و احراقه می شود که نار متحقق گردد و احراق ظاهر نشود  
 یا مصباح مستضی گردد و نور او صورت نکند امکانی که در او مستطیع  
 گشته و هم چنین تصور کن کل امتثال محبوب را از جوهر وجود گرفته  
 تا منتفی المیه حد حدود و نظر کن در هیچ شب در کل این دوازده  
 و هیکل الا هیکل واحد مثل آنکه آنرا آنچه در توان و بی در او  
 دیده غنی شود الا هیکل رسول الله ص که اگر آن نبود کی بود این  
 متد و متیکشت در اعیان با و و مظاهر او و آنچه از قبل الله بر او  
 نازل شده و هم چنین نزد هر ظهوری مشاهده کن بعین بصیرت  
 جوهر واحد را که سار نیست در کلیتی که اگر در یوم ظهور من ظهور  
 در هیکل غیر هیکل او دیده شود ان بنفسه معجب ان او شده و لکن  
 او اظهر است نزد او ان خود او با و و آنچه او میکند مقصد میکنند الا اول  
 اگر چه در جنس اعیان بر او کند این است معنی الله روح الا کل ان اسم مقبول

الباب الحانی والشر من الواحد الخاص



اول  
فی صلوة المولود المیت یکبار چش تکیلات و اصدۃ المولود و بعد  
شده عشر مرة انا کل بالله مو سون و فی الثانی انا کل بالله مو سون  
و بعد تکیلات الثانی انا کل بالله محیوب و بعد الرابع انا کل بالله محیوب  
و بعد الخامس انا کل بالله راضیون و یکبر سته تکیلات فی صلوة  
عشر عشره بعد اول انا کل بالله عابدون و فی الثانی انا کل بالله  
و فی الثالث انا کل بالله قاسون و فی الرابع انا کل بالله را کون و فی  
الخامس انا کل بالله شاکرون و فی السادس انا کل بالله صابرون **ملحق**  
 این باب آنکه آنچه حکم خلعند عالم با صلوة نازل فرموده موهب است  
 قبل او از برای من بظهور الله و کل بالحق در ظل ظلال احکام الهیه و از  
 میسند و آن بجهت از آن فرموده در نزد هر مولودی چه در کجای دنیا  
 مرتفع گردد بر پنج تکیلات تا آنکه اسم الله باین ذکر شود لعل اگر ماند و یوم  
 قیامت بآدم کند از حق منین بمن بظهور الله گردد و هم در حق صوم  
 مقام خود حکم فرموده بشش تکیلات در صلوة واحدی تا آنکه بداند باشد  
 که بداند آن راه بوده و رجع الی الله و است لعل یوم قیامت یار  
 من امن بمن بظهور الله ایمان آورد و ششونات ملک و او را محبت نکند  
 زیرا که این امر میباید بر غیر موعود منی صعب است چه بسیار نفس  
 معروف میباشد و کل خود را معروف میداند چنانچه در ظاهر و باطن  
 بعد از عروج بنور حقیقت در ایمان بان نفس هویت ثابت نمائند  
 الا آنچه ظاهر است و حال آنکه کل با اعمال قرآن عمل میگردند و حال آنکه

حکم و وفایان در حق افاض در صدر اسلام جاری گشت از نزد  
 نفس هر نقطه بیان هم همین قسم تصور کن که هر کسی داخل در باب شد  
 بیاب از روی بصیرت بحالت یافت باین عمل با اعمال دیگر زیرا که آن  
 نفسی است که بدنه کلتی انا و است بالله و عود کل شیء منسوب است  
 بالله چه که نفوس که آن حق ظهور بخوره بیان نظر عرفان خود شود  
 و از آن محبت گشته و حال آنکه عند الله کل مکلف بوده با آنچه  
 مکلف شده اند و نزد خداوند اعلى و ادنى سوا بوده و هست و امر و  
 که در این که کل مؤمنند با میرالمؤمنین ۴ بواسطه آن است که خلا  
 ندیده و در دین محبت او پرورش یافته و الا اگر همین نفوس صد  
 اسلام می بودند همان تذکر که در حدیث موصوع شده میدیدی  
 چنانچه در این کور که خداوند صفت گذارد بر مؤمنین بعد از اسم  
 از برای او ششون محبت بهم رسیده و این بواسطه نفسی نقطه بوده  
 که اگر با و منتهی میکشت امتحان مردم معلوم می شد که هر چه من خوا  
 اقل از کبریت احموست از صلوة از برای این است که اگر در یوم  
 قیامت واقع گردد محبت نکرد و بعد کل اعتقاد نموده ولی در یوم  
 ظاهر میکرد که چه قدم صعب است بر من علی الارض که نفسی که عقد  
 قیص نداشته داخل در ایمان بخداوند شوند چنانچه که در امر المومنین  
 شنیده خود همین نگشته و تا ندیده کیند ظلال و غما و از هر شکل دیده  
 و اگر یوم او واقع می شد خود در این نلش می بودی انوقت صادق بودی



و حال آنکه از روز سلمان و ابوذر و مقداد را در کربلا حق  
 ایشان نموده این است مندر اختلاف بر هر طریقی طوب  
 از برای نفسی که ناظر با حق است بر این جهت میگردند شود که انوقت  
 از زبان معصرا که من علی الارض خواصند داخل در جنت میگردند  
 با بوابها و می بینند سعد صراط را که وسیع است از نایبین سما  
 قلیات و ارض معتولات و در هر حال حرامت خود بوده که در اینجا  
 خداوندی نافریده و مستمسک بجبل گشته که هاری است کلی  
 متقین را و الله یبدی کل شیء بقیمیده وان الله کل بر محسوب

**الباب الثانی والعشرون فی الواحد الخاص**

و این که اموات فی اجار المرو و جعل جنات العقیق من ابدیهن  
**ملخص** این باب آنکه چون این جسد ظاهری عرش از جسد باطنی  
 با حقان حکم میگردند و اگر آنکه مثلند میگردند یا مثال او است یا این  
 در مقسوم این از این جهت است که خداوند از جهت آنکه عرش از جسد بود  
 حکم فرموده در حق او بنیتهای حفظ او که با حق سلب کرده او گردد  
 و این باید زیرا که جسد ذاتی بر عرش خود ناظر است بر این  
 و اگر عرش را مشاهده کند بر او وارد می آید آنچه وارد می آید از  
 جهت است که امر با عظام و اعترام ان بغایت شده و از آن دانه  
 که در بلور یا حجر مصیقل مستور گردد که شیء که سبب که جسد  
 ذاتی او باشد در عرش خود ملحقه ننمایند این است ثمره این

که نیک

و اگر در دنیا این را مشاهده کند

که نیک عین الله علی من یشاء من عباده انه هو المعبود  
 و این بخاطر عقیق و آیه شده که از برکت ایه منقوشه بر این حرف  
 بر این جسد این وارد نماید و از نایب عجب و در ظل نور مستقر باشد  
 و هر کس برسد آن باشد خاتم که اسم الله بر او منقوش باشد  
 اگر از عو صفین بدین است و عالمین بحد و دان حق است  
 بر خداوند که او را داخل در جنات خود فرماید و از فضل خود  
 خود را قدر بآن کرامت فرماید که راضی شود و من اصدق  
 من الله حدیثا لو انتم بالله و یا نرتوه منون عو ایچم آنکه حق عود کل  
 بسوی عطا هر یک میگرد که عنصر تراب که می شود در آن و منقی  
 عروج تراب اول رتبه او خواست تا آنکه بنیتهای بنده صفا گردد  
 بلوریت هست برسد که انوقت اسم صمد در حق او ظاهر شود  
 اصل بر عین عود کل بر چنین اجساد جوهری در آید مستقر  
 و عدل بر حق شود تکلیف و والله یفعل من یشاء بامر عزم منیع

**الباب الثالث والعشرون فی الواحد الخاص**

در بیان کتاب الوصیه لاموات علی عالم فی البیان **ملخص** این باب  
 هیچ فصلی من الله در حق عبار اعظم تر از این نبوده که از آن داده  
 ایشان را بسیار خود و تعلیم ایشان فرموده تسبیح و تحمید  
 و تکبیر خود را و از آن داده که در وقت موت کتاب صیتی نشسته  
 شود متضمن بر اقرار بوحدانیت او و عدل و این خلق و امر

آنکه



از برای او است و اقرا بنقطه الهیه و حروف حق او و اظهار  
بظواهر اسماء و امثال او و استیلا از آنچه دوست  
و نادر محبوب او و آنچه که غنا دارد از مقصود خود و امری است  
که کتاب را برسانند بمن بظهور الله که اگر مشیت او متعلق گرفت به  
همان است جوابیکه من الله بر حق او نازل شده و حفظ آن  
با وراثت او است که بیاورد الی من بظهور الله رسیده بر احسن  
و اطفح حسن زیرا که طول ظهوری تا ظهور حق همین است و حفظ  
ما بینهما نزد کل اسمی از هر مویی است ولی منتهای وقت بخوره  
که العیان بالله ظهور حق نشود و او محجوب ماند یا کتابیکه نزد او است  
که این امر ظاهر است که در نزد ظهور حق هر نفسی لغوی معتبر است  
ولی نمیداند که مایه اغترار او از خودان حق است از ظهور حق  
که در ظهور بعد خوشتن بخود نمیدهد از جهت علو ظهور خود  
مثل ظهور رسول الله که ظهوری عظیمی مقدم بر ظهور خود کرد  
و خود را بان ظهور هر موی کل نفس مودده و اهل ستمه  
نست که اهل بیان با آنچه دین ایشان ثابت شده کمال  
ماینقی عمل کرده و میکنند ولی بوم اخذ نتیجه عمل کلام  
مثلاً آنکه کل در جبین موت لا اله الا الله میگویند و میرودند و  
این ظهوری ظاهر بملک که با هر قبل او این کلمه را میگویند در جبین  
موت میگویند ولی مظهر این کلمه که مدلل علی الله هست در جبین

بغیر

بغیر حق مستور این است که کل اعمال هباء منثور است و میگردند  
قسم کل کتاب و وصیت خواهید نوشت و شهادت از برای خدا  
بوجدانیت خواهید داد و خواهید گفت لا استرک بالله شیئا  
ولی بوم ظهور خودتان مظهر شرک است که نفی کرده اید و ملتفت  
نمیتید این است که بلیت بفرمودن خود را باطل میکنید و مشعر  
نمیکوید قدری ترحم بر خود نموده که علی که میکنید از روی  
باشن لعل بوم قیامت توانید بجات یافت و بدانید که مبدء  
این کتاب من الله هست ولی عیان بظهور به النقطة و رجوع آن  
الله است ولی عیان رجوع الی من بظهور الله چه بسا که مینویسید  
ولی یکسبیکه مینویسید نمی شناسید و او خود را بشما و شما را  
بجایی که درین کل بر پا است ولی عیان بظهور حق خودتان مانع  
میکرد مثل اینکه امروز کل اهل قرآن با هر قبل او عمل میکنند ولی  
محقق امر محجوب مانده با وجودیکه محبت او امر متبادر است  
مینمایند بنواشرف و ملتفت نمیشوند نه این است که اهلان هم که این  
کلمات را می بینند ملتفت شوند بلکه ترخیال خود چنین کار میکنند  
که اگر ظهور حق شود اقر بخلق اند بسوی او ولی همین نفوس در هر  
هستند که در آخر انظهور با علی در جبران دین بر رسیده اند ولی باز  
واقع می شود آنچه قاضی میشود و الله بصیر بما انتم تعملون

الباب الرابع والشر من الواحد الخامس



عن النار والماء من كتاب الله ثم كتاب الله ثم القطة وانما  
ما وقع من كتاب الله عليه سنة وستين مرة وما يعقده الشمس وما  
يتبدل كينونية فكل من يدخل في ذلك الدين فان قطع النسبة عن  
اشارات النسبة اليهم بظهر **ملخص** اين باب انك خداوند عالم از فضل  
خود امر عظميت مظاهر معصومه فرموده كه اگر نفسى كلى جامع الارض  
فداي داد سبلى بركى از خداوند است و كل بار الله من عند العزة  
از مظهرات كشته كه حق واقع امر الله مظهر است بر نفسى بلكه شى  
مخفى است از بران امر كه ان امرى شى ظاهر مى كند و كسيكه كلام او موجد  
مظهرات است بين كه در حق عناصر جوهره كه مدول على الله هست  
چه مى كويند اگر عند هب خود هم حكم مى كند مخفى بر ايشان و اوردنى  
ولى خود از شدت احتياط از بر كه اب استعمال مى كند مركب مى كند  
ولى بر حكم نفسى كه كلام او مظهر هاء است راضى نميشود كه حكم طهارت  
كن مثل او و مثل نفسى است كه مثل سيد الشهداء را تحمل مى شود  
ولى سوال از دم بموجبه مى كند اين است خداين خلق حيوان اگر چه اسم  
حيوانيت هم كافي نيست با ايشان زيرا كه حيوان ضرر نفسى نمى رساند  
ولما انها ظاهرات كه چه مى كنند خداوند امر فرموده باين مظهرات  
تا انكه دليل باشد از بر اى طهارت من بظهر الله و كذا من او و كذا  
كه نظر بشود و مراد خداوند فرمايد اگر كور قرآن مى كند نام بايجه مى رسد  
كور بيان هم خداوند عاميت ايشان را حفظ كند كه از مقصود **مختص**

تا بران امرى و اوردن سازند و الا شئون دين در هر ظهورى **حاشا**  
خود حق است مثل انكه ظهور رسول الله ص كه شد هر كس داخل  
دين اسلام شده شئون انرا اورد ولى نظر كن بچيزيكه اين شئون  
ظان واقع مى شود كه ايمان باو باشد اين است كه هر كس شى را  
و از صديق محجب مانده اگر علم عبده از بر اى كسى هست و بعمل باو  
كشت شئون دينيه و دينويه در ان ظهور از بر اى او هست و الا  
ما فى مي كند كه كاندلوكين من قبل فى كتاب الله شيئا و مظاهرى كه  
مظهر است **اول** ايمان بيان است كه مبدل صيفز مايد جسد  
بظهارت و **ثاني** نفسى كتاب الله هست هين قدر كه بقا و ابد  
از ان واقع شد شى كه عيت بر او نباشد ظاهر مى كند **ثالث** اله  
كه مشقت و شنى موبته كه الله اظهر بر شى خوانده شود ظاهر مى كند  
**چهارم** قطع نسبت از غير اهل بيان و وصل ان با اهل بيان است **خام**  
شجره حقيقت است در يوم ظهور او و كل انار او **ششم** عناصر رعبه  
**هفتم** شمسى است **هشتم** مايد كينونيت كه كل امهادره حقى است كه  
عيتيت در اضا نباشد و در كه از رهن مى آيد بواسطه خلاف با سوا  
از ان داده شده و عوض شده ولى در هر حال خداوند دوست مبدل  
و همچ شى در بيان احب تر خداوند نيست احب از طهارت و لطافت  
و نظافت و پاى حيوان كه در بارش راه رود و داخل در جبهه كور **عشر**  
برداشت شده و خداوند در بيان دوست نمى دارد كه شاهد شود بر



دون روح و روح را دوست میدارد که کل با منتهای طهارت  
و صورتی در هر حال باشند که نفوس ایشان از خود ایشان که نداشته  
چگونه و دیگری و بایستی نیست بر نفسی مصلی اگر شعر حیوانی نزد او  
مثل اسبابی که از فزونی او برنده و ستهای آج و استخوان و امثال  
کل اینجا از برای این است که مردم در سفر رحمت خدا باشند لعل بوم  
ظهور حق متکثر شوند و او را احکام قبل او نماند که از برای یک شرف  
احتیاط کنند و غار خود را اعاده کنند و همچنین فتوی بر محقق دین  
بروان کنند چنانچه هر کس در کور قرآن قبل بود این معنی را مشاهده  
کل اینها سیکه بر اصل بیت ۴ ظلم نمودند مراعات دعا و دین را  
و هم چنین در کور بیان هر کس بوده غنهای کمال این مطلب است  
نموده که از برای یک مسئله حرفی مزوج هزار بیت نوشته و در  
نصف این حق که اصل دین باون ثابت میکرد اگر نوشته بود نفسی حیوانی  
بود بلا موردی و حال آنکه خلاف بر حق نوشته باین چیزها خود را  
محبت نداشته و معزور باین نقد سخنان گفته که عند الله بسیار  
میکردند الا و قتی که مقتون شود بایمان بحق کاه هست در پیش و علم  
اصول معتزله را بنص هر از بیت افشای کند که کل شئون احتیاط  
دین خود را ملحوظ داشته و لی در قصد حق خدا و آیات او تا عمل  
و اگر نفسی تا عمل بود و خود را باطل کرده بود و اما کفایت میکند  
و بر کسیکه کلمه توحید که اصل دین است از بجهت او طالع کرده

کس

کسب میکند آنچه که حیا میکند از زکراون ای اهل بیان نکرده  
اینچه اهل قرآن کردند اقله بجهت که عروج میکنند در مثال نفس حیوانی  
واقع شود که ضرر نفسی میسازد اگر نفع نتواند رساند لعل بوم  
حق کسب میکند آنچه که دین شمارا بر باد دهد و خود طاعت نشود که  
این است و صفت حق بکل و اگر کسی عمل کند در هیچ حال ضرر نبیند  
در آنکه اوان شمس حقیقت عفو و عفزان او شاء است کل خلق را  
همین قدر که مشاهده شد بر نفسی چون اظهار حب خود را از او عمل  
از بجهت و فضل خود را بر لعل با ایمان بخود فرماید و منت کند آنکه  
بذکر او اگر چه خود خبر نشود چنانچه در چین جزا در این مقام  
از ایشان خبری ظاهر نشده بود فقط حقیقت ایشان از اجزای آنها  
خود و حال آنکه یکی در بجهت و یکی بر خدا دانای است که یکی او خبر شود  
از عزای حق ابدل

والله بحمد الحسین

### الباب الخامس والعشرون في الواحد الخاص

فان ما قال الله انتم تخلقون قد ظهر الله في الكتاب <sup>الخاص</sup>  
انکه چونکه باین نظر است که لایق ذکر طهارت بر او شود و آنچه در کمال  
میکنند از شوقی مجلیه در برابر او شمس خود او بذکر او کل لعل او در ظل  
او مستظل فرموده و ازین طهارت دارد و لی دوست داشته و میداد  
که تطهیر از انزاد منتهای کمال ظاهر سازند در مقام بستر در مقام  
عسر و ثمره ان اینکه کسی بر حقان نبوا عظم و ادلای او در خط و طهارت



که کل مطهرات از موجود همین نطفه او ابر ظاهر میگردد در هر حال  
 بوده که به هیچ نفسی از اهل بیان حکم غیر طهارت نشود که اگر کسی کند  
 خارج می شود از ایمان لعل بر مظاهر حق در مابین الظهور و الباطن از  
 این جهت وارد نمایند چه قدر در حق آن عباد مودعه از حکم خداوند  
 نفوسیکه مدد علی الله بوده غیر حکم طهارت مودعه و حال آنکه طهارت  
 نفوس مودعین از برکت وجود ایشان بوده مثل آنکه برای امیکه خود در  
 عشیات بوده بر میگردد چون سید مرتضی آمده در حدیث رجب صاحب  
 امر غسل با و که بدان شجر طهارت با مر سیده بود نمود و حال آنکه  
 در شریعت ایشان دوستی یا نبی در حدیث اقترا که حکم بوده برنج  
 طهارت این است که آن حکم دین خود تجاوز مینمایند بر نعم <sup>اعتیاد</sup>  
 و حال آنکه اصل مودعه حکم که منع باقی ماندن یا عباد الله <sup>تقو</sup>

### الباب السار و العشر من الواحد الخاص

فان الله مالکین له عدل مادامت الشمس مشرقه یحضر بین یدیه الله  
 وان حین ما یغرب اذن من الله لكل نفس ان یمکنه الی ان یطلع الشمس  
 من مشرقها فان الایمل علیها یعنی ان یرد الیه عدد الواحد کما مرق  
 ان یستملک والا لا یكلف هذا وان کان من احد یخرج من ید یر من  
 لو ین له عدل فان اقد عفی عنه فضلا من الله فی حشره ان کان غفرا  
 من ذلك والا یزمر لان الله قد اغناه من ملکه من عمل اخر لا یحضر  
 هذا وان یحضر قد عفی عنه فضلا من الله علیه ان فضل کریم

ملخص

**ملخص** این باب آنکه اعظم چیزیکه خداوند دوست میدارد که در میان  
 اهل بیان ظاهر شود حسب ایشان بعضی را و هر چه ایشان را  
 مقامات معرفت یا اصول یا فروع یا ظاهری یا باطنی یا اول یا آخرت  
 یا تزل نمایند هر یکد یکو نکند زیرا که هر کس با خلی در میان شد مودع <sup>است</sup>  
 در هر مقام که واقف هست خوب است و اگر نفسی در میان رویشی اند  
 اهل بیان کند بر او واجب میگردد مودع متعال از تفسیر <sup>کند</sup>  
 بسوی من بظهر الله در غیر او و کسی با غیر رسد کار او مطالبه کند <sup>اگر</sup>  
 با و بلکه مابین خود و خدا بر مودع و تعلق میگردد ان شمس حقیقت <sup>میباشد</sup>  
 عفو میفرماید میباید اهدا کن میکند مراد خداوند از این حدیث <sup>است</sup>  
 که کسی جرئت نکند در میان کرد نفسی کند بد کرد و ایمان و اگر در <sup>حالت</sup>  
 هر کس بقدر مقام او ظاهر است و هر کس در هر موقعی که هست اگر  
 برای خدا است بخواست در فعل خود چه کسیکه در این مسئله  
 مودع واقع شود و چه کسیکه در این مسئله اصول واقف گردد لعل  
 ظهور حق کسی وقت در رحمت در حق ان بزر اعظم راضی نگردد لعل  
 بانی واسطه اهل بیان در مودع قیامت هلاک نشوند و چه <sup>چهره</sup>  
 کل ایمان است نجات یابند و چونکه او است ابر لیس کشته شد <sup>و شد</sup>  
 از این جهت امر مودعه که هر حق که خیر ملکت او باین حد رسد از برای  
 او باشد و ما را می که شمس حقیقت مشرق است بر کسی حلال نیست  
 آنچه که لامع او است از ملک او کلا باند او بعد از از او <sup>واحد</sup>



از او و از عین عزوب ازین داده شده بر موه منین که از قبل او خود  
سست ملک شود و مشکو شود محبوب خود را از عین ظهور و عین ظهور  
خلال نیست بر کسی قدر شمع شمع عین عین تا این حد بر او آگاه و آنکه  
در کند عین او از ملک او این که عین کمال رسیده من کل مانند عین ال  
منقذ عده من عده الواحد از موه و ذلك قد انزل من موه و قبل ظهور  
و من لربوت با مر الله يوم ظهور الحق ان یمن قلم لیس له عدل علیه  
سجده و ستمین منتقا که من منصب لیس له عین من امر الله من بعد  
ان یفوت فی دین و ازین داده شده از برای صانعی که در ملک حول  
یک صنعت از او ظاهر میگرد که بر او شیء نباشد تا آنکه کل در صحت  
او مستقر باشند و هر وقت که مالت شود باید در عین ظهور هر یک  
عالمات او هر یک دوست داشته که اطاعت خداوند نمایند بر او  
خواهد نمود که موه از این عظیم تر است که موه کی باطلت عالم خود  
مفقود گردد و این نیست الا از فضل او که ازین داده بر خلق خود و الا  
او غنی مطلق بوده از ماسوای خود بنفسی خود و کل از بحر خود او  
خلق شده و نزد و کف فضل و عدل او هستند و لله مافی  
السموات و الارض و ما بینهما و الله غنی منیع نه این است که از  
نفسیکه من میکند از برای او غنی من کند بلکه هیچ نفسی در هیچ  
شان نمیخواهد عمل کند الا از برای خداوند الا و آنکه عین میگرد  
درین هر ظهوری عرفان رضا او را این است که باطل میگرد

انچه

انچه که بیکان لله میکند و الا عین کی باطل میگرد از ملک خداوند  
بیرون نرفته و لله است کل شیء و از این است که هر چه بر حق و از  
و این از او است و از برای او قصد می شود ولی چون صاحب  
عین کشته بر او و در عین آید نه این است که در عین احتیاج عین  
در حق او بالغ نباشد که اگر عین در حق او بالغ نباشد حکم حکم  
در عین ظهور رسول الله عین الله بر اهل البیت بالغ بود و موه  
بهمان عین عین امتیاز ظاهر ولی چون عین مانده باطل کشته  
چه اخبار بر قلب خود ظهور عین دهند که موه عین آمده باشند  
ایشان اعیان میاورده باشند و حال آنکه امر ظاهر است این قسم میگرد  
که در نزد هر ظهور عین سلسله ظهور بیکان احتیاط و احتیاط خود  
دین خود عین میمانند و خداوند منت میکند بر هر که خواهد قبل  
خود زیرا که ان هدایت اعز تر است نزد خداوند از هر چیز زیرا که  
هر چیز که باشد و او نباشد که یا هیچ چیز نبوده و نیست و هر که  
او باشد و هیچ نباشد چیزی از او منقوص نبوده و نیست و این  
او در عین انچه باو وعده شده خواهد رسید زیرا که خلق  
مثل خلق کل شیء و من کن انچه ما عین در امکان او است خداوند  
در او خلق میفرماید زیرا که او بوده بر هر شیء قد بر کل شیء و محیط  
و ما من الله الا الله انا کل له مخلصون

الكتاب السابع والمشرق من الواحد الخا ص



وذكر الواجب في كل شهر بان يذكر الله في كل يوم خمس وثمانين مرة  
الله ابي في يوم الاول الله اعظم وفي الثاني ان لا يتقرب اليه الله اذن  
في يوم التاسع والعشرين في يوم **الحق** ان باب انك اظلم  
تأمر ب ان خداوند ان من فرموده هر نفس را که بگوید و پنج مرتبه بگوید  
الله ابي يا الله اعظم يا الله اعظم يا الله اعظم يا الله اعظم يا الله اعظم  
ان نوع کلمات متعده لعل در يوم قيامت از بركت تلاوت اين  
اسماء مقدسه شريف هدايت يافته اعظم و طلعت قدم فائز گردد و  
تواند در اين روز هدايت حروف حق مهتدي گردد بدانگونه اين  
بخواند و از آنکه بران معجز گردد زيرا که مثل اين اسماء مثل کينونيا  
آنکه على الله هست هيمن قسم که اين حروف کلمات میکند براي که  
خداوند اعظم از اين است که وصف کرده شود هيمن قسم اين کينونيا  
کلمات میکند براي که خداوند اعظم از اين است که گفت کرده شود  
بدان است که حروف و بعد از حد مثاليت خود بخا و ز غايد زيرا که  
سبيل از برای اهدى اسوي ذات از دل نموده و نيست و انچه در امکان  
مکن خلق و است و حروف و احدا که اسماء او هستند بر خلق او  
که در افاضه نموده نمي شود الا الله وحده و در مقامی که افاضه نموده  
خلق الله اند و در مقامی که دیده نشود در ايشان الا الله انوقت  
خوانند ان يا عباد الله تقرب که در افاضه نموده اگر چه غلو کنند  
مؤانده ادراك کنند ايشان را و هر چه ديو کنند در حق ايشان  
در اقرار

در اقرار عبوديت ايشان بوده و هست و غلو ايشان نموده  
افتد ايشان هست که کلمات نمي کند الا على الله وحده از اين  
جهت و حرف تسبيح و تحميد و تفضل و تكبير خداوند عالم  
ايشان را قرار داده بدو در حين تكبير نظر کنی با ايشان که هيمن نظر  
مستجاب ميگردد بل هيمن قسم که در حروف الله اکبر هيمن بلي الا الله  
در ان کينونيات هم مشاهده نمي شود الا الله قل كل خلق لله وكل انشا  
**الباب الثامن والعشرون من الواحد الخامس**  
في البيع والشري انما تحقق الرضا بينهما باي نحو كان ولو كان  
يبيع البيع والشري من صغيرا وكبير ويجوز التنزيل بين من  
على ارضي بين المشتري والبيع وهو الجاهل على الجاهل وان  
ينقص له الجاهل **الحق** ان باب انك خداوند ان من فرموده در بيع  
و شري تحقق رضا بينهما و ان من فرموده صغير و كبير و حرد  
ملوك راهي قدر که استعمال رضا شود از طرفين بيع و شري  
صحيح ميگردد در بيان اگر چه با اشاره يا نفسي عمل باشند و ان  
فرموده خداوند بخار را در تنزيلي که را است امروز ما بين  
و چرا انکه متافق و متزايد با حل در معاملات خود قرار دهند  
تا انکه کل هر سعه فضل و رحمت حق شاگرد باشند لعل در يوم  
ظهور حق در بيع ايد شمس حقيقت و شراي مادون او و بلو جفا  
او و نفوس خود ايشان واقع گردد لعل بدلت بيخي و مؤمن كل العالمين



**الباب التاسع والستون من الوعد والحق**

فی بیان ان انتقال شصت و شش حصه و آن هجاء شصت و شش حصه  
 الذهب عشرة الف دينار و هجاء شصت و شش حصه من الفضة  
 دينار و من مصفر لم يكن عليه شيء و من لم يكن عليه شيء لم  
 يبلغ مقدارها على عدد خروج الطلوع و من اخذ الماء خمسمائة و من  
 مثقالا مثل ذلك فان اريد ذلك من كل مثقال ذهب خمسمائة و من  
 الفضة خمسين يوتي ذلك البيان ان لو حيا و من حذوه و والدان  
 ليس الا ان ياتي من بعد لعل بذلك ينصرف من يظهر الله و يكون  
 بذلك من الشاكين **ملخص** این باب آنکه خداوند بفرموده خالق خلق و ملک  
 خود و از اینکه ملک او در نزد عین موجود نباشد از آن دانه بر آنکه  
 یکسکه و الی اینان است در حضرت دین ایشان هرگاه ملک خود  
 و مقدار آن را با بصد و جعل مثقال گذاشت و واحدی مصفر  
 به بد و منین که نوزده شصت و سیده باشد بر اینکه آن هر مثقال  
 ذهب که نوزده غوز باشد یا بصد و دینار و از هر مثقال نقره که  
 نوزده غوز است بجاه دینار ملک بیان داده شود لعل بر موم  
 من يظهر الله ان مجرد او مستغنی گشته و بر او حرف و ابر و  
 اگر چه بنی اقرب کل بخود او باشد و این از حقوق الله بوده از  
 من يظهر الله که بران سرقاف نزد او و لو الالباب مشهور است و  
 از برای منتظرین ظهور خود بران دانه لعل در اوقات حرف  
 و لرد

و ابر دنیا بد و مضطر نگردد که آن خدا و الله عباد و نماید و نفس  
 از او نخواستن که درجه آنکه در بیان هیچ عبارتی نزد خدا  
 همو بتنبوده از نفع نفسی اگر چه با خال سروری در قلب او باشد  
 و هیچ علی ابد تر نبوده بضر نفسی اگر چه با خال حرفی در  
 او باشد ندان است که باسم او کنند آنچه میکنند و بوم ظهور او  
 احیاء ملک است و در بصد و دین او تا مل کنند مثل آنکه او و از آنچه  
 از زمین است باسم همان شصت و شش اولی که در هر ظهوری باسم بی ظهور  
 ظاهر گشته میکنند آنچه میکنند و ظاهر است در این ظهور که کل  
 ظهورات نزد او و شکی است چه واقع شد بلکه آنچه ضرر منسوب  
 قبل او ظاهر گشت از مشهورین ظهور قبل قبل او ظاهر گشت اگر  
 تصدیق نکرده ضرری هم بر شیعیان او و لرد دنیا و دانه عباد  
 انساب ظهور قبل او ظاهر است و اگر کل عدالت او را مشاهده  
 شصت نیست که در اطاعت معبود خود و موافق بحق ادای تکلیف  
 خواهند نمود اگر چه در این ظهور بر خیط رضاء الله حرکت کند از فتح  
 ماعلا الارض مستغنی میگرد که بر مستظللین در ملک خود دست گذا  
 و از حقوق الله بر ایشان عفو فرماید زیرا که اینقدران برای خدا  
 ماعلا الارض بوده و هست که اگر کل در حضرت او قدم گذاوند کل  
 مستغنی شوند و از دانه شده که مقدار هر مثقال ذهب نوزده  
 غوز گردد و هم چنین فصد و هجاء هر دو با آنچه ظاهر است اموال



و اگر خواهند صرف نمایند هر یکی را بنوریه صرف شود که برایش  
 موقوفین بیان غیر فقه و نه عقل نگردد تا آنکه کل در سطح  
 عقل حق مشاکو گردند و در این حکم اسرار حکمت خدا و لو الا فله  
 کشته که اگر کسی از روی بصیرت نظر کند کل اسرار و معجزات معجزات یقین  
 مشاهده میکند و در حقیقت که هیچ اعتدال نشده حد ها و در مقام خود  
 در حقایق که میان قاف شده در ظل ما بسطی و داخل آورده اگر چه  
 از برای بخار در این حکم در هیئت و فقه امور و در نقضی ظاهر است  
 ولی بعد از جریان موقوف میگرد و اگر چه کسی بگوید بگویند آنرا  
 که نیست و محبت خود بدهد نه بخواه از او هم چنین در نه نیست  
 بخود دهد نه بخواه آنرا الا آنکه همین بیع و شری شود کل اینها از  
 برای این است که نفسی در سبیل حق مجزون نگردد در بوط  
 از اهل در حین ظهور امری واقع نشود که خلق ناکرد و در  
 نفوسی که در بیان حکم ایمان بر انضای شده و الله یهدی من یشاء  
 الی صراط حق یقین هیچ جنتی از نفسی عمل با و امر الله اعلی من شئ  
 نه و خود بدین و هیچ ناری باشد از بخا و از انحد و الله و نقد  
 نفسی بر نفسی نبوده اگر چه بقدر جزئی باشد در نزد عالمین  
 بالله و آیات و الله یفضل یوم القيمة بین النکال بالحق و انما کل من فضل الله  
**الباب الاول من الواعد السادس**

فی نظم البیان کاین علی تسعة عشر جلد یکتبی فی ثلثة الاف  
 الایات

الایات و الاربعه المناجات و الستة القاسم و ستر صوت  
 الحکمة و اما الایات و کل دلالت من الواحد الی اسم المستغاث  
 و ان یکون مع کل نفس صحیفه لولم یکن من اهل عد و الا لف غیره من الایات  
 لیكون بکلف شیء و اما البیت ثلثین حرفا و اما الایات عشر  
**ملخص** این باب آنکه هیچ شیء نزد خداوند محبوب تر از اعتدال نیست  
 حتی آنکه اگر کسی از صنی یا مالک باشد اگر خواهد در حق او اعتدال ظاهر  
 از مایه باید بر بخی باشد که صاحب سحر و اب با منتهای وقت نظر  
 نظر کند بقدر سر که شیء اولی از آنرا از احسن پاره نزدیک جانی که در این  
 چنین محبوب خداوند باشد چگونه است در مواحق که توان اعتدال  
 ظاهر کرد و ازین فرموده خداوند در نظم بیان بر اینکه از نورده جلد  
 زیاده نکرد و در کل با منتهای اعتدال و نظم و ترتیب ثبت کرد که اگر  
 کسی نظر کند در آخران یک حرف از اول آن زیاده نزدیک نداشت  
 که این قسم امر شده ولی این در منتهای مقام اعتدال است که در کوی  
 بلکه اعتدال از این هم در علم خداوند کند شش که ملاخطه اعداد خود منیر  
 شود که این قسم در حق خلق ممکن نیست بکل اینها نازل شده و نیز در  
 و در رفائی امر شده و اسم بیان بحقیقت اولیه اطلاق بر آیات  
 و عده میگرد و بر آنکه او است حجت عقلی و بینه کبری که دلالت کند  
 الا علی الله وحده و در حقیقت ثانویه اطلاق بمناجات و در ثالث  
 بقاسم و در رابع بکلمات علمیه و در خامس بکلمات فارسیه میگرد



و اما در غلط ایات در این هم مستور است ولی چون کل نتواند  
 در آن نمود و نگردد و مراد از این ترتیب این است که در یوم ظهور  
 صاحب بیان کل کینونیات مشابه با حروف واحد گشته باشند  
 و در هر واحدیت سائر باشند لعل یوم ظهور حق تواند بعباده  
 شرح حقیقت مستصنی کردند و بقرب افنده خود نزدان نیز اعظم  
 حاضر شوند بدون شئون دنیوی و دینی که ظاهر است و هر یک  
 اگر آن کل هایت حسن که شود بر منقهای اعتدال محسوب است و حق  
 اگر چه در ثلث اول ماه غیر این جاری است و در رباع بعد این  
 تغییر طعم و در ستر بعد جزو توحید و در ستر بعد مایل کوفی الکن  
 التکیه جاری و در هر یک کل ظاهر و باطن بوده و هست بلکه در هر  
 حرف ناظر مشاهده میکند بلکه در هر نقطه چنانچه آن ذات  
 اربعه است در صورت دلیل است بر مثال کینونیت آن ولی نه این است  
 که در این واحد غیر واحد دیده شود که اگر یکی مزین گردد و عشرین میگرد  
 نه اثنین سران اینکه در این واحد دیده نمیشود اما مثال واحد بلا  
 از انچه است که بقرب مؤثر خود و نیز واحد اول تواند حاضر شده  
 در اول ظهور قیامت نظر کن در بیان اگر چه امر شده که بعد شود  
 ولی کل آن سبب ظهور یک ماه بوده که در کل این حروف واحد همان  
 حیوان است نه این است که خالق غیر الله و از آن دور آن یا صبی  
 یا هیچ سوای او باشد بلکه این واحد اول خلق او است که کمالیت میکند

در صفت امکان وحدانیتی که ممکن است که در امکان ظاهر  
 شود و الا آن وحدانیت ذات لا یعرف بوده و هست و مقتضی  
 بنکر می نمیکرد و او را داخل عدد نبوده و نیست و معروض  
 بعد سر و قمره این نظم آنکه در یوم قیامت لعل کل مود منین  
 بیایان بعدایت حروف واحد محسوس کردند ولی معروض نگشته  
 بحسب نقطه و حروف حق که از هر یوم از امتحان است اگر کسی آن  
 نقطه و آن حروف را دوست داشت و بعدایت انضمامیت  
 گشت دلیل است که این نقطه و حروف را دوست داشته  
 و الا نظر کن چه قدر نقطه قرآن و حروف حق آن را مدعی بود  
 و طاعتند و حال آنکه از هر یک داخل کلیات این نقطه و حروف  
 در آن ظهور هم مثل این ظهور فرض کن و مراقب باش که بسوی  
 روشن محبوب نگری که کل بیان و ارواح آن در نزد من بظهور الله  
 حدیقه الهیت در کف او چنانچه امر و کل قوت و ارواح آن که  
 آن نقطه بیان بلی در حق کل نازل شود در رحمت حق بوده و هستند  
 و اگر آگاهی کرد حکم آن ظاهر نظر کن بین که از حدیقه هم  
 هست یا نه این است حکم واقع عند الله اگر چه در ظل هر حرفی هر ا  
 هزاران نفوس مستظللند که هر یک بامری از او امر قرآن مفتخر و معزز  
 ولی کل همان یک خیط قائم است که او را برید منزل قرآن بوده نه  
 برید عنوان تصور کن که اگر رسول خداوند یک آیه نازل فرموده بود



که کل موجودات با جمیع داخل در جمیع است که می توانست حکم دون رحمت  
 در حق ایشانند و حال آنکه احصا نتوان کرد بعضی از افعال را که  
 رسد بکل و همین قدر هم که نفوذ و حکم دون آن فرمود نظر کن  
 که چه قدر در حد خود مانده این است جوهر کل علم که بیک بله  
 زنده می گردند و بیک لای او کل فانی می گردند بحق نه بشنون که  
 تصور کنند بقهر یا تنبیه یا شئون و دیگر که متصور است بلکه آن  
 حکم حق است که موقوف آن متصور نه که بر صورت خاص کلماتی جاری  
 می گردد در غنیته ای جد و جهد خود بر او موقوفه که در یوم ظهور حق آن  
 کلمات او بر او احتیاج نگردد که کل بیان کلام ظهور قبل او است و بعد  
 عالمی با آنچه نازل فرموده از کل خلق زیرا که روح کل در قصه او است  
 و در نزد کل نیست الا شبحی اگر بر حق مستقر باشد و الا که لایق  
 نگردد نیست چنانچه اگر او را کسی افلاطون زمان باشد در هر علمی اگر  
 تصدیق نکند حق را یا بتری خواهد بخشید او را علم او سبحان الله  
 عن ذلك بلکه از برای او علم نبوده و علم او آن است که علم بخدا و رسول  
 و مظاهر و مظاهر حکم آن باشد و عارفان از اطلاق علم او  
 نمایند چنانچه در زمان عیسی ظاهر باین اسم همین قدر که اقرار  
 بنبوت حضرت عیسی علیه السلام بگوید مژگی بخشید بر حق  
 و هم چنین تصور کن نزد ظهور حق بظهور الله که اگر کل اهل بیان در  
 جوهر علم مثل او گردند مژگی بخشید الا بقصد حق باو فلتمت این

فلتمت این یا اولی العلم ثریا به تنقوت و در نظم آیات و ترتیب آن  
 بسوره از یک این گرفته تا با اسم مستغاث منتهی گردد و سزاوارست  
 که در نزد هر نفسی یک هیضه که اقل از هزار بیت باشد از شئون بیان حق  
 با آنچه متلد است و هر حرف یک بیت و با اعراب چهل حرف محسوب می گردد  
 و مثل کل بیان مثل جوهری است که کسی نزد کسی امانت گذارد و در یوم ظهور  
 حق بظهور الله اگر آن کل خواهد آمد نماید آنچه با ایشان داده قدر شئی صبر  
 نمایند زیرا که یکی بمسئله فرغ آن محبت گردد و یکی باصول آن و یکی بشئون  
 حکم و یکی بشئون عز بلکه کل آن است و باجماع باو می گردد او را شناخته  
 بایات او و احتیاط در عرفان او نگردد که بقدر همان در بار محبت خواهد بود  
 و اگر در مابین خود و خدا تامل میکنند همانانی که مابین خود و خدا با خود  
 میکنند مثال او است که در آمده شما است باو از او و محبت نگردید  
 و شناسید کسی که از برای عرفان او خلقت شده اید و مراعات نوبه  
 او شناساند خود را با اسم خود ولی بشنون دیگر بایات خود و شناساند  
 کل را که بر هیچ کسی بقدر شئی محبت نباشد گاه هست کسی در بیت خود  
 نشسته و در بیان ناظر است که رسول او بر او وارد می گردد با کتاب او  
 و چون بصبر نبوده در بین خود یقین نمیکند و فی الحقیقه داخل ناله می گردد  
 معال آنکه بیاف که بان عمل می کرده از نفس او نبوده و کتابی که بر او نازل  
 فرموده بایات خود اعظم از آن است زیرا که او را که آن حق صبر خداوند است  
 در آخرت باو که اعظم تر است نزد خداوند از ظهورات قبل که بر او نازل



موردی از مکن خود و غیب خود مثل امروز نگشته که بر روز غیب  
توانی هست که باون متدین بهین اسلام است ولی از منزل و منزل  
محبوب است چه بسیار آن اونی هزار منزلت است ولی شی  
از منزل و منزل علیه محبت میگوید که اگر بدانند راهی می شود که  
کاش خلق نشده بود که از غره وجود خود فی صلب کرد کمال  
دقت را نموده که صراط اداق از هر شی است ولی علم بان اوست  
از هر شی است والله سید کاشفی نظر بعید قل انتم عباد الله فی  
للموتون و علم میان منوط است بعلم نزول آن از اول آن تا آخر  
زیرا که آنچه در اول نازل شده طبق احکام قرآنی است و بعد  
مقادیر بیان در آن ظاهر گشته مزاین است که باول آن آخر محبت کردن  
یا باخر ناظر شده و نظر در اول نموده بلکه هر حرف در مقام خود از نا  
و نور در صقع خود مذکور بوده و هست ولی هر چه بدیع تر میگوید  
مراد الهی همان ظاهر تر است و کل بیان قول نقطه حقیقت است  
کل دین عرفان اوست و علم با و امر او والله هدی من یشاء الی صراط مستقیم

الباب الثانی من الواحد السادس

فان حکم البیض حکم الکر و مقدار ترفع حکم الکر و امر الکر عباد طاهر و ان الماء  
طهر طاهر مطهر من نفس و نفس و امیره بنفسه از امر تغییره النفس  
حکم بعضه کله و بالعکس **مختص** این باب آنکه خداوند عالم میباید  
خود حکم ما و کاسی را مثل ماء کثیر من موردی تا آنکه کلی در سعه فضل است  
او باشد

موردی  
او باشند و آنچه قبل در بیان ما یقع فیه علی منین و من نفع  
ولی هر حال دوست داشته که در هیچ ارضی نباشد که در اینجا  
عبادی ساکن باشند مگر آنکه حوضی از ماء باشد که تطهیر و  
تطهیر سهل باشد و هیچ بیتی نیست که در او حوض نباشد  
مگر آنکه ملائکه در آن عبور میکنند اگر امر آن قبل الله شود بکره میسر  
میباشد کل اهل بیان در این فضل دقت نموده که از نفسی منع نکرد  
و سر بیان حکم طهارت در این ماء ظاهر شده الا بحکم ماء بوجوید  
که هر شی قسم که یک قطره آن مدخل علی الله هست و ماء بنفسه طاهر  
و مطهر بوده و هست و در حین تطهیر استیلاء ماء بر آن شی است  
از وقوع آن شی بر آن زیرا که در آن که ظاهر است و در اول  
نظر نموده که کل تطهیر در قول الله بوده که بواسطه ماء طاهر میگوید  
و اگر در یوم ظهور حق حکم فرماید بطهارت شی مستحجب نداشته  
که قول او مطهر است نه نفس شی اگر چه ظهور او نمیشود الا با مراد کما  
دیده می شود که کل اهل بیان بطهارت حکم قبل او در ماء با مستحجب  
اجتهاد عمل می نمایند ولی در یوم ظهور آن جهان شئون محجب میگردند  
مثل آنکه امروز ظاهر است ای اهل بیان نکره آنچه اهل قرآن کردند  
که در طهارت جسد خود ماء جسدی منتهای جد و اجتهاد میکنند  
و در طهارت جسد ذاتی بماء توحید محجب میگردند که طاهر کنند  
خود را بدانکه در هر مؤادی که حب غیر الله در آن باشد طاهر نیست

کلامی در بیان طهارت



عند الله وهم چنین هر روح و نفسی و جسدی که در وقت حیات و در وقت  
و من بجهت در او باشد ظاهر نیست عند الله زیرا که حکم طهارت  
جسد بر طهارت جسد ذاتی میگردد و اگر در میان ظاهر میگرد  
نیز غیر آن که اگر غیر این بود امری هیچ ملتی از ملت نصاری در  
ظاهر جسد لطیف زیاده نمینماید و حال آنکه حکم انصاف ظاهر است  
و همین قسم حین ظهور من بظهور الله ظاهر غایب کل خود را بایمان  
باو که اگر بوی هزار مرتبه در بحر داخل شود و خارج شود حکم طهارت  
جسدی نمیشود و چگونه در این تقدسات از حق محجوب <sup>نکشته</sup>  
چنانچه امری محجوب هستند در طهارت ظاهر جسد چنین غناط <sup>است</sup>  
که عدیل ندارد و بیجا هزار مرتبه در او تصنیف می نمایند و در <sup>نگ</sup>  
تامل در این طهارت کینونیت او را مبدل میکنند از حکم طهارت <sup>برو</sup>  
نمکنند بلکه قوی مبدع بدو با نچه قلم حیا میکند که بر آن جاری گردند <sup>مستطاب</sup>  
دقت را نموده که در آن ظاهر محجوب گردید و نزار باطن بلکه هر دو را با  
صفت های کمال داشته باشند لعل در بوم ظهور حق تواند بصیاء <sup>است</sup>  
شمسی مستغنی گردید و اگر آن شمس حقیقت در آن با نچه مصدور <sup>است</sup>  
حکم طهارت نماید در هر چه که حکم شود بر کل حق است که اطاعت  
نموده عمل نمایند زیرا که انچه امری می کنند از امر قبل او است و <sup>و زود</sup>  
در هر حال مبدع و امر او است و حکم بعضی از مابعد حکم کل است  
و بجاری نمودن آن بر شئی که عینیت بر آن باقی نمانده باشد

و در وقت ظهور ظاهر میکند از اولی در وقوع آن در ماء بیک مرتبه کانی <sup>است</sup>  
اگر مانی باشد که نفس بر آن گویند آشفته باشد در وقت و الا بعین  
مائی محجوب نیست نظیر و اگر مانی شش دون طاهری او را متغیر  
کند محجوب نیست استعمال از آن و حکم طهارت از نفسی ماء مرتفع  
نمیکرد الا آنکه حکم ماء در او نرسد و از شئی طاهر اگر چه متغیر گردد  
طاهر است و اگر مخلوط بر آب گردد حکم مضاف باو غنی شود و با ما  
مضاف نظیر حایز نیست تا آنکه اعتناء بر فقراء اظهار ارتقا <sup>ع</sup>  
نمایند و الا نزد خداوند امر اقرب از لمع بصراست ولی هیچ شئی <sup>محجوب</sup>  
نزد خداوند نیست از آنکه ما را با منتهای طهارت حفظ نمایند  
که اگر علی احاطه کند که این ماء کاسی بر ارض غیر طاهری گذر <sup>نشته</sup>  
بر قلب مؤمن لطیف کوار غنی آید و اینکه بعد از تغیر حکم طهارت شده  
وجه سحر کل است و الا کدام نفسی است که میل کند بقریب بان تا آنکه  
بنظیر رسد و نزد خداوند محجوب نیست دقت در طهارت را که مؤمن <sup>است</sup>  
امر میگوید که از حد بر بان نفسی میرساند بلکه نفسی مؤمن احاطه <sup>است</sup>  
از آنکه شئی او را مستحیر سازد بلکه او امر طهارت کل از برای اینکه تقوی  
زیادت شود بر شان لطافت و طهارت بشتانی که هیچ نفسی از نفس <sup>است</sup>  
خود بشئی مکرده نگردد چگونه رسد بدیگری لعل در بوم ظهور الله  
واقع شود و گوی از او مشاهده نشود که دون رضاء او و بعد از رضاء  
خدا است و رضاء او رضاء خدا است و در هر حال سر او را است



که عود من بمواظرت و توه شاعر خود را حفظ نماید که راغبت و دین جوی  
استشمام نماید و هم چنین در سیر خود روح را چون عود منوی را  
استشمام نماید که از ریحانی محبوب خود باز ماند و مدح و ثناء  
تلا انا الماء مطهر که باز آن ربکم ان یا عباد الله فاشکروا

**الباب الثالث من الواحد السادس**

و ان الله قد حکم بان یمنوا عباره فی کل مرتبه من بدین حق <sup>باب</sup>  
انکه آنکه در این ظهور چون واقع شد آنچه واقع شد و کل از برکت حکم  
رسول الله ص با این نعمت منقطع بوده اند و در حق صبد حکم را حیا  
شدند آنچه ظاهر است از این جهت امر شده در بیان که هیچ بران  
ساکن نگردند الا آنکه در آن محل تلطیفی بنا کنند بخوبی که اگر بوی  
مستلا کرده تواند عینهای حله تلطیف علی نماید در دین بیان زیرا  
که در آن بقدر یک امر شده در تلطیف در او امر دیگر نشده و فی شده  
که کسی شیء را با نقض ظاهر فرماید با آنکه احتکال او را او دانسته  
باشد مثلا اگر کسی بنای عمارت کند امر و از احتکالی آنچه در آن ممکن  
نرساند هیچ انی بران شیء نمیکند بر مگر آنکه ملائکه طلب نعمت میکنند  
از خداوند بر او بلکه در آن بنا و هم طلب میکنند زیرا که هر شیء  
حد خود و وصول الی مایشقی در حد خود را نمیدارد و همین قدر  
اگر کسی مقتدر شد و در حق او ظاهر نکرد از او سوال می شود  
اعل اگر بوی شمس حقیقت در ظهور اخوت بر کند بر بار صنی مشا

طاعت خود را از عود منوی بخود نماید و امر شده بر این دین  
ابوابیکه مایه تعلق هر مقامی است بخوبی ظاهر سازند که انسان  
طویل تواند بلخفص راس خود داخل گردد و در هر یوم هر شانی که  
با و ن مرتفع می گردد معاند لایق است که ظاهر نماید اعلی در یوم  
ظهور حق شیء که سبب خزن گردد در ملک او مشاهده شود زیرا  
که عزات ظهور قبل و آنچه بر او گذر شده از سنین باید در یوم صیانت  
ظاهر گردد و در ظهور من ظهور الله خداوند عالم است که در هر حد از  
سن ظاهر فرماید او را ولی از صبد ظهور تا عدد واحد و اربع باشد  
که در هر سن ظاهر ایمان بخوبی ظاهر گردد از کل خلق که بعد از او  
دیگر نتوانند اظهار عزات ظهور قبل نمایند الا بظهور بعد از  
در این ظهور هر کس بود مشاهده در این امر نموده که عزات هر  
و در ولایت و هفت و سال را نکند از عدد باب بخا و ز نماید  
و اگر عود من نکشت با اظهار عود وجود خود خود بنفسه محبت ماند  
ولیکن در ظهور حق منتهای سرعت نموده که امر الله اسرع است  
از هر شیء و در همین استماع ظهور که علی مایه عزات بیان را  
نموده که اگر قدر محله فصل بهم رساند عود می گردد کل آنچه کرده و است  
کرار او مقبول شود الا آنکه در عود بعد ظاهر شود بقیل الله مایه ای حکم

**الباب الرابع من الواحد السادس**

ما ازین الله ان لیکن علی قطع الخس غیر حروفنا البیان و ان طالع علیه



**مفصل** این باب آنکه همین قسم که خداوند عالم جوهر از هر شیئی خد  
میفرماید که لک در ظهور حرف ها و جواهر ارض را اخذ نموده  
و در جرد و جواهر از داده و بر آنکه اشراق این کلمه بر این جرد  
خمس از بر ظاهر گشت تا مواضع دیگر بلکه از این قطع بقطع  
دیگر سربایت کرد همین قسم که انفسی در این اراضی سبیل هدایت  
انفسی شدند همین قسم هم در اراضی اموال الله نزد او و لو العلم ظاهر  
و در پنج مراتب توحید افتد اهل ان سراج الی الله هستند  
در ارض فاء مظاهر توحید ان لا اله الا هو در بر ایاه افتد  
عشرین میگرد و در عین مظاهر توحید ان لا اله الا انا در افتد  
مقدسین و در الف مظاهر توحید ان لا اله الا الله در افتد  
موجودین و در جلاء مظاهر افتد مکبرین و در عین مظاهر  
مظنین در بر ایاه لا اله الا الله خلق کاشفی با مر مستغنی از  
در هر ارضی کل این مراتب ظاهر بلکه در هر دره و در حکم ظهور  
و ایصال مدد از عبده تا آنکه اهل ان توانند بر جوهر کلیمه صعود  
عنایت و عینات خمس در اسماء خمس و جرد و جواهر هر یک انسان  
تعبیر میگرد که اگر کسی بظن کند در کل ارض حضور جواهر را در این  
خمس ملاحظه میکند و این حکم مستقر است الظهور من الظهور  
ان وقت از محل اشراق مبدی میگرد زیرا که در ظهور مرقا  
مکه مبدی اشراق اراضی گشت و در ظهور بیان ارض فاء  
خداوند

در ارض فاء

عالم است

عالم است که ان شمس حقیقت از کدام افع ارض ظالم گردد این  
جمله است که حکم شده که بر این قطع بقدر داده ما کما یجوز الله فانه  
که اگر قدرت مشاهده و گشت هر اینه امری شد که از فوق ماء  
الجد و در بقدر بران ان الماس مرتفع گردد که علم نفسی بران غیر  
شیء محبوب محیط نگردد و حال که در مرقه این خلق صنع است  
اکوان لقا و الله و ثواب یلک نفس بر این پنج قطع افضل است  
از عبارت دوازده هزار سال اگر در اغان بحق مستقر باشد  
و اگر در ظل اخذ خلایق و هو فاء ممکن بود که سور کل ان یافت  
کرد هر اینه امر الی جاری و گشت که صیقل جواهر اراضی همین باشد  
از کل ارض و قطعی که محل اشراق ظهور الله شده مرتفع گردید بر کل  
و این قطع مرتفع نمیکرد و الا آنکه قبول عبده از برای قطع من ظهور  
نموده و الا خلق نمی شد این است افتخاران بر کل ارض جنبه نفوس  
اگر اختیار قبول ایمان باور نمیکردند خلق نمی شدند در هر شان  
سائل از فضل او بوده که آنچه سزاوار بود و اول است بر کل ممکنات  
اشراق می نماید که مدد کل از او است امر و نظر کن در قرآن که  
خبر قدر نماز واقع می شود کل در ظل اقیوا الصلوة حشر میگردند  
و از او مدد میگردند و اگر کل ماعلی الارض هم متعل می شدند این کلمه  
حاوی بود بلکه اگر قیامت این ظهور بر پا نشده بود الا  
خداوند مدد میداد مصلین را و انقطاعی از برای مدد او نبود این



علو امر الله وسمو حکم او که کل بان مهندی میگردند و آن  
 در مقام خود مثل شمس در نقطه زوال مستقر است و هیچ  
 شیئی را خداوند خلق نفرموده اگر از جوهر علی که مقترون  
 با عمل کردند و هیچ علمی بقیت که علم مجرد عامر و لحاظه مشغول  
 حاصل فرموده بر او الیوم جمع کل سببها را که در حق مؤمنان <sup>نعمتی</sup>  
 او علم است نظر کن مؤمنین بقرآن بگویند <sup>آنکه</sup> این کتاب الله است  
 شده اند و مادیان آنها ان کل ما علی الارض بعدم علم دون موه من  
 گشته اند و همین قسم در مظهر حقیقت مشاهده کن در موه <sup>عالمی</sup>  
 یکی جان میدهد از برای او بگویند و یکی بر او گردانیده و غیر حق  
 این نیست که محصل علم و کمال در صورت انسان هر دو بظاهر <sup>هستند</sup>  
 مثل حق را مثل شمس فرض کن و مثل مؤمن را مثل مرات همین قدر  
 که مقابل شده حکایت میکند از او و مثل غیر مؤمن را مثل غیر مؤمن  
 که هر شمس بر او مشرق کند امکان شکلی بر او نیست این است که از جانب  
 فضا صید دهد و آن بر او میکند آنچه میکند ولی اگر خدا خواهد آن سنات  
 هم مرات کند مقتدر است و لحظه بنفسه باطنی شده که اگر میخواست  
 بلور شود هر این خداوند او را خلق میفرمود بر صورت بلوریت  
 حینا آنچه در آن روز آنچه سبب ایمان موصوفان گشت بعینه همان  
 سبب هم از برای او بود ولیکن چون محبت بود همان سبب محبت شد  
 حینا آنچه امر و ظاهر است که مقبلین بحق بیلان مقبلند و محبتین  
 همان

بجهان محبت و همین قسم در ایوم ظهور من بظهر الله فرض کن  
 که آنچه شیدیت در امکان هست یا بعد منکون می شود باو  
 اگر چه قبل از ظهور در بلیت خود که میوه باشد بلکه قبل از ظهور <sup>ظاهر</sup>  
 در کوه از برای پیش میگرد که همان وقت مدد کل از او بوده  
 آنچه که بوده از ظهورات قبل او است و آنچه می شود از ظهورات بعد  
 او است و آن شیئی واحدی است که مثل آن مثل شمس است که اگر با کمال  
 طالع گردد و احدین آن است در صقع ابداع و اگر غار گردد و احد  
 بنفسی است در علو اختراع و کل بطنیا او مستند از عالم افنده گرفته  
 که هر هر وجود در آن مشرق تا حد چهار که منتهی الیه ظهور فیض است  
 منتهی گردد و الله بیکر و غیرت از عنوان من نشاء و غیا از کان و افضل عظمیا

#### الباب الخامس من الواحد السادس

فی حکم التسلیم بان یسلن الرجال بالله الکریم و یحییون بالله عظم و النسا  
 یسلن بالله الهمی و یحییون بالله اجل <sup>ملخص</sup> این باب آنکه جوهر کل و آن  
 در مظهر تکلیف ظاهر و خداوند عالم از آن نازل بطنیا بیان نموده و آن  
 اول بجزه ایت که تکلیف گفت خدا را در ملکوت سموات و ارض و عا  
 و خداوند جواب نازل فرموده که آنچه طیران کرده اعظم تر است  
 که بیاوان آن که توانی وصف کرد یا در موه و از این سر بحثی <sup>آمد</sup>  
 در بیان سلام بتکلیف بر خدا و جواب بدو که تعظیم او کرده و همین  
 در او لوالد و آن بالله الهمی و در جواب بالله اجل کل ملاقات <sup>کنند</sup>



نیکو کرد و مقرر آن است که اهل ایمان ظهور من ظهور الله نمایند که اقرار  
 کنند که بعد از خداوند او است که او تعالی که بریت و اعظمیت و اجمالیات  
 و اجلیات را بدیع از اینکه وصف کرده نشود و غایت کرده نشود و شای  
 کرده نشود و تعجب کرده نشود اهل قاطین بقول خود توانند که اقبال  
 بان شمس حقیقت عذره و هم چنین در کل اسماء و امثال و این حقیقت  
 واحد در حوله نفس <sup>خود</sup> متحرک حیات اگر بظن دریده و زان کنی و مینی  
 که کل ظهور اسلام از او بوده و همین قسم اگر بر عود نظر کنی جوهری را  
 در حوض آخر مشاهده میکنی که دیده نشود در آن عود که نفسی بد اگر  
 چه بظهور رکن تکبیر ظاهر بود و مدد دل بر تسبیح بود و فواید  
 او و همان بود که اظهار علوم خود صغیر مدد آن از همان نقطه قرار  
 بود زیرا که آنچه تظن میکرد راجع بان می شد اگر چه از وزن آن مظهر  
 بین بدی و الله بود ولی او کل مدد آن او بود و بظهور عقل او و هم  
 در ظهور بیان تصور کن که کل آنچه هست از او است و وقت کرده  
 که بر او و بر بنیاد بلکه از برای او نشود و بر او این همه که امر شده که  
 نفسی نفسی را محزون نکند از برای آن نفسی است و کاسای را حیرت  
 که نقطه حقیقت در حق افاضات را می نماید ولی چون در لیل الیل  
 چشمها از بند او را اهل کل بیگانه و محزون نشوند و کل بوا <sup>سطه</sup>  
 آن در بحر وجود سائر متون تا بوی که <sup>مختار</sup> نشا ساند بخلق خود  
 می نماید که من همان صاحب بیانی که امر و کل با حکام آن عمل می  
 کنند

و اینکه کل مردم قیامت در ظلال نار الله غیب شوند و اهل  
 الا من شاء الله از این جهت است که می بینند بر شده سورا  
 وارض و ما بینها از او امر قبل او و چون از ابران هیکل معین  
 او نظر میکنند محبت می شوند و اگر سید همان هیکل نظری کنند  
 محبت غلبه شوند همین صلواتی که امر و برین که احصا غیب  
 عود مستظلمین در ظل او را در صدد امر نظر کن در کتب که هر کس  
 که قلم حیا میکند از ذکر آن و همین قسم در بیان بین و همین قسم  
 ظهور من ظهور الله مشاهده کن تا آنکه محبت از شمس حقیقت نگر  
 و در بحر کثرت محبت از سر وحدت مگر کسی امر و نظر کن در اسلام  
 که آنچه مسلمین می کنند باسم دین رسول الله ص میکنند و در شمس  
 حقیقت که صله اسلام از قول او است قدری تفکر نموده  
 که چه گذشت بران نه این است که آنچه گذشت بر مردم  
 محبتی باشد بلکه اهل حق از زمان منحصر بود بمو منین با <sup>مختار</sup>  
 و کل مو عود بودند باسم آن حضرت و وصف آن و خدا را دانست  
 که چه درها باسم علی ع اظهار دین او را می کردند و این شمس <sup>حقیقت</sup>  
 بر و این هفت و بروایتی نه سال اظهار حق آن را که می توانست  
 می نماید و هم چنین نظر کن در ظهور من ظهور الله که در وقتیکه آن  
 می گردد کل مو منین بیان در زمره ایمان خود و انتظار خود  
 ثابت و قائل اند ولی بجز ظهور اگر هیچ نفسی از ایمان با و محبت <sup>نشده</sup>



صدق ایشان ظاهر و الا اقرب از الح بصورت حساب و منشور  
میگردند زیرا که آنچه دارند در بین خود از ظهوری قلی و است متناهی  
دقت را نموده که در آخر هر ظهوری بار نقاع آن ظهور از صلبه  
محبوب نگردی که این است جوهر هر علم اگر توانی درک نمود  
والله بصیر علی الذین هم اموا بالله وایاته و هم با جنانه یوم القيمة <sup>نور</sup>

الباب الساری من الولع الساری

و حکم محول کتب کلیه الاعمال الشریک و نفسی فی ذلک الامر <sup>محلی</sup>  
این باب آنکه نزد هر ظهوری همین قسم که کینونیات باشد و ارواح  
و انفس و اجساد بدیع ظاهری شود همین قسم اتماری که از این  
اجتماع محبت ظاهر میگردد جوهر آن است که قبل ظاهر گشته  
که اگر ارضه یا ارواح یا انفس یا اجساد ذاتی آنها مسترد <sup>شوند</sup>  
فی الحین موت ایشان را درک میکند کدام موت غیر محبوب <sup>است</sup>  
که از حکم دون ایمان عظیمتر باشد منظر کن بین بشمارتین  
مسلم مسلم میگردد و حال آنکه همین شمارتین در زمان عیسی <sup>بود</sup>  
و امروز و چگونه حکم اسلام بر آنها عین شود و همین قسم است  
این ظهوری و ظهوری من بظهور الله جانی که در صلبه امریکه اسلام  
بان منعقد است در هر ظهوری این نوع بدیع گردد چگونه <sup>است</sup>  
در شئون ماتیقرع علیه ان از این جهت است که امر شده بود  
محول کتب الا آنکه در اشبات امر الله و دین او نوشته شود نظر کن

از یوم ارم تا ظهور رسول الله ص در کتب سماویة اگر چه کل حق  
بوده و من عند الله ولی نزد ظهوری فوقان کل مرتفع شد و حکم  
غیر حقیقت بر حق عین با آنها در فوقان نازل شد و هم چنین <sup>نزد</sup>  
هر ظهوری نظر کن در جانی که کتب منسوبه الی الله در نزد <sup>ظهور</sup>  
حکم بر ارتفاع آن شود چگونه است حکم کتب خلق که نزد آن کتب <sup>شکست</sup>

در مراتب بالنسبة الشمسی که با دیده می شود من بظهور الله مینویسد  
بکل کلمه شمارتین را با هم خرد و او است جوهر کل دین که اگر <sup>نفس</sup>  
نان نرسد و فی الحین مؤمن با و نگردد آنچه در بیان مالک شده  
هو میگردد و همین قسم در نزد ظهوری بیان تا یوم ظهور <sup>الله</sup>  
اذا انقطع و آنچه در ظل او مستدل بر او شود اتمار این جنت <sup>نیت</sup>  
است و آنچه در حدیث رسیده که شیعیان ما در یوم ظهور حق متعل  
می شوند آنچه متعل می شوند این است عراده حق چنانچه حق ظهور <sup>رسول الله</sup>

در غیر مؤمنین با و همین حکم بود اگر چه آنها مسترد <sup>بوده اند</sup>  
با آنچه من عند الله بر عیسی نازل شده قسم بذات مقدسی که شریک <sup>تلاوت</sup>  
برای او نموده و نیست که در یوم من بظهور الله ملک امیر از آیات او را  
مؤدنه اعظم تر است از کل بیان و آنچه در بیان مرتفع شده زیرا  
که از هر حکم ایمان بران تالی می شود اگر چه بنفیس امیر واحد باشد  
و بر غیر او عین شود اگر چه با علو درجه علو بیان رسیده باشد الا  
آنکه راجع شود الی الله ای اهل بیان محبت غانده اند و حق بدیع



خود بر ظهور من بظهر الله و محبت عاقله مثل آنچه اهل  
فرقان مانندند که بارزاق قبل او مسترزق هستند و  
بلرزاق بدع او محبت که این است جوهر کل علم و عمل اگر تائید  
نمک نمود و الله یهدی من یشاء الى صراط حق یقین

الباب السابع من الواحد الثاني

فما الشكاح وعدم جواز المهر ان يد لاهل المذاهب على اکثر من جنس  
و تسعين مثقالا من الذهب لاهل القرى جنس و تسعين مثقالا  
من فضة و لا اقل من تسعة عشر في كلتيهما و لا ينبغي الصعود و لا  
النزول و لا واحدا و احدا بالعدد و لا بنفس الواحد و يرفع الا بقطاع  
و يثبت الا فتران بعد الرضا بکلمة دين کرمها کلمة الله **ملخص** این  
باب آنکه خداوند عالم از خود و فصل خود مرتفع فرموده در بیان  
حدود انقطاع را تا آنکه بر هیچ نفسی از برضای خدا از برای او  
آن برای او وارد نیاید و برضای او و مرتبه و کلمه که دلالت کند که  
او بوده از برای خدا و هست و ماضی است بحکم او بطوریکه در مواقع  
مورد مفصل ذکر شده که مختصر این است که اگر بگویند این امر را  
اننى انا الله رب السموات و رب الارض رب كل شیء ربنا و رب  
ما لا یروی رب العالمین بالانچه مقدر شده از خود و در همین قسم این  
طرف و در وجهی که بر لوحی و شاهد باشند بر آن از شهداء از طرف  
از عیش و او اگر از برای او باشد حکم اقتران ثابت میگوید و خداوند

حکم فرموده از برای اهل مداین که مراد اهل شهر باشند و نبود و  
پنج مثقال از ذهب عدد الله فوت آن و اقل آن بر موزن مثقال <sup>علمه</sup>  
واحد و در ترقی و تنزل و احدا و احدا من به شود یا نقص شود که آن  
پنج حد بخا و بر نمیکند که اولیت واحد باشد و ثانی دو واحد  
و ثالث سه واحد و رابع چهار واحد و خاص پنج واحد و در  
بهین قسم در فضا مقدر شده من عند الله که بفوق آن اگر کف  
ویرا می باشد باطل میگوید و بکثر از آن اگر قدر عیش و عیش  
باشد باطل میگوید و این قسم امر نشده تا آنکه کل مکافین در فصل  
و سحر و رحمت حق باشند و اموال خود را از سبیل دیگر در این موا  
صرف نمایند اگر الوف الوف بخشد بر یکدیگر باسی نیست یا صورت  
در مواقع اقتران خرج نیست بر آن این نوع حکم شده که کل در  
مقتل و رحمت حق باشند و نظر کنند با آنچه که حلیت اقتران بر آن  
می شود که کلمه الله باشد لعل در یوم ظهور من بظهر الله از مرآت این  
که مدد علی الله هست بخا و بر نمایند که اگر کسی در حق ظهور او ایست  
با و بیاید و بر او کعبه الله گوید باطل میگوید و حکم او آنکه آن روز با  
او ثابت شود آنچه می شود از مواقع دین چنانچه کل ملل چنان کما  
می کنند که الله میکنند آنچه میکنند و لحان برای خدا اگر بود جز او بود  
می شد و همین قسم در اسلام اگر کل بر ظهور انچه از برای خدا  
می کردند چگونه باطل می گشتند و هم چنین در نزد ظهور <sup>حقیقت</sup> عیش



اگر کسی عملی را عملی بود و خوف از مرگ او نمی شد کل که می بینی که  
 میگویند لله میکنیم یا آنکه ایه و ان صلوات و تسبیح و تحمیل و عاق  
لله رب العالمین میخوانند عند الله کار بند و الا حکم کردن لله در حق  
 ایشان عیش و بلکه بر هم خود را برای او میکنند ولی برای خود  
 آنچه میکنند این است که کل اعمال بر زبان همین قبول میگرد و باطل  
 میگرد و اگر در میان الرحمن ظهور کل عمل کنند لله عامل اند لله رب  
 که در ظل مرات او مستقر اند عند الله مقبول میگرد و عمل ایشان لله  
 در نزد ظهور من یظهر الله اگر از برای خود لله کرده اند و لله  
بین الحق و الباطل ثالث هر کسی از برای او کند در ظل لله مستور  
 میگرد و هر کسی از برای غیر او کند در ظل حق مستور میگرد ولی در حال  
 کل طاعتند حول این مرات مثلا آنچه که امت عیسی میکنند بکمال خود  
 از برای خداوند می کنند بواسطه عیسی که از زمان مرات عدل لله  
 بوده ولی چنین ظهور رسول الله ص اگر از نصاری کسی ایمان با لله  
 او برده اند بود که از برای خدا عامل بوده و الا کذب کل عند الله ظالم  
 گشت بچیزی که نزد رسول الله ص ظاهر گشت و بر اعدان از آن  
 لوم و لا یزال از برای او تغییر می بنوده و نیست و شهادت بر شی  
 بشارت قبل از شهادت در او از کوی سوز و موصوف باین وصف  
 مظهر و میگرد که مشیت اولیه باشد که در هر ظهور ماستهدا و  
 ماستهد خداوند است و ماستهد ذات غیر او کسی عالم با و نیست و

لوم و لا یزال شاهد بر کل شی شاهد بر کل شی بوده و قبل از  
 او لله احد کیف هو لله سبحان الله عما انتم تشبهون و هیچ شی  
 سبب نجات نمیکرد و الا آنکه کسی در لله صاف باشد و همین مشور  
 سبب احتیاج نمیکرد در مکر آنکه در نزد نفس خود بکمال آنکه از برای  
 خدا است عجب کرد و الا هیچ نفسی نیست که عاقلین خود و خدا  
 بخواند که عصیان او را کند بلکه کمال میکند که لله است و حال  
 آنکه در لله بوده از این جهت است که باطل میگرد و اعمال آن  
 کن در نزد ظهور من یظهر الله که کل عاملین از برای خداوند در دنیا  
 بحیث آیات لله عامل شده اند و از زیر هر که همان جهت هست  
 چگونه می شود که از برای او عامل شوند چنانچه در من یظهر الله  
 بکل اهل فرقان همین قسم گفته شد و الا آنکه از برای خداوند لله  
 قصد می کند و آنکه بود فی الفور قصد می کرد این است که در نزد لله  
 خداوند عالم امتحان میفرماید عباد خود را که بشناسند خود را  
 بخیر ایشان ایمان برای او کرده اند یا غیر آن کرده اند چنانچه نزد لله  
 رسول الله ص شناساند هر نفسی که در انجیل مدعی بود که از برای خدا  
 بدین عیسی عمل میکند و همان قدر که داخل اسلام شدند از لله  
لله عامل بوده اند و متدین بدین عیسی و عیساوی آنها از برای خدا  
 عامل بنوده اند و متدین بشریت عیسی روح لله مدین بنوده و الا  
 خداوند عالم اعراض از آن است که کسی از برای او عمل کند و بطل







از برای جود و احد کنند یا از برای مؤمنین بیان که بسبب نسبت  
بسی و احکم الله بر افاضای او می شود زیرا که ان ایست که عبد مایه  
خود و خدا توجه بان میکند و مشاهده جمال الله در قوای خود  
و کند و قصد الله میکند هر عمل ان ایست که از من مظهر<sup>الله</sup>  
بوده در افنده کل قبل از ظهور او و او را ابریزد و مثل شمس  
در هوائ است نزد شمس سماء زیرا که بخور حقیقت ظاهر ان  
بر وجه عبودیت بر افنده کل ممتلی میکند و کسوفیت ان بر ایش  
افنده ممتلی میگرد که در افاضه عیش شود الا الله و حقه و حده  
که اگر این نباشد چگونه می شود که عبد مابین خود و خدا می کند  
و مظهر حقیقت ان او متول میکند زیرا که انچه مابین خود و خدا<sup>می کند</sup>  
شیخ ابر حقیقتی است که از ان شمس حقیقت در او مشرف شده مثلا  
اگر رسول خدا شطون نفرموده بود که عمل کنید هر این که کسی عارف بود  
که عمل کند به اگر کوئی بمباره دیگر می گفتند در همان نظر کن که انهم<sup>ن</sup> با رسول  
که در ان ظهور معصوم بوده تا آنکه منتفی شود عبودیت که بدین از برای ان  
بنوبه یا اینکه از ان بطرف منتفی شود مظهرات بعد که ضایع از برای  
اونست مثلا چینی که نفسی مابین خود و خدا بر نقطه بیان حرم  
وارد می آورد ان ایست که مابین خود و خدا بان عمل میکند و قصد<sup>الله</sup>  
میکند ایست که از شمس جود او در او ممتلی شده و در مظهر<sup>الله</sup>  
بعد چون یقین ندارد محبت میگرد و در مظهر قبل از کوئی ایست

بواسطه رسول الله ص هست بقصد حق میکند زیرا که خداوند  
این نشیند و ندیده و در این ظهور ظاهر نشده نظر کن در قوای  
در حین اقتراش و نفسی که الله عمل میگرد مثلا سید الشهدا<sup>ع</sup>  
چونکه از برای رسول خدا میگرد از برای خدا بود ولی انکه بر ان  
حضرت وارد می آورد پیش خود الله میگرد و حال انکه لدون<sup>الله</sup>  
بود و ان ایست که او مابین خود و خدا در او غی پیدا الا الله را  
در انوقت ان حضرت ابر تکوین ان ایست بود در حقیقت خدا<sup>ص</sup>  
که اگر کشف عطاء می شد می دید که انچه خود الله میکند با او می کند  
و از برای او اگر چه محبت بود و بر او کرد کل این بطول از برای این<sup>است</sup>  
که اصل بوم ظهور من مظهر الله پیش خود نشسته که هاله می کنیم  
انچه می کنیم که این اید که شما توجه با و میکنید الی الله شیخی است ان  
شمس جود او در ابر کینونیات شماها که از ظهور قبل او ممتلی شده  
و در مظهر بعد اگر تقابل بهر سانسید از برای او خواهید بود چنانچه  
قبل از برای نقطه بیان بوده اید و الا مابین خود و خدا از برای  
خدا نکرده اید زیرا که خدا و ندانم فرموده که انچه از برای من کنید  
راجع من نمیگرد الا انکه از برای او کنید زیرا که ممکن نشوند در ان<sup>مورد</sup>  
ذات از انرا بلکه اگر در انکند مظهر او را در امکان خود در ان<sup>مورد</sup>  
ظاهر در این مظهر را مثلا و متنی که نفسی که او با مابین جیل شد  
مابین خود و خدا نظر نمود امری را و حکم نمود و همان مابین خود



و خدای او که او بان صعود نموده ایست که بظهور <sup>هین</sup> عیسی  
کینویت در او است که چون او را شناختن این نوع نموده که  
اگر می دانست که این همان نقطه فرقان است در ظهور انجلی  
که ایزد در کل مسلمین است که با توجه الی الله میکنند از او بوده  
هر آینه راضی می شد که بر قلب او خطور کند و چگونه حکم کند  
چنانچه در شب و روز مابین خود و خدا بر رسول الله ص <sup>السلام</sup> مقرب  
هست در یوم من بظهر الله هم همین قسم کل مؤمنین بیان <sup>میشوند</sup> میسند  
که پیش خودشان میکنند که الله میکنیم ولی بدانکه می کنند شمس بگویند  
ایات است که مثل باضا مقرب بخدا شده اند و در انفسی ص <sup>عجل</sup> شده  
و عنیداند که اگر بداند هیچ ناری از او باشد تر نیست که کسی بر  
محبوب خود کند انچه بر غیر محبوب خود روا دارد و حال آنکه  
از اول عمر تا اخر عمر بان ایست که در او است از محبوب کند انچه  
میکند اگر از برای خدا کند بین چقدر امر عظیم است که اشتها  
که واقعا الله میکنند در افاق که از برای خود و عطا هر امر او با <sup>صشد</sup>  
و در انفسی که بلایا تیکه ان حروف واحد فرقان در انضا معتقی است  
میکنند ولی چون از سر امر محبتند این است که درون الله واقع  
می شود در این ظهور که اگر الله بود فی الواقع تخلص در ظهور <sup>بدع</sup>  
از شمس حقیقت می در زید بلکه انچه در امر از ظهور <sup>است</sup> میسند  
که در ظهور بدع حکم الله در حروف انضا نمیشود الا آنکه داخل این <sup>ظهور</sup>  
کردند

کردند نظر کنان یوم ادم تا ظهور بیان و قبل از انرا هم و بعد را هم  
مثل ان بین هیچ تسع تسع عشر عشر آن بر خلق ننگ شسته مگر آنکه  
کتاب من عند الله بوده که با و متدین بدین او بوده اند و در ان <sup>ظهور</sup>  
عاملین با و الله عامل بوده اند اگر عمل با انچه در او بوده طبق ماز  
منیمیکردند اند حال نظر کن تا ظهور فرقان که کل انچه الله میگرداند  
بان کتب حکون و لدون الله شده که اگر الله بود که بدین ایمان <sup>میشوند</sup>  
داخل می شدند و همین قسم در ظهور من بظهر الله بالنسبه  
ظهور بیان مشاهده کن که اگر کسی در بیان الله باشد ظاهر غیبت  
الله بودت او ن مگر آنکه از برای حروف واحد باشد حکم عابث  
در شیخ شیخ در صقع خود حکم واحد واحد بر او جاری میگرد  
که در یوم ظهور من بظهر الله کل بیان یک واحد یعنی عدد است  
که با واحد راجع می شود با واحد بلا عدد که همان نفس من بظهر الله  
باشد و بعد حروف من با و معتقی میگردند و بعد واحد اول متکثر  
می گردد تا یوم ظهور انجلی من بظهر الله که در حین ظهور او کل باید  
یک واحد باشد که در او دیده نشود الا واحد بلا عدد که نفس او با <sup>شد</sup>  
چنانچه امر و در کل مؤمنین بقول اشباح ان واحد اول است که <sup>منفی</sup>  
می شود بحروف من و از او منفی میگرد بر رسول خدا نظر کن در سر <sup>وجود</sup>  
و حکم شمس مرا ترا حکم شمس حقیقت مکی و حکم مرایای بعد از مرآت  
حکم مرایای بلا فا صله مکی از انچه تراست که کل در تر ظهور



حق بقیست نتواند صحتی شد همین قسمی که مضمون و مورد  
 با ایشان رسیده عیایا که تقدم بر آنها جسته همین قسم در هدا<sup>ست</sup>  
 مثلا نظر کن اوست نفس بتو را که اگر خود بنفسه بقیست <sup>چون</sup>  
 نتواند هدايت او میدی شد چونکه در رتبه و واقع کشته اگر  
 چه در این رتبه هم اگر ناظر شود بمبدء امر فی الفور میتواند و اما  
 ان نظریه را و نسبت ظهور با و ان از برای او صعب است مگر آنکه راجع  
 شود بمبدء توبه خود و ان عالم بمبدء توبه خود تا که درستی شود  
 میتواند کلام ابواب هدی را بفهمد و کم از ان منتهی شود تا آنکه  
 بکسی رسد که تواند کلام ائمه را بفهمد و از ان کم کم ترقی کند تا آنکه  
 بکسی رسد که کلام رسول ص را بفهمد و انوقت بمبدء افند<sup>کرد</sup> وارد  
 که تواند کلام الله را بفهمد همان کلامی است که بر رسول که وارد<sup>میشود</sup>  
 فی الحقیقه خاص میگرد و علوی رسالت او در نزد او ان کلامی میگرد  
 ولی برای بقی اگر بوی یک کتاب نازل شود که خاص از برای نفس  
 حقیقت نمیکرد زیرا که این هم حجب واسطه و دارا بوده  
 که تا حرق نشود نتواند در نشود چنانچه ظاهر است در این جیل  
 ماکو که در هر شان آیات الله نازل میگرد ولی بر سگانا و غری  
 مرتب نمیکرد که اگر کشف عطا و مجز حجب که نفوس واسطه  
 باشند شود فی الحقیقه در قطع خود مؤمن بالله و آیات او میگرد  
 چنانچه جوهر کل وجود در حقیقت استماع مؤمن می گشت با ان معنا  
 و ارتقای

خدا  
بر سعه

و ارتقای که در کینونیت او بود که مقدر با کل نتوان در گ<sup>کرد</sup>  
 چگونه بشنود دیگر رسد این است معنی ما یضرب علی قلب<sup>است</sup>  
 افضل من عبادة المقلین زیرا که ان نفس با ان جوهر میگرد  
 معین نزول آیات خاص و خاص میگرد و اقرا بوجدانیت  
 خدا میکنند ولی ان نفسی که هزار واسطه نفس با او میدی شد غیر  
 استماع صدک نمیکرد بلکه عقل نمیتواند مؤثر بکونه که ایمان او بر  
 با بعد از ایمان تواند عمل مؤثر با و ای شهدا بیان محبت نکشته در رتبه  
 ظهور که مثل شما ها همین قسم است که در کشتن بواسطه ماکا هادی  
 عرفان کلام حقیقت را غوره اید در رتبه ظهور با و ان او حیا مؤثر  
 که ان غور ان مستبعد نکشته اگر مستقر بیکرید که کل کینونیت<sup>است</sup>  
 و اعمال اصل بیان نزد او مثل حدیقه است در کف او بقلبه کشف  
 عیایا که کسیکه را با کینونیت شما ها را ان ظل الله بیرون نمیکرد  
 لدون الله میکند بجزی که محبت می شود ان و چگونه حال اعمال شما  
 نزد او فاشتفکون فی خلق افند تکم ثم علیه تستدلون کل این بیان<sup>است</sup>  
 ان برای این بود که اقرار خدا الله شود نزد ان الله که اگر غری<sup>ملک</sup>  
 مرتب شود الله باشد کوباریده می شود که حین ظهور<sup>الله</sup> ظهور  
 که کل مابین خود و خدا الله میکنند و حال آنکه اولد و ان الله در حق  
 ایشان حکم می کند الا کسیکه ان برای او کند که او الله عند الله کرده  
 و هم چنین در میان او کسی ان برای خروف واحد کند الله کرده



تا صفتی شود حکم از آنکه اگر از برای حرفت و احد کلمه الله گویا  
 شود بیکم از آنکه اگر از برای ارتقاء بیان است که میگوید در جانی  
 در میزان نافرمانی که بعضی خاص منقطع نشد از مظاهر امر انجیر آن  
 او امر شده الله شده ولی از عین انقطاع انجیر طبق او امر افتاده  
 الله شده مثل علمای فرقان که کل طبق کتاب الله و آثار رسول  
 و اعتراف هدی و ابواب هدایت عمل نموده در انچه ظهور هم تا صفت منقطع  
 نکشته انجیر شود با و الله است ولی بعد از انقطاع انجیر طبق  
 شود الله هست از حروف و کلمات و از نگاره لعل در یوم ظهور  
 مقامات برانید بعد از انچه هدایت افشا مهندی گشت همین قسم که الله  
 ثابت نمیکرد الا انکه ان حق رسول الله باشد و همین قسم  
 صبر گرفته تا انچه او امران صفتی کرد و الله صدق نمیکند الا انکه  
 از برای مظاهر امر او کرده و هر کس مطابق انچه در بیان است  
 عمل کند شیخی از حروف بیان میگوید تا صفتی شود با حروف و حروف  
 و کمال تر از آنکه در نزد ظهور من بظهور الله انچه الله  
 لدون الله نشود که اگر از برای او شد الله و الله نقطه بوده و الا باطل  
 میگوید هذا اما وصیکم الله ربکم ان انتم به تعلمون

**الباب الثامن من الواحد الساتر**

فان من استدل بغير کتاب الله و آيات البیان و بمن الکلی عن  
 الاشیان بمثلها فلا دلیل له و من یروی معجزة بغيرها فلا  
 حجة له

حجة له و من یدعی آیات فلا یقرضه احد و لا یدان یقرن زلات  
 الباب من کل سبعة عشر یوم مرة واحدة و یفکر فی ما یرى  
 منه باللیل و النهار **ملحق** این باب انکه اگر کسی بغير آیات الله احتیاج  
 کند بر حقیقت بقطعه بیان محبت مانند ان اعظم دلیل و ارفع سبیل  
 اگر چه در هر ظهوری کل شیون بخود حقیقت منقطع غیر است  
 از مثل و قرین و شبه و عدل و کفو و لایحون اکثر چشم قلوب  
 ایشان نمی بیند علوان و در آیات بخود است که اگر کل خواهند  
 بفهمند بتوانند لهذا حجتا واحد قرار داری لعل در یوم ظهور  
 من بظهور الله در حق اول و دوم گفته نشود و انچه در قرآن نازل  
 شود احتیاج بیان نموده که اگر کل بیان واقف شده بودند امر  
 ایشان سهل بود و ان امر از حق ان شیونانی که خود روایت میکنند  
 و محبتی در کتاب الله از برای انسانیست بلکه اگر شارح کند عمل  
 با انچه در کتاب الله بوده امر الله بوده و هست و امر شده که هر  
 یوزره روز یکبار در این باب نظر کنند لعل در ظهور من بظهور  
 محبت نشوند بشنون دون شیون آیات که اعظم حجج و برهان  
 بوده و هست نه اینکه در هر یوزره روز یکبار دفعه نظر کنند  
 و مقصود ظاهر شود و در حجاب محبت مانند مثل انکه هر روز  
 صبح دعا می خواند تا بعد را میخواند و از پس که العمل العمل کفایت  
 بر خود مشتبه گردید دون حب خود را بر نفس خود و کان که



که حبس را دارید و حال قویب سر سال صفا و راست است و الله  
ظاهر شده تا آنکه امور و عمل مقصود خود را در جیل قرار داده اند  
و حال آنکه بران محبت که درین کل مسلمین بر او برپا است ظاهر شده  
که بعد از انقطاع و محو تا ظهور این آیات احدی ظاهر نشود  
که امتیاز باید نمایند و این قدر بر بصیرت نفیقد که بدانند غیر الله  
نمی تواند اینه نازل فرماید همین قدر که درین یک این نوع محبت ظا  
شد یقین کنید این همان حقیقت اولیاست که در صدر اسلام  
خداوند بر او قرآن نازل فرموده و حال هم خواست بر او نازل فرماید  
اگر در محبت دین خود مصون بودید این امر را تحمل میکردید زیرا که امر  
اندوشتن بیرون نیست خداوند بخیر کل را در قرآن نازل فرموده و  
نظر میکنید این نفسی هم در کل می بینید اصناع بر خود راه می دهید  
این است که هیچ یک را با آنکه همان قسم که خداوند نازل فرموده  
در مدینه همین قسم هم نازل میفرماید در مورد اگر باین نظر نظر کنید اقرا  
انواع بصیرتند بی میکنند چو در نظر در خلق می کنید میگویند اصناع  
دارد و لحین عند الله اصناع ندارد زیرا که هر قسم خواهد بقدرت  
کامله خود جاری میفرماید و ظاهر است که بعد از غروب شمس حقیقت  
احدی نتواند مثل آیات او امتیاز نمود چنانچه در قرآن که هزاره  
دولت و هفتاد سال گذشت کل یقین نمودند بر غیر کل حال هم  
بعد از غروب شمس حقیقت اصناع دارد که آن غیر او را ظاهر شود

بر پنج قطرات و قدرت بدو و تقم و ششون که در نزد اهل مقصود  
یا وجود این اصناع که غیر از من بظهور الله کسی نتواند مدعی شدن این امر را  
موضی شده در میان که اگر نفسی ادعا کند و آیات از او ظاهر گردد  
احدی مقصود نگردد او را لعل بران شمس حقیقت خونی و در دست  
که اگر در قرآن ملاحظه این امر شده بود اعمال کل بیکه منفرد باطل  
نمی گشت زیرا که اگر نفسی بر حق از برای حق نگردد و لیکن بر او هم  
نگردد حکمی بر شان او نازل نخواهد شد که حکم بر کل شود الا  
بر نفسی و اگر نفسی او حال هم اگر بشنوید چنین امری و یقین نکند  
تکست امری نموده که سبب خون او باشد که چیدم واقع غیر او باشد  
اگر چه این تصویر است محال و همین قدر که در کرام اسم او گردد  
بر صاحبان او بعید است که او را محزون کنند احتیاجا کلامه  
در آنکه امر از دوشتن بیرون نیست یا او است و حال آنکه غیر از او  
ممکن نیست که آیات بر پنج قطرات نازل فرماید که چرا نفسی نکند  
حق کرده باشد و حال آنکه شب و روز در انتظار او عمل کرده باشد  
و اگر بر فرض اصناع کسی خود را نسبت داد و اگر اندک حکم او را بیا  
بر خلق نیست که حکم بر او نمایند اولا کلام محبوس و حال آنکه  
چنین نفسی نیست که تواند چنین مقامی را ادعا کند اگر در قرآن  
هم رسید در این کور هم خواهد رسید آیات او بنفسه دلیل است  
بر ضیاء شمس وجود او و غیر کل دلیل است بر فقر و احتیاج بسوختن



سبب این امر این است که در هر یوم ظهور حق قدسای ایشان  
 به صراط نظر در و بایستی که در این ایام است بر مکتون وجود  
 خود بان ابر حکم نکنند که بیکدیگر کینیت و اعمال آنها باطل کرد  
 و خود را بر دستوند که اگر کل برای یک امر اطاعت کنند بر خداوند  
 که حق را بر ایشان ظاهر فرماید و القای حجت و دلیل بر قلوب ایشان  
 فرماید باین ظاهره که از قبل او مشرق میگردند تا اینکه مؤمنین قوا  
 در حق او اظهار یقین نمود و دعوت آنها تواند اظهار و موقوف نمود  
 که موقوف در حق و در حق است و کافی است کل اهل بیابان اگر  
 حکم عمل نمایند در محبات ایشان در هر یوم میامد زیرا که آن یومی  
 که کل ماعلی الارض بایات مشرق در آورند ایشان از شمس حقیقت  
 ان الله عاملون میگویند ولی صادر بین عباری هستند که نظر میکنند  
 ان آیات بالله عز وجل نموده که ان شمس حقیقت باشد که آیات او  
 که ضیاء او است فاصل است مابین کل شیء تلك حجة الله قد عت  
 علیکم ان با عباد الله فانقون

### الباب التاسع من الواحد السادس

و ان استعمال لباسی المحرمی فی کل الحال و کذا الحکم فی استعمال  
 الذهب والفضة **مختص** این باب آنکه خداوند عالم اراده فرموده  
 بلبس هر چه بر نفسی یا در هر شان و هم چنین در استعمالی در ذهب و فضة  
 تا آنکه کل در این جهت با بجز سبب سکون قلب عباد است رسید  
 و منتهی

و منتهای شکر الهی در هر یوم ظهور بایمان بن بظهور الله ظاهر سازند  
 زیرا که اگر کل ماعلی الارض را انفاق میفروشند سبیلی از برای انجمن  
 نداشتند و لیکن خداوند عالم عز وجل از سبیل خود و فضل خود  
 از ان فرموده مقتدر بر این بران و عز وجل از برای نفسی نباشد در علم  
 آن بان که بعضی حب خداوند اجر و ثواب از امضای میفرماید  
 و در آخرت با و کرامت میفرماید و اگر نفسی در نفسی نشی از این  
 ظهورات حواسد افتخار کند یا از مقام و رتبه محجوب میگردند در حق  
 عیب خود بلکه در هر شان که خداوند منت گذارد بر عبد بظهور  
 ملک خود سزاوار است که اظهار خضوع و خشوع بخلاق زیاده نماید  
 که او است شکر الهی از برای او در صقع او و شرف و عزای برای  
 ظهورات نیست الا بایمان بن بظهور الله که اگر شرف باین است  
 میبود امر و در نزد رضای زیاده تر از هر ملتی است و حال  
 آنکه حکم اعیان غلبتی چگونه حکم شرف شود ولی اگر اقترا بایمان  
 گردد اظهار مواهب الهی است در حق عبد و هرگاه نفسی مالک شود  
 اسباب از ذهب یا فضة و باون نفسی را زنده کند بهتر است از  
 برای او ان بجز مالک شده و باون متکدر است در رضای  
 خود زیرا که قلوب مؤمنین است محل رضای حق و شهرت نیست  
 که خوشنودی ایشان نزد خداوند اقرب تر است از خوشنودی  
 مالک است ان شیء را و متکدر با و است و لیکن این در وقتی  
 است



که نظر مجرد و در خلق نشود و اگر نظر در سلسله وجودی شکی نیست  
 که رضای عالی عظم است عند الله از رضای سلسله تحت مثلا اگر  
 شئی که من بظهور الله باو و رضای من شود نفس او باو نزد خداوند  
 اعظم است از این که کل وجود و رضای من شود و هم چنین اگر در <sup>کمال</sup>  
 من کل که سما و الا مثال ان ان یختفی الخیر الوجودی علی عیون مبینات  
 این امر را توان تمیز داد ولی بر اهل حق می توان تمیز داد زیرا که کل مدنی  
 و غیره حق هستند و کسی نمی داند مقام کسی را الا بجز حقیقت که ظاهر  
 اظهار می نماید مقام خلق را این است که سر اول است که بحکم اول  
 کل عمل کنند تا آنکه بر هیچ نفسی جزئی وارد نیاید در حق ارض  
 از نفوسیکه موه من اند بالله و آیات او کذلک یرفع الله عنکم ثقلکم  
 و یبارک لکم فی الکتاب عما انتم به تشکرون

الباب العاشر من الواعد الستین

فی ان لكل نفس فرض بان ینقش علی عقیق الاحمر هذه الایة  
قل الله حق وان ما دون الله خلق وکل له عابدون فمن انما  
 انکه هیچ شماری در بیان از این محبوبتر نیست نزد خداوند که  
 در دید او انکشتاری از عقیق قرص که بر او منقوش باشد این <sup>عظیم</sup>  
قل الله حق وان ما دون الله خلق وکل له عابدون فمن انما  
 شهادت است از قبل نقطه حقیقت بر این که خداوند لم یزل <sup>بزال</sup>  
 حق بوده و هست و ما دون ان خلق او بوده و هست لعل <sup>بم</sup>  
 ظهور

ظهور حق بان حق که محقق هر حق است اقرار کند بر اینکه  
 ما دون خداوند خلق او است ندانیم که این خاتمه بر یاد باشد و حق  
 ظاهر شود و غرض این اید را نزد ان حق ظاهر نماید و اگر ظاهر  
 و نفسی اقرار بر حقیقت ان نکرد همین خاتمه شاهد میکرد بر او  
 و باطل میکرد داند آنچه در بیان کرده ندانیم است که قصد حق بر ان  
 امری باشد صعب بلکه آنچه در امکان تصدیق بحق شده بواسطه  
 حقیقت او بوده و چون ظهور حق از برای اهل حق حجت و بدون <sup>ان</sup>  
 نداشت این است که کل صحت میگردند در ان روز و او است <sup>نفس</sup>  
 الوهیت و شش ربوبیت که مدد بوده علی الله و حده و عده و اگر <sup>نفس</sup>  
 خواهد خود را در حق داخل نماید بر عقیق مدوری امرها  
 که نقش شود بهیچک دایره معروفه که پنج واحد است و بر اول <sup>ایه</sup>  
 الکرسی و در ثانی اسماء دایره و در ثالث حروف اسماء و در رابع  
 اسماء ستاره و در خاص پنج مناسب حال و قصد او باشد که  
 نوزده حرف متجاوز نباشد و اگر در دایره اول و ثانی هم حروف <sup>شعر</sup>  
 و عشر را بنویسد محبوب است نزد خود و لکن کل اینها در <sup>تسلیت</sup>  
 که در ظهور من بظهور الله در ک نماید که چه نقش نموده زیرا  
 که اول همان حروف واحد او است که در حق متکثر میکرد تا  
 آنکه در رتبه جنس بعد از الله ظاهر میکرد اگر اعیان بحروف حق  
 من بظهور الله او بر می همین قدر که در واحد اول داخل شدی



مجول و قوه خداوندی الی ماکافایه هم که مکتور شود داخل  
 اگر ز ظهور نقطه بیان بودی این مطلب را بعین شجوه مشا  
 موردی که کل جلدایت همان حروف اولی هندی شدند و مستند  
 نیست الا مثال هندی این است که الی ماکافایه که مکتور بهر  
 نیست مکه هان واحد اول این است خلق تکوین کل ذوات و هم چنین  
 شئونات دیگر را بر مقلوب کینونیات مشاهده کن و محبت مکرر  
 ظهور و هر وقت که در او مدینه شمع او را در دست داری که است که  
 مدله بر او است و هر شئی را که دیدی که مدله بر او نیست اگر در مدینه  
 باشد که در حالت غیر مؤمن باشد حکم نفی در آن جاری کن که در  
 یوم قیامت اینچنین برای من ظهور الله است و اینچنین  
 دون او است لدون الله و هم چنین در نقطه بیان مشاهده کن چنانچه  
 قبل از ظهور آن در نقطه فزقان همین قسم بوده و قبل از او در  
 نقطه انجیل الی آنکه منتهی گردد بدیع فطرت اول و همین قسم که در  
 من ظهور الله متقی نماید الی ماکافایه نظر کن و مشاهده کن اینچنین  
 در این قیامت مشاهده کنی و در هر حال بگو و عاقل الی ماکافایه تا اکل  
 شد

الباب الحادی والعشرون فی الوجودات

فحان لا یجوز ضرب العلم الطفل ان ید من خمسة خفیفه و قبل ان  
 یتبلغ خمس سنین فلا یجوز الضرب مطلقا و بعد فلا یجوز ان ید من  
 لا علی العلم بل یضرب علی اللباس وان ین یدن علی الخمسة او یضرب

خدا  
مکات

علی العلم یجزم علیه القرب الی نوبة شعة عشر یوما حتی وان  
 وان لم یکن له من فزین فلینفق لمن ضربه شعة عشر ضغاکا من  
 وقد اذن الله للصبيان التلاصق فی ایام العید بما فی ایدهم وان  
 یستقرن کل نفس علی کسی فان حین الذی یستقر علی الکرسی  
 او سریر او عرش لا یجوز من عمره **ملحق** این باب آنکه در هیچ حال  
 خداوند دوست نمیدارد که هیچ نفسی محزون گردد چگونه آنکه  
 ضری باورسد و حق شده کل را که طفل قبل از آنکه خمس سنین  
 فرماید او را تا ریب بلسان نماید و بر او ضری واقع سازند  
 و بعد از بلوغ آن زیاده از پنج ضرب خفیف تجاوز نکند اهم  
 نه بر لحم بلکه بستری حایل کنند و بر ششون دون و بر جاری  
 سازند چنانچه در اب این زمان است و اگر تجاوز از خمسة نماید  
 بولسه روز بر او حلال نمیکرد اقتران و اگر او را نباشد  
 بر او است بوزنه مثقال ذهب دیر تجاوز از حد و در  
 دهد بر آن نفس مضروب و دوست میدارد خداوند که در  
 هر حال اهل بیان بر فوق سر بر یا عرش یا کرسی نشینند  
 که انوقت از عجز و محسوب نمیکرد و غزه این او امری است  
 لعل بر آن نفسی که کل از بوجود او منوجد میگردند حرف دل  
 نمایند زیرا که معلم نمیشناسد معلم خود و کل را چنانچه در ظهور  
 فزقان تا چهل سال ننگ شست کسی نشناخت شمس حقیقت را و در



نقطه بیان بعیت پیمال خداوند عالم است که از برای او  
 فرموده باشد از عمر لا یوموت که همان ایام خویشی او است اگر چه هر کل  
 او بیند ولی چون با وفا کل نیستند لابد بر او عزت وارد خواهد آمد  
 چنانچه بر رسول خدا ص قبل از نزول مرقان همه بحسن کمال و دیا  
 او معتزف بودند ولی بعد از نزول مرقان نظایر در او که چیز چنان  
 که نگفتند که قلم حیا میکند که در گوشت و همین قسم نتواند در نقطه  
 میان ششون قبل از ظهور او در نزد اشخاصی که می شناختند  
 او را ظاهر است ولی بعد از ظهور با وجودی که تا امروز پدید  
 هزار بعیت از ششون مختلفه از اوضاعی که ششون بعضی  
 میگویند که قلم حیا میکند از ذکر او و لیکن اگر کل با پیمال خداوند  
 عمل کنند حرفی بران بخوره وارد نخواهد آمد زیرا که اگر باشد کسی  
 محزون نشان را هم نفی است در میان خلق اگر با پیمال بر او خلقت  
 شده اند اقدام بفرزند برودن اتم قریب نگردد که هیچ فضلی  
 اعظم از این نبوده و نیست اگر چه دیده می شود که ایام سرور و ایام  
 مثل از ظهور او است اگر چه ظهور او در بجهت خلق خواهد بود  
 که بجهت او مقیم بوده و هستند ولیکن مثل امروز بین کل با اسم  
 میکنند آنچه میکنند و بر او را می می شوند آنچه می شوند ان یا عباد الله

**الباب الثانی والعشرون فی الواحد السادس**

فان الطلاق لا یجوز الا بان یصدر المومع المومع من المومع من المومع

بنیفا وان لم یصلح حل علیها وکل ما اراد ان یرجع حل له الی  
 عشره و لا یستطیع الصبر بعد الرجوع الا شهرا **مفطر**  
 این باب آنکه بعد از آنکه خداوند بین دو نفس یکبار وصل  
 فرمود ششون دون بخوره محبت سزاوار نیست که ظاهر شود  
 زیرا که اقتراف ششون بخوره محبت نبوده و نیست تا نفس  
 نکند بر او حلال نمیکرد و بعد از اضطراب و اظهار ان بان  
 حق است بران که یک حوال که نوزده شهر بیان باشد صبر نماید  
 اگر ششون محبت ظاهر گشت که مرتفع شده و الا انوقت جائز  
 یکبار که کالت بران کند و بعد از آن تا عدد واحد حلال است  
 بران رجوع و از چنین اقتراف ناحیه رجوع حق است بران صبر  
 روز تا آنکه خالص گردد از ششون ابواب نار و بعد از آن که  
 عدد نوزده ختم شد حل است بران اقتران و همین قسم تا  
 واحد نرسیده از آن است از برای آن و اگر رسید دیگر جایز  
 نیست زیرا که داخل حکم اثبیت نمیکرد و در حقیقت حکم اثبیت  
 نبوده و نیست زیرا که کل از نفس واحد خلق شده و همین  
 که رتبه واحد کامل شد باید بدیه واحد دیگر شود نه اثبیت که  
 اگر ایضا فایده واحد شود همان واحد است ولی اگر یکی نباشد  
 بر عدد واحد عشرین میگوید و بر نفس واحد اثبیت این است  
 سر حکمت آن اگر کسی خواسته تعقل نماید و مثله این باب آنکه



ناظر شوی بمبدء حکم که اگر در یوم ظهور صده حکم باشی  
بهمین حکم او از او محبت نکندی مثل آنکه امروز می بینی که در  
ظل هر حکمی از احکام قرآن الی جایگاه نفوس بپرکت او حکم اند  
و در یوم ظهور کل در نزد مولای او کاشی میگردند اگر راجع نگردند  
بقول او و آله انچه امکان فیض دارد اخذ خواهند نمود و چه قدر  
ارصع است نزد کسیکه ان صده محبت گردد و چه قدر سهل است  
بر کسیکه بمبدء راجع گردد طوبی للمتقین من بعدنا

الباب الثالث والعشرون في الوعد السابق

فان بيت النقطة لا يجوز ان يبدأ بواو اية على خمسة وخمسين وبيت  
الحروف على خمسة ملخص این باب آنکه از اینجا که در لیل مومنان  
یوم قیامت بمجود آمده دوست صید نمایند که طلب تقرب نمایند  
بسور خداوند بواحد اول اگر چه همان روز یوم بدیه گردد کل کاشی  
می شوند و چون در میان نیست امتحان ظاهر کل مدعی وصل  
محبوب و رضای او می شوند از انچه امر شده که در مقام خروج  
واحد اگر تواند داخل شوند زیرا که آن اراضی است که در جنت اعلی  
انسان نیست و از آن داده نشده که بیت نقطه از نور و بیخ باب زیاده  
گردد تا آنکه دلیل باشد که او بوجه عزت الله از قبل و بعد که شمس  
حقیقت در اوضا هر بوجه و میگرد و از آن داده نشده از برای  
خی بیاور از بیخ باب تا آنکه دلیل باشد بر صورت جامع بر ملک او

و این مراد است از انچه خداوند نسبت بخود داده <sup>شود</sup> و این  
و بنویس که کل بان مفتخر اند و هر کسی تشابه بهم رساند با ظاهر خدا  
لا ینق میگرد که در حقیقت ثانویه اطلاق بر انفا شود تا آنکه مستقی  
گردد با حق وجود و غیره از اینک عبارت یکد در این مقام داخل می شوند  
اگر در یوم قیامت که ظهور نقطه است و بعث انجروف و سایر  
از کائنات از در جات نفی و صدیقین و شهداء و مؤمنین اگر  
صادق بوده در قبل در این روز هم صدق ان عند الله و عند اسماء  
ظاهر میگرد مثلا نظر کن در ظهور رسول الله ص تا مدتها که کسی  
ایمان بیاورد که بزیاوت رود و حال می بینی که سالی هفتاد هزار <sup>نفس</sup>  
می رود و با مومنان که امتحان کل شد ظاهر شد که مثل بد است کسی  
که انچه می بینی چون مایه عز و افتخار شده میروند این است که آنها  
کل یکد نفر هباء منثور را میگرد چونکه از روی بصیرت نیست زیرا که آنها  
محبی که بان در صدر اسلام ثابت شد رسالت او امروز که همان محبت  
من عند الله هست چگونه است که کل محبت مانده و هم چنین در قرآن نظر کن  
که در حدیث نزول در بیخ و فضیله چه کلامها گفتند و بعد که کل مؤمنین  
که انصار شنیده محبت نموده که آیا می شود کسی کلام خدا را شنیده و این نوع  
کلمات گوید و کل آنها ایمان نموده و قوافی مطرب بهاء الف علم <sup>نموده</sup>  
و امتحان شدند هاهنا که اینطور گفتند زیرا که هر اسلام در این  
بیخ قطع است از یوم ظهور آیات الله تا امروز اگر کسی خواصد بشود



احصا نمود مؤمن حال او را و حال آنکه همین نفوس اگر از وزن  
میکنند آنچه گفتند چنانچه اگر از وزن نبودند و از وزن هستند و می  
که آیات الله مثل بحران صده خود ظاهر میگرد و بان در خون می کنند  
و حال آنکه خود در جرات مالا فایده اگر کلام قبل از فهمند اظهار  
بر کل میکنند این است حد و دم مثل بنقطه و آنرا آن دم تا آنکه حرف  
حق را توافقی نمیدهد و بیانی امروزی که در کتب و در این حرفها  
میکنند و سبب آنکه قبل حرف خامس بود عنوان کلام رسول الله ص  
و حال آنکه در قرآن هر پنج ایات نازل شده و اگر شده هم امروز بریده  
مردم نیست چگونه است که یکفر نمیشوند از صراط بگرد و حال آنکه  
کود که بر اسم او میکنند آنچه میکنند این است که کل هاء مستورا  
که در وزن مثل همان روز شهادت بود میدیدی آنچه در آن روز شنیدی  
بلکه کورتری نموده همین قسم که در جرات حجت بر ترفع گشته در اینجا  
تتول نموده این است که در لیل اصحاب نیست که همه من من هاء  
ایشان میرسد ولی روز قیامت که می شود هاء اضا بصوق  
اول میروند که بصوق ثانی نمیرسد و صوق یک امروزی نیست  
مثلا همان حروف که از صده رسالت اخذ نموده در بدنه امر هر کس  
و حال این تضاد بی نگاره در صمق رفتند و با آنکه اضا همان جنتی که  
در این اضا را با بود باضا خواستند برسانند جمیع مظهر آیتها  
و بان باین هم وصل و رحمت که از مضا نقطه آیت خود را بر مقام

آخر ابواب در کور لعل از صمق بجای بایند و بتوانند بچل  
اگر چه از همان ظهور اول است نزد اصل حقیقت ولی غیر  
خلق را این است حد از این که امروز هزار و دویست و هشتاد  
سال از عشت گذشت و زیارت لقاء الله که کل از برای آن خلق  
شده اند چنانچه صریح آیه تالیه اول سوره رعناست که گاهی نکره  
زیرا که در مکات لقاءات آن ممکن نیست و آنچه مراد است از لقاء  
در قرآن مراد لقاء و تجر حقیقت است که در کلام آورده نمیشود  
الا آیات قرآنی و این در حقیقت اولیة از برای او است زیرا که  
عنوا و نمیتواند باین خوابات الله را از صده امر اظهار نماید حتی در  
حق و کل اسما و امثال و آنچه در حد خلق است از مؤمنین اموی که  
در قرآن این قدر را هم در کشته که سبب خلق کلشی شده بین که یک نفر  
ملققت نیست ولی قفا بر صوف که در جرات بسیار متقی می شود  
بکلام صده شب و روزی که در کور بر او داخل و خارج می شوند  
این است که کل لا شیع حرکت ایشان بوده و هست که اگر از برای  
شعور بوده می رفت حدیثی را بگوید که کلامیت قائل او بقول رسول  
ثابت است و بنیت او بجنتی که بریده او است و مشق و در نزد  
طواف کند تا اجتهاد کند و از صده که کل منتهی با و میگرد و از او  
میکنند بحجتی که در آنرا اخرا این ظهور ثابت کنی آنچه بر حروف و  
وارد شود از خلق میدانی که مدعی بحب این حروف و از آنرا آن



ضارعتن از روی آن چه قدر اند که کل در هوای نفس خود حرکت  
 می کنند نه الله اگر چه بوم خود را می کنند و لعن الله لدون<sup>الله</sup>  
 صدق می شود امر نشده باین بقیاع مامور بها عمل در بوم بعث افغان  
 که اطلاق رجوع می شود اگر صاف بوده و فاکتی چه قدر صورت می کند  
 بانکه زیارت جسد ایشان از آنی و امروز که بوم قیامت است و مستوی  
 بقاء آنها فائز گردی نمیکنی که اگر هم بخوابی بکنی درین رجوع و دست  
 مثل کوه اُحد میبرد و میخواهی حش گذاشت برین رجوع و خلا الله  
 خود شب می کشیدی و بنیایت از مشرف می شدی و <sup>حجت</sup> <sup>کابد</sup>  
 میکردی و بان افتخار بر کل می نمودی که اگر در این صاف بودی  
 در میان مثل این صاف بودی و لیکن دلیل الیل بکن آنچه توان  
 و لغد نموده کن که در بوم قیامت آنچه کرده باطل نگردان و اگر <sup>بیان</sup>  
 کسی زیارت کند این قبور واحد را و در بوم قیامت زیارت <sup>نقوی</sup>  
 ایشان فائز نگردد باطل می شود آنچه کرده و هم چنین در قرأت  
 بین واحد <sup>یک</sup> و محبت مشوان مبدء و موجود امثال و امتزاج <sup>عامل</sup>  
 مباحی بلکه بنفس عمل کن از برای خدا اگر چه شریک از برای تو  
 نباشد مثل آنکه در صدر اسلام تا هفت سال غیر از امیرالمؤمنین<sup>ع</sup>  
 کسی مؤمن بر رسول الله ص شد و اما خالصا و آنچه بعد شد  
 اگر صاف بود در بوم عروج رسول الله خارج نمی گشت که <sup>نفس</sup>  
 زیاده مانند آن اصحاب همیشه نظر کن بچوهر امر که درین بان <sup>دین</sup> میگوید

چه آن اشخاصی که آن روز در مدینه بکلی احکام قرآن عمل میکنند  
 و احکام ایمان از برای همان تشریف ماند که نظر باینست برالدین  
 کردند که اگر آن بران نظر نگذرد بودند عامل بنورند با احکام حق<sup>الله</sup>  
 مثل آنکه در این میان کل بودند و احکام دون ایمان می شد و مژگی  
 نمی بخشید این اسم جوهر علم و عمل و جوهر زیارت نقطه و حروف  
 در قیامت بعد از توانی در آن نمود و خواهی کرد در لیل و در بوم  
 نمونید را عالمی میده ای که صد نفوذ در مجلس در دست نشستند  
 و حروف می بلعده می بینی بلکه لا یعرف این است که غیبی  
 که آن روز زیارت نمود و باطل می کند آنچه کرده و ملتفت غیبتی  
 که ریفست بحجاب از قبل بر پا بوده و امروز بشنوی ما بفرج  
 علی الاصل محبت می کردی و اگر نظر کنی بر آن روز هیچ حجت از برای  
 تو نیست عند الله زیرا که همان دلیلی که قبل حروف واحد را و <sup>حد</sup>  
 کرده آن دلیل امروز هست و همان دلیل است که قبل در قرآن  
 بود و چون از روی بصیرت عمل نگذرد محو می کردی و ملتفت <sup>غیبتی</sup>  
 و بعضی روح می شوی و داخل در نار می شوی و بر قلبت خطور <sup>نگذر</sup>  
 که قیامت بر پاستد و حروف واحد رجوع کردند و قصایای الهی  
 در حق کل خلق از قبل نقطه جاری شده و از اینجا <sup>مغیر</sup> که مغیر  
 معیار مؤثر بودی از کل محبت ماندی این است که تو کل بخند <sup>دند</sup>  
 نموده که از صدها امر محبت نکردی که اگر آن ثابت کرد و کل بشنوی



ثابت میگردد و الاکل باطل میگردد و شبهه نیست که فزون افتادن  
 با حیوان در جوهر علم است و آن ظاهر نمی شود الا بکلام یا نشانی  
 و اگر در آن نظر کنی درجات مافوق آن در همان علم و بینی که کل علم <sup>بحد</sup>  
 الا علم بخدا مثل آنکه امروز در غیر شیعه چه قدر عالم از حق <sup>هست</sup>  
 و تو که یکی از مسلمین بگو هستی حکم ایمان بر آنرا عینیکه چگونه می شود  
 که بصیرت لطیف حکم کند و علم بالله را هم موهوم مبین که آن علم  
 بظهور ظهور است در هر ظهوری که محبت برسد او باشد و الا کسی نیست  
 که مؤمن بخدا باشد بلکه از یوم ادم تا امروز کل ملل درون حقیقه  
 که هستند کل مؤمن بخدا هستند و رسول خود را از حق و <sup>ولی</sup>  
 چون در ظهور بعد داخل شده باطل شدند که اگر چه هر علم در <sup>حق</sup>  
 میبود هر اینه از ظهور را الله صغیب نمیانند و این است مراد  
 اید شریف و بت لم حشر تخ اعمی و یک گشت بصیرا که امروز می شنوی  
 که میگوید من قبل مؤمن بودم که مراد بصیرت ایمانی است نه  
 ظاهری و چگونه اعمی حشر شده جواب است که نازل شده کذب  
 است که ایاتنا منسیها فکذبت الیوم یعنی همان حروف  
 واحدی که با آنها مؤمن بودی در قبل با همان که در نزد خود داشت  
 با آیاتی که در حق بر او ثابت بود و چون اعتنا نکردی و محبت <sup>ندی</sup>  
 این است که اعمی گشتی و مراد نه اعای ظاهر است کل دایمی بینی که  
 با این عین ظاهر می بینند بلکه کل با حیوان در ظاهر این عین شریک <sup>اند</sup>  
 بلکه

بلکه مراد عین قلب است که بان محبوب خود را ببینند و نشان <sup>سند</sup>  
 امروز بر تو صعب است عرفان بنقطه بیان ولی نظر کن در  
 نقطه و فزقان شبهه نیست که امت عیسی کل منتظر احد  
 موعود بودند هم چنین که تو منتظر ظهور اخرا غده بودی اگر کنی  
 کل بودند در فقه مسلمین هم کل بر یقین نیستند اگر چه در اینجا  
 کل بودند منتظر و در اینجا کل هستند که بعد از ظهور کسی <sup>نشانی</sup>  
 او را این است که چشم قلوب ایشان غنید بد که بشناسند محبوب  
 خود را و الا اگر می شناختند هر کس از قول عیسی موعود می شدند  
 بلکه هزار و هشتاد و هفتاد و سال هم از بعثت احد موعود <sup>گذاشت</sup>  
 و هنوز چشم قلوب ایشان کور است و نمی بینند و حال آنکه  
 چشم ظاهری ایشان هم چنین دایمی بینند بلکه از حدت بصیرت  
 در بین بلاد و یک در موقوف ارض است در مرقی بینند و احصا  
 می کنند و اگر بدقت نظر کنی شاهد می شوی در سندهزار و <sup>لیست</sup>  
 هفتاد از بعثت که اول ظهور حق بود که پر شده بود ارض از  
 ظلم و جور از ارض حکمت افتاده گرفته تا آنکه مستقی شود باین <sup>ای</sup>  
 ظاهر حسد و اول ظهور هر هر ایمان در آن نفوسی بود که  
 از برای طلب حق حرکت نمودند و چون چشم قلوب ایشان <sup>باز</sup>  
 بود حق را شناختند چه در آن ارض حق را احدی نشناخت  
 الا بعد از ظهور او و چون در آن نفوس عین الله نوره و فیض <sup>که</sup>



حقیقت را درک کرد که این <sup>این</sup> جبهه ظهور و محسوس خود را  
شاخه و بایاتان یقین نموده بر حقیقت او اگر چه غیبی است که  
همین موعود است زیرا که شناختن آن بعین او مستور و غیبی  
عین او در ایشان خلق شده بود بظاهر اگر چه در باطن بود  
این است که یکی مقبل می شود و یکی می بیند و یکی اعمی است مخوف می شود  
و می بیند و هم چنین تصور کن آن ظهور نقطه زمان تا صفتی الهی  
در جبر ایمان چگونه می شود در صحای که یکی جان دهد و یکی کند آنچه  
شنیده این است یکی می بیند و یکی می بیند و بیکان خود الله کند  
ولی علی الله وارد می آید که اگر بماند بر حق می کند راضی است که  
او را برک کند و آن او چنین امری ظاهر نشود و در جبهه در جبهه  
مراتب ظهور سه موزه تا صفتی شوی با خیر ظهور شیعه حیا آنچه  
دید می که اصحاب سید ۳ چگونه مقبل بودند و دیگران بر آنچه که بود  
مقبل بودند و این همان سر وحدت قبل است که صفتی شد با خیر ظهور  
که غیر مقبلین در نفی صفتی و مقبلین چون چشم افکند ایشان باز  
در اثبات ثابت و نه اینکه کل ایشان هم چشم افکند ایشان باز بود  
که اگر چنین بود بعد از صعود و صعود نکشته از مقصود او که کل را  
تربیت نمیشود معجزان برای طلوع شمس حقیقت و استعداد انوار الله  
در یوم قیامت ولی باز بر کشت از وجود که پر شده بود قطع اسلام  
و سایر بلاد از مؤمنان همان واحد اول و حال آنکه کل ایشان

در هر در جبهه که واقع بودند کمان می کردند که حق با ایشان است حال  
آنکه از این اعداد و کلمات و نظریات اصلی و معتبر بر طلب و برهان  
الاهان حروف واحد و حال آنکه کل از غایت اجتهاد و ورع با علم در جبهه  
یقین رسیده بودند و هر از و روایت و هفتاد سال فلتک بر قول ایشان  
کند شد کل این ظهورات از برای این است که در کور بیان با بصیرت با خیر  
احل در ظهور حق که غرض بیان است توان بعین الله او را شناخت  
و بعین واحد خدای ایشان می دهند و کشت و بعین هدایت الله  
احسان و امثال این درک نمود زیرا که مثل یوم قیامت بالنسبه بدلیل مثل  
عزیز بنجره است که در یوم قیامت وقت اخذ غرضه آن است که قبل  
آنان هفتاد و پنج سال رسیده چنانچه در ظهور عیسی عزیز بنجره انجیل  
که شد بحال از سید الاول بعثت رسول الله ص که اگر رسیده بود یکروز  
زودتر همان روز یوم بعثت می شد که بعثت و ششم رجب در بعثت  
و هفتم و این اخبار را انجیل می گوید در بعثت و سر سال ظهور بود که  
وحی در میان و حکم الله می شد و حکم واقع که من قبل الله هست نازل  
و کشت و بعد از عزیز بنجره قرآن کمال آن در هر از و روایت و  
هفتاد و وسیله که اگر بلوغ آن در دو ساعت در شب پنجم چهارم از اول  
می بود به پنج دقیقه بعد از ظهر می شد زیرا که همیشه بنجره حقیقت  
در علو عرش خود ناظر است و نظر می کند بر بنجره که عزیز بنجره  
در افکند و ارواح و انفسی و احبار خلوق همین قدر که بدید







از عدد واحد الایمان باشد و عروق مستقامت و در این بین هر کس هر چه  
تواند ازین الله از برای او بپوشد و هست چه در عین این یوم در میان  
ازین دانه نشسته نکلند با کلام و بخواهد مقدوره در عین واحد تا آنکه  
حق آن شیخ کامل گردد نزدان نفس و هم چنین در حقیقت است محبوب  
که بر یک نعمت شود و لما اعلی آن و هم چنین در عادت لیل و  
خار بر یک نعمت نکلند و شوند در مجلس واحد و مقدور اقامه و نماز  
بعد و عیال من قوار دهند که این اقرب است بقوی عند الله  
و ازین دانه شده که در لیل بعد و کل حول این ابر را نکلان و نماز  
شهد الله ان لا اله الا هو المهيمن المصور و در هزار ابر شهد الله  
ان لا اله الا هو العزيز المحبوب یا آنکه شهد الله که در قیامت ذکر  
مقدرات است که از این برای تالین افضل است عند الله و این یوم  
یوم بقسط است و هیجده روز بعد از آن ایات و وفای است که  
اشرف است از ایام هیجده شهر که هر یوم منسوب یکی از اعداء  
کلتوی است که کینو نیات کل اکلا بر تو حید خوانند و در ظهور  
چونکه در کینو موصی در این کور عینکورد و بمو منین احلا و  
الا یوم قیامت که هر کس با شیخ حقیقت بر اسم که خواهد در ذکر  
و غیر از آن کسی نمی شناسد تا آنکه حکم کند و در واحد اول  
صوم جایز نیست بلکه با بواب واحد دخول در جنت واجب  
و کل این ظهورات از برای اینکه در یوم من بظهور الله که یوم اول

یوم است

یوم او است و مثل او مثل شمس است در هزار دانه هدایت یافته  
نه آنکه مثل این ظهور کرده که مثل این یوم کند و کسی که این یوم  
از برای او خلق شده در عین یوم و حال آنکه این یوم بنسبت باو  
گشته و هر شیخ در یوم قیامت ظاهر شود بر هیکل انسان حتی  
و ساعات و لیل و هزار و ایام و سنین و عروق آن تا آنکه عطا  
ایات از لیل و ظهورات قدیمه منتهی گردید که انوقت اجل آن است  
که نکلند و در خلقی شوند در یوم الله کان عالما و قد عیا و یوم الله کان

حاکما و قد برآ

الباب الخامس والعشرون من الواحد السام  
فان الله قدامی ان یقیموا من مقامکم ان اسمعتم اسم من بظهور الله  
من بعد بلقب القام فان الحكم علی اعداء من یوم من فوق الارض  
یکن الحق این باب آنکه خداوند عالم ازین فرموده کل با که در نزد است  
و ذکر من بظهور الله باین اسم هر یوم بر چیزی از مقام خود و بعد  
قاعد کرد احکامه من کتاب الله واعطاء عالمه من نقطه اولی  
لعل در یوم ظهور کسی از اظهارد ارتفاع درین دانه و نکند که کل اعمال  
غیب از برای یوم شهادت است که اگر کسی در کل عمر خود مشورت  
شنید بر چیزی و لی یک ساعت قبل از قبض روح بشنود که ظاهر  
شده یا آنکه کتاب او باورسد که او من یا آنکه خود را و بر او وارد  
شود و بگوید من و حجت اقامه کند یا یا نیکو دین او بر پا است



و فی الحین خاضع نکردن برای قرآن و ساجد نکردن برای منزل  
کل اعمال غیب و باطل میگرد که گویا هیچ نگردد و اگر برعکس باشد  
مژمی بچشد او را و اگر خواهد عفو می کند او را اگر در حجب برایام غیب  
خود بر او شانه شده اگر چه هرگز محب نتواند از رضای محبوب خود  
محزون شد و کمال دقت در این عوده که لابد ملاقات خواهد کرد  
که آن برای اسم او این نوع احترام دارند و عمل کنند و آن برای صفا  
اسم نگیرد آنچه از برای اسم او میگردید اگر چه اگر بداند خواهید کرد و  
بر خود اشتباه دارند و بر چنانچه در ظهور رسول الله صلی الله علیه و آله  
بودند و آن در حین ظهور شنید می کرد با او چه کردند و حال آنکه اگر او را  
خوابیدید بدیدند بان خواب با افتخارها می کردند و هم چنین در ظهور نقطه  
بیان که کلان برای اسم او قانع می شدند و آن برای ظهور شب و روز  
تضرع و ابتعال می نمودند و اگر بر خواب صیدید او را بان خواب  
و حال که با عظم حاجت که دین ایشان با و ن بر پا است ظاهر شده  
و منتظرین ظهور او که محصلی است کل بعد از استماع آیات او  
در مخالفتی خود مستیخ نشسته و او کلان در این جبل و اگر است  
و حده قدری مراقب خود شده ای اهل بیان که این طور واقع  
نکرد که آن برای او شب و روز گریه کنند و آن برای اسم او قانع  
گردید و حال که يوم اخذ ثمره است که آن قیام با اسم سبیل بسوی  
عسی هم رسانید این قسم محبت جانید در خواطر او و در سلوک

منتظرین رسول الله را و آنچه بر او وارد شده انتظارین با و مگو  
که در دین نبودند امر و میگویند که در دین نبودند و اگر از دین <sup>بیان</sup>  
خود بجان خود در اعلی درجه فضل و دین خود عامل بودند و جان  
دین خود بر خود نمی پریدند مثل آنکه امر و دین بی که کل با علی در <sup>حج</sup>  
فضل و دین خود عامل اند و خطوبه دین خود از برای خود نمی کنند  
و خواهی شنید آنچه که بر نقطه میان وارد آمده زیرا که قضا برای قضا  
مزمین شده که کل بنویسند و ثبت کنند لعل در قیامت بعد بان می بیند  
ستوند و خواهی در شنود من بظهور الله را و اگر قرآن کند ایدای اهل بیان  
کلا که بر هیچ نفسی نرسند بد آنچه بر نفس خود نمی پسندید و حق با  
بیاطل جلوه ندهید یا بر عکس که آن حق همین است و اگر بر ظل آن  
مستظل نگردند در دین باطل میگردند لعل بر آن حرف وارد نیاید  
و کل اعمالی که از يوم ظهور نقطه بیان کرده اید تا آن روز باطل  
نکرد و کل بر خداوند عوده که از این خیط بیرون زفته لعل بر  
مقصود خود چونکه نمی شناسید حرف وارد نیاید و در ایام  
بطون او و در ایام ظهور که او می شناساند کل با نفس خود در  
با آیات و کلمات خود و کل بان یقین نمیکنند که شناسید او را  
از اینجهت متعجب میبایند و هیچ حجتی نیست از برای کسی که یقین  
نکند با و بعد از استماع آیات این است صراحتی که کل بان <sup>خل</sup>  
در حجت می شوند و متعجبین بان داخل در نماز میگردند که هیچ



جنی اعظم انان خلق نشود بلکه او اجل است از اینکه محبت و صف  
جنیت وصف شود زیرا که خلق جنیت با او می شود و اگر میخواهد  
در بدو جنیت نظر کنی نظر کن در بدو دین اسلام که هر کس داخل می شد  
داخل در جنیت بود و الا در نار و در جبر جبر جنیت مفصل گفته  
تا آنکه بیک اهل بیت را نظر کن در ظهور هر یک اصحاب او  
بصوان و جنیت بوده اند و در او در نار تا آنکه منتهی شد با  
ابواب که نص خاص منقطع گشت هر کس بر مراد الله و مراد اهل بیت  
بود در جنیت بود و هر کس قدر خوی مغرور بود در نار تا آنکه ظهور  
اسم باطن باطن خلق جنیت بر این و حکم بود جنیت بر کسی نشأت  
اول و عارف نکست بحق و مذکور و بعد سبب جنیت بلیان بین و  
نا ظهور من بظهره الله متبعین دان غیر فین نشانی و حکم جنیت  
و نار را بعین شهود ملا حظت کن که این است مقصود از این در  
نار شده از ذکر جنیت و نار و پناه بر هر حال از نار و نایمان  
که همین سبب بصوان اکبر میگردد که در آن خلق شده آنچه عبد  
دارد او را و در آن خلق نشده خوف و آنچه که عبد صوب بنار  
علم با آن خلیق الله مانیاء باور اندکان علی کلمتی قد برآ

الباب السادس والعشرون الواحد السادس

فان لا یجلی السفر لاحد الا ان اراد بیت الله او بیت النقطة بعد  
استطاعته او اراد ان یجی او یرید ان یر و حروف الی استطا

على الروح والروحان او الله ان یضاحد فی سبیل الله ومن  
یجیر احد علی احد فی سفر او یدخل بینه یجیر او یرید ان  
من بینه یجیر او من حریم علیه و جبره تسعة عشر شهرا وان  
احد من ذلك الحكم ولم یعمل به فعلی شهداء البیان ان یأخذوا  
جنی تسعة عشر مثقالا من ذهب حیث لا مرقه و اذا اراد ان یجیر  
على احد من علم او یطلع ان یحضر و یمنعه وان علم ولم یحضر  
فی و علیه و جبره تسعة عشر یوما ولم یعمل له بعد انقضاء  
والمشر الاوان یا و تسعة عشر مثقالا من ذهب ان استطاع  
والا من فضة وان لم یقدر علی الفضة فلیستغفر الله تسعة عشر  
مرة الى ان یقدر و ینفق علی شهداء البیان لینفقوا علی من یؤثر  
بأعلى صوتة یقر علی الفقراء و المساكین من اهل الدین و انکأ  
كل حسب شانہ و لا یسافر احد دون سفر الواجب من الحج او  
الحضرة بین بدی النقطة او ان اراد ان یر و او یجیر و لا  
یمنعی له ان یطول ایام سفره وان اراد ان یطول فلیطیر ان یر  
ما یعلقن به من کینونیه خلقت من دائره و لا یطولن اکثر من  
ثمانین و ثلثین شهرا و لا یعمل علیه خوف ذلك و من یجاوز من  
الحدین ان یقدر علیهم ان ینفقن شی و ما یتن من مثقال من  
و کلا شی و ما یتن مثقالا من الفضة الحقیق این باب آنکه از آن  
شده سفر بسوی بیت و مقصد نقطة او استطاعت ان یر و او

و ان یجیر او یرید ان یر و حروف الی استطا



و در باریت معتمد علی و بشارت و حضرت نفسی اگر خواهد بود  
 این از آن دانه نشسته و در بشارت هرگاه ما خلقی غرض از این باشد  
 باسی نیست از برای او و اگر نبوده زیاده از دو دول در بر آن  
 نشده الا آنکه سبیل آن قدر همین باشد که از وقت از برای او  
 اندن الله هست زیاده از آن و در بحر زیاده از پنج حول از آن  
 دانه نشسته و صد حساب از یوم خروج از بیت است تا دخول بر  
 و اگر بخواهد نماید اگر مقتداست دو نیست و در وقت از برای  
 و الا آن فضا بر آن طور یک حکم شده دانه باشد که آن حد و الله  
 و نیز این حکم آنکه در یوم ظهور من ظهور الله در چنین استماع سفر  
 کند بسوی او و مقدم داند بر آنچه در این باب ذکر شده زیرا که کل  
 بیان از برای او است و اینکه باب است از ابواب ظهور و درین  
 او که در ظهور بعد از آن اگر بعد نشود حکم ایمان نمیکرد و سفر  
 حاین نیست الا بعد از استطاعت بر روح و بر میان اگر در ظهور  
 یوم میامت که آن وقت واجب میگردد اگر چه بر نفسین باشد  
 زیرا که آن برای او خلق شده چگونه میتوان از غمزه وجود منتقل شد  
 اگر کسی تا آخر باشد بخلق و وجود خود و او شده از برای کسی که  
 داخل شود بیت کسی بغیر از آن او یا آنکه بلی قدم او را در سفر  
 مجبور حرکت دهد یا آنکه او را از بیت خود بغیر از آن او بر  
 او بر بر اینکه نوزده ماه بر او حلال نیست افترا و اگر کسی بعد

کند از این حکم بر شهادت ای بیان فرض است که جزای مقدس  
 او نوزده و پنج متقال نه هب در حق او حکم نمایند و هر نفسیک  
 عالم شود چنان نفسی نفسی را بر او است که منع نماید و اگر تا  
 و در نوزده یوم حلال نمیکرد بر او افترا و بعد از انقضا  
 او نوزده متقال نه هب اگر استطاعت دارد و الا آن فضا و اگر  
 نوزده مرتبه استغفار کند که این وقت حلال میگردد بر او  
 افترا و بعد از استطاعت احدها بر او است افترا بسوی  
 شهادت بیان که ایشان بر اهل احتیاج از مؤمنین در هر موقع که  
 هست ظهور است و غمزه که عادت کل گردد و بر مقتود یوم  
 او حرف وارد نیاید که اگر نداشت برای او بود حکمی بر هیچ نفسی  
 نمیشد با استعفاف بلکه کل از وجود او هست که در غمزه تکلیف  
 بیرون می آید و الا اگر واحد افعال است زیرا که بعد از غرض تکلیف  
 قبول امر الله نمینمایند و خداوند در هر حال عینی بوده از خلق  
 خود و دوست داشته و میدارد که کل باضتها حی جبر  
 او متصاعد کردند که هیچ نفسی بر هیچ نفسی بقدر نفسی حرف  
 وارد نیاید که کل در هر دامن و امان او باشد الی یوم  
 القیمة که آن اول یوم ظهور من ظهور الله است و خداوند  
 عالم هیچ بنی را معیوث نفرموده و هیچ کتابی را نازل نفرموده  
 مگر آن کل اخذ محمد از اعیان ظهور بعد و کتاب بعد گرفته زیرا

احتیاج  
 این  
 آنکه اگر اهل ایمان بر نفسی غرض از این باشد  
 احتیاج



که آن برای فیض او بقطر و حدی نبوده و در سفر بعد منازل  
منوع بوده و هست و هر قدر که منازل اقرب و اخف <sup>الله</sup> گردد  
محبوب تر است و اگر منزلی که بوقت یک روز و نیم وقت دور تر بود  
بر خدا است که مضاعف فرماید روز قیامت و اگر در منزل <sup>جسایه</sup> بسیار  
مشقت شود طلب نعمت میکند از خداوند بر مالک او در هر حال  
باید ملا حظة نمود حد هر حیوان را که بعد از او در و در مالک او در  
غیر از اخف از تحمل او بر او وارد ندارد که ضعیف از آن بر صیدار  
از برای او نمی بخشد و در سفر مراعات حال اضعف باید نمود  
در هر حال و آنچه مترتب کلفت و مشقت است منوع بوده  
و هست از سبیل روح و روحان بر مقتادی که من قبل <sup>مقتدی</sup> الله  
شده و مراعات پیادگان در هر حال محبوب بوده و هست  
و اگر نفسی بقی یا در سبیل رضای حق بیک قدم سوار کند توان  
یک حج در نامه عمل او نوشته می شود و کدام فضل است از این  
عظیمتر اگر کسی موفق شود در سبیل خداوند و هرگاه سفری  
کل صدل کنند بروح و بر میان قطعه میگردانند و هرگاه بر صوان  
و آنچه قبل حکم شده بواسطه احتجاب کل بوده که بلا خطای  
نفع جزئی بقب بر نفس خود و دیگران وارد می آورند  
و الا اگر بروح و بر میان می بود آن نوع حکم نمی شد و اسفا  
اعرابا و من شاهد است بر آن حکمی که قبل شده چنین کور <sup>در حج</sup>

بدرجیه توفیق کند که کل نتوانند زیاده از یک فرسخ سفر کرد و <sup>الله</sup>  
بمحفظه من نشاء فی السبیل بازنده است علی کل شیء محظی

### الباب السابع والعشرون من الواحد الساری

فی حکم طهارة ما یخرج من الفارة وعدم فرض التحرر عنه و  
کذا لک الحکم فی العیون الذی یطیر باللیل والذی یسیر بالیوم  
**ملخص** این باب آنکه آنچه صعب شده بود بر کل مؤمنین از عیان  
من الفارة او ما یطیر باللیل او استیفاء ذلك بر آنکه باقی نیست  
از جهت لطافت و نظافت بخود محبوب بوده و هست مانع  
طهارت نمیگردد و در هر حال نظر بر مظهر مظهر کرده که محبوب  
مبدء غائی که در یوم ظهور من یظهر الله در کون طهارت غائی  
که در یوم ظهور من یظهر الله در کون طهارت غائی که او <sup>اعل</sup>  
از این است بلکه قول او مظهر است و در هر شان در مکان <sup>طاهره</sup>  
و مظهر بوده و هست و از یومیکه اول از برای آن نیست  
الاعز بیکه از آن برای او نیست در سماء طهارت و ارض <sup>فنت</sup> لطافه  
بوده و هست و هیچ شیء او را متغیر نگرداند و اباء او الایم

و هم چنین امهات او صفوه خلق بوده و مکن طهر و طهارت  
طوبی آن بید که یوم القيمة علی طهارة من عنده فان ذلك الموضع <sup>الفضل</sup> العظیم

### الباب الثامن والعشرون من الواحد الساری

فی عدم عیون النظر لاحد الی کتاب احد الا للبحرین از الزوا <sup>بعضهم</sup>



بعضی او علما و ابرضا هم **ملخص** این باب آنکه از آن داده نشده  
که کسی نظر کند در کتاب کسی در هیچ حال چه سر بسته چه سر باز  
چه کت علیه چه حسابیه و چه کت مکتوبه بعضی بسوی بعضی  
آلا هر وقت که داند رضای او را و از آن دهد او را که آن وقت جلالت  
میکرد بر او و این نمی نشده الا آنکه کل نفس فیض حیاء پوشیده  
که اگر در آن کنند بوم قیامت را با نچه مقصود سلوکی نگردد که  
دوین سبیل حیاء گردد و الله اعلم من النیاء من عباره عمالایه  
انکان علی کل شیء وکیلا

### الباب التاسع والعشرون الواعد السادس

و ان لكل نفس فرض ان يعيب ان انكبت اليه ويحييها اليه مثل عنه  
وما يتفرغ عليه **ملخص** این باب آنکه واجب گشته در این ظهور که  
اگر کسی بسوی کسی خفلی بفرستد بر اینکه او را جواب دهد و فصل  
محبوب نبوده بخط خود یا بخطی که او کند و همین قسم اگر کسی  
کند بر مستمع واجب است جواب با نچه که نکالت کند لعل در ارم **ظهور**  
کسی از آن نیر اعظم محبت نگردد در حینیکه نازد صیغز نماید **ظهور**  
الست بریکم کل یگوید بلی زیرا که فرض جواب از برای اینجاست  
ولی سرائت میکند تا جفتی الیه در وجود و هم چنین کت شبهه  
نیست که بوم قیامت کت او نازل خواهد شد بر کل کسی بواسطه  
اعتبار خود محبت نگردد از رد جواب محبوب خود که با اجابت

کینونیت

کینونیت او خلق میکرد در در نه افتاده با قرار بود انیت  
و در در اوج اقرار بر نبوت و در در انفس اقرار بر کلایت و در  
در اجساد اقرار بر باییت و در در ظهوری مجیبین از رضا  
متار میکردند و الا در ظهور قبل کل مجیبند مثل آنکه امروز  
که در اسلام کسی کلمتین را نگوید و آنچه عایدت فرماست از کلایت  
و احکام فرماست بلکه مقصود غنی شود و لا در ظهور بعد صارتین  
از دین صارتین با اجابت متار میکردند و بعد بصیران است  
که در کل عوامل و مراتب اجابت حق را نماید که چه با اجابت بکتاب  
باشد یا بلبان یا بقل کلامی افعوی است و از برکت اجابت ان **نفس**  
کل مامور شده اند بر اجابت بیکدیگر حتی اگر طفلی گوید کند یا  
اجابت او با نچه شود و هم چنین اگر کسی اسان حالش ناطق باشد  
بر صغر سنی لازم است اجابت او هم چنین اگر مقاعدان صل اجاب  
باشد یا ظهورات دیگر که نفس بصیر خود را را میکند واجب است  
اجابت او تا آنکه هیچ نفسی در هیچ موقع سبب حزن مشاهده  
نماید لعل هر بوم قیامت که ابصار قلوب نمی شناسد محبوب  
و مقصود خود را که من شاول الله بر او من حیث که یعلم من غایب و بارها  
که بیکدفعه عایدت بر الدین مرتفع شود و او بشنون عایدت علی  
الدین محبت مانده باشد چنانچه در هر ظهوری هر که محبت میباید  
همین سبب میکرد او را و لکن محبتی از نیا و بفضل آنکه کانه محبتی



باب اول من الواحد السبع

فی تجدید الکتاب انما انقضی علیها الشیء و ما بین حوکه و هو ما کتب  
من قبل او انفاقة الی احد **ملخص** این باب آنکه در هر ظهور خداوند  
دوست میل دارد که کل شیء جدید شود از اینجا امر فرموده  
که در هر دو سبب و دو سال یک دفعه هر نفسی ماعلیت خود را کتب  
بعد بکند یا آنکه در هر ماه عذاب دیند یا آنکه نفسی عطا کند **مل**  
عبدی بر حریف میفتد که گویا آن نظر با و نداشتند باشد لعل  
در یوم قیامت شجره حقیقت ظاهر جزئی را در بیند بر صورت  
غیر محبوب لعل روح انهم در ظل ان غیر محبوب واقع نگردد زیرا  
که هر حریفی که نوشته می شود هفتاد هزار ملک بر او هوکامند  
و هم چنین عین هو که حفظ میکنند او را و اگر امری نظر کنی  
در ارض عینی که یک حرف از قرآن را چه قدر از نفوس حافظ هستند  
که احصا نتوان نمود و هر حریفی که بر صورت محبوب نوشته شود **مل**  
دوست میدارند که نظر بر او کنند بل در هر شیء چنین مشاهده کن  
و هم چنین بر عکس در بیان هیچ شیء را ظاهر مکن الا بر علو صنع  
کمال لعل یوم قیامت نظر محبوب خود بر او افتد و در اینجا **شاهد**  
نگردد بر خلق خود که نظر کل ملک در ظل نظر او است و کم شیء  
مییخواهد که در یوم قیامت لایق نظر شجره حقیقت گردد و بل اگر  
شیء که موقوف ارضی مثل ان نباشد ان شیء است که لایق شده

ان برای اینکه لیس کشند شیء و کل خواهند کرد بیاهای خود را  
ولی مراقب بوده نزد ظهور شجره حقیقت از هر ارضی که مشت  
گردد که بان در یوم ظهور مستزین و متلذذ شوند که ما مبتلین  
بوده از برای ان ظهور و اینی بوده از برای وصول بان مقصود  
و هیچ نفسی نیست که یک کلمه از کلمات بیان نویسد با ایمان  
با و با حسن خط الا آنکه واجب میکرد از برای او انچه محبوب **اول**  
عند الله و مراتب خط و مراتب اسم واحد است اول خط ابی و آخر  
خط اعلی و ما بینهما بدرجات زک و کو یا مشاهده می شود **ظهور**  
که صاحبان ادراک هم میرسد که نوزده قلم را ستوبین نویسند  
و کمال در یکی بجهت از افترا ن است و استکمال در کل علوم **کمال**  
اگر مقرون گردد برضای محبوب انک و مقصود از نزل و الا امری **میدان**  
می شود که کتب مآل افایه در اسلام با حسن خط نوشته شده ولی  
آثاریکه مثبت حق و فانی بعد میگرد که کل کتب قبل اگر در نزد یک  
حرف اول او را اقرار با ایمان نکنند قبول نمیکرد ان امیان کینونیت  
الایشان و چگونه و حسن کتابت افکار رسد و حال آنکه ان آثار مثل  
بقر معطل و قصر مشید مانده و حال او از داخل افتد احسن از **انجا**  
منکوب با اسم جای است و هنوز شنید منقذ که کتاب بقوم اسماء  
بعد نفسی بقوم که عدد اسم بی صف علیه السلام است بر استحقاق  
خود نوشته شده باشد و حال آنکه ان بدو ظهور تا امور و چرخد



کتبه نوشته شده که در دنیا ایمان باو نمی بخشند و در وقت ظهور  
من بظهور الله همین قسم کل صبیح خواصند بود که امن شاه الله کمال  
وقت نموده که بعد از ظهور من نوشته شود که انانان منی حقیقت  
که نوشتن یک حرف از ان اعظم است از نوشتن بیان و آنچه  
در خلالت نوشته شده نظری کن در مبداء قرآن که اگر سرایم ظهور  
رسول الله ص کسی یک حرف از ای نوشت حکم ایمان بر او می شد  
اگر من باو بودی اگر کل انجیل و آنچه در دین عیسی انشا شده در  
خلال انجیل می نویسی بخشید از برای او این است جوهر علم اگر توانی  
نمود و خواهی در یک نمود بصیرت تو که صبیح غاف که هیچ شی در آن  
صورت از ان نیست که انرا در با حسن حفظ تو را و حاضر کن بلکه  
فرض شده بر کل که انچه از اوین صده خود مشرق می شود در کل هوای  
بیان داشته باشند زیرا که او است بیان آن روز و بوعاد انچه که  
در بیان ماضی است هر که تواند تمام نموده و در زمان منی حقیقت  
حاضر نمایند که کل مسئولان از این بوده و هستند چه خوب چه بد است  
چاپ از برای ارتقاء کلمات او و نگارش انرا او اگر تواند در پیوم ظهور  
ضررت کرد درین خدا را و او مثل امروز هستند که هر کسی را بیست خود  
صبیح لا یكلف الله نفسا الا بعد ان یتقوا و لستو کان علی الله یوم القیمه ما بان الله

### الباب الثانی من الوعد السابع

فانما هیة حیث یبغی ان لا یمل احد من علی الا ویقولن بلبان ان لا یقولن

اعتدلت لله رب السموات ورب الارض رب کل شیء رب مایری  
و مالا یری رب العالمین وان یقرئه بقلبه یحیی عنه **مخلص**  
این باب انکه هیچ علی عمل نمی کرد که انکه الله واقع شود و از این  
جهت آمده که هر عاملی عین عمل گوید ان لا عملی هذا الله  
رب السموات ورب الارض رب مایری و مالا یری رب العالمین  
و اگر در قلب تلاوت کند مجری است از او ولی الله واقع نمی کرد  
عمل مگر انکه معرفت بهم رسانید بشوهر حقیقت که ان ایه الهی است  
انایات او و باید او در نفس خود از او صبیح نگردد در پیوم عیادت  
عیانچه در قرآن هر کسی عامل از برای رسول الله و حروف می نویسد  
عامل از برای خدا بود و محبوب نیست که کسی عمل کند از برای کسی  
انکه الله کند و الله می شود که انکه از برای ان ظهور کند امروز عیادت  
که در انجیل عامل اند کل از برای خدای کنند باو عیسی اگر چه تا قبل  
ظهور رسول الله بوده ولی چون ظهوری لدون الله می شود بلکه  
در ان ظهور باید از برای رسول الله ص کند که انوقت الله ثابت  
میگردد و هم چنین عباریکه در بیان عاملند از برای خدا و این  
ای را میخواهند اگر سرایم ظهور من بظهور الله از برای او عمل کند  
الله کرده اند و الا باطل میگرد که کو یا هیچ عمل نکرده اند این در  
صورت اصل دین است دیگر نوع آشر خود را خد کن و ششون  
دنیا نیکر باید الله شود خود را در ان غما متلا عنده انشا و صیفا



و قصد میکند که آن برای خدا میکند و حال آنکه آن جزوه که مدخل علی الله  
 هست معنیست که این اثر که در نفس بقا است از انچه مشرق  
 گشته و راجع با و ن میگرد در ظهور را خدای آن و گاه هست که  
 خود از آن منع میکند انچه از برای او در نفس جزو میکند و همین قسم  
 کل شئون را مشاهده کن در دنیا که میگویند آن برای او است و از  
 محبت هست و هم چنین شئون دین را عمل حفظ کن تا بحیثی ظهور  
 منتفی گردد و در بوم ظهور من بظهور الله از برای او علی کرم الله  
 کونه چه کفایت که لا اله الا الله باشد و چه آب خوردن و الا اگر از برای  
 او نکی اگر لا اله الا الله بگویند در نماندنی و اگر آب بیاشنایی  
 دون حین استامیده از این علم خود را بسط است که چنین ظهور  
 رسول الله ص حکم شد که کل ملل لدون الله عامل اند اگر چه  
 کل کتاب عند رسول او در زمان خود حق من بوده و الا  
 هم هستند که ظاهر است ستران این است که همان مطاع از بوم  
 آدم همان رسول الله ص هست و کل کتب منزله قرانی است که  
 بر او نازل شد که در حقیقت از ظهور قبل محبوب مانده و از کتاب  
 چونکه نشان خدای که این همان است که در ظهور بعد ظاهر شده عالم  
 اگر عمل کنی الله در بیان و خارج نکودان ان خروف واحد کل اقا  
 بحرف اول بنی بلکه در انضا غیران ظهور او ظاهر بنی در ایل  
 الیل الله عامل بوده ولی چنین ظهور من بظهور الله اگر کل اعمال

از برای نفعی که کنی که لدون الله میشود و بر آنکه نفعی میان آن  
 همان من بظهور الله هست نزد آن و هم چنین حروف همان  
 حی است که توان برای انضا عامل بوده چگونه شود و فتنه طایفه  
 می شوند عامل نفعی نیست که در نزد خود ظهوری خلق کنی  
 بکمال آنکه الله می کنند عزت می شوند و لدون الله می شوند و نزد  
 ملکات نمیشوند الا من مشاء الله ان یهد به که اگر نفسی نفسی را هدایت  
 کند بعد است از برای او از آنکه از مشرق تا مغرب هر حالت شود  
 و هم چنین از برای همدی همدی است از کل ماعی الارض بر آنکه  
 هدایت بعد از صوت داخل جنت میگرد و لی با عمل هر من ابدان  
 انچه صفتی است بر او نازل می آید این است که خداوند دوست  
 می دارد که کل بصدایت کند بکلمات من بظهور الله و لی مغفوس مستکبره  
 خود همدی نمیشوند بعضی باسم علم و بعضی بقر و بعضی بنی  
 میگرد که در نزد صوت هیچ نفع نمیشود او را کال رفت نموده که  
 ان صراط احد من السیف و ارق من الشعر بصدایت هادی کل همت  
 لعل انجمن اول و آخر الله می شود یک دفعه لدون الله نشود و بنی  
 مشق و الله یهد من مشاء الاصل الحق یقین

### الباب الثالث من الوعد السابع

و ان اذ الله واجب موری محض این باب آنکه در من مادی بود  
 عند الله محبوب بوده و هست و هم چنین از برای فرض واجب است واجب



نزد خداوند از هر چیزی اگر تواند مرتبه غور و فصل در آن جایز نیست  
و غیره اینچنین که در همین قسم آیات شایع و تمجید و تقدیر و توحید  
تکبیر و کل شیء درین مظاهر است که حقیقت مظاهر خود را  
خود و در چهره ظهور او را و واجب آنکه توحید گرفته تا منتهی الهیه  
شود و بخود که اگر کسی خدا را در چهره ظهور رد کند و حق خود را چنانچه  
از آن منقوص نگردد الا و آنکه بهتر از آن در افاق و انقیض مشاهده  
نماید چه قدر بصیر است نفس که حق نفسی را رد نماید چگونه است  
حق الله که بعد از آن حق من شود ولی در چهره رید اظهاری ایمان خود  
و از مدین دین و معطیات با آن محجوب مانده این است حد خلوص اگر چه  
نظر کنی و الله یحکم بالحق و آنرا هو خیر الیها صلی

**الباب الرابع من الواحد السابع**

و التخصیص **مفسر** این باب آنکه از آن داده شده در هر جوی که میسر نماید  
نفس خود را که بدو از اول لیل واحد است تا غروب و بعد ختم  
و تخیض مضاعف بر آن نبوده و نیست و مراد از آن آنکه بیک اسم از  
اسماء الله متکلم نشود و در چهره النقات اسم دیگر از آن داده نشده  
و عین نشانی باسی نیست لعل یوم قیامت بیکت این عمل تواند  
باسم واحد تصدیق نمود و از هدایت او محجوب نگشت و گویا رید  
می شود که بشود حقیقت ظاهر که مبدی کل اسماء و امثال است ولی  
سکان بحر تخلیص و تخلیص خود محجوب زیرا که این از برای وصول باو  
دان

و آن همین محجوب میگرد مثل آنکه نزول فرقان و دین اسلام که اصل  
از معرفت الله هست تا منتهی شود باخر مسائل و غیره و منتهی از آن  
معرفه شمس حقیقت است در چهره طلوع آن ولی بین که هر نفسی که  
محجوب شده چنانچه امور و دینی و از مقصود که مقرره کل است  
با نمانده و ملتفت نیستند و در چهره عدم النقات حجه الله بر کل  
بالفرد نبوده و هست زیرا که اگر ندانند بر نمایند بهمان محجوب که مدین دین  
اسلام شده همان توان تصدیق حق خود را اینکه یبلی از اول عمر  
تا آخر بدین خود عمل میکند و خطور دین حق در حق خود نمیکنند  
بجهت آن است که معنی نمیکرد و محبت در میان ظاهر نیست و کلاهما  
کلاما سیکه صدر اسلام در ظهور شمس حقیقت گفته می شود میگوید  
همان نفس چنانچه در بلوغ و کمال دین اسلام که ظاهر شده مقصود  
همان کلماتی که خود بجهت می نمودند که چگونه می شود کسی آیات  
خدا را بشنود و بگوید گفتند این است که عامل از روی بصیرت  
در هر شان که نبوده و اکثر چون دران دین تربیت می شوند  
دران اظهاری ایمان می کنند و خدا داناست که خلوص در چهره  
و بصیرت در چهره نفس و الله یخلص الذین امنوا بالله و آیات  
عن کورد و نه

**الباب الخامس من الواحد السابع**

یوم ظهور النجوة لی یصل لحد ان یدین بدین الذی قد دان بر قبل







الاعیونیکه عنوا لله را نمی بینند چگونه کل خلق توانند در آنجا  
 حال قیامت را داشته که یوم قیامت را در آنجا خواهند نمود و بر خود  
 وجود واقع نشود چیز دیگر در ساحت او من کو نیست کسیکه  
 از لسان کینویست کل شیء کلمه سبحان الله می شنود که باو قبیح  
 و تقدیس خداوند کرده می شود بلکه ما در آن نزد ساحت قدس  
 او نمی می شود چگونه کاین که غیر کلمه حب نشود یا آنکه غیر معتد  
 عن مشاهده نماید نه این است که در آن روز نشنوی و عالم نوری  
 بلکه مثل ان قیامت را هم مثل این قیامت فرض کن اگر واقع را نمی دانست  
 و لکن ظاهر را شنیدی که عباری که ریاضت کشته و عالمی که  
 پشت پاره از فضل او بعرفان او واصل گشته هر این چنین نفسی  
 کاین که در مثل چنین جبل ساکن این برنج ظاهر است و اگر نظر بواقع  
 که سبب بریدن عنوا و من کو نیست نزد تو در علو و ذوق و آنچه می کنی  
 با و می کنی و از برای او و حال این قسم محبت و شوی فلتحقن الله ربکم  
 الرحمن عن کل ما یجزین به الا نفسی ان یا عباد الله کلکم اجمعون

### الباب السابع من الواحد السابع

یمنی این تبارک من یظهر الله ان لیسل من فضل ان شاد و من علیه  
 فلیتر من مقده بتو بتلیمه مختص این باب آنکه هر چه قسم که کینویست  
 کل وجود بالنسبه ایشی وجود مثل شیء در مراتب است کذلک  
 مشاهده کن حد کل شیء را و بدان که هیچ نفسی عند الله و عند اولی العلم

اعوذ

اعوذ بنحوه حقیقت نبوده و نیست و از اینجا یک ظاهر می شود  
 بر صورت وجودیت و کل نتوانند چون که نمی بینند واقع را از برای او  
 شده امر شده در یوم قیامت که یوم ظهور او است کل ان فضل او طلب  
 نمایند آنچه سبب عز ایشان کرده لعل ان عظمه وجود که اهالی اوست  
 کل عیون نگردند زیرا که عنوا این سبیل از برای کل نیست و نه این  
 که نظر باقتراان کنی زیرا که اگر کل ما سوی الله آنچه که از قبل خلق  
 شده و آنچه بعد امکان دارد با این نوع عز عظمه وجود عظمه  
 عظمه هر این معادله عظمه با تسع عشر عشر آن از برای  
 که شریف کل از او است چگونه توان قوی را که نمود و کوا و  
 دون او دم چنین در کل شئون این سر حقیقت را جاری کن تا آنکه  
 از سده کل چیز محبت نکندی اگر چه این امر اعز است از هر شی  
 ولی اگر ظاهر شود ان با قدرت که تواند در آن نمود و آنچه عبارت  
 باسم نفسی قیصر عن ترا پوشیده توانید چگونه شود در حق او  
 در آن نمود این از برای این است که اگر بر عنوا ظهور ظاهر کرد  
 لعل هیچ نفسی از عظمه وجود خود محبت نکود و الله بمن علی  
 من لیا و من عباره ان کانت دافضل عظمها

### الباب الثامن من الواحد السابع

فرض علی الکلی ان یکتب من مطلق شهر الی شهر اخر واحد فی  
 ما یجب من اسماء الله کالله اکبر و اعظم او اظهر و عظمه و قد ان



ان بحسب اول الامر الى اخره ثم يكسب ما فات عنده من مات فعلم  
 وراثة ان يكسب والده ما مضى عليه من العمر **ملخص** اين باب انكه برهمنی  
 شده در هر شهر يك واحد در واحد بركند و حساب آن انچه  
 مظهره است تا حين بعض دفع او و اگر ان او فوت شود بر جرات  
 او است و غيره ان انكه لعل در يوم ظهور شجرة حقيقت مكره كند  
 با و بر ريزه كه كبريا است خداست من الله باري سماه هيا قسم كه  
 در كرمه عدو مني اسبب مي شود كه كرمه بر ستره خستد رسد و سبب  
 دخولان در واحد و قيامت كود در اين كرمه ميزان اينكه لعل اول  
 اول مكره كود تا انكه بر شود سموات و ارض و ما بينهما ان ان كرمه بر  
 ظهور كل نبي ينبت در ان واحد الا اين واحد را بنحو اشرف كه قدم يك  
 صراط ناصب در كه ان كرمه و لعل در عين ظهور واحد قران صديقه  
 احدی از مسلمين از صراط مخوف نمی شند و كل اين واحد بدر جانه  
 منتهي مي شود بواحد اول كل عالم و واحد واحد كن و در هر درجه  
 بخشي را از درجه فوق قرار بده تا انكه رسد بيلك واحد همان واحد  
 كه كل مكافند معروفه اضا و در ان واحد بنيتي در مراد الا طاعت شخص  
 و حده را اين است جوهر توحيد و سر تجريد كويار بده مي شود كه سر  
 واحد حيران هم ميرساند تا انكه در كلشي جاري مي كود حتى عدد  
 قلم در قلمدان عدد واحد مي شود كه مظهر نقطه در بين اقدام هيا و  
 كل را فارد و اگر كسي جاري كند و در هيا و واحد اول هيا و كل را قرار  
 نشاخته است

در اين باب انكه  
 در هر شهر يك واحد  
 در واحد بركند و حساب  
 آن انچه مظهره است تا  
 حين بعض دفع او و اگر  
 ان او فوت شود بر جرات  
 او است و غيره ان انكه  
 لعل در يوم ظهور شجرة  
 حقيقت مكره كند با و  
 بر ريزه كه كبريا است خداست  
 من الله باري سماه هيا  
 قسم كه در كرمه عدو مني  
 اسبب مي شود كه كرمه بر  
 ستره خستد رسد و سبب  
 دخولان در واحد و قيامت  
 كود در اين كرمه ميزان  
 اينكه لعل اول اول مكره  
 كود تا انكه بر شود سموات  
 و ارض و ما بينهما ان ان  
 كرمه بر ظهور كل نبي  
 ينبت در ان واحد الا اين  
 واحد را بنحو اشرف كه  
 قدم يك صراط ناصب در  
 كه ان كرمه و لعل در عين  
 ظهور واحد قران صديقه  
 احدی از مسلمين از صراط  
 مخوف نمی شند و كل اين  
 واحد بدر جانه منتهي  
 مي شود بواحد اول كل  
 عالم و واحد واحد كن  
 و در هر درجه بخشي را  
 از درجه فوق قرار بده  
 تا انكه رسد بيلك واحد  
 همان واحد كه كل مكافند  
 معروفه اضا و در ان واحد  
 بنيتي در مراد الا طاعت  
 شخص و حده را اين است  
 جوهر توحيد و سر تجريد  
 كويار بده مي شود كه سر  
 واحد حيران هم ميرساند  
 تا انكه در كلشي جاري  
 مي كود حتى عدد قلم در  
 قلمدان عدد واحد مي  
 شود كه مظهر نقطه در  
 بين اقدام هيا و كل را  
 فارد و اگر كسي جاري  
 كند و در هيا و واحد اول  
 هيا و كل را قرار نشاخته  
 است

نشاخته است واحد اول و حق او را در صقع او عطا كن  
 مثلا اگر آويك قلم نوزده مثقال فضه باشد بايد هيا و صيده  
 صيده مثقال باشد و هيا و ان هيا و كل واحد قرار بدهد كه كل عدد  
 ان او هستند اين است كه در بحث ان بحث كل كوي شود و در  
 ان حشر كل و در عرض ان عرض كل و در جزاي ان جزاي كل مثل انكه  
 امر و رويي در اسلام انچه هست عدد دين با سم عدد و مظاهر  
 و ابواب هدي است و هم چنين در بينا كل با فيشان مسمد ان  
 كه كل اعداد مكره باي واحد قائم اند و ان واحد بواحد اول كه بلانده  
 قائم و ان بنفسه بالله عز وجل قائم و بعد از رتبه واحد اول و رتبه  
 هيا هر هست ان براي رتبه واحد كه غير الله اعصا نتوان نمود و الله  
 عايشا و ويكيز و واحد اول كيف نشاء با مره ان كان على كل شيء قد

**الباب التاسع من الواحد السابع**

فرض على كل ملك بيعت في ذلك الدين ان يلقي بيتا لنفسه عطا  
 خمسة قبل السمين و بيتا على ابواب السمين **ملخص** اين باب انكه  
 هر صاحب ملكي كه در بيان مرتفع كود سزاوار است دو بيت بنا كند  
 با سم من مظهره الله و محل قران خود قرار بدهد و عدد ابواب اول  
 و بيع معا و نشود و ثانی از نوزده تا انكه سر حقيقت در رتبه چهار  
 سرايت كود باشد كه لسان كبريا نيت او كه كاهي ظاهر او است ناظر  
 كود كه الله است ملك السموات و الارض و ما بينهما لعل در يوم ظهور







عزّه و امتحان صادر است قسم خداوندی که وحده و وحده لا شریک  
 له بوده و هست که اگر نفسی در مشرق باشد که کل میان را در <sup>حفظ</sup> اوج  
 بین عینین خود بیند و با پنجه که در امکان ممکن است باطل در حبه  
 فضل و تقوی رسیده باشد و کتاب آن شمس حقیقت بر او نازل  
 شود بنفع ابرار که بخور او را بنمایاند نور خود اگر بقدر ظرف عینی  
 صبر کند در پیش خود و نکند بقدر خود و لسان خود هدایت <sup>عند</sup> الله  
 که در بیخیزان اهل با الله و آیات موقوت قدر خود و عند الله حکم اعیان  
 بر او نشود و از بیان که حفظ داشته و عامل بوده سرچوبی با و نفع  
 بخشند و حضرات توحید در او نبوده که کلام محبوب خود را نشناخته  
 که اگر قبل از جبل می بود باید از خشیت الله متصدع گردد  
 و حال آنکه اینکم در درج جلیل اوست که در قرآن باشد چگونه  
 و آیات او که نزد منزل آن چنین نفسی بعد از آن جبل می شود  
 و خود در نزد خود عدل از برای خود می بیند در تقوای خود  
 که میان او حفظ داشته و حال آنکه متصور نیست که چنین نفسی <sup>سید</sup>  
 که کل بیان را تواند حفظ نمود یا بکل عامل بود این بر صورت <sup>امتناع</sup>  
 مثل زکریا که کل خاوی حد خود را در نزد انظار داشتند و از جبل  
 خود را سخت تر نگیند و بکمان خود هر وقت که بخواهد خود را <sup>شد</sup>  
 مثل جبروت میکنند و لجائی که باید خالص شود که اجابت کینوت  
 او خلق میکرد که آنرا تسبیح می شود ای اهل بیت مرا بت خود بوده

که معزی نیست کل را در یوم قیامت و طالع می شود بخت  
 و حکم میکند با پنجه خواهد ادبای و جود را اگر خواهد اعلای کند  
 و اعلای و جود را ان می میکند چنانچه در بیان کرد اگر مذمت  
 شوی و عیان او کسی قدرت ندارد برای و پنجه کند همان می شود  
 ندان است که بشود چنانچه همین قدر که رسول خدا ص <sup>ص</sup>  
 که امیر المؤمنین را و او خود کردند اگر چه کردند پنجه کردند و <sup>و</sup>  
 شد حال هم همین امری که اراده کند لابد ثابت می گردد و بر او که  
 همان امری است که درین قبل با و ثابت شده و بعد هم با و ثابت  
 می شود و غیر الله صاحب امر واقعی نبوده و نیست و کل با امر <sup>عند</sup> الله  
 اگر طبق امر او عامل شوند و الا که محل حکم نمی گردد و الله بر نفع  
 من لشیاء من عباده انه کان علی کل شیء قدیر

### الباب العاشر من الواحد الساب

فلنقرن کل نفس فیکل اسم المستغاث و جبرین تولده و کانی  
 کاحد ان یترکه <sup>نفس</sup> این باب آنکه در اسماء الله هیچ اسمی مقادیر نمیکند  
 عددان با اسم مستغاث و آن اعلی عزّه اسماء است که بمنتهی الیه  
 ظهور رسیده و در آن ظاهر نیست الا واحد اول و در واحد اول  
 نیست الا واحد اول که در قرآن رسول الله است و در بیان ذات <sup>خروج</sup>  
 المبع و قبل از قرآن عینی بود و بعد از بیان من یظهر الله امری  
 در ظهورات مختلف ظاهر می شود و الا مستوی بر اعراضی که معزی



از حد و حد و است همان مشیت اولیه است که اعراسی او را  
میکنند و هیچ اسمی اعلی عدد از اسم مستعانت نیست در مرتبه  
اسماء و بر عدد اسم که اعداد طرح کنی و اعداد بعد واحد عدد اسم  
ناقص میشود و اگر بالف و کلام حساب کنی عدد اسم <sup>اسم مستعانت</sup> می زاید و این  
و در یوم قیامت مظهر آن ظاهر شده که مدد بوده علی الله ان  
اینجه امر شده که کل ان عین انقذار نطفه محترکند آنفیکل را  
هیچکلی که عدد اسم مستعانت در آن باشد زیرا که از صده ظهور  
تا ظهور از خدا نماند است که چه قدر شود و لیکن زیاده از عدد <sup>مستعانت</sup>  
اگر خدا خواهد نخواهد شد و در کور قرآن مدد و عودان در اسم <sup>مستعانت</sup>  
بشخص عدد اسم هو در بیان خدا عالم است که تا چه عدد رسد زیرا که  
در این معیاری نیست زیرا که فاصله بین انجیل و فرقان بالغ هم <sup>سید</sup>  
زیرا که بخوره حقیقت بر هر حال ناظر است بخلاف خود هر وقت که بیند  
استعداد ظهور در هر ابای افتد مسجین و شناساند خود را بکل  
باذن الله عز وجل زیرا که از برای او حرکتی و سکون نبوده و نیست الا  
بالله عز وجل عزه ان اینکه کل اسماء چون هاشم در حول اسم الله  
و کمال کل اسماء سلوک این اسم است لعل کل نفوس در میان بیابان <sup>عین</sup>  
برسند که در حین ظهور حقیقت بتوانند شمس حقیقت را در زبانش  
و طوف حول او گشت و مراقب باشند که از ان عدد تجاوز <sup>نکنند</sup>  
که اگر ان عدد برسد نفسی در میان و بشود که ظاهر شده بخوره <sup>حقیقت</sup>  
بر او است

بر او است رجوع بسوی او اگر چه بقیه نماید لعل ان نام  
یابد باین فصل و هیچ فصلی اعظم تر در بیان از این نبوده و  
اگر قدر دانند و بخور از ان نام بظهور الله بنات دهند و در  
حلال نور او ساکن شوند زیرا که ظهور او صده خلق کونیات است  
و در افعیه بعد از تمامیت در اجساد قبل از ظهور او و همین <sup>مستعانت</sup>  
که در هیچکلی دو هزار و یک اسم نوشته شود کافی است در تحریک <sup>لعل</sup>  
باین سبب ان ظاهر در اسماء محبت غایت و غیر الله نبیند و شاهد  
شود که ابرصای محبوب خود فلتر زن انفسکم الله ربکم <sup>سید</sup>  
الحسنی کلها فان له الخلق و الامر فی ملکوت السموات و الارض  
و ما بینهما الا الله <sup>الاهو</sup> العزیز المحبوب

**الباب الحادی والعشرون فی الواحد السابع**  
فی عدم جوارح الصعود علی المناظر و الامر بالجلوس علی الکراسی  
**ملخص** این باب آنکه گفته شده از صعود بر منابر و امر شده  
استواء بر اعراسی یا سر بر یا کرسی تا آنکه کل ان نشان و تر  
بیرون نرفته و اگر محل اجتماع است بر تختی کرسی گذارده  
که کل بتوانند استماع نمود کلمات حق را و قوه ان اینکه  
لعل یوم ظهور حق کسی بافتخار تعلم نزدان صده علم متعلم  
کرد و وجه بسیار عظیم است این امر زیرا که علم او غیر نفس  
اونست و اسخون در علم که اتمده همدی هستند غیر



ایشان کلام او را نتوانند درک نمود چگونه توانند کل که متعلق  
اختیار نمود بلکه هر علمی که مایع علیه اسم شی است از برای عرفا  
کلام او خلق شده و نزد او نیست الا جوهر وجود و این کلام  
هم که معنی ابداع آن می شود در صقع ان بنض ان و الا مقام  
ذات او اجل است از در کواقران بحروف و هیچ لذت اعظم  
در امکان خلق نشده که کسی استماع نماید آیات ازا و بفهمد  
مراد از اولم و بم در حق کلمات آن نکون و معانی سر با کلام غیر  
او نکند همین قسم که کینویت او مظهر الوهیت و ربوبیت است  
بر کل شی همین قسم کلام او مظهر الوهیت و ربوبیت است بر کل  
کلامها که اگر ان امانی میبود متکلم هواسی می گفت انی انا الله  
لا اله الا انا و ان عبادی خلقی ان یا کل الحروف ایای فاقنون  
و حال آنکه میگوید بلسان کینویت خود آنچه گفت می شود  
از اکل شی که اگر این نبود چگونه در نزد هر ظهوری کل است  
سماویة قبل باید با و مؤمن کردند چنانچه نفوس مؤمنان  
کتب باید بان مظهر مؤمن کردند و ان این است که ملت ایه  
واحد هجت او بر کل صاعی الارض بالغ است و هر ذی السان  
بلسان او که اگر مؤمن یکی از امت ارم باشد بان عرض کرده میشود  
لیک ایبر واحد بمثل آنکه عرض کرده می شود بر اول مؤمن بالبیان  
و بان گفته می شود که کل صاعی الارض عاجزند از آیتان با و اگر

و الحین تصدیق نمود که تصدیق خدا کرده

در قول و اکو العیان بالله تامل نمود و یقین نمود

بر او است که بر صاعی الارض عرض کند همین قدر که هر کس

و عانی نگردد پسند باید رجوع کند و تصدیق کند خداوند را بر قول

او و ازین استماع تا آنکه بدرجه یقین نرسیده در بار حجاب

و اینکه کل میگوید یا اصدق الصادقین در حق ظهور اگر تصدیق

شجره حقیقت را نمودند و در حقین تل و ث آیات آن تامل در تصدیق

او نکردند یا اصدق الصادقین گفته اند و الا عمل ایشان

مکذب قول ایشان است زیرا که این اسمی است از اسماء او

و نورانی است از انوار او که مدلل بر او است در صدق و کجاست

ذات او را حوصوف بان و صف نمودن بر او اگر اکر صدق در امکان

مصور است بصدق او است و حال آنکه با علی صوت خود را

صیر نماید کل خلق را که کل میگوید یا اصدق الصادقین چرا تا

در تصدیق آنچه نازل می شود دارند این است که بیکر مقدر قلم

بود و در عالم میگردد الا من شاء الله و کل ملت غیث شوند اگر بگویند

که نشنیدیم آیات را که شنیده اند و اگر بگویند عباری که صادقی

عجزان با متابع قرآن صادق گشته که چنین نیست و اگر بگویند

که این آیه است الله نیست و کل عاجز نیستند که کسی که آیتان

نموده بر وضوح و حال آنکه مثل بحر از ان بحر خود نازل میگرد



ایمان او صادق و تصدیق کلام او و  
 ده عطا فرموده است یکی از مظاهر او خود که  
 اثبات صدق او می کند از او منع می نمایند که اگر منع نمی  
 هیچ ظهوری تکذیب کرده نیستند در حق ظهور این است  
 که کل با اسم او صادق ولی منع از آن نمی میکنند و ملتفت نیستند  
 مثل آنکه اگر کسی بگوید شمس در هرات صادق است بخیال خود را  
 حد خود ولی در شمس ماه نکوید چه قدر عجیب است مثل دهان  
 در زمان رسول الله ص همین قسم است که با تابع دین عیسی و اوست  
 صادق می گفتند ولی از شمس حقیقت که کل اریان حول خاتم اوطا  
 نمی گفتند و میخواستند که از صدق شمس در هرات اگر حق میبود  
 کنند شمس ماه را و حال آنکه همین خطور دون تصدیق رسول الله  
 تبعیت شمس از اهل امارت می شد و هم چنین در ظهور بیان بی بی و قم  
 در ظهور حق بظهور الله دقیق شو که تصدیق اهل بیان تصدیق او  
 نیکو که مثل مثل این است که در کوشند بلکه او را بخور او تصدیق کنی  
 این است معنی امروا الله بالله و برای اصل کل مزوع از اخباری کن  
و صدقوا الله بالله و حبیبوا الله بالله و اطعوا الله بالله و اتقوا  
 بالله و هم چنین کل اسماء و امثال آن در از و مشاهده کن و بین امر  
 چه قدر دقیق است که اگر چنین ظهور بخیزه بیان کل عالم الارض  
 مؤمن بودند بقرآن و در حق این ایه اولی کل تصدیق نمیکردند او را

هر آینه کل عند الله کاتب می شدند و همان صادق بود بین  
 امر چه قدر را طبعی است امروز میخواهی باشی صبیحه صمد علم  
 فهم کلمات عباری است که با ایمان آورده تصدیق کنی او را این  
 که شناخته محبوب خود را و در لب لیس کرده و الا اگر شناسی کل  
 عالم را اگر لا گوید لا میگوید و اگر بلی گوید بلی میگوید زیرا که آنچه  
 قبل صدق فهمیده با اتباع قول او شده این است که در نزد  
 ظهوری اهل انظهور بعلمای انظهور محبت میشوند و حال آنکه  
 و رای امر غافلند که بلیت عود لای او کل اینها غیر صادق میگویند  
 مراغب باشی ظهور حق را که در بوم ظهوری تصدیق اهل بیان  
 او نکی که کل صدیقهای ایشان در نزد او بلیت بلی تصدیق صرف  
 و بلیت لا دون آن نظر کن در قرآن که اگر رسول خدا ص بلیت کلمه  
 فرموده بود بر تصدیق طائفه هر آینه امروز کل تصدیق  
 انظار بقدر تصدیق رسول الله ص و اگر بر عکس بر عکس چه  
 اها صادق بودند یا دون آن زیرا که مناط شهادت حق  
 نه شهادت خلق و تصدیق او است نه تصدیق خلق  
 چنانچه کل موعودین با حد که تصدیق نکردند رسول الله ص را  
 بقول او کاذب شدند و حال آنکه در زمان خود شبهه  
 نیست که صادق باشند و اشتد که از دین عیسی مخوف نبودند  
 ولی عند الله صادق نبودند که اگر صادق میبودند ایمان



رسول الله می آید و هم چنین در نزد ظهور من بظهر الله بین که  
 کل کار بند اعدا یک تصدیق کنند و از جهل ای من علی الارض باشند  
 و چه در میان زمین که تصدیق حق بقول او است و کل صدق میگویند  
 باستماع بان و شهادت نیست که در نزد هر ظهوری خداوند امتحان میفرماید  
 خلق خود را با آنچه که درین الشیاء بان برپا آورده و سبب تقرب او  
 بسوی خداوند بوده والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

### الباب الثانی والعشرون فی الواحد السابع

ملا یبلغ من عمل الله ان لیس له شریک بشیء ملخص این باب آنکه در نزد ظهور  
 حقیقی هر کس از برای او عامل بوده از برای او عامل بوده از برای  
 و در یوم قیامت که ظهور او است و خروجی او و کل مؤمنین  
 با و ازین دایره نشده اگر کسی علی از برای او کند برای یک احدی کند  
 آنچه را با او نموده اند در گرفته تان در منتهی شود زیرا که وجود او  
 از برای او خلق شده چگونه ما یقین بر وجود آن اگر چه او اجل از این  
 بوده و هست چنانچه در ظهور حقیقت در حقان و بیان نبوده  
 ولی این جمله عباد است و نموده و مورد امتحان در یوم عمار و الا شهادت  
 نیست که بخود حقیقت در یوم قیامت قبل از ظهور کسی را می شناسند  
 که اینک را تواند جاری نمود و بعد از ظهور اختلاف میگوید و نشان  
 بان میسر می شود اطاعت این امر الا ان برای هر یک مکرر ظهور او  
 کل ترقی نمایند که اختلاف واقع نشود در ایمان او و درون آن که آن وقت

نمونه بیان از برای الشیاء ثابت میگردان وقت هم در شئون  
 معدوم و چه قدر اوقات احصاء نمودن برای یک نفس واحد  
 عمل کردن این نیست الا محض عرفان کل جد خود را و الا ان حقیقی  
 که در ملک آن هزاران هزاران مظهر غنا و استغنا است از برای  
 آن ولی چون را میخیزد و درین اعمال میوزد از این جهت  
 نهی شده والله یوفی الفضل من یشاء من عباده انزکان و ساعا علیا

### الباب الثالث والعشرون فی الواحد السابع

مما فرض الله علی عباده ان یکون عندهم تسعة عشر ملخص این باب آنکه هر کس  
 می امام ظهور بخود ملخص این باب آنکه هیچ شیئی نزد خداوند  
 اعظم از آیات او نبوده و نیست و اگر مقترون گردد بخود بخود  
 که اسم الله بر او نکرده شود مثل آنکه آیات الله میگویند در اقامت شان  
 میگویند اوقات آن هر شیئی عزیز است عند الله و عند اولی العلم  
 و ملک صغیر که نور زده اید باشد بخطان بر کل اهل بیان فوض شده  
 ملک از آنکه هیچ جزائی در یوم قیامت معادل بان نمیکند که اگر کسی  
 کل از برای احوالک باشد و بدهد و اخذ چنین لوحی کند بها آن  
 زیاده است عند الله و عند اولی العلم زیرا که آن برات معانی است  
 من عند الله از برای آن نفس و اگر العیان بالله دون معنی باشد  
 برات نادا و است تا قیامت دیگر مثل هر چه در این ظهور بر موقوف  
 وارد شده اعلی نموده و وجود امتحان شده و بان در حجت مفتوحند



و هر چیز بر غیر مودسین نازل شد همان حجی است من الله  
 از برای او که آن در بار عجلد میکرد الا از انشاء الله چه بظن باشد  
 وجه با تار آن و اگر ممکن بود که در ان ظهور این عینان شود هر آینه  
 حافظ کل آثار او میبود با حسن خطیکه در امکان مؤث ان مقصود  
 نباشد ولی چون متمتع است و یکبار اخذ این فیض با خواهند  
 نمود که اگر کسی بپایات او را نویسد بهتر است از اینکه کل این  
 و کتب که در بیان انشاء شده نویسد و هم چنین عروج کن از  
 تا ظهوری که بلاعی از برای عروج تو نخواهد بود در علم خدا  
 چنانچه بدی از برای او نبوده و گویا دیده می شود که کتب  
 ان شمس حقیقت نازل میگردد بر مؤمنین با و استقبال کنند  
 حامل ان اعر از استقبال عزیز می عزیز خود را و قائم می شوند  
 از برای ان ایشانند ارکان دین و شهداء یقین بر مثل انکه  
 از مؤمنین بقرآن در ان ظهور می بینی که نزد حضور قرآن  
 قائم می شوند و از سوره حقیقت که منزل او است محبت ما  
 چنانچه در اب غیثی عشریه چنین است بل این عمل لاجل  
 اعزاز او است که اعزاز منزل او مرتفع شود و هو علم نزد ان  
 ظاهر است که اگر کسی برک کند ظهور را اینها بشوند ما شفع  
 بر او است و در رک خواهد نمود کل جنبر را چنانچه اگر نفسی  
 صدر اسلام سوره توحید را از کتاب الله می نوشت بهتر بود

از اینکه انجیل و کل کتبی که در ظل او انشاء شده بود نویسد و هم چنین  
 حین ظهور تا ظهور نقطه حقیقت را سر بیان دارد لعل ان  
 محبت نکندی و نامکن خیر شعی قد خلقه الله از ان الله لکنم  
 ایاه لشکون و بدانکه این حکم ارتقاء فضل او است و الا که  
 قابل نیست با استحقاق عطا او را و بر کل سوال از فضل او  
 و بر او نیست الا آنچه مشیت الله متعلق گرفته بود من یشاء  
 و منع عن یشاء و لکن الله یؤتی الناس کلهم جمیع انهم بالله  
**الباب الرابع والعشرون** **یومنون** **من الواحد السامع**  
 فی عدم خوان انقوت الاعمال الله فی عظم نفس و ظهور  
 فاستغفر و الله سر عند انفسکم **ملخص** این باب انکه از انند  
 نشد استغفار نفسی نه در نفسی بر لیل و در یوم قیامت عند  
 من ظهور الله او ما انن حاین است و الا استغفار باید کرد  
 خدا را در هر حال مابین خود و او که اگر عبدی با نچدر در امکان  
 ممکن است استغفار کند خدا را با ان مستحق است با استحقاق  
 کیویت خود چگونگی بر شون ان رسد نه اینکه استغفار کنی و ان  
 انک ان و استغفار میکنی محبت باشی زیرا که استغفار از خدا تا  
 نمیشود الا با استغفار از مظهر او که سوره حقیقت باشد و هم  
 خرو و خج او در یوم ظهور او و الا بعد در کل شیء اگر کسی غرضی  
 از برای تو چنانچه در لیل و نهار میکنی و در ظاهر هستی بر انکس که

و در ان کتب که در بیان انشاء شده نویسد و هم چنین عروج کن از تا ظهوری که بلاعی از برای عروج تو نخواهد بود در علم خدا چنانچه بدی از برای او نبوده و گویا دیده می شود که کتب ان شمس حقیقت نازل میگردد بر مؤمنین با و استقبال کنند حامل ان اعر از استقبال عزیز می عزیز خود را و قائم می شوند از برای ان ایشانند ارکان دین و شهداء یقین بر مثل انکه از مؤمنین بقرآن در ان ظهور می بینی که نزد حضور قرآن قائم می شوند و از سوره حقیقت که منزل او است محبت ما چنانچه در اب غیثی عشریه چنین است بل این عمل لاجل اعزاز او است که اعزاز منزل او مرتفع شود و هو علم نزد ان ظاهر است که اگر کسی برک کند ظهور را اینها بشوند ما شفع بر او است و در رک خواهد نمود کل جنبر را چنانچه اگر نفسی صدر اسلام سوره توحید را از کتاب الله می نوشت بهتر بود



استغفار نزد او استغفار نزد خداوند است زیرا که در امکان  
 سبیل نیست از برای خلق بسوی خدا الا با بواب واحد که منتهی  
 میگردد به واحد بل اعد که او نباشد که ممکن کل اعداد از برای  
 و بعد است و هم چنین در حروف واحد حرف سین را سزاوارست  
 الا استغفار نزد با و هم چنین میم را الا استغفار نزد سین  
 و هم چنین حرف جیم تا واحد اول تمام شود که آن وقت مکتوب  
 شود انحصار از این جهت امر با استغفار منقطع میگرد  
 الا تا ظهور قیامت ولی هر نفسی که مابین خود و خدا کند از  
 حد و بیان تجاوز نکند خداوند قبول میفرماید استغفار  
 آنرا تا حین ظهور و آن وقت قبول نمیشود الا از بظهور ظهور  
 و هم چنین کل اعمال و اطوار را تصور کن و قدر بدان ظهور  
 که کل حول آن طائف میگرد و استغفر و الله و لا تعجز و لا تعجز

### الباب الخامس والعشرون من الاموال السابع

فی وجوب السجدة عند باب مدینه و طلع منها نقطه الالهیه  
 اعطاه ما من الله له لا اله الا هو العزيز الجب  
 انکه از انبیا و کمال نفوس از ظل ایات الوهیت در بوی خلق  
 شده همیشه در علو و سمو سائرند و چون که چشم حقیقت بینی  
 ندارند که محبوب خود را بشناسند محجب میباشند از انحصار  
 از برای آن و حال آنکه از اول عمر تا اخر عمر با او میباشند و درین

ساجد بوده خدایا و عابد بوده او را و خاضع بوده از برای  
 آن حقیقت و خاشع بوده از برای آن کینویت ولی در حین ظهور  
 انکه می شود کل نظر بخود میکنند و از او محجب میباشند زیرا که  
 او را هیچکلی مثل خود نمی بینند و حال آنکه سبحان الله عن الا  
 مثل آن هیچکلی مثل شمس سماء است و ایات آن ضیاء او  
 و مثل کل مؤمنین اگر مؤمن باشند مثل خلق است که در آن شمس  
 نمایان شود و ضیاء آن بقدر همان است این است که امر شده  
 مدینه که آن از آن طالع گردد کل ساجد شوند نزد باب اله  
 و هم چنین از برای که عمل ظهوری آن گردد مثل آنکه عمل طلوع  
 فاء میگرد و مثل ظهور حصن معروف واجب است بر کل  
 نفوس که در نزد دخول در آن مدینه و در آن ارض ساجد گردند  
 و حین ظهور امر قبل منقطع میگرد و باین ظاهر در آن  
 این امر حکم می شود اگر چه هیچ شیئی نیست مگر آنکه عالم و علیه او  
 از بنجره حقیقت است ولی نزد هر ظهوری طاعت او در  
 و قبل او ظاهر می شود نه حین ظهور مثلا یوم ظهوری ظهور  
 مصنوع خلق از در نقطه بیان ظاهر می شود چه صبر و  
 مقام نطفه ظهور است اگر چه نطفه ظهور بعد اتمی است  
 آن طلوع ظهور قبل ولی چون کل نتوانند احصا نمود این  
 که این نوع بیان می شود و الا نظر کنی هیچ نفسی نیست که



اطاعت نکند خالق خود را و همان خضوع او است از برای  
 حقیقت اگر چه محبت مانده و طاعت او عین عصیان <sup>میکرد</sup>  
 در ظهور بعد مثلا انچه که در انجیل عامل بودند خاضع بودند  
 بقول عیسی ع از برای رسول الله ص در ظهور قبل او که آن ظهور  
 قبل از ظهور بعد مقبول میشد و هم چنین انچه امروز در  
 قرآن عمل میکنند از برای خدا خاضع و خاشع اند از برای غیظ <sup>شما</sup>  
 با انچه میکنند و چون نمی شناسند شمس حقیقت را از این است  
 که ان ایمان باون محبت مانده نمان است که او خواهد که کل با  
 مؤمن شوند ولی عبادت کل بر ایمان با و است و او بنفسه <sup>غیبت</sup>  
 ان ایمان با سواي خود مثل آنکه اگر کل بر رسول الله ص مؤمن می  
 خود ایشان نجات می یافتند و الا ان <sup>سجده</sup> بنفسم همیشه  
 در جهنم بوده و هست ای اهل بیان اگر ایمان او بریده <sup>بظهور الله</sup>  
 خود مؤمن میگردید و الا او غنی بوده از کل و هست مثلا اگر  
 در مقابل شمس الحاکم انفایه مرات واقع شود تنگس بر میدارد  
 و حکایت میکند از او و حال آنکه او بنفسه غنی است از  
 وجود مرابا و شمس که در او فضا منطبق است این است خدا <sup>مکان</sup>  
 نزد ظهور ان قدر که مواجب خود بوده که کینونیات و زیادت  
 و نفسا نیات خود را در جیب واحد مرات نموده لعل بر یوم  
 ظهور حقیقت بواحد اول منطبق گردید و حجاب واقع نشود

واحد ثانی یا الی مالا فانیة که این است فضل عظیم و مؤمن  
 کبیر اگر قدر ملک و کلمات وجود خود را باطل نموده ایله  
 باید و خود امروز سالی هفتاد هزار نفس بر یارت بیت الله  
 میروند که با امر رسول الله ص شده ولی آمر آن که خود حضرت  
 بود تا هفت سال در جیل مکه بود و حال آنکه آمر قوی <sup>از نفس</sup>  
 امر است این است که این همه خلق که الان میوند از روی بصیرت  
 نیستند که اگر می بودند در ظهور رجب او که قوی ان ظهور <sup>است</sup>  
 موفق می شدند با امر او و حال آنکه می بینی که چگونه واقع شده  
 که با امر قبل او مدین بدین هستند و شب و روز سجده می کنند  
 خزار با و و حال در جیل عمل سکون آن شده و حال آنکه اقتدار <sup>کام</sup>  
 با ایمان با و است چنانچه می بینی که امروز کل فقیرند با ایمان <sup>با و</sup>  
 در ظهور قبل او و در ظهور بعد او که ایمان قبل لدون الله بر  
 ان حکم شود با و محبت مانده چنانچه ایمان مؤمنین با انجیل  
 حین ظهور رسول الله ص دون ایمان حکم شد و هم چنین نزد هر  
 ظهور می مشاهده کن ظهور قبل او و بدان که در نزد هر ظهور <sup>سین</sup>  
 ظهورات قبل او مالا فانیة قبله انان ظاهر میگرد حتی آنکه ان  
 زمانیکه ان ظهور بخیا طی در ان ظهور ظاهر بوده در این ظهور  
 جوهر میگردید اگر چه بلیت و سبب باشد و هم چنین کل مواقع را  
 مشاهده کن و محبت همان تا آنکه فانی گردی سوره وجود خود



و لم ينزل بآتي باقي بر جنت موداد و هه امن فضل الله عليك  
بين يدي الله لتعبد و نه من اينكه مثل اموزش در دو فرسخي نجف  
سجده كنيد ياد بگو كه بفراسخ مقدره ممكن است احتراماً  
المطهره و حال امر نبود در بين اسلام و لعين ظهور کسی بگذره  
ان برای او سجده نكند در بين ايدى او و اگر از اين گذشت و بود  
ظلمی وارد نياید راضی ميگردد اين است كه در يوم ظهور كل الحق  
می شوند و اگر عقل كنند و بفوفان نفس خود ظهور الله را بصدق  
كنند كل نجاة می يابند و همچون نميكنند محبت بر اشیان بالغ  
ميگردد و خود را محراب ممانند و الله تعالی من اشیاء الصراطین

### الباب السادس والعشرون الواحد السابع

في ان الله قد فرض على كل ملك بيعت في بين البيان ان لا يجعل  
احد على ارضه من لم يدن بدينك الذي وكنه لك فرض على الناس  
كلهم اجمعوا الا من يتجوز تجارة كلبه يتفقه به الناس كوفه و كالميل

**مختصر** اين باب انكه بر هر صاحب اقتداري ثابت بوده و هست  
من عند الله بر اينكه نكند در ارض خود غير مؤمن جيان را  
و در نزد ظهور من يظهر الله غير مؤمن باور و غيره ان انكه در يوم  
قيامت شجره حقيقت مشاهده در ارضي كه ظاهر كورد و در وقت  
مؤمن مجبور و در ارض جنت نفس ناري نباشد و استخراج  
اهل بيان از جلد و جنت غير رضاي خدا بوده و هست و مراد

بوده كه در ظهور من يظهر الله در مؤمنين بان نشود چنانچه  
در اين ظهور در حق حروف حي كه كل بانا و قبل اشیان كل اظها  
علم خود برای نمودند و اصل بين اشیان بجهت اشیان ثابت بود  
راضی نشده بايخراش برای ديگران راضی شده بين چهره در  
كل صبيح محشور می شوند و حروف حي چهره در بينا و مراد  
باش كه مثل اين نوع در حق هيچ نفس نشود كه هيچ شئ بميل  
لحق نشده لعل در يوم قيامت باستماع اين حكم نجاة يابی و بر  
واحدی كه اصل دين خود را بايضا ثابت كردی حرفی در بينا و  
در اينكه من شناسی و در حسي كه من شناسی امارات حقه در بين  
اشيان هست كه يقين كني كه اشیان حقه و اگر ان اهل فؤاد  
كه باستماع آيات از نزد اشیان می دانند اول خسر قيامت است  
و حروف اسم واحد يك با ديون افنا كرام الله را بکل ميرسانند  
و ان در داده شده حروف كتاب الفاء و هو و هو و يكه مثل مؤ  
اينها نفع مرتب شود از برای مؤمنين در تجارت اشیان  
كه انوقت از ان داده شده و الا حق شده باشد حق لعل در يوم قيامت  
شجره حقيقت نرديدند در ارض ايمان دون مؤمنين مجبورند  
در ملك نفس باشد يك نفس بقدر همان در نادر است الا همان  
كران در داده شده اگر تجارت كلبه داشته باشد و الا ممنوع بوده  
خصوصاً اگر بيانات غير من باشد كه مطلق از ان داده نشده



و اگر نفسی نزد نفسی باشد حلال نبوده و نیست بر آن و بر آنکه حکم  
عزایمان در حق او می شود و شرط چهارم آنست که بجای آنست بر  
رویان و تسبیح الله حق الحق یا ایها الناس کلکم اجتمعون

### باب الساب والاعشر من الواصل الساب

و قرآنه يوم الجمعة هذه الآية في تلقاء النفس بما لها من <sup>عند الله</sup>  
على طاعتك يا ايها الناس الطاعة فاشهد و على حاد شهيد <sup>الله</sup>  
على نفسه انه لا اله الا هو العزيز الجبار بدانك عنا و على عالم يوم  
جمعة را خلق من موده از برای طهارت و لطافت و سکون عبادان  
ایچه که در ایام شتر معطل بوده و هر علی که در سب و روز جمعه کوه  
شود ثواب مثل ایام هفته باورده می شود و از اینجا که هر شی  
روحان متعلق با انسان است شهادت هر شی شهادت انسان  
از اینجهت امر شده که در هر روز جمعه در مقابل شمس انداخته  
گیرند بر این که مدد است بر تو عیدان خدا را و ایمان ان بنقطه  
بیان و ایچه در او نازل شده لعل در يوم میامت در بعضی مادی  
شمس حقیقت این کون را طاق گردد و شهادت دهد بر مدد  
خداوند در روز نماز و بر حقیقت هر کسی که متبع او است که این  
عژه این امر اگر کسی تواند در رکعت مؤد و الا شهم نیست که بعد از  
ظهور اصر هر نفسی در ایوم جمعه خواهد گفت و این یوم قیامت  
میگردد اگر نگویید عین مدی الله و حق است بر کل ادای همین

کلمه در ایوم ظهور من یظهر الله در هر یوم جمعه هر کسی که  
در نزد او حاضر باشد تا آنکه از آن دهد بر ایچه رضای  
او است در آن ظهور بفعل ما یشاء و بحکم ما یرید لا یسل عما  
یفعل و کل عن کل شی یسألون

### باب الثامن والعشر من الواصل الساب

فی ان من یؤمن نفسا عامدا فله ان یأتی لستة عشر متفکلا  
من الذنوب ان استطاع والا من القصة و الا فلیستغفر <sup>الله</sup>  
لستة عشر مرة الا ان الاستاذ ان فان له فلا شی علیه  
و من یحبی نفسا یحرم علیه ما یحل علیه من قبل الی حین ما یحبی  
و یبطل کل عمله و ما کان المؤمنین و ان یرجع الی ما یحرم علیه  
فی کل شهر لستة عشر متفکلا من الذنوب و ان ما یعتقد لربک فی  
البيان <sup>نفسی</sup> این باب آنکه خداوند عالم از سعه فضل و جود پرورند  
که هیچ نفسی نفسی را محزون نسازد از برای همان بنجوه حقیقت  
که لعل بر آن حرفی وارد نیاید یوم بطون که کسی غیبتا سئل از  
و اگر کسی تجاوز نماید از حد و راهی بر او حد در کشند و اگر  
از ان تجاوز نماید حکم ایمان بر او جاری نمیگردد و از آن  
شده در مقام از آن و از او حد مرتفع گشته و پروردگار  
بعد در واحد حکم شد اگر محبت ماند از حد الهی و اگر مقتدر  
نباشد بعد در واحد استغفار کند خداوند عالم را و طلب عفو کند



از آنکه او را محزون ساخته زیرا که قلب مؤمن محل ظهور <sup>است</sup> <sup>الله</sup>  
اگر حزین بر او وارد آید مثلاً این است که بر جوف می وارد آمده  
و اگر بر جوف می حزین وارد آید مثل آن است که بر سینه <sup>حقیقت</sup>  
وارد آمده و اگر بر آن وارد آید مثل آن است که بر خداوند عز  
وارد آمده این است که هیچ طاعتی در میان او بر آن خدا  
بجست در قلوب مؤمنین نبوده و هم چنین بعد از حزین بر  
انها نبوده و بر او <sup>الله</sup> حکم مضاعف میگردد چه در <sup>بجست</sup>  
و چه در حزین و انسان در هر حال باید مراقب باشد که اگر  
باستیاج نیاز بر نفسی با محزون هم نگرداند نفسی را و اگر نفسی  
نفسی قدری کوشش حایل شود بر آن حدود الهیه دارد می آید  
زیرا که هیچ عملی مثل این نبوده نزد خداوند و نیست در شدت  
بعد و بر عامل آن حکم ایمان جاری نشده و غلبه و اگر کسی  
نزدیک گردد محال افترا بر او دون حلال میگردد و مادی که  
حایل است از او نفس حکم حلیت بر همل افترا بر او جاری  
نمیگردد و کل عمل او هبط میگردد اگر چه با علی در جبهه تقوی عامل  
باشد و اگر رجوع کند بر ما کمال علی علیه بر او از حد و در الهیه  
در هر شهر عدد واحد از ذهب بر او وارد می آید و اگر <sup>منعقد</sup>  
شود مظهر حیاتی حکم دون انعقاد در بیان بر او می شود  
در کل حال مراقب بوده که شب و روز از برای خدا ساجد باشد  
و عائل

و عائل شوند نفسی را که کل اعمال هبط گردد و ملتفت نشود  
و لستحق الله حق النقی لعلکم تفلحون و مژه آن اینکه الهیاتی  
باین نوع تربیت شوند لعل در یوم ظهور حقیقت بر او حزین  
وارد میسازند و با او سلوک نکنند انچه در امایشان است  
چیز بعد از او و لعل تا آخر عمر در دین او مدینه است و از برای  
لقای او عاملی وی شود که ظاهر شود و چنین نفسی او را محزون  
کند یا در حق او حکم حلیت کند و حال آنکه بظواهر همه  
اعلی تر باشد و اسباب هدایت از برای او جمع تر و قبض  
روح شود و جزو نشود ظهور را و حال آنکه شب و روز از برای  
استیاج بآن محزون بوده و متضرع بوده و اگر او لولو حکم  
قبل راب خود را بعد از استماع و انچه موسی این جعفر علیهما السلام  
تغییر داده بودند لعل بر سینه حقیقت هم یوم ظهور چون  
راب نبود وارد نمی آمد و حال آنکه چیز قدری باها گذارده هر  
سلطانی حین سلطنت خود که هیچ عز بر او نبخشید یوم <sup>میت</sup>  
و اگر مثل این بدع را بر داشته بود لعل سبب جزایان حزین <sup>نفسه</sup>  
نشده بود همین چیزها می که بغایت بنظر خفیف می آید <sup>اعظمت</sup>  
میگردد در مقام خود از ماعلی آلا رضی و اتفاق مثل او اگر  
چیز شبهه نیست که او لولو حکم بیان مواردی که وارد شده  
بر سینه از حزین مرتفع خواهند نمود لعل در یوم ظهور حق



مثل این موارد در رجوع او واقع نشود اگر چه بتوسیدن نفس<sup>ظهور</sup>  
 که کل بشخصیت کینونیت خود معزور ولی اگر قرار کنایه که نفس را  
 معزور نکند لعل بر نفس خود عجایب وارد آورده باشد و او را از اینها  
 بخداوند محبت نموده باشند ولیکن اگر العباد بالله بر سجده  
 حقیقت حریف وارد آید اعظم تر است از عزت کل شیئی که در امکان  
 ممکن باشد در کوان و هم چنین شئون دیگر از دره کفایت نازده  
 منتهی شود زیرا که کل شیئی باو شیئی میگرد و او اجل از اقترا  
 بشیئی است و بعد حروف حی الاقرب فالاقرب و بعد از اول  
 اول واحد ثانی تا اینکه الیها کاضایه منتهی شود چیرگی از اعداد و  
 خود عز می آید و مقدم می شود بر واحد ثانی مثلا اگر ادنای<sup>خلق</sup>  
 در یوم ظهور ایمان او بر بحق اعدا میگوید از اعدایک ایمان  
 میاورد این است که در هر ظهوری عالی سافل می شود و سافل  
 عالی می گردد و بر عکس عالی بر می گردد و سافل سافل تر اگر  
 بصدق حق نگوید و الله یوم یوم من شیان باقره من عباره اندک  
 بکل شیئی علیما

### الباب التاسع والعشرون من الواحد السابع

فی الصلوة **الحقی** این باب آنکه اول صلواتیکه وضع شد صلوة  
 ظهور بود و کل آن بعد واحد وضع شد تا آنکه هر یکی باب  
 جتنی باشد در طاعت حق که در آن نه بینند الا ظاهر در آن

حرف را و در کل نه بینند الا واحد بلا عدد را تا آنکه بر اعدا  
 کل این حضوئی و خشنوئی باشد از برای من بظهر الله که اگر  
 کسی بظاهر مستکف شود از طاعت او ولی بکینونیت عابد  
 بوده خدا را باو و هیچ عملی بعد از معرفت افضل از صلوة  
 نبوده و نیست و صلوة هر نفس در حد وجود او است مثلا  
 صلوة نقطه بالنسبة بصلوة حی مثل نقطه است بالنسبة  
 بحروف حی و هم چنین صلوة حی بالنسبة بحروف واحد ثانی  
 و هم چنین صلوة ثانی بالنسبة بحروف ثالث الی آنکه با جز  
 وجود منتهی شود چنانچه قبل از ظهور شیء حقیقت نماز  
 میکند و با جز وجود هم بر این حدود ظاهریه نماز میکند  
 و صلوة کل نفوس نزدیک رکعت از صلوة حروف حی  
 که شیئی است و چگونه نزدیک او رسد و هم چنین در کل اعمال نظر  
 کن بیک کلمه لا اله الا الله که من بظهر الله گوید معتزین نمی شود با  
 توحید کل شیئی چه قبل از وجه بعد از وجه سرا چه چهار یا که او<sup>است</sup>  
 ما شهد الله علی نفسه و آنچه دیگران توحید می کنند از حروف  
 حی و کل اعداد متکثره از واحد اول باو توحید میکند اگر در  
 اینجا غایتی نباشد کسی نظر کن در نقطه قرآن که صلوة غیر  
 رسول الله ص از اشرف خلق که امیر المؤمنین ع بود تا منتهی  
 شود با جز وجود با او و خلق شده چگونه میتوان معتزین نمود



با صلوة او این است که هر شیئی حول نفسی خود حرکت نماید <sup>حول</sup>  
صبره خود غایت نماید بخلاف نماز و صلوة مخلوقه با امر او  
صلوة کل مقتون غایتی نیست باینکه رکعت صلوة امیر المؤمنین <sup>وهم</sup> حسین  
الا قریب فالعرب الی ان ینتهی الی واحد الاول و لها کل در نزد صلوة  
او هست مثل آنکه اگر چهار اشیا متکثره را محو کنی تا آنکه برسد  
بیک و آنرا جواهر کل بدارد بجهانیت نزد انیت <sup>هم چنین</sup> صلوة  
امیر المؤمنین کل صلوة را دارد بجهانیت بیکسوییت و هم چنین  
در کل شیون نظر کن همان صلوة نیکه در مدتی که نزول آن اعراب  
درست است چنانکه امر و زمین کدر سر هر اقامت در بیعی علما  
چیز قدر کلام واقع می شود تا آنکه در یک مسئله و عید متعلقه با  
هزار بیت کلین علما استاء مؤدیه و لما از این شیون صحیح همان  
از صبره مثل آنکه امر و کل مؤمنین بقرآن شب و روز هفده  
رکعت نماز واجب میکنند که در هر رکعت دو سجده برای خدا  
سجده واجب میکنند و لما از مذمت ان صحیح و بران و اردی و اردی  
انچه وارد می آورند و حال آنکه بوی صبره رسول خدا وضع نمودن را  
نبود الا جمل خصیصی و خشوعی که در اعناق مردم باشد از برای  
رفع خود و از آنجا که عبارت مقبول نیست الا بتوحید در مقام  
عبارت بشود که بران چه وارد شد کل در مقام عبارت با و الی <sup>الله</sup>  
متوجه و از نفسی حد و بظا هر تبه صلوة راضع مؤدیه و حال آنکه  
افغانی که

افغانی که شب و روز در صلوة اند چونکه مقبل الی الله نشده  
حکم دون حقیقت در باره ایشان نازل شد چگونه و صلوة  
که بیک شان از شیون دین ایشان است بدانکه در نزد و در ظهور  
سها دین که ان صبره دین است بدیع می گردد مثل آنکه در ظهور  
رسول الله لا اله الا الله علی روح الله اگر کسی می گفت حکم اسلام  
بر او نیست الا آنکه لا اله الا الله گوید که مقتون است محمد رسول <sup>الله</sup>  
و هم چنین در ظهور من ظهور الله لا اله الا الله مقبول میشود که  
مقتون باشد بشهادت در حق او که او بیمنه همان لا اله الا الله  
و شهادت در حق نقطه بیان است و لما از این بنیان ظهور  
مقبول می گردد مثل آنکه در ظهور و زمان مقبول نکشت الا آنکه  
مبدل شد بلسان عرب و اقرا بنیوت محمدی چنانکه در جوهر  
دین این نوع حکم دارد چگونه است حکم متعلق بان و امر و  
و این که هر نفسی یکی از اعمال از مذمت ان صحیح مانده  
که اگر ناظر بودند کل بر جوهر دلیل و صبره وجود هر اسبه اقرب  
از لحن بصیران صراط بخاطر می نمودند و در این شیون صحیح  
غنیانند و لما از این شیون هم در غروب و شب مشی صحیح همان  
که اگر قدر جوهر مغزونی ستوی شده و بیان حکم دون علو و  
خواهند نمود و لما نظر را هم همیشه میدهد انداز که کل اینها  
نزد او و مثل خاتم است که بر بدی و قاست حرکت میدهد



از اهر طور که میخواهی بلی کسی را مصلی میگویند که بخروفت واحد  
موقوف نشود و غیره را در امر الله بدید نزد نفسی شیخ و محبت نشود  
بنظر کردن در آن شیخ که اگر قابل غیب بود محل امر نمیشد و در حین صلوة  
تصدید کند خدا را و حده و حده ملاحظه این نکته که اگر بوم قیامت  
واقع شود خالص باشد از برای حروف از حروف واحد اول انوقت  
مصلی بر او احلاوت متولد اگر در مقام اعتقاد برآمد و صادق شد  
در بوم قیامت و اگر در ابل مقبول می شود از آن همین فکر  
که باین نظر ناظر باشد و باید عابد در مقام صلوة در بدین  
الامع بود و نظر نکند که تسبیح خداوند و حده و حده که شریک  
که اگر در عبارت اسمی یا وصفی یا در نظر او و محبت میگوید و مقبول  
نمیشود عبارت او را باید نتجی کند بدین اقدس الهی که بگوید و  
بولد بوده و هست و کل شیخ و کل او خلق او است و او شناخته  
عنایت بکند ذات او و موصوف عنیک در بعضی کتب نیست او  
و مستحق عبارت و بر سستی نیست الادات او ولی در کل شیخ  
از ابواب هدی بیرون نمیشد که هر کس مفتی یا بر از ابواب حجت  
میگردد که عرفان بیرون واحد باشد در بوم ظهور الفاوان  
حجت اهل از این است که صورت دهد و در آن باشد و این حجتیکه  
در او صورت دهد و در هست از لباس جوهر و اسباب و هب و علم  
طری و شراب ظهور و جوهر مثل قطع یا موت و وصفها اینکه

شده حافظ اعداد و ان واحد است و الفا از ان واحد اول  
مستند اند نرانی است که محبت عانی با آنها در نزد ان واحد اول  
که اینجا صرف حب و ظهور است و هنوز بمقام صورت دهد و در جوهر  
نیامده و وقتی که ظاهر می شود بدان است نرانیان مثل اگر  
امروز در مقدی چهل هزار مصباح بلور روشن شود که نوعی  
از صفاء حجت باشد نظر کن که ما بقوم بر او حدیثی است که  
فرموده اند از قبل که در مصباح اسراف نیست این است که  
حافظ این حد و دات کل مستند است از ان واحد اول اگر چه  
در صدر اسلام بعین بدی او سوره ایلک مصباح و هم چنین  
کل ظهورات مشاهده کن لعل در بوم قیامت محبت عانی و اگر  
در نزد او و واحد اول هم باشد و حال آنکه سزاوار است که آنچه  
در امکان مصباح ممکن است کاین است که بعین بدی او مشرق  
شود ولی حافظ کل این صورت دهد و در ان واحد متکلمه در صفت  
او است نزد نفس واحد اول و نظر کن در ظاهر ملک و استعدا ل  
کن و کل خلق را واحد واحد از من کن تا آنکه منتهی شود بواحد اول  
که رسول الله ص و حروف حیانه باشد و در هر رتبه از نگاران  
واحد هست که کل قائم با و است و هم چنین صلوات کل خلق  
انحد خود میخواند و میگوید و کل صلواتها بنفسها ساعدند  
از برای صلوات حروف حی و کل صلوات حروف حی بنفسها



ساجدند ان برای صلوة نقطه و او ساجد است از برای  
 خداوند و حده و حده مثل بنفسی صلوة زدم تا کینونیت را  
 مثل اول یعنی که همانند اعمال مثل کینونیت است اگر چه  
 صلوة آخر وجود بعینه مثل صلوة اول وجود است ولی  
 قسم که کینونیت آخر وجود نتواند مذکور شد نزد اول و حده  
 الا در حد خود که آخر وجود باشد که نکات کل اعمال را عاقل  
 و در هر یک است از اول صلوة توحید ذات کن و در چهار کت  
 بعد توحید صفات و در شش یکت بعد توحید افعال  
 در شش یکت بعد توحید عبارات و همین در کل الا الله  
 و حده و حده لا شریک له را و هم چنین کل واحد متکثره را  
 مثل واحد اول بین که اگر نفسی را آخر وجود عبارت کند یا قبل  
 از آن در توحید صفات توحید کند یا قبل از آن در توحید  
 ذات توحید کند نیست الا آنچه که در واحد اول مجعول شده  
 و همین خالق الا الله و دانق الا الله و همین الا الله که در کل  
 برای محلی نیست الا شمس واحد و ان حقیقت مشیت اولیه  
 که او بنفسها مد علی الله هست و کل آنچه میکنند در برای  
 خود با وی کنند و او بالله عز وجل و اگر ناظر شوی برای نظر  
 می بینی همین یقین که شئی نیست کل اشیا و مشیت ظاهره  
 در ملک است و نیز این است که کینونیت مشیت  
 ظاهر

در شش یکت بعد توحید عبارات و در شش یکت بعد توحید افعال

ظاهر شود بلکه در هر ظهوری آنچه در امکان ممکن است  
 از ظهور او ظاهر میگرد این است معنی عانتی تر دعوت  
 ام نحن الزار دعوت و هم چنین مثل زدم بغیر ذات تا اعلی را  
 خود استنباط کنی و کل مراتب را بمثل آنکه کف خود را می بینی  
 بین و بفرمان مکن ان لعل در یوم قیامت توانی اخذ  
 عمن مؤمنه و الا که بر کوی از حکما در معرفت الله هزاران هزار  
 کتاب نوشته ولی اگر ناظر بودند که شای کی بامینو پسند  
 و بر کجا وارد می آید و از کجا مشرف شده و در ظل چه ظهوری  
 مستقر میگرد هر این در یوم قیامت نفع می بخشید  
 این است که در یوم قیامت کل عرفانها اگر مشهور شود و مشر  
 میبخشد و الا در هوای خود از ان نفس میماند و در مقام عبان  
 توحید مکن الا بسوی ذات غیب ازل که مستحق پرستش  
 و عبارت است ولی از اینجا است که توحید بان مقترن است  
 باقر بر این جبر و ف واحد بران هستند از معرفت و حده  
 او داخل شود در مدینه توحید بلا آنکه غیر الله را بدینی  
 نفسی در همین عبارت نظر با سم کند عبارت نکرده خدا را  
 و همین مانده ان مقصود الهی عز وجل بلکه کل اسماء مد  
 بر این که نیست الهی غیران و معبودی سوائی ان و هو شئی  
 که در کوششیت بر او می شود خلق او است و او است



مستحق عبارت و پرستش من خلق ان و عبارت کن خدا  
بشأنیکه اگر چه ای عبارت تو را بر بار پرستش  
تو او را هم نرسد و اگر در جنت بود همچنین زیرا که این  
مقام استحقاق عبارت هر خدا واحد و اگر از خوف  
عبارت کنی لا یو بساط قدس الهی نبوده و نیست و حکم تو  
نمی شود در حق تو و هم چنین اگر نظر در جنت کنی و بر جان  
عبارت کنی شریک گردانیده خلق خدا را با او اگر چه خلق محبوب  
او است که جنت باشد زیرا که نار و جنت هر دو عابدند خدا را  
و ساعدند از برای او و اینچه سزاوار است ذات او را عبارت  
لا استحقاق بلا خوف از نار و رجاء در جنت اگر چه بعد از  
تحقق عبارت عابد محفوظ از نار و در جنت رضای او بود  
و هست و لما سلب نفس عبارت نکرد که آن در مقام خود  
از فضل وجود حق بر اینچه حکمت الهیه مقتضی شده جاری میگرد  
و احب صلوٰه صلوات است که از روی روح و روحیان شود  
و بطول محبوب نبوده و نیست و هر چه هر روز و هر روز با  
عند الله محبوب تر نبوده و هست و غیر از صلوٰه واحد  
شده و اینچه در این ظهور امر شده زیرا که الله هست که بر  
روح و روحیان واقع شود که افضل عبارات و امن در جات  
و اگر کسی از نیت رکعت نماز محبت مانند کمال کمال عالم الارض

معنون نبوده عند الله و فضل آن زیاده از آن است و اینچه  
در او است اعلی از آن است و کل رکعات حرطانند خود  
نقطه و عدت که صبر و زوال و صلوة ان باشند و بدانکه  
در ایستادن نماز مقابل کسی هست که صبر و عود تو در  
متضمنه او است و هیچ شیء از علم او پوشیده نیست و هیچ  
شیء او را عاجز نمیکند و قادر است بر کل استیاء و عالم  
بکل شیء قبل وجود آن مثل آنکه عالم است بکل شیء بعد  
آن و بیان آن در مواقع امر شده کل بر اینچه عابد نبوده اند  
خدا را عابد باشند و خواهند بر مواقع امر شاهد گشت  
و باستلکان بان ملئتم فالتصلین بان ربکم تراه  
و لا تعبدن الا بالله وانتم کنتم یا ایات الله لمؤمنین

الباب الاول من الواحد الثامن

فان مثل عمل من يظهر الله بالنسبة الغیره کمثل الشمس  
بالنسبة الى النجوم **ملخص** این باب آنکه بدانکه مثل عمل من  
الله مثل شمس است و مثل اعمال کل وجود اگر طبق رضای  
خدا باشد مثل کوکب و غیر مثل اول من قابل شمس الحقیقه  
بعمر قائم و بمنزله آنکه اگر هر یوم ظهور شمس حقیقت کل وجود  
شهادت دهند بر شیء طبق رضای او و شهادت او بین  
کل اینها مثل شمس است که با وجود آن آنها مدکور میشوند



و قولان بسیار خفیف و عمل بان در مبدء هر ظهوری بجای  
صعب که اگر در صدر نزول قرآن کسی ناظر باین نظر میبود  
اگر کل حروف انجیل بر حق میبود معادل نمیکرد قول ایشان  
با قول رسول خدا ص که قول رسول مثل شمس است  
والفادریل مذکور شد در اخبار و هم چنین اگر کسی ناظر باین  
نظر بود در نقطه بیان حین ظهور قول انرا مثل شمس میدید  
و قولها سواى انرا اگر چه حق بود مثل نور کوکبه دلیل و  
هم چنین در ظهور من بظهور الله اگر کل اهل بیان در حین  
ظهور و بقولها و عامل و وجود خود را و اعمال خود را مثل  
کوکب نزد شمس می بینند مژه وجود خود را اخذ نموده و الا  
حکم کوکبیت هر برافرا خواهد شد که بر موهومین بان که در  
خوار هو صوفیاند و در لیل با نورانی است مژه انجیکم اگر  
کسی اخذ کند بوم قیامت و کل علم و تحمل همین است اگر کسی  
ستود که اگر کل بر این نظر ناظر بودند در هیچ مبدء ظهوری ظاهر  
بظهور حکم دون بقا و در حق خلق نمی نمود این است که کل در لیل  
خود را می بینند که در حد خود نوری دارند ولی محجب اند آنکه  
مبدء عصاره دیکو نوری نمایند ان برای الفا بلکه مضیعی می شوند  
نزد ضیاء و شمس و مثل نور کل را علم ایشان فرض کن و کلا هر  
ایشان و مثل غل ضیاء و من بظهور الله را کلمات او فرض کن  
که کل

که کل وجود را بر هم می پیچد و در ظل لیت باء نسبت قائم میکند  
و میگوید ان لسان مجلی خود که خداوند عز و جل باشد انتی  
انا الله لا اله الا انا و ان ما دون خلقی قل ان یا خلقی ایاى فانتون  
و همین قسم اعمال او میگوید اگر بشنوی و جوهر علم در عرفان  
مبدء امر است المعود ان نظریکن در بخوم انجیلیر که بعد از  
صمود شمس حقیقت در ظهور خود مستند گشته بودند  
که بعد از طلوع همان شمس دیکو نوری ان برای الفا ماند و در  
نزد ظهور همین قسم بین اگر چه تا کلام هم بکات نور هستند  
و عمل میکنند ولی نزد تو که در اسلام موهوم شده مبدء انیکه  
بلانورند و ان ضیاء شمس حقیقت محجب مانند که <sup>الله</sup> رسول  
باشد و هم چنین در مبدء هر ظهور تصور کن تا آنکه از مژه  
وجود خود نزد لقاء محبوب خود محجوب غمان و تشکرت  
منجا بظهور من عند الله نور مثل ما قد علمکم الله فی الکتاب

**الباب الثانی من الواحد الثانی**

یجب علی کل نفس ان یورث لوارثه تسعة عشر و اقامتی <sup>القرطانی</sup>  
اللطیفه و تسعة عشر خاتما ینقش علیها اسماء الله  
وان لا یورث من المیت الا ابیه و امه و زوجته و ابنه و اخیه  
و اخته و ما علمه بعد ما یصرف لنفسه من نفس حاله علی ما  
یر نفسه **ملخص** این باب اینکه ان اینجا یک مرتب توحید را



هفت حرف تام میگرد که هر حرف اثبات باشد از این هفت حکم  
 که از آن بیرون از نیست بسبب حقیقت که هفت نفس جبار و برتر  
 هر صفتی هفت مرتبه توان حد را با آن صفت خواند مثل اوحد  
 و واحد و واحد و معید و موجد و موجد و موجد از این است  
 که این نوع تقدیر شده از مبدء امر و هیچ نفسی نیست که از آن مبدء  
 امری را و آنچه مناسب مراد او است الا آنکه خدا را خواند<sup>هفت</sup>  
 اسمی که ممکن است خواندن هر یکی با عدد قاف مگر آنکه اسباب  
 آن امر از برای او ظاهر میگرد و مقصود آن اگر الله و فی الله بوده  
 بقدر میگرد که جاری شود و غرضه آن اینکه در بوم قیامت که کل  
 احکام مقدر میگرد من عند الله اگر بخوره حقیقت حکم فرماید  
 بدون این کسی را و بر نکود مثل آنکه حد و ارث که آن در  
 فزقان مبین است اگر صده ظهور بر نفسی در آن محدود حکم  
 فرموده بود آن حکم رسول الله ص بود عزت این است که از روز  
 که حکم فرمود امور و مالا فایده در ظل او عامل اند و از روز چون  
 بر آن نفس وحده می شود صعب میگرد بر آن الا آنکه نظر عمید  
 امر کند مثل یومیکه حد و ارث در فزقان نازل شد معاینه  
 آن روز هم مثل مبدء این حکم بر آن نفس است و حال آنکه در بوم  
 قیامت تا کل را معنی فرماید بخوره حقیقت خود را معروف  
 باسم ظهور اول غیفر صاید کل باید در درجه یقین و بصیرت  
 معبدی

مجدی باشد که اگر صده هر از نفس از برای طواف بیت جمع  
 باشند و از بلاد خود بیرون آمده از برای یومیکه در آن یوم  
 از آن طواف دایره شد و همان روز بخوره حقیقت ظاهر شود  
 و میز مایه لا تطوعوا اگر کل فی الحقیقت عمل کنند در آن طواف یوم  
 و الا باطل میگرد در کل اعمال انسان بر آن طواف که آن از  
 برای او جمع شده و میکنند با امر او بوده در مبتل و دلیل بر این  
 کتاب آن از مبتل و کتاب آن از بعد که غیر الله نتوان مثل او  
 تامل نمود و اگر چنین ظهوری فی یک نفر بصیر باشد نظر عمید  
 امر میکند و یقین میکند و او طاعت بوده از برای خدا خالصا  
 و کل هم میگرد در رعاع و این همان صراطی است که از برای یکفر  
 اوسع از سماء و ارض میگرد و از برای آنکه یقین نمیکند احد  
 سیف و انت از شعر میگرد این است که در صده هر ظهور  
 اهل بصیرت آن اقل از کبریت امر صیافند زیرا که اکثر  
 بتبعیت یکدیگر و ظهور عن در او امر الهی عمل میکنند اگر چه و  
 با صریح بوده و از برای او ولی چون از روی بصیرت  
 نیست و در نزد ظهور صاحب امر محبت میباشند از امر بدیع  
 او و حال آنکه او امر مبتل هر ظهوری از برای آن بوده که سبک  
 مطیع حق باشند لعل اگر ظهور واقع شود بان اطاعت اطاعت  
 کنند ولی وقتیکه ظهور واقع می شود مطیع بمان خود اطاعت  
 میکنند



ولی آنوقت عصیان است اطاعت بمثل مؤمنین با نبیل  
تا قبل از ظهور رسول الله کل مطیع بودند خدا را و درین خود  
و محمود بودند در مثل خود اگر طبق شریعت علیی کا عمل  
میکردند ولی حین ظهور رسول الله ص اصل دین ایشان که کلمه  
شهادتین بود بظهور بدیع ظاهر شد و در مقام توحید ایشان  
لا اله الا الله و در مقام علیی روح الله محمد رسول الله ظاهر شد و در  
ذکر مقام اوصیای او علی و الاثنی عشر حجج الله نازل شد و در ذکر ائمه  
بیت او ذکر ابواب هدی عم جاییکه اصول دین او بدیع کرده  
چگونه است ظهور شئون احکام دین او این است ستر قول  
موجوم شیخ عم در وقتی که کسی از ایشان سوال نموده بود از ائمه  
که حضرت میفرماید و سیصد و سیصد نفر که در این روز اقیای  
ان ظهورند مقل علی شوند و حضرت صادق در کاف در حق  
ایشان میکند بعد از هفت بسیار که نمیتوان مقل شوی نموده  
بودند که اگر حضرت ظاهر شود و بگوید که دست از ولایت امیر  
المؤمنین عم بردار تو بریداری فی الفور با او امتناع نموده بود  
که هاشا و کل اظهار است نزد اهل حقیقت که کلمه را از لسان  
حضرت باورشوند و او چون مقل نشد کامز شد ولی ملتفت  
نشد و این از انجائی است که نظر عبده امر نمیکند و ظهور حضرت  
عنوان ظهور رسول الله می بیند و اگر ظهور حضرت را مثل ظهور

رسول الله مشاهده کند بالنسبه بظهور علیی مقل میکرد  
کلمه که او مع بر است از سماء مقبول است و ارض قابل بیان ولی  
چون نظر نمیکند ارف میگرد از برای او از شعر واحد میکرد  
از سیف نر این است که مراد ناطق این بوده که دست از ولایت  
امیر المؤمنین عم بردار زیرا که این امری است متع و لغوی که از برای  
نور ان حضرت در مظاهر خود بوده و هست بلکه مراد این بوده  
که در ان ظهور با اسم امیر المؤمنین عم بود و در این ظهور با ان اسم  
محبوب مشو چنانچه بعینه امیر المؤمنین در زمان رسول خدا  
همان وصی علیی بود در زمان او بعد از ترویج ان و نیز ظهور  
اگر نظر کنی عبده امر صراط اوسع میگرد از هر شی اوسی که در  
امکان است و اگر محبت کردی ارف میگرد از هر شعری که توان  
علم تو با و احاطه نمود و اگر کل مؤمنین ببیان بصیرت ایشان  
در حدی رسد که کل در مقل باشند مثل ذکر طواف و آن  
نخبره حقیقت بلیت نفس در مابین این کل و امری نماید نفسی  
که آیات خود را بخواند باضا ارفی الفور بصدیق نموده حکم  
ایمان بر ایشان جاری و الا حکم ایمان از ایشان مرتفع میگرد  
چگونه رسد و طواف که شافی ان شئون دین ایشان است  
و بدانکه انچه کل درین از فضل نخبره حقیقت است در دین ان  
مثلا اگر فی موده بود این مظاهر ارف نبیند کسی را میرسد که توان



لروم گفت این است که کل از نزد او است و کل محقق هستند  
 از او از مبدء وجود تا منتهی الیه در کائنات اعطا میکند لعل  
 در نوم ظهور او بقره وجود که اعیان با او است فاینکه کردند و لای  
 حیاه متوجه و در هر ظهوری محقق میکردند محققین و حال آنکه  
 در قرآن ذکر شده عزه خالق کل شیء در آیه شریفه الله الذی  
رفع السموات بغیر عمد و فیها من استوی علی العرش و سخر الشمس  
والقمر کل بحری لا یمل می بدی بالامر بفصل آیات امکم ببقا  
و بکم یوقنون اگر در این ظهور کسی یقین نموده که این مظهر همانست  
 بقطره فزان است لعل بقاء و رسول الله که لقاء الله هست  
 باشد و حال آنکه سبب یقین در هر دو جایکی است بلکه در این ظهور  
 افعوی است فزاینکه در ان ظهور در بیست و سه سال مانده  
 در این ظهور ظاهر است که بیست و سه سال نمیکشد و حال آنکه  
 عزه خالق کل شیء را می بینی کل با حکام قرآن عامل و فی انقره  
 وجود خود محقق اگر در یوم ظهور بیست و سه سال از آیات بیان کل  
 مؤمنین بقرآن یقین نموده بودند بر اینکه این حقیقت بعینه  
 همان حقیقت است که در صدر اسلام بر او قرآن نازل شده  
 لعل بر او الله در این فایز شده بودند و حال آنکه ظاهر است  
 که کل کاشف تراوت میکند و مملکت میشوند بر او الهی و حال  
 آنکه بر او است مظهر حقیقت از روایت کسی که نشاند او را  
 و لقاء

و لقاء او را لقاء الله بیقین نداند اگر کل مؤمنین بیان  
 ظهور من بظهر الله بیقین کنند بر اینکه او بقره نقطه بیان لعل  
 بر او الله در بیان فایز شده باشند و چون که آن روز کل بنقطه  
 بیان موقت انداز اینجهت ذکر مثل با وی شود و الا نقالی شده و بیک  
 ظهور اخذت را سزاوار نیست که بیکل ظهور دنیا معروف کند  
 خود را اگر چه ظاهر در هر دو واحد است و چون شئون  
 اهل و اعظم است از اینجهت بان ذکر میکند و چون بظهر و بیک  
 کل موقتند و عین اشیان حدیده نیست که ظهور بعد از آن  
 کنند بیقین از اینجهت ذکر میکند با هم ظهور قبل نفس خود را لعل  
 اگر نفسی منتهای عجب هم باشد تواند شناخت او را مثل آنکه یوم  
 ظهور رسول الله اگر کل مؤمنین بعضی یقین میکردند که او  
 همانست بر او الهی در انجیل رسیده بودند و حال آنکه او اعظم  
 از آن ظهور و همان برای اقیان اهل ظهور قبل ذکر میفرماید  
 اسم مبدء ظهور قبل اهل اهل ان ظهور بر آن صراط گذرند و  
 بهره وجود خود فایز کردند فلتتفکرون فی ما خلق الله لکم  
لعل کل اعمالکم لله ربکم لعلکم یوم ظهوره با بانه توه صون  
ذلت یوم من بظهر الله ان توه من غیر خانکم انتم قد اقمتم بالله  
و ما نزل الله فی البیان و لا تصبرون فیه فان صبرکم لکم یکن  
الا علی النار و انتم یومئذ لا تعلمون و ان یملکوا لا تصبرون  
 و لقاء

و لقاء رسول الله من انوار حق  
 و لقاء حق من انوار حق  
 و لقاء حق من انوار حق  
 و لقاء حق من انوار حق



ولكن سئلون ولما لا تخلصون الله انفسكم لا توفون فالتخلص  
انفسكم لله ربكم لمكم تستطيعون ان تخلص انفسكم لمن يظهره  
بالحسن على العالمين ولترامين اول الظهور ان لا تصبر في امر الله  
وتكون عند لمن الجديد بين فان هذا من انفسكم ان انتم بالله  
واياته من قبل موفون ما خلقتم الا ذلك وما امرت امر الا هذا  
فلا تخفون عن لقاء الله لا من قبل ولا من بعد وكنتم يا ايها الذين آمنوا

**الباب الثالث من الاول**

في ان بعد ظهور كل شيء هالك الا وجهه في يوم القيمة ورضي  
كل نفس ان يستغفر من سيرة الا لاهية بنفسه لا غيره الا بعد  
لا يمكن له ان يحضر بنفسه ويستغفر من سيرة ان يحببه بكماله او عظم  
والا يستغفر عن الله بسبب اخر من الخط وغيره **ملخص** اين باب انك  
لا بد يوم قيامت خواهد شد و سيرة حقیقت ظاهر اگر چه برضای  
مؤمنان در حق مؤمنین بیان در کرمورد کلمه که قبل در کتب  
کل شیء هالك الا وجهه لعل کل مراتب باشند و در آن يوم از احیاء  
از محبوب خود مبدل شود اثبات ایشان بنفی بلکه اگر امکان نفی  
هست مبدل شود باثبات ولی از انجا که این خلق مدهوش  
همیشه کانی حرکت ایشان بوده نزار روی بصیرت بر عرض اگر ظاهر  
شود و قیامت را بر پا می نماید و چینی کلمه که گشت از هر ناری است  
از برای اهل میان نازل کند زیرا که کل از برای نجات عمل می کردند  
بعد از آنکه

بعد از آنکه خداوند حکم هلاک فرماید چه نجات است فرض است  
باشد فرضی که حاضر شوند بعد از علم بنزول این آیه و حکم از  
کنند نزد او رجوع کند بسوی او تا آنکه مبدل فرماید هلاک را  
نجات که این است غرض مشتمل شود باعمال شدن که اگر بعد از  
استماع این حکم کل عمل نمیدانند باز از هلاک است الا آنکه راجع  
و بجهان قوی که هلاک گشته نجات یابد و اگر نظر کنی در ظل این کلمه  
هلاک هر چیزی که کنونیات و کل اعمال بضرر الله تمام شده که اگر  
ان روز کسی معیوس است باین آیه عمل کند یک روی روح روی ارض  
نمیکند است رویا که خود دیگر هلاک شده عند الله چه عزرا بر  
نجات او و حال آنکه حدت این عند الله و نزد او العلم استند  
ان است که معین یعنی ولی چون در عالم حدی نتوان فهمید که ان  
اول عمر تا اخران برای نجات عمل کنی و یک دفعه در ظل هلاک واقع  
شوی و اصلاح ان نمیشود الا از صبر و امر که اگر بعد از نزول این  
ایه معجزه اگر عمر کنی و استغفار کنی غرضی نباشد الا آنکه راجع  
شوی و یک کلمه از صبر اخذ کنی اگر چه بیک کلمه قد انجیناک باشد  
که این نور نجات میدهد و واجب است بر تو بعد از استماع  
ان کل اعمال منقطع کردی زیرا که کل را از برای نجات می گردی و بعد  
آنکه حکم الهی بر غیران شد چه عزرا راجع شوی و کلمه نجات  
کنی اگر چه با اشاره باشد و اگر کل ماعلی الارض را بدی از برای

این کلمه را از برای نجات



چنین کلمه هر اینه انفع تر از برای تو خواهد بود تا آنکه در راه خدا  
اتفاق کنی زیرا که اگر اتفاق کنی نجات غنید هد تو را ولی اگر  
اختلاف کنی چنین کلمه نجات میدهد تو را تا یوم قیامت و بگو اگر  
ستوانی با سرع آنچه مقتدر بر آن هستی طلب کن و احذر کن  
که اگر انحن استماع بکلمه صبر کنی آن لمحره قبض روح شوی در  
هالکین خواهی بود و اگر تعجیل کردی و سبب اخذ کلمه را جاز  
مزدی اگر قبض روح شوی لعل از صبه جاری گردد کلمه که بعد از  
موت تو در جنت باشی و ناز تو بعد از نور گردد و این اقرب  
از هر امری است که باقیال بان کل اعمال مقبول می شود مبدل  
میگردد سینه نجسند اگر چه رانحه جدیدی میوزد از آن و لکن  
باز صوفی جدید شوی بهتر از آن است که در هالکین روی و  
صیج امری مثل این از برای اهل بیان فرض شده زیرا که نجات  
ایشان در این است نه در اعمال ایشان و حدود و امكنه  
تو را محجب نکند از صبه مثل آنکه بسا باشد در بیان اعلم  
از اهل باطنی و در بیت خود نشسته باشی و صاحب امضا  
شده باشی و تو معز و برگشته باشی و ملتفت نشده باشی تا  
آنکه موقوف او مبدل شده باشد مثل آنکه در هاگو که محل دل است  
بظواهر واقع شود که اینها تغییر غنید هد ما الله را تصور کن  
موقوف او را در این ارض مثل موقوف رسول الله ص در جبل

مکه که در قرآن این آیه را که نازل فرمود کلی از زمان در هالکین  
داخل شدند و عند الله و عند رسوله و عند اولی العلم و نزد  
هر نفسی که قرآن را تلاوت نمود هلاکت نکند و حکم دون  
ایمان برایشان شده و حال آنکه تا امروز هم بیکان خود در دنیا  
خود را ملند منتفی این است که اهل بیان هم بعد از ظهور <sup>ظهور الله</sup>  
عامل باشند باشند بقوی ولی بعد از نزول این آیه چه اثر اعمال  
ایشان را عبد عمل میکند در راه خدا بلکه راضی بجان دادن می شود  
در راه آن لعل نجات یابد ولی بعد از آنکه از صبه امر حکم هلاکت  
شود دیگر چه فائده منتفی عمل که میکنند نزاد و اولوا العلم مثل  
عباری هستند که بعد از نزول بیان عامل بودند بقبل او و مثل  
آن مثل عباری خواهند بود که امروز در انجیل عمل میکنند و حال  
قرآن نازل شده و حکم ارتفاع آن شده قدری از روی بصیرت  
عمل مزوره لعل در یوم قیامت هلاکت نشوند و اگر شود نجات  
یابند که تا آنچه حقیقت طالع است کل امور ممکن و ناممکن و اگر خوب  
کند دیگر ممکن نیست تغییر و تبدل الا تا طلوع دیگر مثل اگر <sup>ظهور</sup>  
قرآن بعد از نزول این آیه کسی از رسول الله ص طلب نموده بود  
نجات بعد از هلاکت را بشهر نیست که آن صبه خود نازل میفرمود  
بازن الله قد انجینا ک بعد ما قد اهلکنا ک فصلنا من لدنا انما کنا  
فاصلین و همین تا امروز در نجات بود که صبه <sup>است</sup> ظهور بیان



نزد خداوند و رسول او و ائمه هدی و ابواب و کلایه منین بل  
 ملائکه سموات و ارض و عبادین و بل نزد هر شیئی ولی حال هم که نشد  
 از فضل صبه منعوت من نکشت شیئی بلکه آن نفس هر دم مانند  
 و هم چنین در ظهور من بظهور الله تصور کن و مراقب باش از  
 حسی ظهور تا عزوب با عظم طوری که حساب میکنی مال خود را  
 نزد دون خود که مؤه آن این است که در این خدا انصاف کنی و بجا  
 بیاوی و لیکن اگر از حسابی محبت شوی که کل شیئی شود جبر غیر  
 محاسبات دینی با نفس خود و دنیوی با خلق خدا قسم بذات مقدسه  
 که در این کبریا انصاف نیست در خلق و الا نزد استماع این کلام  
 اب می شدند و هرگز خطور نمیکرد حیات بر قلب ایشان زیرا که  
 و خود که از اول هر عمل کردن برای عبادت و احراز صبه عبادت چنین  
 حکمی نازل شود که محقق الصدق و راست که من عند الله هست زیرا  
 که عجز کل را برسانند و بدانند عدد و حجه عدد اسم واحد است  
 و هر کس بر قرآن مجید رسول الله و خروف حق آن مود من بود از دون  
 ها لکن است در میزان الی ظهور بیان و هر کس در ظل خروف و احد  
 بیان آمد از دون ها لکن است تا ظهور من بظهور الله و هم  
 بین هر ظهوری را بکافایه الی کافایه و عبادیکه و افتاد  
 ظلال خروف و جبر قرآن بودند شبهه نیست که در هر موم قیامت عبادت  
 یافتند بیوکت حب الیقان و همان حب خروف واحد است و بیان

و هم چنین

و هم چنین اگر واقع کسی بر بیان در ظل خروف و بعد از واقع شود  
 در موم قیامت عبادت می یابد زیرا که در آن ظهور و خروف آن  
 نفس ظاهر و خروف حق او نمیشود و اگر شود علامت دون  
 ثبات او پوره در خروف و جبر بیان و همین سر از بند بی محطت  
 جاری بوده تا امروز و جاری است تا امروز بکافایه  
 الی کافایه مراقب شوی هر ظهوری را که ظهوری را که  
 ظهور الله مثل ظهور خلق نیست و حجه الله محبتی است که کل  
 ماعلی الارض از مثل او عاجز شوند تا وقتیکه کور توفی غایت  
 و بگوهر حقیقت مردم توانند مشاهده ظهوری را نمود که  
 اوقات ضیاء آن شیئی حقیقت بنفسه مدلل است بر ظهور او  
 و این وقت ظاهر میگردد اعرفوا الله بالذکر زیرا که تا امروز هر  
 ظاهر شده اعرفوا الله بمجته بوده نه این است که در حین اعرفوا  
 بالله محبت نباشد محبت نکردی از صبه بلکه کور اینقدر را  
 میکند که مسجین ملا علی محبوب خود را در هر ظهوری بنفسه  
 می شناسند بلکه محبتا با او می شناسند نه او را محبت و بدانند  
 معرفت الله در مقام اعرفوا الله بالله ثابت نمیکرد و الا  
 و اعرفوا الخروف الواحد بمواست ذکر هم بما بظهور من عند  
 واحد الا اول از کل امریکن الا من نکثر ذلک الواحد اول  
 افلا تتقون و مراد از نکثر تجلی او است با و در صقع او



بنظر او ندان است که حرف اول حروف می شود یا حروف می  
متکثره شوند بلکه بعد از آن واحد اول کل هندی شوند که  
اگر از وجود را بنظر کنی یعنی یکی الا یکی اول وجود را بنفسی  
او در خدا و جبریا بعد ظاهر است ادبای خلق امری مذنی است  
بدین رسول الله که اعلامی خلق است این است و قصد از تکثر  
کل اعداد از واحد اول و لتو کل علی الله يوم القيمة لعلکم  
تفطنون و مراد از این توکل ندان است که این امر را بخوان یا آنکه  
بر سر چهاره که یک یکی که خدا یا من بر تو توکل کردم مرا بخت ده  
قیامت بلکه آن تو توکل تو این است که شجره حقیقت که ظاهر  
میشود ایمان او می باو و یقین کنی بایات او که انوقت توکل  
بر خدا کرده و مضریع تو ندان و ممتز شده و لا هیچ نمی معیشت  
نشده الا آنکه امت خود را امر بر توکل بر خدا و بند نموده و شجره  
هم نیست که خداوند صادق است در وعده خود اگر کسی  
توکل کند نجات میدهد او را از هر شیئی که هر روز سازد آن  
و آنچه شده که مثل مختلفه در روی زمین بر دور حق ما  
و حال آنکه خود را متوکل علی الله میدانند بطوریکه در مابین خود  
دارند هر کس بلسان خود قدری تعقل نموده که امر توکل یار  
کتاب الله هست یا امر رسول یا امر حروف حی یا امر مشعش  
واحد ولی بین که کل راجع می شود بنفسی ظاهر در ظهور مثل

انچه امر در هر چه در اسلام حق هست صد ان از رسول الله  
هست و حال آنکه ال ما لا نفایه از برای هر شان شوند هست  
و ان برای تقریب آن توکل الی الوفا الوفا میتوان بیان نمود و لتو  
علی الله نعم بالله و بایات موثقت

### الباب الرابع من الواحد الثامن

و ان کل شیء اعلاه للنقطه و اوسطه للحروف الخ و انما العلق  
ملخص این باب آنکه اوکل یا تربیت کنند بر فطرت ایات و اعظمت  
جهت ان عند الله و عند اولی الالباب لعل در یوم ظاهر صله  
نشود بین استماع ایشان و ایمان ایشان بحق و این است جوهر  
علم زیرا که دون این اگر کل علم را دارا باشد لا شیء می شود و حکم  
دون ایمان در حق او می شود و اگر هیچ علم نداشته باشد الا  
جوهر کل علم را داشته و ناجی خواهد شد زیرا که مثل ان در هر  
ظهوری ظاهر است که اعلامی خلق ادبی می شوند و ادبای خلق  
اعلامی یا اعلامی تر و ادبی تر و اگر کسی یوم قیامت را تواند  
احصا نمود در جهات مؤمنین را در سبقت ایمان هر این زمان  
هست از برای ان نفس موه من میتوان فهمید که در چه سلسله  
از واحد واقع شده مثلا اگر یک نفس بعد از سجده و شخص  
مؤمن بظهر الله ایمان آورد او است آخر واحد از عدد واحد و همین  
این رشته حکم است و حد کل اعداد را در اندکن و هر شیئی که



عدل او مکن باشد از برای واحد اول است و هم چنین در جمیع <sup>در</sup> جمیع  
 تا یکی اعداد منتهی می شود این است استحقاق هر موجود در <sup>وجود</sup> وجود  
 که اگر در یوم ظهور من بظهر الله سجد و شست و یک قطعه لباس  
 بپوشد و هر یک از دیگری نور و پنج مثقال ذهب در بهاء <sup>عفت</sup> عفت  
 باشد و سجد و شست و یک نفر در یک یوم با و ایمان آورند  
 و فاصله شود بین هر کدام بقدر قول بلی اگر خواهد عطا <sup>کند</sup> کند  
 این اعداد را بان اعداد همین قسم بدرجات این اعداد عطا می کند  
 و هم چنین در هر شان سر الله را جاری بین و حکم الله را ظاهر  
 لعل در یوم قیامت سبقت گیری با قرار بر تقدیر حق <sup>حق</sup> حق در  
 در آنست بر یکم بقول بلی و در حین هودری مظهر احباب آن  
 و ملقت باش که از برای هر شیئی نترسی است که مثلا اگر بلی نترس  
 از طین را بپوشد و بفرماید که این طین وجود بدیع فطرت اول <sup>است</sup> است  
 با هر اسمی که بگوید اگر چه بنفس خود طین را نکرده و در کوفت آن  
 نکند و احباب نکلی در در طین که رتبه چهار و آخر وجود است  
 احباب الله نموده اگر چه در رتبه کینونیت در حین الستی بر یکو  
 بلی گفته و بلی بر این صفت ناقص میگوید آن رتبه وجود خود چه موقوف <sup>است</sup> است  
 که او شوم از برای سجود بر آدم یا سجود از برای نره طین مقصود  
 اطاعت امر و است نذران و اینکه اگر اوقات معجب شوی از نره  
 طین با امر او معجب مانده از سر وجود و اگر کل چیز کنی در مثل قول

له یجده اول از برای آدم وارد شده و اگر بگوئی کل اطاعت را  
 می کنم و کرده باشی و کنی یا بکنی امر الله در حق تو نازل می شود  
 چنانچه قبل نازل شد عبارت من حیث اید لا من حیث تو مید  
 اگر چه مستمع است که بخود حقیقت چنین حکمی کند که عقول توانا <sup>شد</sup> شد  
 ادراک نمود و امری فرماید که رجعت او را کل بتواند یقین نمود  
 و لحاظ از برای عرفان عبد بود مواقع امری که همان امر بیکر بان <sup>است</sup> است  
 بالله و آیات شده بهمان امر لا تخزن نفسا شده اگر چه در صفتها  
 وجود واقع باشد اگر ناظر با هر هستی چرا از بلی امر معجبت و بر او <sup>است</sup> است  
 ثابت این است که تمام کل او امر الحیدان شئون تقوی بوده <sup>و هست</sup> و هست  
 ولی بشر طلیکه از صده امر معجب نکردی در هر ظهوری و الا  
 بشهر نیست که در آن ظهوری که هستی با و امر آن عمل میکنی اگر  
 صد بین بدین خود هستی و الا خود عصیان خود را شاهدی  
 و کنی بنفسک الیوم علیک حسبا عزمه آن اینکه لعل در یوم  
 قیامت هیچ نفسی از او امر من بظهر الله معجب نماید که اگر بکل  
 وجود امر کند امر او امر الله بوده و هست و هر که در و بر گوید  
 در امر خدا گفته حیه امر در کل خود کند و چه در شش عشر عشر  
 بسیاری کند که بهاء العنان بک مثقال غصداست در انظهور و  
 لتعرفن حد و انفسکم ثم یوم القیمة بما قد فعل الله لتعرفن



من علم من يقدر ان ياخذ ثلث الناس عدد البسم واربعة لعل  
 عدد الله وستة زمر عدد كلامه وستة يا موت عدد كلامه  
 ان ياخذها ويسلم من يظهر الله وحروف الحروف ظهورهم **ملخص**  
 اين باب انك در مواقع خود كوشه كه كل وجود در بيان است  
 وكل بيان در واحد اول و واحد اول در بقعة اول و ان انجا نيکه  
 در يوم قیامت حشر كل بوجبات واحد می شود وكل این واحد  
 باور واحد اول واحد است و در كل يك ماه حیوان دیده می شود  
 كه امر الله باشد و ان انجا نيکه هر شیء در صفت خود تا مشابیه شود  
 این واحد را کامل در حد خود نمیگردد و مدد علی الله عفیثود ان  
 انچه امر شده كه در يوم ظهور ظاهر و دیگر هر نفسی كه مقتدر باشد  
 بر سه قطعه الناس و چهار قطعه لعل اصغر و شش قطعه زمر و اخضر  
 و شش قطعه یا موت اگر در نزد او ثواب بواحد اول هم رساند  
 و اگر تواند در ظل ملك واحد اول وارد آورد و الا در ظهور او  
 من يظهر الله باور و حروف می او عطا كرده شود كه این موصیه  
 من عند الله ار برای واحد اول در ان ظهور و حیا كل عدل بهاء و  
 اول باید باشد تا مستدین از سر توحید صحیح فایند و اگر در ان ظهور  
 كل باین طاعت متفكر گردند بواحد صكتر عطا خواهد نمود مالك  
 كل وجود و اگر کسی بخواهد باشد و مشرب شود بخود حقیقت و قدر  
 و كوشش در حق او صبر نماید بقدر همان نارسیدگردد از برای ان و سزا  
 كه مستدین

كه مستدین بر توحید ذات و صفات و افعال و عبارات و خلق  
 و زینت و موت و حیات و تسبیح و تحمید و توحید و تكبیر و بار  
 و هواء و عاف و ثواب و عقاب و روح و نفس و جسد و نور و این  
 و اصفر و اخضر و احمر در ظل حروف بسم الله كلامه الله  
 ملاحظه نمایند و چهار نهار برای انوار اربعه ذكر شده كه اعظم  
 از كل بعلها است هر نفسی كه بوقايت انضا موفق گردد خیر دنیا  
 و آخرت از دست نماند و الله یوت الفضل من یشاء من عباده و  
 من یشاء من ملكه ما قدر من عنده ان كان خورا محیطا

### الباب السامع من الواح الشان

في ان ان اللطف بان يظهر في كل اربعة ايام بان يدخل بيت  
 الحق واحد شغل البدن بالنورة في كل ثمانية ايام و اربعة عشر  
 ايام واحد الاظفار و استعمال العشاء كل البدن و كتب الرجال  
 على صدورهم الرحمن والنساء اللهم والنظر في المرات في كل يوم  
 و ليلة **ملخص** اين باب انك در بيان از ان داره شده بتلطيف و  
 نظافت باطل ما ميكن در امكان و اگر در چهار روز يك مرتبه  
 اخذ اظفار و شعر و ما يقبل به المرغبايد محبوب بود عند الله  
 و هست و تطهير البسه و تلطيف ان هر چه از بدن شود اقرب  
 بتلطيف بوده و هست و خدا از ان داره شده چه كل بدن چه  
 بعضی ان اگر بصدقه كه عمل حب الله هست بكلمه اللهم در اول



الدوائر والرحمن سرا و لو الهياكل برا حسن خطا سباب ان  
که مضطرب شود محبوب بوده و ان داده شده و بر دانه از این کلین  
هم ان داده شده و نوره اگر امارت باشد نفسی با فضل جود جا  
نکر شده و بریدن و بر جلیب اگر ارباب نبوده باشد محبوب نبوده ان  
برای او و در کل بدن ان داده شده زیرا که اخذ هیچ شرف نمی شود  
مگر آنکه هفتاد نوع بل ان بدن او ان مرتفع می گردد بدن الله و سر او  
عبد که نظر نماید در موات و شاهد شود خلق خود را و شاگرد شود  
محبوب خود را بر حسن حسن خود و الا استغفار کند محبوب  
خود را که کل کینونیات در حضرت اولیه با حسن حال خلق شده و اگر  
محبوب هم برساند ان ظهور ان بصورت خلق کینونیت مصور  
و اینکه در این هر دو بنفی است صبا ان من کتاب الله ذکر شده  
هر شان عبد باید بر شوق باشد که اگر ان حین سوره حقیقت ظاهر  
شود و ان بین بدی الله واقع شود که ان شئی بشی در نفس خود  
و بر آنکه امر بر این نشده الا جلی يوم ظهور الله که اگر نفسی بین بدی  
واقع شود دون شوق لطافت نر و اوست که غیر جمعی خداوند  
شاهد شود بر او و در بیان نفی شده از هر چه حجاب لطافت  
حتی اگر نفسی در جسد خود علم بنده بهرساند یا در لباس خود عدل  
هریکه مکروه داشته باشد او را از در نفس خود محبوبیت که بین  
بدی الله بان حین نازل شود لعل کل در میان مرید باری تربیت شده

لعل در يوم ظهور حقیقت ما بیکه در مؤمنین نبوده مشاهده  
کو در جبهه بدر جبهه و شیعا فشیخا ترقی می نماید که اگر کسی قدیمی  
پوشد و عرق کند بدیل میکند او را چگونه که با او صبر کند  
صورت بان در جبهه اهل این ظهور نمیتواند سیو بود اگر با صلا  
تلطیف ابدان تلطیف الیس هم شود در لطافت بر سرش خواهد  
نمود و هر چه نر و نر شود محبوب نبوده عند الله و اگر کسی را ممکن  
خوبی از برای او نباشد که بحسب اوف تلطیف را با او عطا کرده  
نواب ان ولی بر هر نفسی حتم نبوده و هست که مراد باشد  
که آنچه در مؤه او ممکن است در نفس خود اظهار نماید زیرا که  
سوره حقیقت در بطون خود شاهد است خلق را و می شناسند  
کل را و می بیند او را و کسی او را نمی شناسد و بعین او او را  
می بیند زیرا که ان عین بعد از ظهور او خلق می شود در کل شئی  
چه بسیار در بیستیکه هست نه پذیر می شناسد نه مادر و نه اهل  
و نه احدی از خلق مثل او مثل ظهور رسول الله ص بین مثل  
بعثت و مثل ظهور نقطه بیان قبل از اظهار ولی علم او  
نموده بر نفس خود و بر خلق خداوند که در ظل او سازند ان  
ظهور روح در ان علم دارد بر نفس خود تا منتهای شان که روح  
نورش دیگر معلق گیرد و می بیند کل را که کل با سم او میکنند آنچه  
میکنند از اول وجود تا اخر و کل بشیئیت او قائم اند و کسی



عارف نمیشود او را الا آنکه بشناسند او را نفس خود بایات خود  
و نمیشناسند الا حین ظهور خود که حکم عرفان بر کل شود و بایات  
عزت از مطلق قدس و مشرق گردد طوبی لمن یدرک لقاء الله يوم  
ظهوره و کان علی شان لم یشهد الله علی ظاهره دون ما یحب ان یرکان  
لطاقا لطیفا فلله اللطیف موقد کل ذلک اللطیف ان یقید ان یمنع  
عن ظهور لطفه من احد لا فی السموات ولا فی الارض ولا ما بینهما  
ان یرکان لطاقا متلطفا لطیفا

الباب السابع من الواحد الثامن

فی الجایب و الا مریه **مفصل** این باب آنکه از آن دارد شد جاپ در یک  
و آنچه در ظل و انشا شود بر طبق او الی ظهور من یظهر الله که آنست  
اگر کل پشای مقتدر شده که بتوانند با حسن خط حفظ کلمات الله نمود  
که امر خواهد فرمود و الا آنچه مقتضای خود و فضل او است از آن  
خواهد داد و بعد از این از آن دیگر عذری از برای هیچ نفسی نمیباشد  
عند الله مگر آنکه بیانی نزد آن نباشد که بان مذکور شود **یظهر الله**  
با حسن خط نزد آنچه و اب این زمان است که هر خطی که میسر شد  
جایب میزند بجای رسیده که بجای هدیر قرآن نیست و هشت  
بخود و فضا شده اگر نه ملا حظ عدم استطاعت کل مؤمنین میبود  
هر این زمان دارد نمیشد و لیکن حال که کل در فضل و جود و جود  
هستند با آن او ولی هر کس تواند که میان با حسن خط نویسد

جهت است

جهت است از برای او تا آنکه مالک گردد جاپ خوب این  
ذلک من فضل الله یختص به من یشاء من عباده والله ذو الفضل  
علیه بدانکه احترام قرآن نیست الا با احترام نسبت او الی الله بنفسه که اجل  
او واجب که بر آن کلمات است و کل ارواح در قرآن راجع میشوند  
با روح حروف حین چنانچه بدعا ایشان هم از الحروف است  
چنانچه امر و اگر مودعی عامل هست بقول اهل بیت رسالت  
و ابواب اربعه است در غیبت صغری که بعد از آن آنچه از ایشان  
رسیده کسی نتوانست تغییر دهد و بدین معنی و کل حروف  
را چند بنقطه قرآن که رسول الله باشد و آن راجع است الی الله  
بنفسه و عود او الی الله هست عاید الی نفسه زیرا که امکان  
از خدا امکان تجاوز تواند نمود و هم چنین در میان کل ارواح  
علیین او راجع میگردد بیاب اولی که من یظهر الله باشد و کل  
ارواح دون علیین او راجع میگردد با اولی دون حق که ساجد  
نشود از برای او و هم چنین کل کتب سماوی را مشاهده کن که احترام  
کل بنسبت او الی الله هست و لم یزل حی و یدیه و هست باینکه از  
ظهورات و قبل مرتفع و می شود و متصل میگردد بظهورات بعد  
نست که انجیل کتاب خداوند بوده ولی بعد از نزول قرآن ارواح  
حقیران راجع شد بسوی قرآن و آنچه که نشده از دون ارواح علیین  
انجیل بود که مانند و هم چنین در میان آنچه که من یظهر الله امیاً



اورند از دواح علیین اویں هستند و اگر نفسی لهم رسد که ساجد نشود  
او است کل دون علیین و لخصن فیما انتم به فتنون علی الحسن  
خط انتم علیه تقدر وون

الباب الثامن من الواحد الثامن

فی جوان تبیین الشرفی الرأس للنین واحد شرف الوجه له وون  
الصلوة فی العباد لا دون من الجبة فانه لا یجبه الله ملخص این باب  
انکه از آن داره شده تبیین شرف راس و اخذ از آن وجهی که  
موزه آن که بصورت حسن ظاهر شود و اخذ شارب در هر حال  
اوسته و محبتین از عباد عبادی هستند که از امر الهی محبت  
مانند و از آن داره شده صلوة در عبادی که بد ظاهر شود  
از بدنی او از او من انا مل که اقرب بوقت بوده و هست و صلوة  
در جبهه محبوب بنوده و نیست الا همین اضطرار که انوقت از آن  
سند کل این شئون از برای آنکه لعل در یوم قیامت شی دون  
عباد الله ظاهر و باطن در نزد نفسی نباشد تا آنکه مستدلین استند  
نمایند جای که بحسد عرضی خداوند راضی نشود دون حب را  
چگونه است حکم اجساد از امتی و نفس و دواح و امده که محال  
و احد اول است فلتتق الله ان یا اولی التقوی یوم القیمة لعلکم  
تقوت

الباب التاسع من الواحد الثامن

ولیکت کل نفس اسمها و ما قد عمل من غیر و دونه من اول ظهور

الی یوم عز و به و لیحفظنه الا و صیاء الیوم یظهر فی الشجرة  
ملخص این باب انکه از عبده ظهور تا ظهور دیگر از آن داره شده  
که هر نفسی تولید در کتاب خود بخط خود یا بخط دیگری بنویسد در بیان  
کسب نموده و هم چنین اگو قبل از دخول خود کسب وون خیری موزه  
تا آنکه در قیامت بعد عاملین در ظهور قبل جزا داره شوند اگر  
محبت از شش حقیقت نکرند و الا میشوند که ظاهر شود و اویں هنوز  
مثل قبل عمل میکرده باشد چنانچه هزار و دویست و هفتاد سال  
که قرآن نازل شده و هنوز انجا باخیل عمل میکنند و هم چنین در  
نزد هر ظهوری مشاهده کن امر الله را و محبت همان که یوم قیامت  
موی است مثل امور من شش طالع میکرده و عارب چهره بسا  
قیامت بر پای شود در آن ارضی که قیامت بر پای شود خود  
ان مطلع میشوند چونکه اگر بشنوند تصدیق نمیکند از اینجهت  
با ایشان نمیکند مثل ظهور رسول الله ص چونکه نتوانستند  
سند غیر موه منین مغرورند ظهور قیامت را و ان یومی است  
بسیار عظیم شجره که درین نطق او انی انا الله لا اله الا انا بوده ظاهر  
می شود و کل محبتین کما می کنند که ان نفسی است مثل خود اسم  
موه من که در ملک اوی مالا ظاهر با موه منین با و در ظهور  
او صدق می شود از او منع می نمایند چنانچه در ظهور رسول الله ص  
که اگر آن حضرت را مثل یکی از موه منین زمان خود میدادند

چگونه



هفت سال در جیل حائل می شدند ما این او و بیت او و هم  
در ظهیر فقطه بیان اگر این اسم را منع می کردند چگونه می توانستند  
جیل ساکن کنند و حال آنکه کیونیتان بیان بقول او خلق می شود این  
که چون اعیان ائمه ندانند می بینند و لذا که دارند که مثل پروانه  
در جود مصباح حقیقت ضوای غوره تاسوزند از اینجمله است  
که یوم قیامت را اعظم از هر یومی گفته و الا یومی است مثل کل  
ایام الا آنکه ظهور الله در آن ظاهر است و مقرر امر این باب آنکه  
لعل صراحت در چشم او نباشد که بینه محبوب خود را و در آن وقت  
تواند نبشت آنچه که کسب کند زیرا که تا قیامت و یو حکم بر آن می شود  
و آنچه که فقطه بیان باید تولید آن است که آنچه قبل از بود رافع  
شد بسوی آن و خداوند او را نازل فرمود بن این است آنچه او  
کسب نموده در قیامت کل هم بر جوهر وجود آنچه کسب کنند تولید  
لعل که ایشان یوم قیامت بین بدی الله مذکور شود اگر تو  
در آن روز در نار توحید داخل شوند و الا شب و روز که می کنند  
و محبوب ایشان ظاهر می شود و نمی شناسند مثل آنکه منتظرین احد  
موجود را کل بضای منتظرند و بضرع آن برای ظهور او می کنند  
و حال آنکه هزار و دویست هفتاد و سال است که از ظهور آن می کنند  
ببینا باش بعین خود او خود او و در که محبت غانی و قیامت برپا شود  
و تو خبر نشوی که بر خدا و نداست اخبار تو ولی گوشنوی و براد است  
اخبار

اخبار من یظهر الله اگر قبول کنی و لتو کان علی الله ربکم الرحمن نقد  
تکسین عن غیور و منه من قیامت الی قیامت تکسبون

الباب العاشر من الواحد الثامن

فی ان الذي رغب في الطائفة حل له النظر والكلام سواه كان ذلك او  
وان لم يكن يريد ان يتكلم من النساء او من مع الرجال على قدر ما يقدر  
وان لا يتجاوزان على قدر ثمانية وعشرين كلمة حينئذ لها ما  
انکه ان دره شده هر نفسی که در طائفة تربیت کرده شود بر نظر او  
سوا آنکه بر هیکل هیکل باشد بارز و در وقت احتیاج از آن  
داره شده تکلم می نماید بقدریکه کفایت کند در ظهور حق و اگر  
از نسبت و هشت کلمه تجاوز نشود اقرب بقوی است و اگر مصید  
نیفتد زبانه از آن دره شده و مراد از طائفة عرف او است  
نه عرف ظاهر مثل آنکه صد هزار خانه اهل دایم طائفة گویند لعل  
یوم قیامت بسعده این امر اخذ فیض از صیده نفسی محبت نگردد و اگر  
شجره محبت از دبار یا انقاص می نماید بعد از ظهور او و بر گفته  
نشود فلتسحق الله حق تقاة لعلکم تعلمون

الباب الحادي عشر من الواحد الثامن

فی غسل الميت ثلث مرات علی ذلك الترتیب الاول الواس و يقول  
یا مریء بقر البطن و يقول یا حی بقر الیمین و يقول یا قیوم بقر الشمال  
و يقول یا حکم بقر رجل الایمن و يقول یا عدل بقر رجل الایسر و يقول



یا قزوین عا و عیاشا و من کا مویا و سدر و لیکنش نهی لبس و  
یجمل الخاتم فی عینه مایه و مکتوب علی فی الرجال و لله ما فی  
السموات و الارض و ما بینهما و کان الله بکل شیء علیما و فی النساء  
و لله ملک السموات و الارض و ما بینهما و کان الله علی کل شیء قدیرا  
**مطهر** این باب آنکه کل احکام بیان براسرار توحید و معرفت جاد  
شده که اگر کسی نظر کند از مبدا تا منتهای ان مایه توحید را کل مرتبه  
نفع جاری و بیند و از آن دایره شده در مقام غسل میت یک مرتبه  
واجب و الی التثنية او الخمسة از آن دایره شده زیرا که مراتب توحید  
در پیچیده تر نمی شود بلکه اله اله هو و لا اله الا انا و لا اله الا الله و لا اله  
الا انت و لا اله الا الذي و چنین نفسی اگر در ظهور می بود و در  
اوله و من میگردید بظهور توحید هر آینه از سینه جنسی منتهی می  
بیاخر مراتب توحید از اینجهت است که بیکدفعه واجب گشته و مراتب  
رباع کل خواهند متعلل شد اگر عسری نباشد و از آن دایره شده از  
راس قبطن و بدین ورجلین و در حین اشتغال ببناء و حمل الهی را که  
کرد او را و با پنجه در حیات او از هر فصل مقتضی بوده از سرش  
ماء یا کوی ان لا یتق است که همان بخو غسل دایره شده برآید  
انقیاء و بعد از فراغ اگر میسر است بماء و رد یا طیب دیگر معطر  
نمائید و از آن دایره شده در کفن بر بوی خوب از جوهر کفتر تا منتهی  
در حیات مطلق منتهی گردد و جوان زیاده از نوزده اسم جاتین  
که نوشته

که نوشته شود هر که هر چه خواهد نویسد و قدری است  
از غیر اول و آخر با او رفتن نمورث سبب میگرد که حرف  
مشاهده نماید بعد از موت و در جنت الهی با پنجه مایه  
او بوده و هست مثلند زکریا و یحیی و عیسی و خاقی منقوش  
از آن دایره شده در رجال و لله ملک السموات و الارض و ما  
بینهما و کان الله بکل شیء علیما و در نساء و لله ملک السموات  
و الارض و ما بینهما و کان الله علی کل شیء قدیرا و نقلت من  
در هر حال بشانی نموده گردون و قار و سکون در حق او  
جاری نگردد زیرا که احترام جسد مومن احترام مومن است  
و اسما و ستر یا مطلق اسم الله از اول انتقال ان تا آخر بقلب  
با لباسان مشتمل گردد و بدانکه موت مثل حیات است اگر  
میت با ایمان با ظهور قبض روح شود در جنت الهی مثلند  
خواهد بود و الا در نار است و مراتب بوده که بوم میامت  
نشود و قبض روح نفسی شود و در نار رود و علققت نشود  
چنانچه از ان بوم ظهور رسول الله ص تا امروز هر نفسی که غیر  
ایمان با و قبض روح شده در جنت داخل شده و هم چنین  
از اول ظهور بیان هر نفسی که در این قبض شود خداوند است  
قاصد ان عملی که که موی کند بر او و داخل جنت میکند را که  
مطابق با پنجه خداوند در بیان فرموده اطاعت کرده باشد



و اگر در غیبت ایمان بیاید قبض روح شود اگر محل یقین نماید  
که نفع باو نمی بخشند الا آنکه ایمان آورد بخداوند و امانت او  
و اطاعت نماید محبوب خود را با بچه در میان نازل فرموده  
لعل آنوقت در آنکه کند او را رحمت الهی و در حین خلعت  
گردد و مراقب باشد ظلمتی من بظلمه الله را که اگر شنوی ظلمت او را  
و بفکر این که بگویند بل تا مل غایت در ناز هستی چه قبض روح  
چیز در حیات باقی این است مراد خدا در نزد هر ظهور از هر  
نفسی مراقب باشند که در صفت های بوم قیامت بیرون نروند  
که صفت های این روز در ظهورات خداست که وارد می شود و  
ایات متعده است که ظاهر می گردد در حق ظاهر بظهور یا با  
حقیقی است که از صبح اند می نرزد بر هیچ اکل آمده کل موجودات  
مثلی آنکه اگر در این ظهور نظر کنی کل را مشاهده میکنی و بدلت  
کن موی را در هر عدد واحد یک واحد و ششون دیگر در این با  
نازل شده که خواهی شاهد شد بر او در لوح ان قل الله یتوب  
بامره و لیامرینا ملائکه ان یقبض عباده المؤمنین و همین قسم  
که روح غیر مؤمن باطمین قبض می نمایند چنانچه هر کس  
ظلمت ایمان عروج نماید قاضی روح ان ملائکه عالمین اند و هر کس  
در غیبت ایمان موی را رسد یا درون ان ملائکه نزدیک نمی  
رساند که مؤمن می نمایند او را چگونه بملک رسد و اگر کشف  
شود

در غیبت ایمان موی را رسد یا درون ان ملائکه نزدیک نمی

شود از عیون شیاطین اضمحلال میکنند از شدت خوارت  
نار در ان الا آنکه چون در خوابند قبض روح میکنند و بجز نه  
نار می سپارند و روح مؤمن بین بدی الله حاضر می شود  
و همین قسم روح مؤمن در جسد خود خداوند بر او نظر نمی  
افتد و امر می نماید بنار که او را بگیرد و کل آن بر خداوند که موی  
تو را رسد نکند و ان برای خداوند یک عبارت کرده چون بر سبیل  
نبوده جز اداره نشوی یوصیکم الله فی انفسکم ثم کل عباده لعلکم تتقون

الباب الثانی والعشرون فی الوعد الثانی

فی احکام عمل الصواب **مخلص** این باب آنکه هر کس بوده باشد در ان  
یادرجول ان شخصیت و ششون فرسخ اگر بگذرد ان عمر او بقیت و نه  
بر او است که وارد شود در ان محل در هر مندر یک مرتبه و نوزده روز  
در ان ارض باشد تخلیه نماید خود را و در ان محل پنج رکعت نماز  
آورده و هر کس استطاعت ندارد در بیت خود چنین عمل میکند  
و معوضه بر سکان این حدود و اگر نشد بود که میتوانست از امر  
مغفرت کرد و بین فضل حق را و مشاهده کن حد خلق را خدا دانای  
که در این سبیل چه قدرها صرف شود و ان روز یک نفر نور در یک  
قد از برای خدا بر دارد همین قسم در ظهور مبتلا خواهد بود کل  
میکند و همان صده امر معصیت و کل از برای او ساجد هستند و همان  
او معصیت و اگر بر احتیاج راضی می شد به این عدد و مدت بر کل عباد می

در ان ارض باشد تخلیه نماید خود را و در ان محل پنج رکعت نماز  
آورده و هر کس استطاعت ندارد در بیت خود چنین عمل میکند  
و معوضه بر سکان این حدود و اگر نشد بود که میتوانست از امر  
مغفرت کرد و بین فضل حق را و مشاهده کن حد خلق را خدا دانای  
که در این سبیل چه قدرها صرف شود و ان روز یک نفر نور در یک  
قد از برای خدا بر دارد همین قسم در ظهور مبتلا خواهد بود کل  
میکند و همان صده امر معصیت و کل از برای او ساجد هستند و همان  
او معصیت و اگر بر احتیاج راضی می شد به این عدد و مدت بر کل عباد می



و این باب از کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است

حال یکی محبت می شود و کل خلق باو محبت و محبت و محبت می گردند و اگر  
در یوم ظهور من بظهور الله هست کنید بر ایمان بخدا که ایمان باو است  
و اطاعت او که اطاعت خدا است و محبت خدا که محبت او است و  
رضای او که رضای خدا است امری نازل نیست که کل یوم قیامت  
باو حکم کرده شود این است قدرت الهی بر جانی که و مشیت قاهره او  
بر مایه عمل در یوم قیامت مراعت خود باشید که محبت این  
مرد نکرده و خود را از محبت بر شداید و نشن الله حق تعالی آنکه  
ترضی لا عدد دون ما ترضی من لا نفسکم املکم یوم القیامه علی الله لا یفکون

**الباب الثالث والعشرون من الاعداد الثمان**

ازین ان تکلیف علی النقطه خمس و تسعين مرة فی اولیها و آخریها  
این باب آنکه چون بخیزد حقیقت مراتب الله بوده و هست و در او دیده  
غنی شود که الله از اینجهت امر شده که در حین استقامت ان بر عرض خود و  
ان عیون اول بود و پنج کلمه تعظیم گفته شود و در عین ان پنج تکبیر بدارد  
ازین دانه شده زیرا که حروفی از اعداد بلا عدد ظاهر میگرد و کل  
مراتب اعداد متکثره و اعداد واحد از واحد اول صغیر میگرد و اصل بر  
قیامت در حین ظهور بخیزد حقیقت اکامال الله بوده در ان مراتب  
کل حروف حق با مشاهده میکی در جدول یکدیگر در نفس حروف مشاهده  
بلکه قدرت صریح بر محلی با خدا که عدل گرداند ان عظام را بر دات  
خود و هم چنین کل مراتب اعداد را بلسان میگوید الله عالم ولی امور

ظاهر

ظاهر می شود اگر صادقت بوده اگر در حین ظهور من بظهور الله  
از برای او عمل کرده الله عامل نبوده و الا صادقت نبوده در عمل خود  
هر وقت منیکه در این روز با ایمان است و از برای خدا عمل میگرد از  
برای او عامل خواهد بود و الا عمل او در وقت الله نبوده که از برای او  
واقع نشده چنانچه در ظهور رسول الله صم اگر نفسی عامل بود الله  
از حروف انجیل از برای رسول الله صم اظها را ایمان میگوید و همین  
قدر که نشده علامت این است که خالص نبوده و هم چنین در ظهور  
بخیزد بیان اگر عامل از برای خدا هست نفسی است که عمل میکند الله  
باستماع او و الا خالص نبوده که اگر خالص میبود بدون الله غنی شد  
فلنشق الله یوم ظهوره املکم تقلمون

**الباب الرابع والعشرون من الاعداد الثمان**

ان ان لكل نفس ان یتلو من آیات البیان فی کل یوم وليلة سبعائة  
اینه وان لو یقید بقلید که الله سبعائة مرة **ملخص** این باب آنکه  
از اینجا توحید در حروف زلال صغیر البیروج او است و سران اینکه  
عدد هفت اللهم که بر حروف رتبه ثالث توحید گذارد و در اینجا  
ظاهر میگرد و ازین دانه شده که اگر کسی تواند هر روز و شب  
هفتصد ایه از بیان تلاوت نماید و اگر نتواند هفتصد مرتبه  
الله اظهر بگوید و هزاره ان اینکه اگر یوم قیامت باشد مؤمن  
شود بمن بظهور الله تا کین وقت ان لایق شود که عدل شود بر حروف



دال و یکی از اعداد آن عدد کرده و اگر خارج از حد کرده نبیند  
الا واحد بلا عدد در این است که این امری باشد سهل بل سهل  
انهری اگر ایمان اوری و چون آن روزی است عظیم بسیار  
که توانی با من بود زیرا که من آن روز اصحاب جنت است  
و دون مؤمن اصحاب نار و جنت بصورت من بظهر الله یقین کن  
و طاعت او نادر او خود من امر بعبادت و رضای او چه در آن روز  
خود گمان میکنی که از اهل جنت و مؤمن با و هسته و لیکن محبت و شوق  
و در اصل نادر معنواست و تو خود نمیتوانی تصور کن ظهور در مثل  
ظهور نقطه بر قاف که چه قدر از هر و غایت خیل منتظر بودند و اول  
بعد از ظهور اصحاب جنت بود تا پنج سال الا امیر المؤمنین و هر که  
در آن روز مؤمن بخصوت بود سزا و کل اصحاب نار بودند و گمان  
میکردند که اصحاب جنت اند و هم چنین در این ظهور مشاهده کن  
که تا امروز باند امیر الصید خواهر خلق را حرکت داده تا آنکه سعید  
سینه نقر نقبا گرفته شد و در ارضی ص که بظواهر اعظم اراضی  
و در هر گوشه مدرسه آن لا یحصی عبادی هستند که با اسم علم و اجتهاد  
مذکور در وقت جوهر گیری گندم پاک کن او قمیص نقابت را پیوسته  
این سر کلام اهل بیت ۴ در ظهور که میکرد در اسفل خلق اعلای  
و اعلای خلق اسفل خلق و همین قسم در ظهور من بظهر الله بین  
اشخاصیکه خطوط عنیکند بر قلوب ایشان دون رضای خدا را

و کل به تعبیت ایشان میکنند در روح چه بسا اصل نار میگویند  
اگر ایمان با و ستیاورید و عبادتیکه کسی خطورتشان در حق ایشان  
عنیکند چه بسا بشرف ایمان قمیص ولایت از صد وجود میپوشد زیرا  
که بقول او خلق من شئت از اعلی ذکر وجود گرفته تا منتها این مثل  
انکه در ظهور رسول الله او صبا و بقولان وصی گشتند بین کسیکه  
قمیص خود ولایت عطا میکند خلق او در حق او اسم مؤمن کرده  
او در خلقت او است بر او منع میکنند قسم بذات مقدس لم یزل که اگر  
کل اهل بیان مؤمن شوند بان شمس حقیقت مثل آنکه اول من این  
با و یا مؤمن میشود هر اینه بی پوشانند او را قمیص اسم خود کرده  
کیونیت او دیده نشود الا او و اگر اسم او عظیم است اعظم کنی  
و مدح و ثواب بخود میکردند و در کتاب نازل میفرماید الله الا  
هو الا عظم الا عظم بین کسیکه این است بخود که لاشی بعضی را  
از ساعت فناء بساحت قدر بقاء میبرساند که بر کینونیت فزاد  
او دیده نشود الا اسم او اگر در ظاهر در مشیت او دیده نشود الا  
اسم او اگر در ظاهر در مشیت او دیده نشود الا اسم او اگر در ظاهر  
در مشیت او دیده نشود الا مشیت مظهر او این است بخود فیا من  
لم یزل و منان که بزوال که هر کس را در اهد قمیص فناء پوشد چون  
که عباد است او را و همانا و محبت خوبان از مظهر ظهور او محبت  
حیا بخیر دیدر رسول خدا ص که کل مؤمنین با نبیل خدا را میپوشند

این ظهور در ظهور است



و مود صند با نچه او ناله خورده و چون دید محبتش از نفس او که  
 احتیاج از او احتیاج از خداوند است از نچه حکم لدون الله کرد  
 در حق ایشان و هم چنین در نقطه بیان بین و هم چنین در ظهور  
 من ظهور الله که اگر کل در آن روز نظر بعد دلیل و جوهر بسجده کنند  
 مغز از اهل بیان غمیاند که قصد می نکنند او را مثل آنکه اگر در ظهور  
 نقطه مرقان کل هو من بودند بقران از قبل هر این یک نفر می ماند که آنکه  
 حین استماع آیات الله اقرب از پنج صراط می کند شد <sup>است</sup>  
 که منی باشد شما را ای اهل بیان با میان با و بلکه اگر ایمان میاورید  
 خود لدون الله می شوید بلکه هست کرده ایمان آورده که الله شوید  
 و از نار نور بعد می شوید و الاوغنی است از کل ماسوا مثل آنکه  
 اگر امروز کل ماعلی الارض اگر ایمان آورند بیان خود از نار نجات  
 می یابند و داخل در جنت می شوند و از لدون الله که استند از نجات  
 نجات می یابند و داخل در جنت می شوند و از لدون الله که  
 استند از نجات است نجات می یابند و داخل در جنت الله می شوند  
 که اعظم از هر جنت است و از زکات نجات می یابند و در ظل  
 اعمان داخل می شوند و الا نقطه حقیقت لغزین و لا یزال عن  
 بوده است از کل شیء و کل مفتقر بوده اند بسوی او <sup>کیونست</sup> و بوجود  
 خود که اگر ماعلی الارض در یوم ظهور رسول الله اعیان آورده بود  
 خود از نار نجات یافته بودند و حال هم هر که میاورده خود در نجات

مخلد ماند در هر ظهور خود صحت موده که خود را نجات دهند از  
 نار ظهور قبل و الا ظاهر ظهور مستغنی است هیچ شیء نیست  
 الا آنکه و یکینویت از برای او ساجد است الله عز وجل اگر چه خود  
 محبت باشد و در یوم ظهور او مؤمن نگردد و اگر کثرت عطا  
 از او شود مؤمن است از برای او چنانچه ظهور قبل او مؤمن است  
 ای اهل بیان نکرده آنچه اصل قران کردند از خود ساجده و بی  
 مظهر از آنچه نباید کردند این است که یک دفعه کل اعمال لدون الله  
 می شود و عامل ملتفت نمیشود چنانچه کل ملل همین محبت  
 مانده و در هر ظهوری لایق است که کل بان ظهور مؤمن شوند  
 زیرا که کل بان قائمند و مشلولون البیان علی الحق عزت فی انوار الدلیل  
 و اطراف النهار لعلمکم باسم الله تجدون مفر کما هو الله بخونون  
 الباب الخامس والعشرون الواحد الثامن

فی ان من لکل احد ان یبقی علیها من نفسی یوحی الله راجعا  
 و لا بد ان یجهد فی ذلك و ان یظهر من احدهما ما یمتصها <sup>لن</sup>  
 حل علی کل واحد یأمن بوجه لان یظهر عند الثبوت و لا یجوز الاقتران  
 لمن لا بد حل فی الدین و من کان مقتونا بنفسی محبت علیه الاقتران  
 از مشاهده من دون الایمان بالبیان و ظهر بعل علیه او علیها شیء  
 الا انما یرجع فی البیان و قبل ان یرفع امر الله فی یوم من یظهر الله  
 از لدون المؤمنین و المؤمنات لعلمهم بوجوب <sup>الله</sup> <sup>الحسن</sup> این باب آنکه



در این عالم اعظم تراست که خداوند بعد از ایمان با او معرفت واحد  
و انچه در میان نازل نموده رده اخذ نموده است از وجود خود که  
بعد از موت آن از آن گویند بخیر و امر شده در میان باشد امر حق  
انکه از آن داده شده اگر سبب منع از طرفی مشاهده شود اختیار  
افتراقی باین آن تا انکه نموده از وجود آن ظاهر گردد لعل و برق  
شود از او راق حجت اگر ایمان آورد من مظهر الله و لا ورق میگوید  
از او راق ناز و اگر موجود نشود اولی است عدم آن از وجود آن  
و حدال نسبت اقتران الا باقنی که ایمان آورده باشد در هر ظهور  
بظاهر انظرو و اگر احدی را اختیار ایمان نمایند اقتران آنند  
غیشود از برای آن و منع گویه می شود از انکه ایمان نیاورده  
حققت آن زیرا که مالک کل شیء خداوند است عزوجل و از آن ندا  
بر غیر موه من قلیک شیء و انچه در ایندی غنی موه منی و بی غیر  
حق است اگر حق مقتدری باشد نفسهای ایشان از ایشان  
منع میکند الا انکه ایمان آورند چگونگی ماعیلک الشیان الا قبل از  
ارتقاء کلمه الله که در ظهور است از آن داده شده از برای حفظ  
نفس موه من و چون ارتقاء از آن داده شده بلکه نمیتواند در  
حجت با ورق ناز و برق شود زیرا که کینونیت آن مدد از نفی  
میبرد و کینونیت آن مدد از اثبات و ان کاشی محض است  
و ان باشی کیت صرف است با هر الله و سر او راست بر کل

نفس مشرقه در میان که از برای خود نموی از وجود خود  
اخذ نمایند تا انکه مکر شود مراتب اعداد تا انکه در هر کجای  
داخل شود چه در بدنه هر ظهوری اعداد ضایعه است که در بدنه  
در جبهه الی مالا ضایعه منقی می شود هزار و دویست و هفتاد  
سال قبل از نظر آن که محمد صلی الله علیه و اله بود با امیر المؤمنین  
ان موه منی بقرآن و امور و بین میتوان احصا نمود این قسم است  
که الف الی مالا ضایعه ترقی میکند و بلای آن برای آن بنوده و نسبت  
و هم چنین مبداء ظهور میان مشاهده کن که تا چهل روز غیبت  
خروج سین موه من میباشد احدی و کم کم هیا کل خروج جسمه  
نقص ایمان را پوشیده تا انکه واحد اول تمام شد و بعد مشاهده  
کن تا امروز که چه قدر مکر شده این واحد قسم بذات مقتدر  
او برای که اگر مبداء ظهور اسباب ظهور ظاهر شده بود امروز عالم  
الارض غیوان موه من نبود زیرا که حقیقت نارا الله هست که اگر  
شوند در ظل او بنا رجب او مستحق میکردند و محمد و موجد و مکر  
بلای انکه از ملکات او شیء منقوس کردیم یا بر ملکات او شیء را بد شد  
زیرا که از برای خدا بوده آنچه در موات است و ارض و موات  
چه ظاهر شود که مظهر حقیقت بظاهر اظهار نماید یا انکه کل با هم  
او اظهار نمایند و در جبهه بدیه خواهی دید تا انکه از عدد واحد  
و ان ضایعه بلا ضایعه مشاهده کنی خلق حجت بدیع را و



وَيَسْتَوِي عَلَى اللَّهِ نَفَرٌ  
فِي أَيَّامٍ تَصْصِرُونَ

**الباب السابع والعشرون من الواحد الثاني**

فَمَا كُنْتَ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ مِنْ كُلِّ صَانِعَةٍ مِنْ مِثَالِ زَهَبٍ مِنْ مِثَالِ  
كُلِّ شَيْءٍ اَشْعَرِ عَشْرٍ وَوَاحِدَةً لِلَّهِ اِنْ كَانَتِ الشَّمْسُ حَالِئَةً فَلْيَقُو  
الْبَرِّ لِيَقْسِمَ بَيْنَ حُرُوفِ الْوَاحِدِ كُلِّ وَاحِدٍ مِثَالِ اِنْ اَشَاءَ وَالْاَوَّلُ  
بِيَدِهِ لَا يَسْتَلْ عَمَّا يُفَعِّلُ وَهُمْ لَا يَسْتَلُونَ وَاِنْ كَانَتِ الشَّمْسُ مَحْجَبَةً وَبُكَو  
الْحُرُوفِ الْوَاحِدِ نَفَرٌ يَوْمَ يَحْمِلُ الْيَوْمَ وَلَا يَصِيرُ مِنْهَا يَفْتَرُونَ بَيْنَ  
نَفْسَيْنِ وَاِنْ كَانَ يَصِيرُ مِنَ الْعَبْدِ لَوْلَاهُ اَوْ يَنْتَهِي وَمِثَالُ اَلْاَوَّلِ  
اِنْ يَظْهَرُ لِلَّهِ اَوْ يَصِيرُ فِي الْبَيَانِ وَيَتَلَوَّ بِفَنَسْرِ وَيَحْفَظُنْهُ كَسْبِيَّة  
لِيَرُدَّ اِلَى صَاحِبِهِ **الحفي** اِنْ بَابُ اَنْكَ عِدَّةُ اَنْ اَنْكَ شَيْءٌ يَجَاءُ اَصْد  
مِثَالِ زَهَبٍ رَسِيدٌ بِعَالَتِ اَوْ اَنْ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ  
وَاحِدٌ وَيَكُنْ مِثَالُ اَلْاَوَّلِ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ  
اَمْ خَدَاوَنَدَ عَمَلِيَّةٍ وَاَكْرَلِي طَالَعِ شَدَّ بِنَ رِيَا تِ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ  
كُلِّ وَاَكْرَلِي اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ  
حَقِّقْ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ  
حُكْمِ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ  
حُكْمِي فَرَايِدَ بِمِثْلِ اَيْنِكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ  
اطَاعَتِ عَمَلِيَّةٍ بِكُونِ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ  
دَرْ اَلْ اَحْكَامِ هَمِيْنِ فَمِنْ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ  
دَرْ اَلْ اَحْكَامِ هَمِيْنِ فَمِنْ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ

در هر يوم ظهور افعوى است تا در حجب ليل از برای عارفين باور و با  
که آن يوم لقاء الله هست ديگر کسی نتواند بترك نمود تا قيامت که  
و صر و اراست که بعد از هر صلاوة طلب رحمت و مغفرت نماید  
از خداوند از برای والدین که نداء میرسد من قبل الله که از برای تو  
رو هر از و بیک صنعت از آنچه طلب نمودی از برای والدین خود را  
من ندید که او بر بدن کورید

**الباب السابع والعشرون من الواحد الثاني**

فَمَا كُنْتَ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ مِنْ كُلِّ صَانِعَةٍ مِنْ مِثَالِ زَهَبٍ مِنْ مِثَالِ  
كُلِّ شَيْءٍ اَشْعَرِ عَشْرٍ وَوَاحِدَةً لِلَّهِ اِنْ كَانَتِ الشَّمْسُ حَالِئَةً فَلْيَقُو  
الْبَرِّ لِيَقْسِمَ بَيْنَ حُرُوفِ الْوَاحِدِ كُلِّ وَاحِدٍ مِثَالِ اِنْ اَشَاءَ وَالْاَوَّلُ  
بِيَدِهِ لَا يَسْتَلْ عَمَّا يُفَعِّلُ وَهُمْ لَا يَسْتَلُونَ وَاِنْ كَانَتِ الشَّمْسُ مَحْجَبَةً وَبُكَو  
الْحُرُوفِ الْوَاحِدِ نَفَرٌ يَوْمَ يَحْمِلُ الْيَوْمَ وَلَا يَصِيرُ مِنْهَا يَفْتَرُونَ بَيْنَ  
نَفْسَيْنِ وَاِنْ كَانَ يَصِيرُ مِنَ الْعَبْدِ لَوْلَاهُ اَوْ يَنْتَهِي وَمِثَالُ اَلْاَوَّلِ  
اِنْ يَظْهَرُ لِلَّهِ اَوْ يَصِيرُ فِي الْبَيَانِ وَيَتَلَوَّ بِفَنَسْرِ وَيَحْفَظُنْهُ كَسْبِيَّة  
لِيَرُدَّ اِلَى صَاحِبِهِ **الحفي** اِنْ بَابُ اَنْكَ عِدَّةُ اَنْ اَنْكَ شَيْءٌ يَجَاءُ اَصْد  
مِثَالِ زَهَبٍ رَسِيدٌ بِعَالَتِ اَوْ اَنْ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ  
وَاحِدٌ وَيَكُنْ مِثَالُ اَلْاَوَّلِ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ  
اَمْ خَدَاوَنَدَ عَمَلِيَّةٍ وَاَكْرَلِي طَالَعِ شَدَّ بِنَ رِيَا تِ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ  
كُلِّ وَاَكْرَلِي اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ  
حَقِّقْ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ  
حُكْمِ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ  
حُكْمِي فَرَايِدَ بِمِثْلِ اَيْنِكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ  
اطَاعَتِ عَمَلِيَّةٍ بِكُونِ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ  
دَرْ اَلْ اَحْكَامِ هَمِيْنِ فَمِنْ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ

فَمَا كُنْتَ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ مِنْ كُلِّ صَانِعَةٍ مِنْ مِثَالِ زَهَبٍ مِنْ مِثَالِ  
كُلِّ شَيْءٍ اَشْعَرِ عَشْرٍ وَوَاحِدَةً لِلَّهِ اِنْ كَانَتِ الشَّمْسُ حَالِئَةً فَلْيَقُو  
الْبَرِّ لِيَقْسِمَ بَيْنَ حُرُوفِ الْوَاحِدِ كُلِّ وَاحِدٍ مِثَالِ اِنْ اَشَاءَ وَالْاَوَّلُ  
بِيَدِهِ لَا يَسْتَلْ عَمَّا يُفَعِّلُ وَهُمْ لَا يَسْتَلُونَ وَاِنْ كَانَتِ الشَّمْسُ مَحْجَبَةً وَبُكَو  
الْحُرُوفِ الْوَاحِدِ نَفَرٌ يَوْمَ يَحْمِلُ الْيَوْمَ وَلَا يَصِيرُ مِنْهَا يَفْتَرُونَ بَيْنَ  
نَفْسَيْنِ وَاِنْ كَانَ يَصِيرُ مِنَ الْعَبْدِ لَوْلَاهُ اَوْ يَنْتَهِي وَمِثَالُ اَلْاَوَّلِ  
اِنْ يَظْهَرُ لِلَّهِ اَوْ يَصِيرُ فِي الْبَيَانِ وَيَتَلَوَّ بِفَنَسْرِ وَيَحْفَظُنْهُ كَسْبِيَّة  
لِيَرُدَّ اِلَى صَاحِبِهِ **الحفي** اِنْ بَابُ اَنْكَ عِدَّةُ اَنْ اَنْكَ شَيْءٌ يَجَاءُ اَصْد  
مِثَالِ زَهَبٍ رَسِيدٌ بِعَالَتِ اَوْ اَنْ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ  
وَاحِدٌ وَيَكُنْ مِثَالُ اَلْاَوَّلِ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ  
اَمْ خَدَاوَنَدَ عَمَلِيَّةٍ وَاَكْرَلِي طَالَعِ شَدَّ بِنَ رِيَا تِ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ  
كُلِّ وَاَكْرَلِي اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ  
حَقِّقْ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ  
حُكْمِ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ  
حُكْمِي فَرَايِدَ بِمِثْلِ اَيْنِكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ  
اطَاعَتِ عَمَلِيَّةٍ بِكُونِ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ  
دَرْ اَلْ اَحْكَامِ هَمِيْنِ فَمِنْ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ اَنْكَ

این باب آنکه از انجلی که هیچ عزیزی نیست مگر در طاعت خداوند چنانچه  
در هر ظهوری بین مؤمنین بان ظهور افتخار بعضی بر بعضی  
با طاعت خداوند بوده نه بشنون دیگر بر آنکه شنون دیگر بر  
اصل هر ظهوری و حال آنکه حکم حق بر او غلبه و برده و هست  
اگر میخواهی این معنی را مشاهده کنی اخر هر ظهوری نظر کن که  
گاه هست از اول هر تا اخر بیا و صوره که مستحب است عینا  
با اینکه افتخار کند که من نظر یا همان نکردم الا با و صوبی این معنی  
اگر معتون با ما اینست بر الدین باشد که معرفه الله و معرفه ظاهر  
و امر او از نزد او باشد و الا کینونیات صبدل می شود از نوریت



بناربت چگونگی و اعمال رسد و بدانکه بعد از آنکه عدد در نهنج و فتنه  
بعد از کل حرف رسد با عشر غنیمت شش هزار و پنج می شود که اگر  
سند و انوار دمی بشود می رسد و انوقت اول حرف استاده می شود  
که ها باشد از این جهت امر شده بعد از بلوغ این دو بابین حد بود  
و بیغ مشغال آن هر يك الله برداشته شود و در ظهور نقطه جبر بر اول  
و جبر در آخری بابت او عمل شود و در بابینها منوره نقران اولیا  
الطاعة که از آن دهد بر هر یکی عدد دهاء فتنه شود و در کونند و  
ان خواهد شد و این است که تا یوم قیامت می ماند و معنی این  
عمل می کنند و از هر عبادت اعظم تر بوده و هست زیرا که در آن غنیمت  
و تبدیلی نخواهد شد تا قیامت و بیک حال بزرگن خود نقطه بیا  
باین اگر بعد از بلوغ عدل از احکام کرده بود میتوانستی له و بر کوف  
الکماله بخوری و از اهل جنت که اطاعت خدا را میبودی انوقت  
مشاهده می نمودی که بابت حکم چه قدر وجود در حق تو و کل خلق شده  
زیرا که اگر کل من علی الارض مومن شوند و خواهند داخل جنت شدند  
با طاعت او امر الهی هر اینه بر کل بین چه قدر حکم وارد می آید و حال  
به بین چه قدر وجود شده این است که هر چه هست از منزه است  
و کل غافل مثلا اگر رسول خدا امر فرموده بود که در هر سنه یک مرتبه  
حج کن با استطاعت یا مستطیع مومن میتوانست مخوف شود  
بلکه تقرب می جست نزد خدا و بند با طاعت و نزد خلق افتخار

می کرد در ظهور طاعت و هم چنین کل احکام را مشاهده کن که  
کل بر قبضه او هستند اگر کسی را خواهد غنی کند غنی میکند تا  
یوم قیمة بچون نزدیک و حق و هم چنین اگر کسی را خواهد سلطان  
کند سلطان میکند تا یوم قیامت و هم چنین اگر خواهد کسی را عزیز کند  
عزیز میکند تا یوم قیامت و این است که اگر رسول خدا فرموده بود  
در هر قدر از نفس مؤمن بر کل است که او را غنی کند که یکی از خود  
دین است امروز بین که چه قدر با و ندره بودند که صدق غنا  
شود و اگر فرموده بود که باید سلطان از قبل من در هر قدر  
باشد مؤمنین میتوانستند مخوف شدند و تا یوم قیامت از برای  
او باقی می ماند و اگر میفرمود در هر بر این مؤمن باید تا قیامت  
عزیز باشد امروز بین که عزت او چه قسم بود و حال آنکه در این  
که فرموده و الله علی الناس حج البیت سالی هضار هر از نفس  
و حول طین می کردند این است علو امر خدا و استقلال آن بر  
عاسوای خود و هم چنین اگر بر عکس خواهد که کسی را فقیر کند فقیر  
می شود الی یوم القیمة بین یک ذکابی الهی را بند و در حب نازل  
کرده امروز سیر کن در مشرق و مغرب بین که اسم او نیست که  
مقدر ملک اسم ذکرند از هر که چه در سلسله دون غنی باشد هیچ  
فقیری از این بالا نمی شود که بقدر یک اسمی هم مانند و هم چنین  
شون دیگر را مشاهده کن که امر حقیقی از مقامات تا نیا



مظاهر حکیمه که بجات یکماه ریاست خود را در ظل اطاعت بیرون  
یاورند و حال آنکه اگر نظر کنی در مطاع انضا با اسم حق بر پا است  
که میگویند از اسلام است این مطاع و حال آنکه واقع عند الله  
و عند اولی العلم لدون الله حکم می شود بین عبد خلق را که  
از صدها امریکه از قیامت است تا قیامت صحیح و بیکان یک روز  
لذت اگر چه لدون الله باشد چگونه جان میدهد این نیست  
الا عدم بصیرت آن و اورا نشان و انقضی بصیر و مودع و حق  
چگونه از قیامت تا قیامت میکند رد که در جهنم باشد و یک روز  
میکرد که در نادر باشد بقدر همان یک روز در جعد و تا خدا خواهد  
که او را از نار بجات دهد حکم لدون الله و نادر حق او شود  
بجات خدا اهل نار را از نار این است که ایشانرا معین اند اسبوی  
اگر مقبل شدند بجات می یابند و الا در نار میمانند و از اینجا است که  
بعوث خدا ظاهر عقیود الابد بعوث ظاهر بظهور او و هم چنین  
احابت خداوند ظاهر نمیکرد و الا با احابت آن از این جهت <sup>است</sup>  
که در هر ظهور به اهل ظهور قبل چونکه احابت نمیکند خدا را  
در ظهور بعد و مظاهر یک معنی است کل اسبوی او و مدل بر او  
از حروف حی و هو واحد یک کالت کند بر واحد اول از نار بجات  
عن یابند مثلا اگر در حین ظهور رسول الله کل ماعی الارض اجا  
کرده بودند او را و امر آنها کل از نار بجات یا منته داخل جهنم شدند

نیز آنکه این همه را عزت حکم می شود از نار و جنت بر حکم این  
عالم طائف میگرد و از این جهت در دین اسلام امر شد  
بقهر اهل اهل نادر بقهر داخل جنت کنند و امر شد بشدت  
حب در مابین خود اهل بقصر قنص اهل جنت بر او شدند  
و اگر نفسی در میان بقهر کل ماعی الارض داخل در بیان  
کند کل از نار بجات نادر داخل در جهنم میورده و این  
مفضل در حق ایشان قسم بذات مقدس الهی که اگر در ظهور  
من بظهور الله کل اطاعت نمایند او را بک نفر در نار نمانند  
الا آنکه کل داخل در جهنم شوند و کل ماعی الارض قطعی شود  
از قطع رصوان و لیزین من بر موی منین بر او است نذران  
رون موی منین که در ایل الیل بضرع و ابقال با اسم او اظهرا  
دین و دنیا می نمایند و شب و روز از برای لقای او گردانند  
و در بضرع ولی وقتی که خود را می شناساند بخلق خود  
که اعظم جنی است که فوق آن جنی منصور نیست زیرا که  
اولدین معرفت الله هست و معرفت الله منصور نیست الا  
معرفت او عبارت یک بابیه مستودع در بقوس ایشان از  
ظهور قبل او الله عمل می کردند بر میفرزید و اینجا کاتب  
مقبل می شوند اگر خطور کند بر قلوب ایشان درون حقیقت  
او اعظم است از هر عصیان نزد خدا و کل اعمال را یک دفعه



معمول میکند گمانه که یکی شنبه چنانچه در مرقوم نقطه و زمان <sup>شنبه</sup>  
کلی مو منین یا بجیل منتظر بودند احدی موعود را و شنید بکه بر  
شمس حقیقت در بلیست و سه سال ظهور خود چه کند شنبه  
انکه موعود ما اوردی بی مثل ها اوردیت با انکه کل ان برای او  
و ابتهال می نمودند که بقول عیسی بر حق او عمل کنند و احد خدا را  
که در این روز نبودی ولی در ظهور نقطه بیان بود بکه کلی مو منین  
بر رسول الله ص منظرند بظهور موعود را زیرا که این حدیث  
از رسول الله هست و عامه و خاصه بران متفق اند و نتیجه  
نیت که جوهر ایمان مختصر بود با شاعشره و قطع اسلام  
همین پنج قطع ظاهر است که اهل ان خود را انی عشره <sup>میگویند</sup>  
و بظاهر از فارسی را در العلم میگویند با وجود انکه سحره <sup>حقیقت</sup>  
طالب احدی انا اهل ان شناخت او را و بعد از شناختن ظاهر  
است حد بعد ایشان که همان کافی است در دل ایشان و حال  
انکه شب و روز العجل العجل میگویند در بیان هم همین قسم  
بین و معنی و روشو که کل میگویند مؤمن بان هستیم که این همان  
کلی است که در بدنه نقطه بیان بود و بعینه در بدنه نقطه و زمان  
و حال انکه نقطه بیان نشان ظاهر شد که هیچ طفلی نمیتواند انکا  
کند و حال انکه کل میکشند و یقین داشتند که قرآن کتاب خدا <sup>است</sup>  
و نبوت بنی و کلامت ولی و حقیقت اجواب و کل احکام دین اسلام

بان بریا بود و کل آنرا اعظم معجزه رسول الله ن کرده بودند  
و یقین داشتند و مقطوع الیقین بود که غیر الله نمیتواند  
مثل ان ظاهر کند و در عرض بکه اورد و نیست و هفتاد سال  
لیک ان کسی مثل او نیاورد و همین قدر که ظاهر شد مثل ان سخت  
و مثل جبریل و تطیل از بحر خود نازل نمود کل ان انجای بکه  
باید یقین کنند که من عند الله هست و امکان ندارد من عند <sup>غیر الله</sup>  
بعض قرآن و ایمان خود را نشان دهند بر اینکه من دون الله هست  
و کردند انچه کردند ای اهل بیان نکرده انچه اهل قرآن کردند که کل  
باسم او کنید انچه می کنید و ان او محبت مایند و اگر محبت مایند  
بر بعض خود ظلم و ابر و اوردید اید اگر بر او خونی و اوردید و اگر الباقی  
با الله بر او در حق و اوردید بر خدا اوردید اید و حال انکه سحره <sup>در</sup>  
ان برای او سحره می کنید و ان او سحره تا اخر می خواهید از برای رضای او  
عمل کنید ان اعظم امر است که نمیتوانید متعل شند در صغیر او که یکدفعه  
و بدیدید یک نفسی که او را و شناختید وجهه با کدیده و مادر و اولاد <sup>زاده</sup>  
او بود اید ظاهر می کرد و ناطق بکلام انی انا الله لا اله الا انی است  
که کل یکدفعه منظر و معجز می شود ان علو امتاع اوست شمس حقیقت و سمو  
ارتفاع ان طلعت بر بلیست و اگر نظار جوهر و یل که امان الله هست  
ندارد و انچه مثل در قرآن گفتند بگویند و انچه بعد در بیان گفتند بگویند  
لعل اگر ایمان نیاوردید بر خدا حکم نکرده باشید و احکام ان بانغوس خود تا







شود که در کل حروف دیده نمی شود الا همان یک حرف و چونکه  
 حکم بر واحد اول می شود زیرا اعداد متکثره هر کس از برای ایشان است  
 صائم بدان و هر کس از برای دون ایشان دون صائم و در رجوع  
 ایشان ابواب جنت را مشاهده کن و در عدد واحد در ظل ابواب  
 نادر که حقیقت صوم صوم از ایشان است مثلا در ایام ظهور  
 امیر المؤمنین علی صائم بودند ولی حکم صوم بر عبادی می شد که در  
 حب او بودند و از دون حب او صائم و در هر ظهوری کل اهل آن ظهور  
 با حکام آن ظهور عامل اند ولی در بده ظهور بعد مرتفع می شود حکم  
 اصل آن چگونه بشنون آن رسد اینکه در می شود که مرتفع می شود  
 در ظهور بدیع بدع با ظهور ظاهر می شود و کانداز این است که مرتفع  
 شود و اگر کسی را این ظهور در حجاب بود شهر الله را صائم و اما کل  
 در آن حد و می که هستند مطیع اند و از جبر نیز اگر کل مؤمنین بقرآن  
 صادر شده بودند و بر آن آنچه واقع شده بود نشده بود نزد خداوند  
 احب بود از آنچه صائم شده اند و واقع شده زیرا که اگر واقع نشده بود  
 شهادت او بر مایه قیوم به الدین ایشان حکم ارتقاء نمیشد و حال اگر چه  
 بشنون دینی عامل بوده اند حکم ارتقاء می شود و در حین صوم حق  
 بر صائم که مراعات شود در صناء الله را که از آن محبت نکود که اگر در حین  
 صوم شجره حقیقت طالع شود و حکم نماید بد و ن آن فی الحقیقت اطاعت  
 کند چه این صوم بیکه الا آن میگوید با او بوده در ظهور و مثل و هم

کلیات اعمال را شاهد شود از شرب و اکل و افترا و عبادت اگر چه  
 علما باشند و ظلم اگر چه قدرتی را باشد و حکم بر خدا عاصم شود  
 نفس خود را و در حکم نلکه از رقیق شود که از صبد ظهور تا اول  
 ظهور دیگر هر کس حکم بر نقطه نموده همان حکم علی الله هست که مطلق  
 بوده و هم چنین مبین ظهور من بظهور الله شهید نیست که کل اهل دنیا  
 صائمند ولی اگر حکم بر او کنند هر اینه باطل میگرد و صبر درین دنیا  
 چگونه رسد بحکم شای از شئون آن و از طلوع تا غروب مراعات باشد  
 و در اسم واحد ناظر و عقل از بلوغ بعد داسم هو حکمی بر موم می شود  
 نبوت الا الی الزوال که اگر عباد از غایت صابر نبوده و بعد از آن الی  
 بل و مؤمنان صائم بخواند بود نظر کن در هر جزئی از اجزای او الله  
 که اگر کل ماعلی الارض جمع می شدند نمیتوانستند شمع شمع عشرت آبی  
 بحق دون آن حکم کنند و حال بین بجز وجود الهی را که چگونه صل اظهر  
 در تقیار خود بل استحقاق ایشان که اگر بعض استحقاق بود هر اینه  
 در آن بھی که بودند بودند و بعد عرفان فضل او بوده که اگر خود را  
 نشاناسیده تا قیامت دیگر کل عامل بودند و نصیب من الله بکم لعنکم  
 يوم القيمة عن لم یؤمن من بین بظهور الله تبارک و تعالی

الباب التاسع والعشرون من الوحد التام

از آن که اسم الشجرة مصلوا علیها و ان از کرمه و مانی مسلمو علیهم و از آن که  
 محمد او مظهر هر فردی کل الیلة جمعه و یوم صراحتی و مابین صرته از آن که الله



منها اربعة الف مرة يا الله **مخلص** این باب آنکه هر وقت ذکر شود  
 من بظهر الله صلوات فرستید بر او و هر وقت ذکر شود حروف  
 ذکر بجا آید بر ایشان و در آنچه ظاهر شده مثل آنچه ظاهر شود  
 ذکر کنید و در هر شب جمعه و بوم آن قدر بایست که آن شب و روزی است  
 که اعمال در آن مضاعف میگردد و ذکر کنید من بظهر الله و حروف  
 رویت و در هر شب و بخوانید خدا را از روی اخلاص عدد چهارهفت  
 نذاین است که سجده کنید و بخوانید و کسیکه ذکر او ذکر الله هست و ذکر الله  
 ذکر او است و معرفت او معرفت خداوند است و معرفت خداوند معرفت  
 او است محبت ماسند نظر کن در ظهور رسول الله ص که چه قدر ایالی  
 و ایام جمعه بر آن شوق حقیقت گذشت و مؤمنین با بحیل علی خدا را  
 میخوانند بیان خود آیات قرآنی بخشید ایشان را هم چنین در ظهور  
 نقطه بیان مشاهده کن عباری هستند که هر شب تا صبح بنظر  
 مشغولند ولی شمس حقیقت قریب بارشعاع گشته در سماء ظهور  
 و هنوز افقا از سر سجاده خود حرکت نکرده و اگر ایات بدید بر آن  
 خوانده شود میگوید مرا آن ذکر خدا باز مدارای محبت بوند که خدا را  
 میکنی و آن کسیکه این ذکر را بخواند هر روز مؤمنه جوایبی که قبیل نازل شود  
 بود قادر کرد الله که با تو میدانش که ذکر کنی و کجا میگردی بدانکه  
 اگر ذکر کنی من بظهر الله را الوقت ذکر کرده خدا را و هم چنین اگر آیات  
 بیان را بشنوی و قصد کنی انوقت ایات خدا تو را نفع میدهد و لا

چهارم در حق تو آن اول عمر تا آخر عمر یک سجده کن و هر روزه که الله  
 بگذران و در مؤمن صابش بظهر این ظهور بیین نفع میبخشد تو را  
 ولی اگر شناسی او را عمارت شوی بحق او و بگوید قبول کردم ظاهر تو را  
 در ذکر خدا هرگز نگوید او را عمارت شوی بحق او و بگوید قبول کردم ظاهر تو را  
 از برای آنکه خدا قبول کند و قبولی خداوند ظاهر میگوید و الا قبولی  
 ظاهر بظهور مثلا اگر امر بر رسول خدا قبول نمود خدا قبول نموده و لا  
 در هر ای نفس عامل مانده و الا الله راجع نگشته و هم چنین اگر علی را  
 نقطه بیان قبول نمود خدا قبول نموده زیرا که سبیل از برای امکان  
 بسوی ذات ازل نیست الا آنکه آنچه نازل شود از مظهر ظهور شود  
 و آنچه صاعد میگوید الی مظهر ظهور شود و خدا را که ملک متقل  
 مدیده نشد که ذکر قبیل کند و حال آنکه از اول عمر تا آخر آن عمل میکند  
 با مستهای جد و اجتهاد و اگر آن او پری از برای چه میکنی میگوید از برای  
 اینکه خدا قبول کند ای جبار قبولی خدا ظاهر نمیشود که قبولی جبار  
 ای اهل باری از جهت که او نموده باشد قبول کردم این است که لا یستعمل  
 میکند ولی از نموده آن محبت بلی کسی در میان عامل است که در بوم ظهور  
 من بظهر الله از او خبر داشته باشد بر قبول او و او را قبول بگوید عمل  
 از برای خدا کرده و الا چه خبر کل ماعلی الا من عمل میکند با آنچه را  
 از زمین خود ولی مژگان بان بدی که قبول خداوند ظاهر میگوید که  
 گویا در ظهور رسول الله یک متفرس بنور گذران و طلب کند غیر عاتق



باو تقبل عمل خود را که اگر شده بود در قرآن نازل می شد بلسان  
 زیرا که تقبل خداوندی نمی شود که بلسان بشر باشد که اگر بلسان  
 رسول الله باشد تقبل او است نه تقبل خداوند صمد بلکه آیات الله  
 مثل بران مشرق می گردد در حیل مستور نموده و شب در  
 ان برای خدا عمل میکنند بین راعیان که هر شعور و حیثان و زبده  
 و حال آنکه غزه کل اعمال ایشان این است که خدا قبول کند و مقبول خدا  
 ظاهر نمیکرد که بلسان آیات که عجز کل ماسوی باورساند چنانچه  
 امر و قرآن عجز کل وجود را می رساند حال هر چه می خواهی عمل کن یعنی  
 اگر بقدر ملک پرگاه در کتب قبول در حق او شد این قسم است که در عظم  
 ایل حرکت میکنند و غرضی بدینید از اول عمر تا آخر عمر برای خدا  
 عمل میکنی و بابت دعای بر او این عظم دیگر عمل واجب دارد میگوید نمیکنید  
 که اگر میگویند در یوم و قیامت این طور مبتلا نمی شد پس بین احوال  
 قدر عظیم است و کل چه قدر محبت قسم بذات مقدس الهی که کل  
 در کتب و عمل برای او در کتب بظهر الله و عمل از برای او است و نسبت  
 بنقص خود مدد میدهد که از برای خدا عمل میکنیم که لذت الله میکنند که  
 اگر الله کنند از برای من بظهر الله خواصید کرد و اگر او خواصید بود  
 و اگر اسکان این حیل هو که هیچ عین انداخته و درین کار الله الله  
 میگویند چه غرض دارد در حق ایشان قدری متقل نموده که از صدمه  
 امر محبت نکند و به کل اعمال دنیا و ثمن خود را در دنیا راجع بدین

می شود و کل اعمال دین شما غزه ان مقبول خداوند می شود و مقبول  
 خداوند ظاهر نمیشود که مقبول من ظاهر و من بظهر الله که اسکان با  
 ان او ظاهر کرد که اگر از دین ان مقبول شود مقبول الله نیست زیرا که  
 مقبول الله کلام او عجز کل خلق است و او ان اشین نمی شود و اینکه  
 میگویند مقبول ابواب مقبول آمده است و مقبول آمده مقبول رسول الله  
 که اجل این است که ان شجره این طور مقبول کرده و هم چنین که حرف  
 نفسی هو من را حرف بنقص خود نموده و سر و بر او را که سر و بر خود را  
 که اجل این است که ان این قسم نازل نموده که اگر ان نبود من مرتب  
 نبود و همیشه نظر عبید امر نموده که کل شئون در خلل او ظاهر میگردد  
 و ان اشین نیست بلکه واحد است و واحد ان با عدد نیست بلکه  
 بلا عدد است و ان واحد با عدد امر او واحد شده که اگر ان نبود کم  
 جاری نمیشد و لتوحد و الله بکم الرحمن خالصا لله بالحق مقبول

### الباب الاول من الواعد التاسع

فی ان من کل ارض لله و مزد کل مداین لله و ان بیوت الی یوصف  
 الی الملوك من صلی فیها من اول البیان فاصیدت بمقال من  
 الاوان لیکن من ماینب الی حروف الواحد او شهد البیان فی  
 کل مقاعد العزة فلتخلو عنها علی عدد الواحد مقام نفس ان  
 الارض واسعة و الا الواحد بلا عدد لیکن الماملین و الا بدان  
 عمل ما قبض من النقطة فی احد الحرمین و بدین علی زلت المقصد







هر چه تو مید مصبول خواهد بود و مؤذنه ان است که اگر در یوم ظهور  
چنین نقیض باشد و امثال ان قلم نگذارند که با آثار من بظهور الله  
که حرام شده بر ایشان قلم گردانید بر هر کلمه الا کلمات و افعال  
ان یوم بیک نفس الله عمل کند که بهتر است از کل آنچه در ازل نوشته  
و شود و هیچ خطی در این ظهور محصور نباشد و ظاهر بظهور شود  
الا حظ سنگسته حیوان در میت زیرا که اکثر یا تقسیم می نمایند  
ولی میت است نه حیوان حسن ان با حیوان بودن ان است  
که مثل ان بالنسبه بخط نسخ در حیوانیت مثل حیوان است یا  
کامل هر شی در حد و در خود محبوس خود محبوب بوده و در حد  
و هست و اشکین در میانکم الجی الخطوط و امشوا عندکم لعلکم  
تذکرات یوم القيمة عند دیگر مقتضی و ن

### الباب الثالث من الوعد التاسع

والله من کل ملک او سلطان یبعث فی ذلک الدین نایب من الرسل  
لنفسه یکتب ایات الله و کان بین عینیه ملک لاجل المذکوره فی الذیل  
**مقتضی** این باب آنکه کل وجود خلق شده اند از برای یوم ظهور  
که ان در عرف بیان بقیامت ذکر می شود و ان از اول ظهور  
شجره حقیقت است تا عزوب ان مثل در نقطه مرقان بلیت  
و صد سال بود حد ان یوم که کل از برای ان روز خلق شده  
و مثل ان در ایام مثل شمس است بالنسبه بپستارکان و هم چنین  
مثل

مثل اهل ان ظهور بالنسبه بظاهر مثل همین است از آنچه  
که در ان ظهور عارفین باق قلم با حریان می دهند و حیال کنند است  
تصانیف و تألیف و افتاء آن خود و ظهور است و موزنات خود  
زیرا که اگر در هزار بجای طالع شود هر امین در کربوری ان برای ان  
و شود هم چنین است اگر اعلم علمای زمان من بظهور الله بلیت  
ظهور ان کلامه انشاء کند معاینه مثل ان همین خواهد بود و همین  
ضم که نقطه شرح حقیقت بوده انان هم بالنسبه با آثار شمس  
اثار است این است که تا اخر وجود اکرام شوند تعالی ان  
ظاهری شود از شمس آثار بلکه کل مستغنی هستند از دوزان  
ولی بعد از عزوب ان از در داده شده که کل در ظل او انچه خواهند  
عروج نمود و اگر کل عالم شوند و عروج نمایند عرفان حریف از ان  
توانند رسید و ذکر شده در حق اولو القدره از بیم و سپین در  
در بیان بر اینکه مقعد مرتفعی از مراتب از برای نفس خود ظاهر  
سازد و در بین عینی او مکتوب شود و کوی که مدد باشد و اینکه  
اگر من بظهور الله ظاهر شود و ایمان او در دست کند اعدای ان کل  
خانی گردد و الا ان لعل در ان یوم مراتب خود باشد که بچند صیالح  
محبوبان لقاء محبوب خود نشود که از برای او از اول عمر تا اخر عمر  
بوده و هست و مؤمنند هدایت الا آنکه عمل کند از برای ان و بصورت  
نماید دین او را با آنچه رضای او است و الا خواهد رفت مثل آنچه



مثل از آن رفتند و از وی از آن نخواهد ماند اگر کرد و حق و اختیار  
 از صوبه یک از برای او میگردید آنچه میگردید و با هم او در میان معروض بود  
 که اگر حرف بر من بظهور الله وارد آمد انتقامی که حکمت است از کل  
 شیئی از او گرفته می شود و اگر صورت کند فضلی که در حق کل شیئی  
 جاری می گردد در حق او نازل می شود زیرا که اگر اقدام بحزن او نماند  
 احدی را غیر سد برای زیاده که این زمان این قسم بوده که علما را حکمت  
 نبوده الا باعانت آن خدا عالم است که در آن زمان چه نوع باشد <sup>است</sup>  
 خلق و حدود ایشان و اگر عالمی بر آن ظهور میابد برود  
 رضای او مثل او است که بعد کل وجود را محمل شده باشد و هوای  
 که آن برای لدون الله خلق شده از برای او می شود زیرا که انظار کل  
 اعیان و اهل راجع میگردید بعلما می ظهور بیکه اگر افاضه ایمان خود <sup>مبارک</sup>  
 باشند معزوت از حق نخواهند شد و اگر بر حق حرف وارد آید بسبب <sup>است</sup>  
 افاضی می شود که کل چنین میدانند که افاضه بر حقند و حال آنکه لدون <sup>الله</sup>  
 نبوده و هستند عند الله این است که آن ناریکه بکل میرسد اول  
 با افاضه میرسد و بعد از افاضه بیکان چنانچه اگر مثل معقل باشند <sup>مفضل</sup>  
 الهی اول با ایشان میرسد و بعد بیکان میگردید رجبه نیست در جرح <sup>عظم</sup>  
 اگر علم بمن بظهور الله و رضای او باشد و الا بدترین درجات است <sup>عند الله</sup>  
 و عند کل شیئی که اگر بکلمه عنید نیست بهتر بود از برای او تا آنکه علم  
 بکل شیئی داشته باشد و علم بمن بظهور الله نداشته باشد که کل شیئی با او  
 لباس

لباس شریفی را می پوشند چه بودند که بکلمه عنید اند اگر معقل  
 که صوبه له و اگر معزوت شود خود را بر سر نازنداخته و الا هرگز که علم  
 او تابع او بوده داخل بر ناراست و هم چنین اگر سلم او تابع حق شود <sup>سطح</sup>  
 او داخل جنت میگردد و الی اینها بیکه استماع نفسی نفسی <sup>است</sup>  
 آن می شود از حق از اینجهت نبودن علم از برای او انفع تراست از بودن  
 الا و آنکه خالصی باشند از برای خدا که بلکه علم خود تواند نصرت حق شود  
 در یوم ظهور آن و بسبب آن نفسی ایمان بخیر او بر در چنینکه نظر  
 میکند و معجز خود را در آیات الهی می بیند و انوار سعده میکند و آثار <sup>ن</sup>  
 میکند بر اینکه این است آیات من بظهور الله که کل معزوت بان نبوده  
 خود خدا را که ما را در یوم قیامت عالم گردانید ما و که نبوده و خود <sup>خود</sup>  
 فاین کردیم و از لقای الهی محبت نمایم که از برای او خلق شده ایم <sup>عل</sup>  
 نکره ایم الا از برای همین <sup>ن</sup> و ذلك من فضل الله علينا انه هو الفضل الکرم  
 و بدانکه اگر یقین کنی چنین میکنی و حق چون نمیتوان یقین نمود بحجب  
 نفس خودت این است که میان در نار و ملذات عنید شوی اگر در یوم <sup>ظهور</sup>  
 آن عنوان آنکه ایمان با و آوری کل چیز کنی نجات میدهد تو را از نار و اگر  
 ایمان حق او را کل چیز از برای تو ثبت میگردد در کتاب خدا و بان تا  
 قیامت بیک در حجت مستند خواهی بود و ملذات با حق حق القیات  
 که امر دنیا در حق است و مرجعی که اوسع است از سموات و ارض <sup>چنان</sup>  
 مثلا اگر کل منتظرین بقول عیسی و یقین نموده بودند ظهور احمد



رسول الله ص را يك نفر مخوف نمیشد از قول عیسی و همچنین در  
نقطه بیان اگر کل یقین کنند باینکه همان مهدی موعودی است  
که رسول خدا خبر داده یکفر از مؤمنین بقرآن مخوف نمیشوند  
از قول رسول خدا ص و هم چنین در ظهور عن بظهور الله  
مطلب مشاهده کن که اگر کل یقین کنند که این همان عن بظهور الله  
است که نقطه بیان خبر داده احدی مخوف نمیشد نه این است  
که چنان باشد بر یقین نکرده ایشان در حق او اگر چنانچه از برای  
انجیل و علمای مرقا و بعد از ظهور بیان هست آن برای انضا  
هم خواهد بود بمنتهای قدرت و عزم که از قدرت خود تعجب  
نشوی و بعین او و او را شناخته تا آنکه عرفان او فائز گردی و ذکر  
این کلمات از برای آنکه در آن روز کل مراقب خود شوند از اهل  
و انب لعل در ذکرنا داخل نشوند و از دروۀ لقاء محبت نمایند  
فلتراتبین الله بقرایه تقوی

### الباب الرابع من الواحد التاسع

كتب الله على الناس ذكر السر قل كل عند ربك **مخلص** انما باب انك  
كل علم علم اخلاق و صفات است که انسان بان حاصل باشد  
که بواسطه آن علم بر نفس خود حرف مشاهده نکند و بر نفس  
حرف وارد نیارد باینکه امر بتقوی و برع یا بشود و بیکوشه  
کل جامع باین میگردد مثلا اگر نفسی مبتلا بفقر شود و غناست  
کند

کند و صبر عز او نزد نفس او باقی میماند و عز و ن می شود و ایا  
فقران که بگذرد شی مشاهده نمیکند ولی اگر اظهار کند  
صفتهایش اینست که سببی از دیگری بهم رسد که بان رفع کند  
انچه مایه عزت او است و بعد از آنکه نظر کند بر نفس خود بجهت  
ظواهر شده معاد نمیشود بان نفسی که واقع شده آن برای او  
و هم چنین کل صفات و شئون را در هر رتبه ملاحظه کنی و آنکه  
اگر شده ذکر سر آن برای آن است که مراقب بقرآن باشد که قلب  
تو همیشه حیوان باشد که آن محبوب خود محبت نماند باینکه  
بلسان ذکر بنوائف و قلب تو متوجه نباشد بپند و قدس و  
انسان لعل اگر واقع شوی در یوم قیامت مرات قلب تو مقابل باشد  
سمعی حقیقت را که اگر مشرق شود فی الحین بقا کن بهم رساند  
و باینکه او است مبدی هر چیز و با و راجع و شود کل امر و اگر آن فلا  
شود و تو همیشه در ذکر نفس خود باشی عز میبخشد تو را که آنکه  
نکر او و ذکر کنی او را که او است و که الله در آن ظهور و باینکه آن  
ذکر کنی که میکی بواسطه امر نقطه بیان است و آن ظهور کنی  
نقطه بیان است در احزمت که بکلاه هایه الی عا لهایه اموی است  
از ظهور او که عارف که اگر چنین ذکر کنی سر با میان با و مواب  
اون نور و غیره مضاف میگردد بر سر چهره تو ولی در یوم ظهور  
و ذکر حق را چه که از نورنا افضل است و که او چه از نور و بی



مرسد مضاف به مکرر بر سر جهر و اولی بر اوم ظهور ذکر کن  
 جهر که از روز افضل است ذکر او جهر آن بود بهر تیره ذکر ستر  
 و این است جوهر ذکر نزد اگر و من کور اگر توان درک نمود فلند  
 الله سر ما انتم علیه مقدر وقت و موافق باش تعلقات قلب  
 خود را که در جرات از بل افکار بوده و هست و اگر از اهل مراقبه بود  
 میدانی که افسوس شدت سر حکم آن مثل جهر می شود تا آنکه در غم  
 و یقظه ذکر قلب آن بر لعلی واحد می شود و با وجود بلوغ باین  
 اگر درک نکنی شش حقیقت را بفع نمیدهد تو را و اگر درک کنی این  
 سنا شده بفع میدهد تو را و کثرت ذکر محبوب نیست چه ستر و چه  
 جهر بلکه اگر بیک ذکر کنی بر دفع و بیان افضل است آن هزار که  
 در روح و معیان و معیار از اهر کسی در نفس خود میداند عرضی  
 ذکر من یظهر الله هست و عبادی که در این ظهور بهم رسیده  
 که مدعی احکام مراقبه بودند عند الله حکمی بر اینها نبوده و نیست  
 حدود الهی این است که در کتاب بیان ظاهر است ناظر باین  
 بها حقیقت نگشته که همان عبادیکه مدعی بودند در این ظهور  
 صحیح مانند و افاضی که ناظر باین جهات نبوده بلکه اسم مراقبه  
 هم نشنیده با قبال خود نبات یافتند فلما بین انفسکم و لند  
 الله و سر کمر و جهر که و انتم من کور الله تسکون و لا توفون مالا یفکم  
 يوم القيمة عند ربکم الا و انتم بین یدی الله تسجدون ذلك بین

بدی من یظهر الله ان یا اولی الذکر تقو

### الباب الخامس من الواحد التاسع

والله علی کل نفس فی حشر عشر یوم یا یحدم النقطة فی جمعها و  
 بانها از ایازن و الا حل علی صاحبها کان الله ذافضل عظیمیا  
 ملخص این باب آنکه اینچه لفظ ششیت بر او اطلاق می شود من الله  
 هست بمشیت ولی آنچه که مظهر مشیت در هر هیکی قرار  
 از آیات خود نموده ایه است که فوق آن مکتوب است احصا  
 نتوان نمود از اینچه امر شده در ظهور او که هر یومی از قبل این  
 در نفس او است بین بدی الله باشد یا مو و که عمره اصل دین او  
 عند الله ظاهر شود تا آنکه رسد بفرع آن یوم اول از برای نقطه  
 و ایام حی از برای حروف حی و از اول یوم قیامت تا آخر آن این حکم  
 بر کل مؤمنین ببیان هست از اعلی و ادنی و از انبیا مرتفع نمی گردد  
 الا آنکه از آن بر ارتفاع دهد که آنوقت مرتفع می گردد و در این  
 اینچه عامی که در امکان است در یوم هر ایه نموده که مثلا امر من  
 سیک حرفی از حروف فراقان چگونه هست در عمل تربت آن ها  
 قسم باشی از قبل آن از برای نقطه حقیقت امر من بین چه قدر  
 در حرم امیال و منین ۴ در ظهور رسول الله چگونه بود بالنسبه  
 با حضرت اینچه داراست از او است از هر عزم و علو حال بین شود  
 میتوانی درین چنین مضمرندی حاضر شوی و حال آنکه حروف

یا یحدم النقطة فی جمعها و



و احدی که می بینی امروز از اهل ارادنا و خلق در حوزت افاضات  
و اموال خود را صرف می نمایند بر این که نسبت تربیت ایشان <sup>ایشان</sup>  
خوانده شود و حال آنکه کل این عظمتها در ایشان بواسطه امری است  
که از صده بوده که توفیر رسول الله باشد حال بین که تواند در آن  
محضر حاضر شود و حال آنکه اگر کل وجود یک نفس بود و آن نفس از  
اول بلا اول تا بوم ظهور آن ساجد بود از برای آن الی بوم ظهور آن  
و بوم ظهور آن اگر نظر با استحقاق او میکرد هر آینه از آن بیخ ران  
نمیداد شمس حقیقت چنان گینو می است که عظمت کل شیئی نزد آن <sup>اصغر</sup>  
از بزرگ است و با وجود این کلمات او را نظر کن بین خلق خود را  
چگونه تربیت میکند لعل کل منقطع شوند بسوی خالق او و خالق  
کل شیئی و رازق او و رازق کل شیئی و هیتان و هیت کل شیئی و همی آن  
محبی کل شیئی اگر علم باطن باطن را در یک کنی و بان عمل کنی از روی یقین  
توانی که بقی حضور خود را در گشت و فصل او نیز با استحقاق خود و الا  
اگر نزد او حاضر نشوی و در مقام لا اشتراک بالله شینا بیاشی <sup>توانی</sup>  
برضای واقع او یک خطور نمود چگونه و عمل و حال آنکه اگر کل خلق  
اصبی بیکر خود را بین خود عمل میکنند از روز عمل کنند هر آینه محبوب  
ایشان از ایشان را ضعی خواهد بود چنانچه می بینی الوقت الموت <sup>موت</sup>  
میکند بر راه بیتی که نسبت بخود داده ولی از بوم ظهور او که <sup>موت</sup>  
او نشان علی قلم شود بلیت اگر نفسی متصاعد گردد بسوی او <sup>موت</sup>  
فلتشف الله

فلتشف الله ثم فی اعمالکم تخلصون که اگر نزد او حاضر نشوی <sup>بغیر</sup>  
استحقاق او هر آینه محبت خواهی بود از اهل او و اگر عز و <sup>ن</sup>  
اول خواهی که بقی نبوده که در بساط عز و داخل شوی بین تو را  
که بر آنکه عرش صیقلند سفیر بلکه از این هم اعظم تر بدان بلکه قول  
عرش را عرش میکند و او معالی است که موصوف شود باین وصف  
و موصوف گردد باین ذکر در حقی که درون موقت عزیزی که از آن  
بظاهر این مشاهده کنی مثل آنکه در حوزت اخشنیدی از قبل  
ظهور قبل او در نقطه بیان در حق حرفی که محل ظهور آن <sup>شد</sup>  
نازل شده سبحان من هو الاعلی و لی فی غیبه کفوه و سبحان من هو الا <sup>فی</sup>  
ولی فی غیبه مثله چگونه که بقی که در محضر قدس او این نوع ظهورات  
را که شود اینها در سبل معارف و جواهر توحید است که در کوی <sup>شود</sup>  
ولی در سبل حد و ظاهر به اینچنین انظهور است با علی ما عین  
در امکان خود عمل کن که او مقبول خواهد فرمود اگر از حد و ظاهر  
بجاوری کنی ولی که بغیر از نظر توحید بر او نظر کنی حکم حیوانیت  
در حق تو خواهد کرد و اگر در و بر الصیاب بالله کفنی مثل آن است  
که در حق خود او گفته در بر آنکه شبیهی از برای او نیست که ضرب <sup>المثل</sup>  
شود اگر گویم نقطه بیان ظهور او اظهر است و اگر گویم ظهور بعد  
در نفس او همان ظهور ابطی است چرا چه قدر که توان ذکر  
نمود او را و اعظم علو و ارفع سواران از آن که خود او است که خلق را



و آه و آلا تقدیر کرده و می شد از هر زکری و تن بر کرده از هر  
شأن و آن با این علو عظمت و ارتفاع و سمو جلالت و استع  
بوده و هست فتعالی الله عما یصفوا لواء صفون علوا عظیما

**الباب السادس من الواحد التاسع**

میان بینی للناس ان یعین طائفة النبی یخرج نقطة الحقیقة عن  
ان اهر بها مومنون **مفصل** این باب آنکه بدانکه هیچ راضی از آن  
تر نیست الا آنکه حمل ظهور می شود و هم چنین هیچ اسمی از رب  
بخداوند نیست بعد از حروف واحد الا آنکه صال الی غیر حقیقت  
می شوند ولی اگر ابعاد خلق ایمان با او آید از خلق میگرد و چنانچه  
در حروف واحد بخوای نظر کن در مراتب در هر زمان نظر کن که سنا  
ایمان است ولی اگر آن از مرتب شود از مرتب مثل انگدان امیر المومنین  
در زمان واقع شد بلکه صراط مرتب ایمان است چنانچه در حروف  
واحد شاهد شد و بدانکه خداوند نظر میفرماید در ملک  
صیح این که از آن بهتر نباشد از برای او اختیار صیر نماید و هم این  
که هیچ از آن بهتر نباشد از برای او اختیار صیر نماید و هم چنین کلی  
شئون دیگر را ملاحظه کن که یک وجود است و آن بخود هر کل همان  
و کل همان صیت خواهند شد اگر اقبال کشد رنده و اکامیت چه  
اعلائی خلق باشد و چه ادنی که نسبت او به کل اشیاء سواء است ولی  
خداوند نازل از هر موده کل عباد و صنیاء خود را بر این و قبل از خلق

این باب آنکه بدانکه هیچ راضی از آن تر نیست الا آنکه حمل ظهور می شود و هم چنین هیچ اسمی از رب بخداوند نیست بعد از حروف واحد الا آنکه صال الی غیر حقیقت می شوند ولی اگر ابعاد خلق ایمان با او آید از خلق میگرد و چنانچه در حروف واحد بخوای نظر کن در مراتب در هر زمان نظر کن که سنا ایمان است ولی اگر آن از مرتب شود از مرتب مثل انگدان امیر المومنین در زمان واقع شد بلکه صراط مرتب ایمان است چنانچه در حروف واحد شاهد شد و بدانکه خداوند نظر میفرماید در ملک صیح این که از آن بهتر نباشد از برای او اختیار صیر نماید و هم این که هیچ از آن بهتر نباشد از برای او اختیار صیر نماید و هم چنین کلی شئون دیگر را ملاحظه کن که یک وجود است و آن بخود هر کل همان و کل همان صیت خواهند شد اگر اقبال کشد رنده و اکامیت چه اعلائی خلق باشد و چه ادنی که نسبت او به کل اشیاء سواء است ولی خداوند نازل از هر موده کل عباد و صنیاء خود را بر این و قبل از خلق

ایمان و صلوات بر ایمان نازل از هر موده قبل خلق سموات و زمین  
و مابینهما و آن همان صلواتی است که از آن مولود بر ایمان نازل  
می شود نه غیر آن زیرا که زیات از آن متعالی است از ذکر و افترا  
و آنچه در امکان ممکن ظهور مشیت اولیاست بظهور هاله  
بدانها و او است کینونیت مشیت که در او دیده میشود الا الله جل  
و عز و عیوب از دل جل و عن هر کسی از برای او است از برای خدا  
و هر کسی از برای او نیست لدی الله بدان و کلی وجود در آن زمان  
نظرة ان بحر جود آن و در ملک کن او را یا بحیب در ملک آن جان ره که  
خواهی کرد اگر ظهور آن واقع شود و الا اگر بقدر شش عشر عشر  
تا سحر شنوی و بی نگوئی نخواهی بعد از صوت او را در آن نمود و بدان  
طاعت او نفس طاعت الله هست و محبت او نفس محبت الله  
و در کتب و کلمات محبت همان در بوم ظهور آن که کل سبب و حصول باو  
و اگر آن باشد و کل نباشد او بوعه و کل بر ظل او خواهد بود و اگر  
او نباشد و کل باشد هیچ شی نبوده و نخواهد بود و فانی محض  
این است معنی این شریفه اگر در معرفت او بنورانیت نظر کنی  
قل الله یکنی من کل شی و لا یکنی عن الله ربك من شی کافی السموات  
و کافی الارض و لا ما بینهما از کما علما کما میامد بر او از برای هیچ  
مطلب این ای بر اندازت نفاذ بعد راسم قدیر مگر آنکه مشاهده  
اعبات عاف از صبر امر بر آن که خداوند بوده اقرب بنو از نفس متوق



و قادر بوده بر هر شیئی و عالم بوده و هست هر شیئی که اسم شئییت بر آن  
تعلق گیرد بعد از آن که از لسان کینونیت خواندی اول حروف  
این آیه در ملک او بوده و هست سبب میکرد که ظاهر نمایند  
اسباب اجابت را از قبل او و می نظر کن الا اله الا الله که کل مادیات او  
خالق او است والله عنی منبع

### الباب السابع من الواعد التاسع

فی التمهیات من سبع الانقودة والورق الزقوم بدانکه اصل  
تمهیات حروف نفی آن است و همین قسم هر چه در ظل او آید  
در نفی داخل می شود و بدانکه هر کس این مظهر الله مشاهده  
کند و هر کس آن بر او باشد الله است و هم چنین در نقطه سیاه  
مشاهده کن و قبل آن در قرآن و قبل قبل آن در انجیل و نزد هر  
اگر ظهورات قبل باطل آن ظهور نکرد در نفی نظر کن و نفی شده  
از عتبات و اشباه آن و آنچه که از سمت خراسان حمل میشود که حجر  
غیر طیبه دارد و امثال آن هر نوع که منقلب گردد و اگر خواهی اول  
و ثان را به بنی بر این دو نظر کن زیرا که آنچه غیر طیب است راجع  
می شود باین دو و آنچه طیب است راجع می شود بخود و علی  
صلوات الله علیهما و اسبابی که متعلق میکرد باینها نفی شده  
لاجل انما و بیا بر در هر حال بخندارند و بعد غروب و بیا و  
امثال آن که مثل دوزخ و من مثل همین است و بدانکه هر شیئی که

در علم الله بوده و هست در ظل بقره اثبات است که من بقره  
باشد و در آن در ظل نفی و این معنی را بکون آورده بعین ظاهر  
مشاهده کن در ظهور او لعل محبت مناف از طلعت او و مساجد و  
از برای خدا از برای او و از برای با آنچه من قبل الله نازل می شود  
و جمع کن آثار آن را با حسن خط و اطرز صنع که آنچه از قبل او نازل  
میکرد از کلمات ظهورات جنت از لید است که بر صفا کل آمده  
ممکنات مستترت میگرد در هر ظهوری انکار خداوند انظر  
اخذ کن و با آنچه در امکان ممکن است نصرت و اطاعت لعل از نفی  
خارج گردی و در امثال داخل شودی که این است رحمت و تسعیر  
الحی که بر هر شیئی تعلق میگرد و موهبه جامع او که بر هر شیئی احاطه  
نموده قل الله اخصکم عن النفی و ما ینیب الیه و امر که و کل شیئی با الله  
و ما ینیب الیه لعلکم یوم القیمه تسعون الله تقر باوه خشنود  
قل کل لمساعد و من و بدانکه وجود نفی بنفسه در کو غنیشود  
بدان اثبات که اگر مشاهده نفرماید بقره حقیقت در یوم قیامت  
دوزخ و من بدان که او را نازل نفرماید و آنچه در کو می شود و شد  
لاجل ارتفاع اثبات و فناء نفی است در دوزخ و من مثل انفی  
از این دو شیئی که شده از برای حفظ نفس مؤمنه است در نفس  
و هم چنین در کل مراتب وجود مشاهده کن بحر خود را و امثال  
کن بر خداوند در هر شان که او است بهترین حافظین



الباب الثامن من الوعد التاسع

في حرمه التزيات والمسكات والدواء مطلقا **مختص** انساب انكه  
كل شئون دون حب ان دون حق بوده وهست ولفي شده ان  
مسكات وانچه حكم دواء براوشود مطلقا تا انكه مظهر كن خورا  
ان هر شئ كه لدون الله براون كوشود وبدل عافى در مواقع ضرورت  
بالاء لطيفه ونماء طيبه كه شئون سخره محبت بوده وهست  
وحكم ان در كل مثل حيفت است مثل انكه احتوان ان بن نفس دون  
مؤمن مثل كل او است ولي خداوند عالم عز وجل در هر حال  
بشأن تجلى فرموده كه كل موجود اورا ساجدند وكل حب اورا عجب  
و بطاعت او صاعد و هیچ در نه مكر انكه بكنه كينونيت عابد  
اورا و ناطق است بلسان خود ولى در اين ظهور هر شئ كه ان  
شئون سخره محبت نفيس عيوب نبوده و نيت و هر شئ كه بوجه  
محبوب بوده وهست و در ظهور بعض صناع كه لازم دارند اصل  
بعضه ان اين اشياء را از ان داره شده و اين همان قدر عايت است  
كه در نيز در ظهورى از ان داره شده اصل انرا كه با دون مطلقا  
حق مدار امور اصل مخرى ان وجود اشياء اخذ شود بايمان  
حق زيرا كه امكان در نيز در نفس هست اگر خود بنفسها  
محقق نشود و لستعبدن عما يحب الله بالله ربكم الرحمن  
ان انتم تحبون ان تلقوا

الباب التاسع من الوعد التاسع

في حرمه صلوة الجماعة الا صلوة الميت فانكم تحبون ولكن قرار  
نقص دون **مختص** انى باب انكه ان انبايكة در جماعت ثابت است  
انكه امام محقق الوقع باشد بر انيكه از حروف اثبات است و  
انبايكة اخضر ظهورى كل جزى را حين حلوه داره كه مظهر اثباتى  
در نفس ولى بدنه ظهري ظاهر ميكرد كه از مظهر غنى بوده از انچه  
كه نفى شده تا انكه كل لدون الله عيارت خداوند را نكره باشند و  
امروز اگر نفسى ايمان آورده باشد بالله و آيات ان و بوجه حقيقت  
و ظهورات و قبل از ان و راه نفسيكه ان كان اظهار ايمان نكره نما  
كند اوده باشد بر او فرض است كه اعاده كند و اين است انما يك  
نفسى الامر بر زيرا كه ان در ان روز لدون الله بوده كه او عيبى  
وانكه نماز كرده لله بوده كه اگر نبود امروز مؤمن نمى شد اين است  
يكى از احكام ما و زيرا كه باطن شده بر ظاهر كه اگر بظاهر بود  
ان در داره شده بود ولى در همان اذن محل كلام است كه چرا  
بصبر نشد كه بر نفسى مقتدى شود كه لدون الله واقع شود ولى  
در صلوة ميت اذن داره شده زيرا كه ان از اعراض مؤمن است  
كه كثرات زياره شود در صلوة او محبوبتر بوده وهست نزد خدا  
ولى كسى مقتدرانه ايتى كل در صفوف خود قائما نماز كند  
براو بقصد فرادى ولى در صورت جماعت نظر كن از خدا



اسلام تا ظهور نقطه بیان که چه قدر صلوة جماعت بر پا  
شد که کسی احصا نتواند نمود ولی حدیثی را که نیکو ارد کوی  
که با مظهر نفس و غار گذارد در ظهور از او که لدون الله  
واقع شود و حال آنکه کل با سم او مصلی بوده اند و بقول او مصلی بین  
حد خلق را که با این همه اظفار حب و انتظار مزج بعد از ظهور کسی  
موفق نگردد برین صلوة مثل آنکه با او نای خلق شب و روزی بخیر  
میکنند تا آنکه حکم الهی مرتفع شود از آن مراقب بوده بودم ظهور  
من بظهر الله را که این قسم صحیح غاف که شب و روز بقنای در کوا  
سربید و با حکام مو عوده در نهان ظهور او قلب خود را ساکن  
کنند و بیکر بقره بخت طالع گردد تا آنکه بوقتی رسد که از آن ارتفاع  
احکام قبل رانهد که آنوقت کل موجود مانند و از مزه وجود  
خود بی نصیب گوی اگر چه آن بخر خود صابر است که اگر  
لک نفسی در علم او باشد که وفا میکند بعد خدا در یوم میثا  
هر این صبر نماید تا آنکه آن اقامه عهد خود را کند ولی میشود  
که واقع شود و تو در خواب باشی بعد از آن نور بیدار کند خود  
صحیح شوی حیا بخیر رسول خدا ظاهر شد و عیار بیکه در انجیل  
بودند بیدار کرد ولی بیدار نشدند و تا امروز در خواب هستند  
زیرا که بر او بود که بفرماید من احمد موعود صلی الله علیه و اله  
و اقامه حجت فرماید با بایانیکه خداوند بر او نازل فرموده بود

در دعوت

نه در دعوت هر نفسی که اگر چنین میبود هیچ حجتی در هیچ ظهور  
نکذیب کرده نمی شد نظر کن در موقان که بقیین با او در رب  
که چه قدر عزت شده عیار بیکه از رسول الله صلی الله علیه و آله نمودند  
انجیر نمودند حتی آنکه گفتند تا ق با الله و الله انکه قبیل که از آن  
اعظم زبانی از بومی ایشان نبوده که چنین گفتند زیرا که  
خداوند مزه بوده از این وصف و انجیر در خلق ممکن است  
لا بی نبوده که بران ساعت قدس او در کشود چگونه تکلون همرا  
و تا حال هنوز منتظرین در انتظار ماندن چیر بسا میامت  
من بظهر الله بر پا شود و هنوز ایشان در انتظار باشند اگر  
خداوند مبعوث نفرماید مقتدر صمیمی را بر خلق خود از خود  
بیان و الا فضل کل موجود را در یک خواهد نمود اگر اسباب  
ظهور غیر از این بود هر این خداوند از برای رسول الله  
نازل فرموده بود بلکه بر خود خلق است که مظاهر امر واقع شوند  
و در نزد صله غیر از امر الله نیست مثل انجیر من قبل الله بود  
و الله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا بود ولی  
ان خلق ارتفاع ان ظاهر با طاعت ایشان امر خدا را و الا هم  
عن که در امر الله بوده هست نزد صیر اطمینان چیر کل عمل کنند  
و چیر عمل نکنند و لتصلین لله ربکم الرحمن لعلکم بایات الله  
یوم العیمة توقنون



باب العاشر من الواحد التاسع

فی طهارة ارض النفوس <sup>محمی</sup> این باب آنکه از برای هر شیئی <sup>است</sup> بظهور  
در علم خدا و کل بذكر الله ظاهر میگردد اگر مؤمن شوند <sup>بظهور</sup> عن الله  
و بظهور یافته میشود الا با ایمان معروف ثلث اوضاع الارباع و  
انفسی که بعد از واجب است انرا بعمل آن و کل بظهور کلمه  
توحید است که ظاهر کنی این آیات و احدا ان آیات در ظل ان  
نار و هم چنین در هر شیئی مشاهده کنی اثبات و دعوت از نا آنکه  
توان بظهور نمود مثلا اگر دستمال دست تو قدر از سر سیه شود  
بظهور آن عیسی بود الا با آنچه در خدایان مقدر شده و هم چنین آن  
در هر خودی استهای بذكر حق نظر کن تا آنکه محبت بگویی از  
دولت و داد و بدانکه بظهور در بیان اقرب قریب و افضل طایفه  
بوده و هست مثلا سمع خود را طاهر کن از این که ذکر دوزن الله  
نشنوی و عین خود را که چنین و قو از خود را که شاهد نشوی  
لسان خود را که ناطق بگویی و بدخود را که متولی و علم خود را  
که احاطه ندی و قلب خود را که برای حفظ و بندگی و هم چنین  
کل شئون خود را تا آنکه در هر صفت حب پرورش کنی بعد  
در آن کنی من بظهور الله را با طهارت محبوب بزرگان که طاهر  
از دوزن من از هر شیئی من به و من که مکن که که اوقات طاهر خودی  
بود بظهور آنکه نفع بخشد تو را و بدانکه هر معنی که کلمات او را

شود

شود با ایمان باها داخل بر نار عیسی میشود یعنی چونکه می بیند  
علو کلمات او را در عرفان او اختیار میکند او را داخل حب  
نفسی گرداند و او نمیکند عی شود که آنچه در آخرت است  
نمونه این است و هر عینی که نظر کند در کلمات او با ایمان بان  
و احب میگرد بر آن حجت و هر قو از یک شاهد شود بر کلمات  
ان با ایمان بان در حجت بوده و خواهد بود بزرگوار وند و هر  
لسانیکه ناطق گردد بکلمات او با ایمان با خواهد در حجت بود  
و متلج می شود در آن بتقدیر و تسبیح از برای که زوال و فساد  
از برای طهارت عز و وفیات قدس او نبوده و نیست و هر  
بدیکه بنویسد کلمات او را با ایمان با و ملوف نماید خداوند آن  
بیر از آنچه محبوب او است در دنیا و آخرت و هر صدری که  
کلمات ان را حفظ نماید خداوند ملوف نماید او را از محبت  
خود اگر مؤمن با و باشد و هر قلبیکه حب کلمات انرا داشته  
باشد و نزد ذکر او علاقت ایمان در آن ظاهر گردد مثل قول <sup>الله</sup>  
ان ادکر الله و جعلت قلوبهم <sup>الله</sup> هر این صفت نظر الهی بوده و هست  
و خواهد رنگ و نمود انرا خداوند در يوم قیامت با حسن <sup>ز</sup>  
و بدانکه طهارت نفوس نه این است که کلماتیکه خداوند نا  
فرموده تلاوت بکنی زیرا که اول دین تو بکلمه <sup>الله</sup> لا اله الا الله ثابت  
میگردد با ذکر مظاهر و احدا اول و ذکر بیان و حال آنکه دوزن



کلمات علیین در حرف اول نفی است که در زمان ظهور  
 یکی از مظهرین از حق نفوس پیدا اند بلکه مراد از مظهریت نفی  
 آن است که آنچه در دنیا الله هست از آن خود را ظاهر گردان  
 و آنچه در الله هست خود را بآن قائم گردان ولی اگر بعد ظهور  
 ایشان که دیگر در دنیا الله نشود آنوقت که در کلمات علیین  
 تلاوت کنی از آن راه می شوی و اگر خواهی بر کل عمر خود در بحر  
 صرف محبت و علیین سیر کنی و داری را و سفری را که اگر کل  
 وجود بلیت کلمه الله اعظم سیر کنند که پیوسته بمقصد که آن  
 من بظهر الله باشد که او است ظاهر بظهور این کلمه و بدانکه  
 نفی هر ظهوری در ظهور بعد و اخلی شود نزد حق ظهور  
 مثلاً نفی انجیل در قرآن ظاهر شد و نفی قرآن در بیان  
 کلیه مزبور نیز و هم چنین نفی بیان ظاهر میشود و آنچه  
 من بظهر الله که کل آن و نیز مدعی ایشانند از برای او و مستوی  
 از نفی و لحوش بود که محک تجزیه آید بمیان که آنوقت چنین  
 کل خالص شوند که سموات و ارض و ما بینها از عظمت آن حاضر  
 چنانچه در ظهور بیان دیدی و اگر در این همه خواهی دید  
 که کل ماضیان بر بیان باین مآوردند و لذا آن محجب و لظهور

علی حق ما انتم علیه مقتدرین

و قد من من استویها فی لیلة الثالث والعشرون من شهر رجب سنه ۱۳۲۳



بيان عرب  
الواحد الاول

بسم الله الرحمن الرحيم

اننى انا الله لا اله الا انا وان مارونى خلقى قل انى  
خلقى ايامى فاعبدون قد خلقتك وبرزقتك وامك  
واحيتك وبعثتك وجعلتك مظهر نفسى استلوت  
من عندى اياتى ولتدعون كل من خلقت الى دينى هذا  
صراطى منيع وخلقك كل شئ لك وجعلتك من لدنا  
سلطانا على العالمين وازنت لمن يدخل فى دينى بوحيد  
وامرئ بذكره فذكر ما قد جعلته حروف الحق بازنى وما قد  
نزلت فى البيان من دينى فان هذا ما يدخل به الرضوان عباد  
المخلصين وان الشئ اية من عندى ليستهدى فى كل خلق  
مثل طلوعها كل عبادى المؤمنين قد خلقتك بك شئ  
بقولك امر من لدنا انا كما قاهرين وجعلتك الاول والاخر  
والظاهر والباطل انا كما عالين وما بعث على دين الا ايات  
وما نزل من كتاب الا عليك وما بعث على دين الا اياك وما  
ينزل من كتاب الا عليك ذلك تقدر به المهيمن المعبود وانما  
البيان هجتنا على كل شئ يعجز عن اياته كل العالمون  
ذلك كل اياتنا من قبل ومن بعد مثل انك انت حينئذ كل

هجتنا

هجتنا ندخل من نشاء فى جنات قدس عظيم ذلك  
ما نبذ فى كل ظهور من الامراض لدنا انا كما  
وما نبذ من دين الا ما نبذ من بعد وعد اعطينا  
انا كل على كل قاهرين وانا قد جعلنا ابوابك لك الدين  
عدر كل شئ عدر الحول لكل يوم بابا ليدخل كاستوى  
فى جنة الاعلى وليكون فى كل عدد واحد فى ذكر  
حرف من حروف الاولى لله رب السموات ورب الارض  
رب كل شئ رب ما يرى وما لا يرى رب العالمين  
وانا قد فرضنا فى **باب الاول** ما قد شهد الله على انه  
لا اله الا هو رب كل شئ وان مارونى خلقى له  
عابدون وان رأت حروف السبع باب الله لمن فى ملكوت  
السموات والارض وما بينهما كل بايات الله من عنده  
هيتدون نفر فى كل باب ذكر اسم حق من لدنا وذكروا  
احد من حروف الحى عباد رجوع الى الحياة الاولى محمد رسول  
الله والذين هم شهداء من عند الله نور ابواب الهدى حلقوا  
فى النشأ الاخرى بما وعد الله فى القرآن الى ان يظهر  
عدر الواحد فى الواحد الاول فضل من لدنا انا كما  
ما ضلن ذلك **واحد الاول** من الواحد المعبود يذكر  
فى شهر الهاء قد بدى لنا ذلك الخلق ببر وعد اعطينا انا كما



على كل مقتدر مني ولقد عددت الاعداد بذلك الواحد  
 ان بعد هذا ان تسمى وقبل ذلك لم تكن حروف الواحد  
 في الآية الاولى فقد حضروا بقرب افئدتهم بين ايدينا  
 ولا يرى فيها الا الواحد من دون علة كذلك بين الله  
 مقادير كل شيء في الكتاب لعل الناس في ايامهم يتكبرون  
**يا هو** جوهر هو در اين واحد انكه خداوند عز

وجل هميشه بوده وهست در علو ازل و هو قائم  
 خور و خلق هم هميشه در صقع امكان خود بوده وهست  
 و در هر زمان خداوند جل و عز كتاب و محبت از نهای  
 خلق مقدس فرموده و ميفرمايد و در سنه ۱۲۷۰  
 و دوليت و هفتاد از نبوت محمد رسول الله كتاب را  
 بيان و حجة ذات حروف سبع قرار داده و در اول  
 اول توحيد ذات و صفات و افعال و عبارات را  
 حكم فرموده و مدل بر اين باب را من يظهر الله و حروف  
 حوا قرار داده و قبل از ظهور او ذات حروف سبع  
 قرار داده با حروف اولي كه سبقت در توحيد گرفته  
 و بعين اين واحدها و احدها و احدها قرآن است كه ظاهر  
 و باطن و اول و اخير بوده و حجت بعد بعينه حجة قبل است  
 كه موقن باشند اين است كه كلمات مرقى عنوده

با ارجاع

در اين باب در اين كتاب و احكام و احكام

با ارجاع افوا و در هر ظهوري حكم اخذت بالنسبة  
 بظهور و قبل ميگرد در چنانچه در اين ظهور در مقام  
 تكبير اعظم از اسم حكيم اخذ كنات حروف سبع بوده  
 ظاهر شده كه بعد دهشت واحد مرات الله بر مقتد  
 خود بوده كه از شدت نارعبت او كسي با قدرت برتر  
 هم نرسانده و اير شمس و خلت در وحدت فضا كشته  
 هر كس اير شهد الله ان لا اله الا هو العزيز المحبوب له  
 الاسماء المعسني ليس له من في السموات والارض وما  
 بينهما الا الله الا هو الحي المهيمن القيوم رانداوت نمايد  
 و يكوي اللهم صل على ذات حروف السبع و حروف الحي  
 بالعزة والجلال ايمان باين واحد اور ده

**الواحد الثاني**

**بسم الله الامنم الاقدس**

ان يا حروف الرأ والباء فلتشهدن علي ان لا اله الا انا  
 قد نزلت في **الباب الاول من الواحد الثاني** ان اعرف  
 قدرة ربك في الايات فتر تشهد ذكر اللانهاية في كل شيء  
 فتر عجز الناس عما نزل في البيان فان به تثبت ما تريد  
**و في الثاني** انه محيط بعلم البيان الايات في اخراات  
 فتر اولات او من شهد على ما تريد في اولك همر







في الحياة لتدركون **قوله التاسع** ان حرف السين وكل من امن  
به يوم القيمة كل يحبثون قل ان الحق لا ريب فيه وانه  
ما نقول النقلة يبعث ذلك من فقد ير المحسن القيمة  
**قوله العاشر** ما سئل العبد عن يظهر ذلك في القبر انتم  
بالحق يحثبون ذلك قول الملك من عند الله ان انتم  
بايات الله توقنون ذلك ايات من يظهر الله نور ظل التاسع  
مثل ظل العاشر لتستدلون **قوله الواحد من بعد العاشر**  
ان البعث مثل القبر حق يبعث الله من يشاء وعن نفس  
الاحياء ومن خلقه عما يحكم مظهر نفسه كذلك انتم يوم القيمة  
عما يظنون من يظهر الله سبحانه **قوله الثاني من بعد العاشر**  
ذكر الصراط الحق وانتم به لترون ذلك امر من يظهر الله  
ان انتم يوم القيمة برهان قل كل من قبل انظر وايقظ  
فان اظهرت ما هم يريدون يثبت فاذ عند الصراط كل واحد  
ذلك صمته في الحق ان انتم تدركون **قوله الثالث من بعد**  
**العاشر** ذكر الميزان ذلك نفس من يظهر الله يتقلب الحق  
مع مثل ما يتقلب الظل مع الشمس فاذ بعد العزوب انتم  
بالبيان والشهداء لموتون **قوله الرابع من بعد العاشر** ذكر  
الحساب مثل الميزان الحق وكل ما انزل في البيان ذلك  
ما يحاسب الله الناس وكل من ان يا عبادي فانقون

**قوله الخامس من بعد العاشر** ان الكتاب الحق ذلك قول الله  
من لسان ان انتم بالحق توقنون **قوله السادس من بعد العاشر**  
ان الجنة حب الله ثم رضائكم وان ذلك حق عدل انا كما  
فيها حاله من ما ينسب الي في الجنة ذلك ما ينسب الي  
من يظهر الله اهلا تخلقون واما النار قبل ان تبدل  
بالنور نار الله ذلك من يظهر الله قبل ان يعرفكم نفسه  
انتم في نار الحب تخلقون وان الحق لا يقوله ان دخلتم  
فان انتم كل العبد تدركون **الباب السابع من بعد العاشر**  
ذكر النار ان احب ذكر من لم يدر من من يظهر الله ذلك من  
امن من قبل من ينسب اليه ما ينسب الي النار ان يا عبادي  
فاخذروا **قوله الثامن من بعد العاشر** الساعة انتم بما فسر الله  
الكلمة ان يشاء الله لتوقنون **قوله التاسع من بعد العاشر** عازلات  
البيان حديقته ذات عزة الى ما يظهر لعلمكم باياته توقنون  
الواحد الثالث يا الله

**بسم الله الرحمن الرحيم**

اسمى انا الله لا اله الا انا وان عاروني لو يجدني فبداي كمثل  
مرات يري منها شمس طلعتك ذلك خلق قل ان يا خلق  
اياي فانقون **واما الاول في الواحد الثالث** ما انتم به توقنون  
ما يدركه اسم شيء ملك لي وما ملكك ذلك ما املك قل ان



ان يا خلق في الظهور الاخرة من ملكي اياي فاملكون  
**ثم الثاني** ما انطق به حق يخلق به ما استأذن حق الحق وان  
دون حق فدون ذلك ما انطق ان كل نفي واشبات قد يكون  
من ظهور ما انطق قل ان يا عبادي فانتقون **ثم الثالث**  
ان انظروا تلك يوم القيمة بما البعث من قبل من رفع ما نزلت  
من قبل حين ما نزلت وانا كنا صابرين **ثم الرابع** ما نزل  
في احزابك اعظم عاز لنا عليك في اوليت نك من الشاكرين  
وان فضل ما نزل لنا عليك على ما نزل لنا عليك من قبل كفضل  
المقران على الاكجيل ذلك فضل محمد على عيسى قل ان يا عبادي  
ظهوري في اخراي تنظرون **ثم الخامس** ان مقبور الواحد  
ترفع ان انا ان في يوم ظهوري ان يقول قد رفع من قبل ان يا  
الى منزله **ثم السادس** ما ينكوب اسم شئ من عند الله خلق  
له وليركن بينهما ثالثا قل ان الحق وان ما دون قد خلق  
تولي ان يا عبادي ظهوري في اخراي تذكرون **ثم السابع**  
ان يذكركم خلق لي اني وكل ما نزلت من ذكر لقائ ذلك ايات  
في احزابك واوالات قل ذلك اعظم المبينات ان انتم بعد  
العرفان تذكرون قل ما تنظرون الى شئ في حبي الا وان  
تدركن ما في ذلك من رصا ان يا عبادي انظروا  
بالحق تنظرون **ثم الثامن** ما خلقنا من كل شئ في البيان

انتم اليه تنظرون **ثم التاسع** ما في البيان في الصياكل الواحد انتم  
الاية تذكرون شهد الله ان لا اله الا هو الرحمن رب الكرمي المنيع  
لا اله الا هو المحييين القيوم الله الذي لا اله الا هو الملك السلطان  
القاهر الظاهر القادر المتع له الاسماء الحسنى المسبح لمن في السموات  
والارض وما بينهما قل سبحان الله عما انتم تشركون الله الذي لا اله الا  
هو الحق العالم القاهر القادر له الاسماء الحسنى السجد لمن في السموات  
والارض وما بينهما وهو العزيز المحبوب **ثم العاشر** ما فيها في تلك  
انتم عدد كل شئ ان تكتب الروح والريحان تفرقون ولا انتم يقتضون  
من تفكرون شهد الله ان لا اله الا هو له الخلق والامر يجمع تحت  
شريعته ويحيي وان الله هو حي لا يموت في قبضته ولكل شئ  
يخلق ما يشاء وانه ان كان على كل شئ قدرا **ثم الواحد من العشر**  
ما نزل فيها في الآية الاولى بسم الله الا منع الا قدس انتم  
الوجوه الواحد تنظرون **ثم الثاني من العشر** ما فيها في  
حرف الاول تدركون ذلك من يظهر الله حروفه الى عنده كمرات  
الشمس مثل ذلك انتم في كل الاسماء والصفات تستدلون ذلك  
جوهر البيان يذكرون نفسه من عند ربها انما تذكرون اني  
لا اله الا انا الملك الظاهر الساطع قل ما دون خلق كل اياي بعدك  
قل الله رب وانتم ان يا كل شئ لا شريك بالله ربكم احدا ولا تدعون  
مع الله ربكم الرحمن شيئا **ثم الثالث من العشر** لا تستلكن



في اولى ولا في اخرى الا في كتاب وليعلم كل واحد منكم في  
مسالككم بعدكم متادبون **نور الرابع من بعد العشر**  
ان تحفظ كل ما نزل في البيان كطلمة طوز في الواح مقطعة  
لا تكتب ما يغير طوره نقر في اعلى العبد تحفظون ومن يكن  
عنده حرفا دون ما ينبغي لعزته يحجب علمه فلا تكون من  
المتحجبين **نور الخامس من بعد العشر** ان يؤمن من يظهره  
يوم القيمة فانكم انتم في ايات في كل العوالم كنتم مؤمنين  
ولا استغفروه نركنتم اياه لتائبين **نور السادس من بعد العشر**  
لا تعلم الا ما نزلناه عليك ولا تاملن الا به قل ان لم نعلم  
ان يجعلكم واثاركم مواثرون فيها ما انتم تحبون اذا  
انتم بالحق لقائلون **نور السابع من بعد العشر** لا تكتب  
ان تاري الا على احسن خط ما انتم عليه لمقتدرون  
وان يكن عند احد حرفا دون اعظم خط يحيط عمله الا  
الصبايا حين ما يتادبون **نور الثامن من بعد العشر**  
من يئس كل ما ناله قل خذ لنفسك على احب بخط نقر  
فهي من نشاء فان ذلك مستطاع حق متين **نور التاسع**  
**من بعد العشر** يا عبادي فاصبروا من ملكي فيما نزل على  
على ما انتم عليه مقتدرون وان تجدن من يكن بهاء  
خطه الارض وما عليها فتناوه حتى يكتب اسمي المهيمن القوي  
وكلمها

وكلمها امركم على اعلى الخط لم يكن الا لتحسن بلا وواح الحرف  
نور يانكم فلتجعلن بين الحسنين نور اياي فاشكرون  
**الواحد الرابع**

**بسم الله الاصل الاوّل**

انني انا الله لا اله الا انا الاعظم الاعظم قد خلقتك وجعلت  
لك مقاصد هذا مقاصد لن يرى من الا اياي ومن هذا  
تنطق عني على انني انا الله لا اله الا انا رب العالمين ومن  
هذا استعجب وتجدد وتوحد وتعبد وتكون في  
من الساجدين **هذا واحد الاول من الرابع** **نور في الثاني**  
قل ما يرجع الى يرجع الى الله رب وما لا يرجع الى لن يرجع  
الى الله نور الارض في شئونهم ترجعون **نور في الثالث** لن اعبد  
مثل ما يعبدك بالبداء ذلك ذات بدئك في اخزيك واوك  
حين ما تقلب في بطن امتك لولم تقلب بما تقلب ما يقين  
بيد آف وانك واحد ما خلقت لك من كفو ولا عدل ولا  
شبه ولا قويم ولا مثال كذلك اخلق ما استأواني  
انا القادر العليم **نور في الرابع** قد خلقت جوهر كل شيء في  
هيكل الانسان وجعلت كل راحة هيكل لمن يظهره  
مل في اوليكم من انفسكم اليكم ان يا عبادي الموهوبين تقظرون  
ثم **في الخامس** كل الدوائر ايات رقية لي الفصح اياي صيدون



قل اياكم واياكم الى من تظهر تظفرون ذلك محسوسكم كل بالليل والحق  
اياه يريدون **نقطة السابعة** ان لا اسئل عما فعل وكل  
توحيدى ومن تظهر تظفرون وجعلت من تظهر تظفرون  
من بعد مظهر تلك قل ان تسئلنى عما يفعل فكيف انتم بمظهر  
وانه ليس لى من كل شئ فلا تكون الا بالحق محسوس  
**نقطة السابعة** كل منى بك بيدون وكل بك الى مرجعون  
**نقطة الثامنة** كل باياتك وما نزل من عندك يخفون  
ويزفون تفرعون ويجبون **نقطة التاسعة**  
من يطلع من البيان عليك ذلك مظهر مظهر قل فاجعلنى  
الله من انصر الفاضل ولتكن اسمك وما فعل  
لاجزى بك في رجوى على احسن ما كنت من العاملين  
ولتدبر ليوم الظهور لا يحزن الحق وقد اذنا ان يكون  
بذلك كل المؤمنين **نقطة العاشرة** لا تقبلن الا بما نزل في البيا  
وما ينشئ من علم الحروف وما يتفرع على عمل البيا  
قل ان يا عبادى تتادبون ولا تخفون تظفرون  
على انفسكم **نقطة الواحدة من بعد العشرة** ان  
تجاوزن عن حدود البيان فتعزبون ولا تحزنون من نفس  
فانه لا عظم حد لكم لعلمكم من تظهر تظفرون ولا تحزنون ومن تجاوز  
ان يحكم عليه بالهدى ومايات بالهدى الا من تظهر تظفرون بالهدى

قل ان يا اوتى الهدى بعدى فتدرون **نقطة الثانية** من  
**بعد العشرة** ان يا عبادى فلتدرون بقاع الارض وما فيها  
من الواحد تظفرون **نقطة الثالثة من بعد العشرة** ان يا عبادى  
فلتدرون مقاعد الواحد على ما انتم عليه لتدرون  
بم الزم من بعد العشرة ان يا عبادى ان تستجيبون  
بلك البقاع لتأصون عند الناس وهو عليكم لا يسلطون  
ذلك لتستجيبون يوم القيمة بين بعث من موقده  
لا مثل يومئذ فترعون وتجيرون وعليهم تظفرون ما تظفرون  
السموات والارض وما بينهما حين ما سمع فانكم كيف لا  
تظفرون **نقطة الخامسة من بعد العشرة** فلا تمنعن احدا  
ان استجار بالله تفر بالحروف الحق حين الظهور والآخر  
وقبل ذلك في الاولى تحكون وان بمثل ذلك اذا  
استجار باحد احد لو يقتل في سبيله حيز عند الله من  
ان يرد ان يا عبادى فتجيرون **نقطة السادسة من**  
**بعد العشرة** ان يا عبادى الى بيتى تصعدون ذلك  
بيت من يظهر الله ذلك ببيتى ولا تشترن ما في حوله  
على قدر ما انتم تستطيعون ان ترفعون **نقطة السابعة**  
**من بعد العشرة** ما في حول البيت والسجد لله فلا  
تجيرون ولتجعلن كلكم في حد ملككم ما قل يستطيعون



ان يعلمون اخباركم بقر الذي يتقرون ما يحبون ان  
يكتبون وان مسجد الحرام ما يولد من بطنه الله ذلك  
ما ولدت عليه قل مقعد احد ذكرى يدخل فيه انتم هناك  
لصلوات ولا تخرجن الى بيتي ولا المقاعد الا وانتم تملكن  
ما في السبل ما لا تعرفون ومن يقدر ان يدخل على البيت  
البيت فلا يبعث عنه ذلك لتدخل على من نظره في البيت  
لله ربكم ولتخصن له بقر لتجدون **بقر التاسع من بعد**  
**العشر** ان وفقت على ما انتم تحبون من حج بيتي فلتؤمنن  
مظاهر الواحد على سرائره اربع مقال من الذهب اظم  
على صنتي الحب بكم ليلكون وقد عفونا عن لا يقدر  
ومن يملك ومن يخدم ومن يتبع او يتبع لعلهم يشكروا  
ذلك لتعرفن رب البيت بقر انتم من باب البيت تدخلون  
ذلك من يعلمكم علم باطن الباطن للظاهر الظاهر ذلك اياه  
في احوالي ان يا عبادي فاعرفون ذلك لتعرفن الى من نظره  
ان كان اياه ثم انتم لبيته تصعدون فكيف انتم لنفسه  
لا تصعدون حينئذ كل الى بيتي من قبل يصعدون وهم  
عن جعل البيت محييون **بقر التاسع من بعد العشر**  
لو لم يكن من النساء لافيهن عن صمودهن لما يصعبن  
في السبل الا من يكن في ارض البيت فاهن اراضين يذل  
البيت

البيت في الليل بقر على سرائره عند مظاهر الواحد يستون  
ويذكرن بهن الذي خلقهن بقر الى مسكنهن بوجهن وان  
يرافقن حسب ازاوجهن وندرياهن خير لهن فلا يقرب  
ما يحزنن فانكن قد خلقتن لافسكن بقر لندرياهن فلا  
تختارن الاسفار لتبين ولتسكنن الله عابثون والله  
علام حكيم ان يا مظاهر الواحد في الالف والباء لا  
تسكن عن نفسي فافهموا حكيمها بقر بين يدي  
من جعلكم حفاظ البيت لتجدون وان لا تعلمن  
البيت وانتم لا تعرفون فلتسكنن بكل من يدخل  
في بيتي لعلكم اياي تدركون

**الواحد الخامس يا الله**

**بسم الله الامن الاقدس**  
انني انا الله كاله الا انا الاقدم الاقدم قد زلت **في باب**  
**الاول من الخامس** ان ترفعن المسجد مقعد ما ولدت عليه  
على ما انتم لمقتدرون **ثم الثاني** انتم بارز ترفعون  
مساجد الحى بقر عدد الصباح فيها ما انتم تحبون لتصون  
**بقر الثالث** قد جعلنا العول تسعة عشر شهرا لملكوتي الواحد  
لتسكنون **بقر الرابع** انتم باسمائكم لتسكنون وقد جعلنا  
هياكل على ان يا خلق اياي فامصدون ولتسكنن باسم محمد



وعلى وفاطة نثر الحسين نثر مهدي وهامدي وقد  
جعلنا لكل حرف من اسمك اسما قل كل لي وان لله رب  
وما من اله الا الله ذلك سلطان العالمين ذلك محبوب  
العالمين ذلك ملاك العالمين ذلك مقصود العالمين  
ذلك معبود العالمين ذلك مطلوب العالمين ذلك  
الحكم عليكم نثر بكم وملككم نثر سلطانكم وما لكم نثر  
موصوف العالمين **نثر الخامس** فلتاخذت  
عن لم يدخل في البيان ما ينسب اليهم ثم اموالهم  
الاف الارض التي اسم لا تقدر وت **نثر السادس** ان  
تقع ارض في البيان يؤخذ عنه ما لم يكن له عدل لمن  
امره ويحفظ نفسه ان لم يغير عند من يجور ولا يجور  
عني من طائفة ويأخذ حق من كل الف البيع ويشترى مائة  
فضلا من لدنا لمن نظره بالحق وانا كنا حاسبين **نثر**  
يؤخذ طياء الماء ويحفظ للحروف الاولى عند المؤمنين  
نثر يؤخذ الواو السجدة نثر يزوج به في البيان الذين هم  
لا يستطيعون نثر يتصور الملك كيف يشاء نثر بان  
كل ذي حق حقه من عنده وان زاد من شيء يصرف  
في القاعد المرفوعة اولي في كل المؤمنين ذلك  
اقر في كتاب الله حتى وان تكن نفسا في ارض تؤك  
شيئا

شيئا منها فضلا من الله انه هو الفضل الكريم **نثر**  
**الناس** كل ما يدخل في الدين وما عقلت الذين اصوامهم  
يظهر حين ما هو عليك فضل عليك انا المجتهد في  
في احراك نثر في العالمين قل ان انسب الشيء الى من يتا  
بالبيا يظهر في المعين ان يا عبادي فاستكروا ولتستكروا  
ما يحبون من كل ارض لعنكم شئ اللطيف لئلا يكون **نثر الثامن**  
فلتقر في البيان نثر من ذلك الجول اليها تاخذ وت  
ولا تنقص من تسعة عشرة اية وان لم تقبل لتقول  
الله الله رب ولا اشرك بالله رب شيئا ان لم تصور  
في يوم ربي من احد فاذ ائت في قولك من الصارفين  
ولا ينقص هذا ان تسع ذكر ظهوري نثر تكون من  
القاعد **نثر التاسع** فاذكون بحروف كل شئ بما  
تذكر من اسمي ولو كنت بما ينظر على قلبك من اسمي  
**نثر العاشر** قد وهبت الصياكل والدواور ومنك  
عليك بذلك كل البيان فيها لتكتبون على سبيل  
لستطيعون ان تقروا **نثر الواحد من بعد العشر**  
فلتعطى على المولود خمس مرة قائما وانتم بعد كل مرة  
لتقولون تسعة عشر مرة انا كل لله موصون نثر انا  
كل بالله موصون نثر انا كل بالله لبدون ثم انا كل بالله لبدون







من الشاكرين ما قد اذنتم لم يكن الا من حق من بظهور الله  
قد اذنتم لعباده اعلمهم لسبعين عندهم لا يكون عليه ولا  
يبرون ولا ذلك من حق وحق اسماء التي لا يرى فيها الا  
اي ان يا خلق على حروف الاولى بصلون

الواحد السادس يا الله

**بسم الله الرحمن الرحيم**

استنى ان الله لا اله الا انا الاعنيث الاعنيث قد نزلت البيان  
وجعلت حجة من لدنا على العالمين فيه ما لم يكن له كفو ذلك  
ايات الله قل كل عنها يحورون فيه ما لم يكن له عدك ذلك  
ما انتم به تدعون فيه ما لم يكن له شبه ذلك ما كنا فيه لفسرين  
ذلك الالف بالباين انتم بالباب تدركون فيه ما لم يكن له قرين  
ذلك جوهر العلم والحكمة انتم به يجيبون فيه ما لم يكن له مثل  
ذلك ما ينطق به الفارسيون وانتم في الواحد لتضلون  
ولا تكتب السور الا وانتم في الايات على عدد المستقات  
لا تتجاوزون ومن اول العد اذنتم ان يا عبارتي لتقوت  
واذنتم ان يكون مع كل نفس الف ببت ما تشاء لتلدن دون  
به حين ما تلو وكان من الحورين قل انما البيت ثلثين حرفا  
انتم ان تقر بون لتسبون على عدد الهم بقر على احسن حسن  
تكتبون وتحفظون ثم **الثاني** انتم في كل ارض بيت حرمين  
والمحضر

ولما طعن كل ارضكم وكل شيء على احسن ما انتم عليه  
مقدرون لئلا تشهد عني على كره ان يا عبارتي فاقوت  
ذلك امر من كل شيء ان انتم تقولون ثم **الثالث** فالتسكين في  
الهمس الا عبارتي التقوت ثم **الرابع** فلتسلي الله وانتم تقولون  
الله اكبر ثم يجيبون الله اعظم بقا طرئة الله الهى ومن يجب  
الله اجل ثم لباي تقوت ثم **الخامس** انما الماء طهر طاهر  
في انكاس حكم الجور تشهدون ثم **السادس** فلتقوت كل ما كتبتم  
ولست تدن بالبيان وما انتم في ضلالتن تشنون ثم **السابع**  
تقترون الباء بالالف بما قد نزلناه في الكتاب ثم اياي فاقوت  
قل في الدائن حسن وتسعين مثقالا من الذهب ثم في القرى  
مثل ذلك في الفضة الى تسعة عشر مثقالا بما ينزل على  
الواحد ان اوجد بينهما ثم عن الانقطاع تنقطعون ثم  
بالا ارتفاع من تقوت وليحد كل واحد منهما ثم كل ما يكون  
انا كل لله راضيون ولقد جعل الله كل هو اهر الا من هو  
من خلقت لمن بظهور ذلك من فضل الله عليه ليكون من الشاكرين  
ثم **الثامن** لا تستدرك الا بالايات فان من لم يستدل بها  
فلا علم له فلا تدرك معجزة روحها لعلكم يوم ظهوري في الحين  
لتقوتون ولتقوتن ذلك ولجعلته مد اعينكم لعلكم يوم ظهوري  
لا تجيبون ثم **التاسع** انتم لباس الحوري ليلة العيش



تلبسون فان استطعتم دونه لا تلبسوا وانتم اسبابكم  
فيما في سركم لتقيسوا من الذهب والفضة تصنعون وانا  
ما وجدته في ذلك في شان لا تحزنون فاشئ انا ربكم لا يتكم  
في اخريك انا انتم في وايات نوره منون **ثم العاشر** فليجعل  
ايديكم عقيق حرائم عليه لتتسبون لتشهد بذلك على  
ان من يظهر حق كاديب فيه وكل من يثلم ليعلمون قل  
حق وان ما دون الله خلق وكل له عابدون **ثم الواحد** بعد  
**العشر** قل ان يا محمد صلى الله عليه وسلم ان يقضى على خبيثه  
ولو بطرف عين فان قلبى رقيق رقيق وبعد ذلك ارسى ولا تحزن  
عن جد وعزى وان اردت ضربا فلا تقا ورسى العنق ولا  
تضرب على اللحم الا وان تحل بغيرها ستر فان قد دبت عيى  
زوجك تسعة عشر يوما وان تلتى وان لم يكن لك قريب  
فليتفقن بما ضربت تسعة عشر موقعا من ذهب ان اردت  
ان تكون من المؤمنين ولا تضرب الا خفيفا خفيفا و  
لتستقرن الصبا يا عيسى او عيسى او كسى فان ذلك  
لم يحسب من عومهم ولتاذن لهم بما هم من حوت ولتعلن  
خط الشكسته فان ذلك ما يحبه الله وحببه باب نفسه  
للخطوط لعلكم تكتبون على شان تذهب به قلوبكم من سكره  
ويجعلكم ما لمن يظهره اذا نظر اليه انفسكم يحزنكم مثل

ما كنا

ما كنا كالتين وقد اقرنتك بمن تربى لئلا يحزن عرشك  
في صغره وكل به لا تحزنون قل لو شهدت لا واصلت  
ما وهبتك من ملكي ان يا عبادى فاقنوا **ثم الثاني**  
**من بعد العشر** فلا يقرب الطاء والقاف وان يضطرب  
فيصبرن حولا لعلكم تتحيون ولا ان لها تسعة عشر  
مرة بعد ان يصبر انتم لعلكم في ظل ابواب دون الحق  
لا تدخلون **ثم الثالث من بعد العشر** فلا يجعل بيت  
النقطة موق حنسة وتسعين بابا ولا ابواب ميوت للوف  
موق حنسة ان يا عبادى في ذلك كل العلم لتدعون  
**ثم الرابع من بعد العشر** انتم يوم الله الاعظم وكلنى يقولون  
ستمد الله ان لا الا وهو العزيز الغيوب وان تكون في ربح  
الذكر القدرة تحمقون رضى ليل من الاء الله تسعة عشر  
عدة بين ايديكم لتحصون الى عدد المسقات ان لمن يقدر  
ولا تحزن ان انتم لا تستطيعون فان عند الله على العرش  
كان واحدا قل اياى فاستكرون قل ذلك يوم النقطة  
نزع دالحى للحق نزع شهوا الحى انتم في بحر الحاق تضمدون  
**ثم الخامس من بعد العشر** فليقو من انتم كلكم اجبت اذا  
تسعين تكون يظهره باسم القائم ولتراقبن موق القائم  
والقبور موق في سنة التسع كل خير تدركون **ثم السادس**



من بعد العشر فلا تسامون الا الله وانتم تستطيعون  
 الا عند ظهور الحق فان عليكم ان تسامون اليه فانكم  
 قد خلقتم لذلك ولوانتم بارجلكم لمثون وليس عليكم  
 فرضا الا زيارة البيت ثم بعد النقطة اذا استطعتم  
 ثم معا عدا الحق والمساعد ان تستطيعون وان اردتم  
 التجارة فلا تطلون في البر الا حواطين ولا في البحر الا حواطين  
 وان جاور من احد فليؤتي ثمن من يده اثني ومائة مثقال  
 من ذهب ان استطاع والا من فضة الا وربعين قوسين  
 معكم لعلكم في البيان نفسا لا تحزنون ومن يجبر احدا  
 في سفر ولو كان قدما او يده خل في بيت احد قبل ان يؤذن  
 او يريد ان يخرج من بيته بغير ان يرا او يطلبه من بيته  
 بغير حق فحرم عليه زوجته تسعة عشرين يوما وان يجاور  
 من امر الله في ذلك من احد فعلى شهادتي البيان ان يأت  
 عنده خير وتسعين مثقالا من ذهب ومن اراد ان  
 يجبر على احد فعلى من علم ويقدر ولو كان بعد سنة  
 فرض ان يحضر ويمينه ومن لم يحضر بعد ان يقدر <sup>فحرم</sup>  
 عليه زوجته تسعة عشرين يوما ولا يحل عليه الا وينفق  
 تسعة عشر مثقالا من ذهب يقدر والا من فضة ذلك  
 ان لا ينظم نفس في البيان ومن يرفع صوته بغير حق يخرج

عن جد الانسان ان يعبأ من فانقوت ثم السابع <sup>بعد</sup>  
 العشر ما يخرج من الحيوان فلا يحذر من الاوانتم محبون  
 ان تلعنوا <sup>ثم الثامن من بعد العشر</sup> حرم عليكم في دينكم  
 النظر بعضكم الى كتاب بعض الا من اذن او علم ان يرضى  
 لعلكم تستحيون ثم تشاربون ثم التاسع من بعد العشر  
 فرض عليكم في دينكم ان تحببوا من يكلمكم بقول يدل على  
 اوبى ومثل ذلك في كتبكم ان يكتب احد الى احد كتابا فرض  
 عليه ان يكتب جوابه باثني اذ استطاع والا اثر غيره  
 ومن يرد كتابا او يمينه او يقدر ان يوصل الى احد ولا  
 يوصل لو يكن عند الله من الصابرين

### الواحد السابع بالله

بسم الله الامع الامع  
 اني انا الله لا اله الا انا الاعد الاعد قل ولجئون  
 البيان ثم كل كتبكم ان اقضى عدا اسم الله لمن يقدر وعده  
 اسم الزوال بالامن لا يقدر لعلكم شئون الاخرة تذكر <sup>يمكن</sup>  
 الثاني خير والا الاول خير له وان لم يجد مثل خطه فلا <sup>يعنيه</sup>  
 وبعد ما غير الاصل تنفقون او في الماء المذب يستتر  
 ولتظنوا كتبكم من اول الابد الى ذكر الابد لعلكم تشكروا  
 ذلك واحد الاول ثم <sup>والثاني</sup> الله ربكم تعلمون



كل ما تموتون ان اسلمن من نظره بالصدق استمر الله  
عاملون ولا لو لم يكن كل خير انتم في النار ولو يكن الله  
انتم الله تقصدون **مكرر الثالث** ربكم حين ما تستقيمون  
لتموتون وانتم في كل واحد كتاب اثبات لمن نظره بعينكم  
الى بعض تكسبون لعلمكم يوم ظهوره مما تكسبون لتعلمون **مكرر**  
**الرابع** انتم في كل حول شهر باسم الله تخلصون لعلمكم  
يوم ظهور الحق اياه يجيبون ولا يخرج عن مواضعكم الا  
اسم واحد وان تسميتم وكلمتم بدونه لا جناح عليكم من كل  
الله وكل على الله يدعون **مكرر الخامس** حين ظهور الله انا  
حضر من نفسي ينقطع عند العمل الا بما امر ان يا عبادي فاقفون  
فان لو يجعل ما على الارض نبيا ليكون انبياء عند الله ولكن  
لا يصح الا من يشاء والله عليم حكيم **مكرر السادس** فلا  
تخلف اسباب الحرب بينكم ولا تلبس ما يخاف به  
الصبايا لعلمكم من نظره بالحق لا تخفون **مكرر السابع** ان  
ادركتم ما نظره انتم من فضل الله تسكنون ليمتد عليكم  
باستوائه على سرائركم فان ذلك عز جنته منيع ان تشر  
كاس ماء عندكم اعظم من ان تشر من كل نفس ماء وجوده ان يا  
عبادي تدركون **مكرر الثامن** في كل شهر واحد من الاراسم بكم  
الله اعظم تملكون على احسن حظ وان مضى عنكم يقضي بركاتكم  
لعلمكم

لعلمكم يوم ظهور الله بالواحد الاول تومنون ثم لتكثرون  
**مكرر التاسع** من يبعث في ذلك الدين من الملك يني بيتا لله  
على ابواب جنته ثم سبعين بقر في تلقائه على ابواب تسعين  
لمن نظره لتشهدن الطين من عنده على ان الملك لله ليس تشهد  
عما يصل قدر ما تشهد الطين من عنده ان يا عبادي فاقفون  
**مكرر العاشر** فلتقرون ذريائكم بيمينكم عن منير من اسم الله عدد  
لعلمكم يوم القيمة بذلك الاسم لتقون **مكرر الحادي عشر**  
انتم على الكرمي تدركون وتخطبون ايام العز والموت ثم اياكم  
فانقون **مكرر الثاني من بعد العشر** ان علمكم لمن نظره فلا تبطل  
اعمالكم بان تشركن بالله وانتم لا تعلمون **مكرر الثالث من بعد العشر**  
ان تملكن من نفس الله تسعة عشر اية بآية خير لكم من كل فضل **انتم**  
قد رايات الله تعلمون ما خلق الله شيئا اخر من هذا ان انتم  
الى سر الامر تنظرون **مكرر الرابع من بعد العشر** حم عليكم في دينه ان  
تتوبون عند احد الا عند من نظره او ما ان ذلكم تستغفرون  
دكم السلطان ثم اليه لتتوبون **مكرر الخامس من بعد العشر** انتم  
عند باب مدينة من يظهر الله لتشهدون مثل ذلك ما قد ظهر  
لعلمكم اياي تقفون ان لم تخافون **مكرر السادس من بعد العشر**  
نزل على ملكات يوم الظهور ان يكتب ما ينزل من عند النقطة  
ويعرض على العلاء ليظهر عجزهم على من على الارض ولا يعمل



على ارضه من لم يؤمن به ومثل ذلك قبل ان يظهر في  
 الا الذين يتبعون في ملكهم قل ان يا عبادي فاقفون  
**نور السابع من بعد العشر** فذوقوا ان يوم الجمعة تلقاء الشمس  
 تلك الاية لعلكم يوم القيمة بين يدي شمس الحقيقة تقولون  
 انما الهباء من عند الله عليك يا ايها الشمس الطالعة فاشهدنا  
 ما قد شهد الله على نفسه انك اله الا هو العزيز العليم **ثم الناس**  
**من بعد العشر** من يحبس احد يحرم عليه ان يلعب وان يقرب كتب عليه  
 تسعة عشر مثقالا من ذهب في كل شهر وان يتعبد من ماء  
 يجب على الشهداء فقير ولو يقبل عنه من ايمان ان يا عبادي  
 فاقفون ومن يحزن نفسا متعبا لشيء كتب عليه تسعة عشر  
 من ذهب دنيء ان يقدر والا من فضة الا اذا اذن ومن شئ  
 يستغفر الله به تسعة عشر مرة قل ان يا عبادي فاقفون **نور الثامن**  
**من بعد العشر** رفع عنكم الصلوة كلهن الا من روال الى روال  
 تسعة عشر ركعة واحدا واحدا بقيام وقنوت وقعود اهلكم يوم  
 القيمة بين يدي الله تقفون نور شهدون تؤيقنون وتصدقون  
 وكانت في امثلكم من حروف الواحد اية لله ربكم لعلكم بذلك  
 تحبون نوراني فاقفون والله شجيدون  
**الواحد الثامن يا هو**

بسم الله الرحمن الرحيم

اني

اني انا الله لا اله الا انا الاظهر لا ظهر ان انظر في القدر  
 ما كان عليه لشاهدون ان كل عمل ما نظره لا عظم عند الله  
 من كل ما انتم لتسبحون قل ان كمثل شمس ان تقفون بالكرات ان  
 يا عبادي اياه تقفون ذلك **الواحد الاول الثاني** قل انكم استظمت  
 تسعة عشر ورقا من القرطاس الا على نور واحد من العقيق  
 في الحائض لا ينسكم ان استظمت لعدون على لا يورثن الميت  
 الا ابيروا من ذرياته وزوجته واخيه واخته ومن علم بعد ما  
 يعرف لنفسه من حاله ما عين به بعد موته وانتم اناسعتم  
 موت نفس الله تحضرون نور عن محاسنكم لا تقفون  
**نور الثالث** انتم يوم القيمة اذا سمعتم حكم كل شيء هالك الا ابراهيم  
 ربك ذو السلطنة والاقتدار تحضرون بين يدي الله نور  
 بين ايدي المحي تستغفرون الله ربكم الرحمن نور الى الله تتوبون  
 وان لم تستطيعن فلتسئلن من فضل الله في كتبكم  
 وان تزدن كلمة عفو من الله خير من كل فضل ان استقر  
 تعلمون **نور الرابع** كل خير انتم لتعصوا اعلاه لمن نظره  
 نور اناء لمن يؤمن به نور واسطر لمن يدل على النقطة  
 انتم الى حروف الحق تنظرون **نور الخامس** انتم ان استظمت  
 ثلث الماس واربعة لعل وست زعفر وست ياقوت يوم  
 الظهور الى حروف الواحد بالا من توصلون ولجعلن بها



كل كجاء واحد لاول لعلكم بالله توفتون **قراءة السادسة**  
فلنظن اننا نكفي كل ارض يوم عن كل ما انتم تستقيمون  
لنظن اننا نكفي في المرات بالليل والنهار لعلكم تشكرون  
**قراءة السابعة** انتم فلتصلين في الصلاة ومن في لباسه  
جناس عليهن في ظهور شمس من وابدافن عند ان واهن  
حين ما يصلين وانتم تاخذون شوق وجوهكم ليقوى وتجت  
عائدين في ابدانكم لعلكم في ايام الله تشكرون قلى اما  
العبد من يظهر الله متى ينقلب ينقلب الى ان يستقر  
نور من قبل مثل من بعد ضلوت قلى انما اولوا انتم وجب الله  
انتم الى الله تنظرون **قراءة الثامنة** من يدرك يوم القيمة فليكن  
ما يكسب من خير وروى لعلكم الى قيمة الاخرى تملكون  
**قراءة التاسعة** من رقى في طائفة حل له النظر والكلام  
بعضهم الى بعض ان يا عبادى فاقفون ثم انصتوا  
وان دون ذلك على ما يثر بغيرها على صوت غاشية ومشرق  
كلية تنصتوا الا وانتم لا تستمعون **قراءة العاشرة** انتم بالعدل  
والسواك بعد ما تقرعون من رزقكم امواهم تظفون **قراءة الحادية**  
نذ وجوهكم وايديكم من هذا الكف تنسلون ان تريدون  
ان ضلوت ثم يندبل لظن وجوهكم وايديكم وان في بيت  
الحرم تحفظن ما ليتم كل ربح يندبل لعلكم دون ما تحبون  
لا تشكرون

لا تشكرون ولتوضن على هب كل التوحيد بما طيب مثل  
وراء لعلكم بين يدي الله يوم القيمة بما الورى والمطلوب  
وان ربحكم لن يغير عملكم وانتم ان تقرن بالبسلة خمسة  
مرة لتكفيكم عن وصوتكم ان انتم الماء لا تعدون او  
بار عليكم لعلكم تشكرون قلى كل ظهور يندل كيونيا  
انار بالنور وكيت واعالكم من عندكم الى نقطة الامر  
تنظرون وقد عني عنكم ما تشكرون في الرقيا والوان  
بانفسكم عن انفسكم تستمعون ولكنكم تعرفون قد  
ذلك الماء فانه يكن سبب خلق نفس شهد الله انتم  
في مكن من تحفظون لعلكم من غرات انفسكم بين الله  
تصرون وانتم ان اوجدت ذلك الماء باختياركم  
**قراءة الحادية عشرة** ولتقولن تسعة عشرة مرة سبحانك اللهم  
ان لا اله الا انت ان كنت من السجدين وان تعين  
في الماء يقضى منكم ذلك بعد ان تو مناقر ومثل ذلك  
ان تنسلن راسكم ويطنكم وايديكم وارجلكم وانتم في حين  
العمل تعدون وانما النساء حين ما يجدن الدم ليس  
عليهن صلاة ولا صوم ولا فضا لها الا وان يتوضأت  
تقر ليسجن خمس وتسعين مرة من زوال الى زوال يقولن  
سبحان الله ذي الطلعة والجمال وانتم وهن في الاسفل



بعد ما تنزلن وتسترجن مكان كل صلاة تسجد  
مرة واحدة تقرأ فيها تسعون مرة تقرأون على هيك التوحيد  
وثمانية عشر تسعون الله ثم تقومون كل ذلك لعلكم في بين  
تستكبرون وانتم ان استعلمتم خمس مرة عباد ظهر تقرأ  
خمس مرة او تقرأ تكفون بعد ما تملن الخافون بدو  
للأحياء وهم لعلكم في نطق يوم القيمة تومنون وان في  
منتهى الحرما تقرأون لافسكم امون انكم به نفسون بايدي  
اقتبانكم في البرر بما والحر وما بينهما بما تقرأون لافسكم  
تقرأون مرة او شهر كل يوم الميث ان تستطيعن في صلاة  
تقرأ منتهى السكون والحب تنقلون في كل بعد عشر يوما  
انتم امواتكم لتزورون او اقرب من ذلك في كل يوم اذا  
عليكم وانتم ان استعلمتم تسعة عشر يوما وليد عن  
احدا لا تقرأون ليلوايات الله وانتم المصباح عند  
توقدون **في الثاني من بعد العشر** قد شهدتم حين الصرب  
كل الحرور فلا تحزن فان هنالك كل شئ يستعجب بك ومن  
الكتبوا وعلوا لك عليك ما اكتسبوا وسيرجبون تقرأ  
يستغفرون قل من يكن على تلك الارض الى ما في جوفها سنة  
ستين فربما ان قضى من عمره تسعة وعشر من سنة عليهم ان  
يحضره اصل الصرب في كل سنة مرة تقرأ بعد تسعة عشر يوما  
هنالك

هنالك الخافون وعلى كل الصرب خمسة ركعة  
صلاة ليصلون ومن لم يستطع في بيته تسعة عشر  
يخلص لله رتبة ومن لم يكن في ذلك الحد يخلص عند فضل  
وان احكم على من على الارض من يقدر ان يرد ان يا عباد الله  
تقومون **في الثالث من بعد العشر** انتم على النقلة  
في اولها واخرها خمس وتسعين مرة في صلوات  
ولصلين كلكم مرة واحدة ولكنكم فزاري تقصدون  
**في الرابع من بعد العشر** انتم ان تملن البيان من اية  
بالليل والنهار ما تقرأون لتقروا والا فلتذكرن الله سبحانه  
مرة ان انتم في روح والا ما انتم تروجون **في الخامس من**  
**بعد العشر** فرض على كل نفس ان تسبق من نفسه فلتقرن  
بينها بعد ما قضى احدى عشر سنة ومن يقدر ولا يقرب  
يحبط عمله وان ينج احدها الاخر عن الثمرة يختار  
الى ان يظهر ولا يجعل الاقران ان لو يكن في البيان وان  
يدخل من احد يحرم على الاخر لما عليك من عنده الا وان  
يرجع ذلك بعد ان يرفع امر من يظهر بالحق او ما قد ظهر  
بالعدل وقيل ذلك فلتقرن لعلكم بذلك امر الله تقرأون  
**في السادس من بعد العشر** ان هذا من عدل الله من كل  
مائة مقال من ذهب من كل شئ لها وعشرين مقال لله



ان اقصى عليه حول ولم ينقص عن اصله تبلغه الحروف  
من تظهر لتو يتي كل واحد من حروف الواحد مثقال الا  
الواحد الاول فان له مثقالين وان مثل ما يظهر مني ظهر  
وحياهم وان بعد عروجه يرجع الى ذر ياهن ان تكن لهم والا ما ينفذ  
من عند الله كل ما يولون ذلك ان يملك من نفس وزاد على  
رزقه وان يحسب بعد الموت كل ما ملك نقر بامر  
يعدل كل حول يقبل عند الامين الظهور فانكم انتم  
لا تعملون **نقرا السابع من اجد العشر** ان يبلغ بها  
المثقال الذهب والفضة عند كل نفس عدد الحروف  
نقرا الهائين نزل فيه سدس لله وقد عفى عن  
ملك الاعداد لله ليؤتي الفقراء من يهمل ومن يضطر  
في امر ومن يستقرض او يضمن او يمنع عن كسبه او  
يحتاج في السبيل وهم انفسهم بافسهم يحسنون  
قل انما الاقرب ذر ياهن وما وجب عليه امرهم نقر  
اولي قرا بجم ان يا اولي الغناء انتم وكلاء من عند الله  
فلستظرون في ملك الله نقر المساكين من يهمل ليعنون  
ولا يحل السؤال ومن سئل حرم عليه العطاء  
وان على كل ان يكسب بامر ومن لا يقدر انتم  
يا مظاهر الغناء مني اليهم ليعنون وقد فرض عليكم  
العلم

العلم بما في دينكم لئلا تضطر نفسا بشئ ان يا مباد  
فانقوت وان من ذلك عدد لله من كليهما الله اذا  
يحل في كل حول وعوف ذلك ان اعيد ذلك تأخذ  
الفقط في اوليها واخرها وانتم ما بينهما الى تسعة عشر  
من اولي طاعتها ان الامر ليعنون كل واحد عدد الهاء بما  
يقدر من عنده لاولي قرا بجم وعليم من انفسهم لا انفسهم  
ان هم كانوا موقنين **نقرا الثامن من اجد العشر**  
انتم في كل حول شهر الصلاة لله يصومون وقيل ان  
يكل الدهر والربنة احد عشر سنة من حين ما تفقد  
نظمت ان يريدون الى الزوال يصومون ان بعد ما يبلغ  
الى اثني واربعين سنة يعفى عنه وما بينهما من الطلوع  
الى المغرب يصومون لعلكم يوم الظهور في ابواب النار  
لا تدخلون وانتم ان تستطيعين قبل الطلوع وبعد  
المغرب لتضيضون وان ميزتوا صومون عن تظهرو  
وانتم عليه لا تحكوا ولا تاكلون ولا تشربون ولا  
تقربون نقر بابات الله تثلث دون ولا تغير  
افواصكم حين ما تقروون **نقرا التاسع من اجد العشر**  
انتم ان التعمون ذكر الفطة لصلون عليه نقر على  
حروف الهي لعلكم يوم الظهور هم هتدون وان



يعد الذكر بكنيتكم مرة واحدة وانتم ليلة الجمعة تقرأ  
يومها تقولون سبحانك اللهم صل على ذات حروف  
السبع ثم حروف الحق بالعرزة والجلال ذلك لعلمكم  
يوم القيمة بما تقولون لتوقنون كما مثل يومئذ تصلون  
على محمد ثم حروف الحق وانتم عن ظهورهم في اخراهم  
معتقون ولا تصلون عليهم ولا تحزنوا فخر ليرضون عنكم  
ولكنكم لا تستحيون وتكسبون ما تكسبون ومن يصل  
على من نظره يصل الله عليه الف مرة ومثل ذلك ان  
انتم على حروف الحق تصلون

يا هو **الواحد التاسع**

**بسم الله الرحمن الرحيم**

انني انا الله لا اله الا انا الاسلط الاسلط وان لي ملك  
السموات والارض وما بينهما وما كاث الى يرجع اليك  
في احوالك واوكاك قل عز كل ارض من نظره انتم يوم ظهوره  
اليه لتزدون ولو كان بيت انفسكم فامكرو ان صبرتم  
تجعل لكم نارا ان يا عبادي فانقوت وان بيوت الملوك  
له ومن يصل فيها فليعلم ان يصدق الى الساكنين منقلا  
فضة الا وانتم من شهداء البيان في عزوب الشمس تان نور  
ليكن فيها من يؤمن حينئذ او يومئذ قل انتم في محال العن  
مكان

مكان تسعة عشر نفس تحلون لعلمكم يوم الظهور عليهم لا تعد  
ذلك ان اوسع والا واحد بكنيتكم لعلمكم بذلك يوم الظهور  
لتنجون كما مثل يومئذ تقومون عند ذكرى وانتم على عتقون  
ولا تستحيون ذلك **واحد الاول** تقرأ انتم **والثاني** ان يا  
اولي الطيب انقوا الله تقرأ انتم بالآلات والنفاء التي خلقت  
لله تدافون وانتم المرصني ان يا عبادي لتزودون  
وان يكن عند احد خطا لو يكن له عدل فليكن الف وليوسين  
به فانا كنا اليه لنا ظريف **ثالث** لله من كل ملك  
بيت مرات لنفسه يكتب بين يديه ما يدل على لو ظهر انتم  
ربه ولم ينصركم ليوصلن الله اليه كل خير قل انك خلقت

لذلك ولا بد ان تمت فابون ذكركم الى يوم القيمة بين العالمين  
**ثاني** تقرأ **الرابع** تحين روحكم في سر كرمه كرا لله تلتذنون ولكنكم  
ان تلتذنون بما يسلطون من نظره لا عظم عند الله ان ما انتم به  
تلتذنون قد علمت في افئدتكم بانية من قبل ظهوره بلسان  
قل ان يا كل شيء فيه تقوت **ثاني** **السادس** كتب على كل نفس ان تعلم  
النقطة تسعة عشر يوما في ظهورها ويرفع عنكم اذا عفى  
قل ذلك خير لا عمل ان تستطيعون ان تذكر كون  
**ثاني** **السادس** انتم قد اطرأ فقر يظهر فيها النقطة  
لا تقدر موت ان كانوا مؤمنين قل اولئك خير من على

يبلغهم الله عنه بكل ما يمكن من عند الله عز وجل



الارض ليعلم الله خبرا منهم في الايمان ليظهره منهم  
 انتم الى ابيه وامر وما كان معه ومن امن من اولى مراتبه  
 من الله فتعلمون ان انتم تحسنون بكل نفس لعلكم تعلمون  
 هذا قبل ان يظهر وبعد ذلك انتم ستدركون وتعلمون  
 عليكم ان يا لباء الله تقرأ اولى مراتبك ذكر الله وتلاه كل شيء  
 في كل حين وقبل حين وبعد حين **ثم السابع** انتم لو كنتم  
 تحذرون ولا تبغون ولا تشتهون ما لا يجبه الله فانه حرم عليكم  
 ولا تستعملون ذلك انتم في ذلك الدين عن كل كره تستطيعون  
 لتبدون **ثم الثامن** انتم الذين تقرأ المسكوات وموفا <sup>تلكون</sup>  
 ولا تبغون ولا تشتهون ولا تستعملون الا بما انتم يحبون ان  
 تصنعون **ثم التاسع** انتم بالجماعة لا تفعلون ولكنكم تحضرون  
 المساجد وانتم على الكرم بما يجبه الله تذكرون وتوعدون  
 الا في صلوة الميت فانكم حين الاجتماع تصلون وتكونوا  
 تقصدون **ثم العاشر** انتم ان اسقطتم كل اثار النقطة  
 تكون ولو كان جايافا فان الوقت ينزل على من عليكم مثل الميت  
 قل ان باعباري خبر الجلالة هذا ان انتم بمن تظهر تودون انتم  
 انفسكم لتظهر من دون حروف الملبين لعلكم في حقايقها لا تد  
 ولتدقق ان لا تكون منهم ومن يقدر ان لا يذكر الا الخير غيره  
 ولكنكم الى ما نزل الله تنظرون وقد نزل فيه ما نزل الى عيشة  
 ثم الالف

ثم الالف والياء من نفسى اذا استأمن بعد فيما بعد  
 عدد كل شيء لواء الله لتشهدون **ثم الحادي عشر**  
 لا تبغون عنا صاير الرباع ولا تشتهون **ثم الثاني عشر**  
 لم شغل صلواتكم شعور الحيوان ولا ما لا ينفع الروح فيه انتم في  
 دين الله فتكونون **ثم الثالث عشر** من بعد العشر انتم ابد كتابا  
 لا تحرقون **ثم الرابع عشر** من بعد العشر انتم كل اسبابكم من بعد  
 تسعة عشر سنة ان تستطيعون لتجدون **ثم الخامس عشر**  
**العشر** فلنكنتم ذكر البيان كل صناعكم لعلكم في ظهور حقيقته  
 ان تبغون في دينكم بغير حق بين يدي شجرة الاولى لا تدركون  
**ثم السادس عشر** من بعد العشر لا تضرب احدا ابدا **ثم السابع عشر**  
**العشر** فلنضيق في تسعة عشر يوما تسعة عشر نفسا  
 ولو انتم ماء الواحد لتو توف وان لا تستطيعين الى عدد  
 الواحد لتبلغون **ثم الثامن عشر** من بعد العشر انتم لا تحرقون  
 لباسكم ولا تضربون على ابدانكم حين ما ميت منكم من احدا ابدا  
 ابدا **ثم التاسع عشر** من بعد العشر انتم حين ماتوا تكون حوت البحر  
 او النهر لتقولون بسم الله المهيمن القيوم ثم كل ما  
 كان عليه الفلى تاكلون  
**الواحد العاشر**  
**بسم الله الا صنع الا قد**



اننى انا الله لا اله الا انا الاكل الاكل قد نزلت في الوعد العاشر  
ان اسجدوا لله الا انا الهين القوي **قل الاول** فلا تعجزون  
عن الكلب وغيره وان تمسكم شجر طرب منه الا وانتم تحبون  
ان تنطقون **قل في الثاوي** ان الله قد اذن للذين امنوا في ان  
عن الحروف والحروف ان ينظروا الهين وهن ان ينظروا  
الهم ان اسألو ويشأون من غير ان يشهدوا وليشهدن كما  
يحب الله في نظره ونظره والله يريد ان يخلق بيبكم ويهيئ  
ما انتم في الرضوات تحابون **وان في الثالث** ما انتم عن ملك  
تورثون فلتقسمن بما قد قسمنا بيبكم لعلكم انتم بما قد اذنوا في  
اعدادها يوم يظهروا الله انفسكم فيها قد خلوت لتؤمنن عن <sup>يظهر</sup>  
نور باياته يؤمنون **قل** ان ذريائكم تورث من كتاب الهاء انتم  
بينهن بالعدل لتقسمن **قل** ما كتب الله عليهن عدد للقتل  
لعلهن يشكرون **قل** ما كتب الله عليهن واجكم من كتاب الهاء  
عدد التآ والفاء انتم بينهن بالعدل لتقسمن **قل** ما كتب  
في الكتاب من كتاب الزاء لايكم عدد التآ والكاف انتم بما  
قد كتب الله لتحكمون **قل** ما تورث امهاتكم من كتاب الواو  
الرمع في الكتاب انتم بما قد قدر الله لتقدرون **وان ما**  
كتب الله لاهوائكم عدد السين من كتاب الهاء انتم بما قد كتب  
لتبلغون **وان** ما قد كتب الله لاهوائكم عدد الزا والهم من كتاب

الذال انتم بما قد كتب الله لاهوائكم عدد الواو **وان** ما قد كتب  
للتبقيم بعلوكم علم البيان من كتاب الجيم عدد الفاء والفاء  
بينهم بالعدل لتقدرون **قل** قد قسم الله ارنكم على درجات رباع  
بعد ثلث بما قد قدر في الحروف تلك الدرجات قبل رباع ثلث  
ذلك من هزون العلم في كتاب الله لن يغير ولن يبدل انتم  
في هياكلكم تنظرون **قل** يوم القيمة بما قد كتب الله لكل الحروف  
بالعدد الهاء عن يظهروا الله يؤمنون **قل** انما الرابع  
جوهر الدين في يدكم وعودكم ان يؤمن بالله الذي لا اله  
الا هو ثم يظهروا الله يوم القيمة في عودكم بما نزل عليه  
من كتاب ثم يبين اظهروا الله باسم على قلوبهم بما نزل الله عليه  
من البيان من كل عند علمون **ان** ارنكم عودكم الى يظهروا الله  
فان انتم يدرككم تدركون **قل** انما الخامس **قل** شئ يطلق عليه  
اسم شئ قد ايجل في بحر الحمل والظهر لنفسه بنفسه الا من لا  
يؤمن بالبيان وما انتم في الكتاب عند لتؤمنن فان ذلك ما  
انتم كلغتم به لا يتغيروا ما هو عليه في نفسه وانتم عما قد اركوا الله  
سركم لتسئلون **قل** لتبين عن كل ما انتم عن تروصون  
**قل** انما السادس **قل** قد حرم الله عليكم في البيان الا الذي ولو  
كان يضرب يد على كف ان يا عباد الله تتقون **وان** حتى ما  
ان تتأخرون بالله لا تلى والبرهان على الجهل الحياء تكتبون ولا تكتبون



على منتهى الادب ليقولون وانكم تلاقون الله ربكم يوم القيمة  
 بما تلاقون من بظهر الله ومن يكن له ابا بالساكنين لعلمكم لا تلاقون الله  
 ربكم وتكسبون علا من ان يظهر الله وانتم لا تلتفتون ولا تتذ  
**قل انما السابغ** فليتلعن الر من بظهر الله كل نفس منكم باو عطر  
 صانع منيع من عند نقطة البيان بقرين يدك الله لشهدون  
 ما يدعيكم لا يدي دونكم الا وانتم لا تستطيعون **قل انما الثامن**  
 فلا تستعد الا على الجهر منها من ذرات طين الاول والاخر ذكرا  
 من الله في الكتاب لعلمكم سقى غير محبوب لا تشهدون **وان**  
**في التاسع** فليمكن من كل نفس من اسباب الجهر منيع ربيع عده  
 الواحد على قدر ما يمكن وان لا يستطيع ولو عليك كتب عليه ان ينفق  
 تسعة عشر مثقالا من الذهب عدا في كتاب الله لعلمكم تنقون  
**وان في العاشر** فلا يصبرون الحروف بعد ما تقص حروفها  
 الا تسعين يوما ولا الحروفات بعد ما تقص حروفهن الا تسعين  
 تسعين يوما عدا في كتاب الله لعلمكم تنقون لشهدن ان  
 الملك لله وكل الير لم يعيون وان صبروا موت ما كتب الله عليهم  
 او هن موت ما كتب الله عليهن من بعد ما يستطيعن ويقدرن  
 او يستطيعن ويقدرن عليهن ان ينفقون تسعين مثقالا  
 من ذهب وعليهن ان ينفقن خمس وتسعين مثقالا من ذهب  
 ان لا يستطيعن او لا يستطيعن ولا ينفقن عظم وعنه والله  
 لا احد

لا احد الا الحب والرضا لعلمكم انتم في رضوان البيان  
 لتشكروا **وان العاشر** ان الذي ينشئون الكتاب يكتبون  
 في اوله لا اله الا الله ثم في اخره لا هبة الا على قبل عهد لعلمكم انتم  
 لتستدلون يوم من يظهر الله مثل ذلك ثم به تشهدون **وان**  
**الثاني من بعد العشر** درياكم لو يكن عليه من حدود موتكم قبل  
 ان ينفق فيهن الروح وبعد ما ينفق ان تنزلن احياء فانتم عديت  
 حيوتكم فيهن لتراعتون وان يزلن اموالكم من عنكم حدركم  
 وصلواتكم عليهن ولا يقربوهن اباهن ولا امهاتن لتلاعننا  
 وان لو يكن غيرهما رحمة من الله وفصلنا في الكتاب لعلمكم في الامم  
 تصبرون **وان الثالث من بعد العشر** ان في البيان  
 ان تجعلن انفسكم واحدا واحدا بان تنشارن لا انفسكم عدا في  
 لعلمكم يوم القيمة بذلك الشان على الله ربكم ترضون **قل ان**  
 النقطة اية سجرة الاولى ثم الى اية حى الاول انتم فلتراعتن  
 انفسكم في ذلك الشان لعلمكم انتم يوم القيمة عن بظهر الله  
 ترضي الاول لا تحببون وان من يظهره الله لو يظهر في مقام  
 النقطة او الى فانه يحق من عند الله لا ريب فيه ان اكل به  
 وان حى الاول ان يظهر في مقام الى او النقطة والفقر  
 اسماء الاول انا كل يوم موه موت **وانما الرابع من بعد العشر**  
 كتب الله على اباكم وامهاتكم ان يوزن قانكم الى تسعة عشر سنة



تأتمه وعليكم ان تتركوها الى اخر عمرها ان لم يكونا من  
عن المستطيعين وعليهما ان يتركها ان يستطعا وانكم  
انتم ما كنتم على الارض المستطيعين ذلك وان يكونون كل على  
حدودهم وان يحجب احد منهم فانتم عند تقفون ومن يحجب عن  
حدود الله في ذلك فليكن منه في كل حول ان يفوق تسعة عشر  
متفكلا من ذهب في سبيل الله حدا في كتاب الله لعلمكم تقفون  
**واعلموا الخاص من بعد الشر** لا تتركبن البصر ولا تجلن عليه  
من شيء ان انتم بالله وانياتكم مؤمنون ولا تشربن لبن الخمر  
ولا تجلن عليه ولا على حيوان غيره الا على دون صلاته ما  
كتب الله لكم لعلمكم تقفون ولا تتركبن العيون الا وانتم بالليل  
والركاب لتزكبن ولا تتركبن ما لا تستطيعن ان تحفظن انفسكم  
عليه فان الله قد اهدىكم عن ذلك خطيا عظيما ولا تصربن  
البيضة على شيء يضيع ما فيه قبل ان يطبخ هذا ما قد <sup>جعل</sup>  
رزق نقطه الاولى في ايام الفجرة من عنده لعلمكم تشكرون  
وان ما يظهر في البيضة من الدم على عنكم وان لم تظهر فلا تأكلوه  
شيء غير مكره لا تشهدون ولا تتركبن الفلك الا وانتم على  
قدر قدركم على ذلك ولا تجادلن فيه ولا تشارعن وانتم على مثل الوج  
والرياحان بعضكم ببعض لتسكنوا كتب على الذينهم اولوا الا  
في الفلك ان يعقدون على انفسهم من فيه من الذينهم فيه

الكون

فبذلك يكون حين ما يضطرب من في الملك وانتم حينئذ لا  
تقومون وتجعلن مكان ظهركم في مقعد لم يكن على مقعد يجا  
من يدخل فيه وانتم مثل تصنعون في الدبوس في مقعد اخرى  
تصنعون ولا تراقبن ظهركم في الفلك الا على قدر ما استقر  
عليه لتستطيعن ورفع عن الذينهم وبراء البحر ما قد كتب الله  
له من سفر واجب انهم سفر البر لا يكون وان لم تعلم ان  
يتخذون لانفسهم اولياء عنهم ليحجون وليبلغون اليهم  
ما يصرون من مكافؤ الى ما هم اليه ليرجعون ان هو على  
ذلك المستطيعين والاعرف عنهم وعما كل يكسبون **واعلموا**  
**السادس من بعد الشر** كتب على كل ملك ارض في كل حول  
ما تارة فاربعين متفكلا من ذهب ثقل وزر الا عظم ما بين  
وتسعين متفكلا ثم على الحاكم الا عظم ما تارة وستين متفكلا  
ثقل على العالم الا عظم ما بين ومائتين متفكلا ان يجوزون  
من يظهر الله بقرابيدهم حين ظهوره اليه ليبلغون انما <sup>احبوا</sup>  
في تلك القيمة عظم ربحهم هو كذا لعل الذين في علفون في الدنيا  
في مقاعدهم جزاء ما كسبوا من قبل بالحق يكسبون  
ان يا هو كذا ان لم يؤمن بمن يظهر الله اياه لا يحزنون  
فان في تلك القيمة هو كذا لو امنوا بالنقطه الاولى <sup>التي</sup>  
احد في البيان وكل الى قيمة الاخرى بالروح والرياحان ليكنوا



ولكنهم قد اجمعوا حتى استملكو ما لا يحب الله في البين  
وانتم تتلون في أنفسكم عن رحمة ربكم لا تبدون ان لا  
تبلغون الى من يظهر الله ما كتب الله عليكم في الكتاب اياه  
لا تحزنون ولا تكون فيه عين ما تسمعون واتجعل  
انفسكم حكما بينه وبين الذين اوتوا البيان بان تعرض  
اياته على الذين اوتوا البيان ان شهدتم ثم عجز انفسكم  
ولا اياهم فان انتم اياه لا تحزنون ولو يظهر حكما في تلك  
القيمة ليبين الحق على من على الارض كلها ولكن كل في  
احكام دينهم وديانهم بحكمهم يرجعون ويحكمون ولكن  
لا يظهر من في امر يثبت بدينهم ليعلموا على عجزهم عن ايات  
ربهم ليعلمون انفسهم بذلك الحكم وبالليل والنهار يتعبون  
وانفسهم واعمالهم ليعلمون ويحسبون انفسهم يحسبون انتم  
ان يا اولي البيان بمنهم لا تتحجبون **واما السابع من بعد العشر**  
ان يا اولي الحكم فلتأمر من يتبعونكم ان لا ياخذوا لباس  
واحد ولا ما عنده وان ياخذوا محرم عليهم وعليكم ان عاجكم تسعة  
عشر يوما وان افترقتم ليل منكم من كتاب الله تسعة عشر  
مقالة من ذهب ان تزدون الى شهداء والبيان ليوثين  
من اخذوا عند لباسه او شئ ما عنده لعلكم تتقون وتأمرهم من  
يتبعونكم ان لا يعارضوا احدا ابدا لعلكم يوم القيمة باصحاب من

ان يا اولي البيان بمنهم لا تتحجبون

لا تسعون ولتأمر كل ارض ان ينظرون بيوتها واسواقها  
واماكنها وتميز كل صنف في مقعده عن الاخر حيث  
لا يختلط اثنين منهم الا في مكانها وكل صنف كانوا في مكان  
واحد على احسن نظم محبوب ولتأمر ان يكون كل صنف  
في خان فان ذلك اقرب للنفع والنفوى انتم تتقون  
**قال اما الثامن من بعد العشر** ولا تأمر ان يؤخذ من احد  
قدر شعر او ينقص عنه بعد ما اكل الله خلق ظاهره  
من شئ امر في كتاب الله لعلكم انتم احدا لا تحزنون  
ومن ياخذ من جسد احد من شئ او يغير لونه قدر شئ او  
يغير لباسه او اباد ان يذنب لغيره قد حرم الله عليه ان واجبه  
عشر شهرا في كتاب الله وليل من حله ودا الله خمس وتسعين  
واحد من ذهب لعلكم انتم تتقون ولا تأمر من ولا تفعلوا  
ولا ترضون فلا تظلم على احد قدر خردل ان انتم بالله  
واياته مؤمنون وان لم تكون بالله واياته مؤمنين  
فلنكسبن عملا لا يخرجنكم من حياتكم فانكم مثل خلقكم كنتم  
عند الله قطرة ماء بعد طين ولترجعن الى الكف طين  
فلا تستحيين ولا ترضين لاحد دون ما ترضين لانفسكم  
وانتم باعلى تدابير حياتكم في اموركم تشد برون ولا تضعين  
خلق احد بعد ما اكل الله خلقه لما تريدون من عز ايام

فما



معدودة فان كلها ينقطع عنكم وانتم من بعد موتكم في النار قد خلوت تقنون كانكم ما خلقت وما اكتسبتم في حق نفس من حزن وان تقتلون وحياتكم تقنون ان انتم قليلا ما تشعرون **قل التاسع من بعد العشر** ما امر الله من امر ولا نزل من نهي الا لعز من يظهر الله انه اعياضكم امر اولي عزه انتم عن الله لزامون وعن كليهما تنقطعون

**الواحد الحادي عشر**

**بسم الله لا اله الا الله**

انني انا الله لا اله الا انا الا ثبت الا ثبت قد نزلت مقام رب كل شئ في بعد الباء من الواحد لعلمكم لتكفرون **قل ان** في الواحد الحادي من بعد العشر انتم في الاول تشهدون ان خلقت بالله ثم بمن يظهر الله وانكم انتم بينكم وبين الله صار قون لم يكن عليكم من شئ وعلى ما خلقت له ان يردوكم اليكم وان يجيبون فليكن منهم لستة عشر متفكلا من ذهب حد في كتاب الله لعلمكم تقنون وان انتم بينكم وبين الله ان خلقتم وكنتم دون صار قون فليكن منكم من كتاب الله لستة عشر متفكلا من ذهب ان تردون الى ما خلقتون له حد في كتاب الله لعلمكم بغير حق لا تخلصون **قل الثاني** كل ذاك سبي في البيان يفتن من سكان ملكته

الكاف والهاء من العلماء الذين بينهم ينبغي ان يكون مصداق الحروف في كتاب الله لعلمهم يوم القيمة من يظهر الله يوم مومن ويوقنون ودين الله ينصرون **هو** كل الخلق من عدد وملكته لعلمهم صنعاء الخلق ينصرون نزل عليهم برحمتهم نزل بينهم وبين الله عن حد ودينهم لا يجيبون **قل الثالث** من يستهين مؤمنا او مؤمنة ليل من عدد الواحد من ذهب نزل من الفضة نزل من كلمة الاستغفار خمس وتسعين مرة لعلمكم تقنون ولا تستهينون ليردوا الى من استهزئ ان يقدر وان لم يقدر يرفع عنه الذهب والفضة وليل من الاستغفار وان لم يكن في السان **استهزئ** باشارته فينتار لنفسه من يستهين عنه ان يا عباد الله تقنون **قل الرابع** انما البيان ومن فيه حتى سواء كان من نوره او ناره الى يوم من يظهر الله بالاصياء فيها التقدر نزل لتبينون نزل لتستحكمون **قل انما النار** ما يجيب عن عدد ما نزل في البيان والنور من يراعي حد ودين الله في نفس البيان كافي الذي ما رخلوا فيه ان ياكل شئ تقنون **قل الخامس** من يدخل في البيان فلا يردوه في دينه وان يردوه فليكن منكم لستة عشر متفكلا من ذهب ان يبلغون الى ما رددوا حد في كتاب الله لعلمكم انتم احدا في البيان لا تردون وان



شهدتم على أحد ما لا إله إلا الله في البيان ذلك قد  
ربه ولم يخرج عن أصل ربه وإن على قدر ما احتيج <sup>صل</sup> ليو  
الميراث إنتم بكل دم حسن جميل هو كآلة لتبوء وتذكرون  
**قل السادس** من ينظر ظهور من يظهر الله بغير معرفة الله <sup>صانه</sup>  
في معرفة نفسه ورضائه فاولئك ما استدرأوا من البيان  
من حروف وما كانوا عند الله لمؤمنين ولتبلغن كتاب كل شيء  
الكل نفس ولو كان احدا من بقى من يدعي الاول <sup>عنده</sup> زكوا  
الى كل العالمين ولتستغفرن الله الذي لا اله الا هو <sup>الغفور</sup> الغفور  
تقرئون اليه لعلمكم ترجمون **قل السابع** هل ينظرون في البيان  
ان لا تملك من فوق عدد الواحد من كتاب وان تملك قليل منكم  
لستعشر عشرا فلا من ذهب حدا في كتاب الله لعلمكم تنقون  
قل الاول نفس البيان تقرئ ما انتهى في البيان من علوم  
يلزم منكم في دينكم مثل النجوم والصور والحروف والاعداد <sup>الحروف</sup>  
وما انتم تكثرون في دين الله باعلى سبل النظم لتظنون  
فلا تفتشوا الا جواهر العلم والحكمة وانتم من رزاقها <sup>تحتجون</sup> تحتجون  
كل ذلك لان لا يحضر بين يدي من يظهر الله الانفس البيان  
وما انتهى في البيان من عدد الحروف من الذي فهم قد اجنوا الى  
ذروة العلم والحق وهم كانوا في دين الله مخلصين **قل الثامن**  
ملا شق من بين الحروف الاوان يجمع في اوعية لطيفة

او في مندبل لطيف وان ما انتم به تتحذرون غير هذا  
وانتم كل الحروف على مقاعد موعدة لتصفون لتواقين  
ارواحكم لعلمكم انتم بارواحهم ما في المليين يحسنون ومن  
روافهم يحسبون ولتجمعن ارواح التي تعلق بها في انفسكم لعلمكم  
كانت شعرت بها انتم تحزنون الا انما انتم ترصون وتشكرون  
وكل من علك من حروف فعليه ان يحفظه في مقام عز محبوب <sup>ذلك</sup>  
يكن في حجرة عمار ملة كل واحد ان يحفظن ما هم من كل حرف  
مكتوب سواء يجعلون في محل واحد او مقاعد مختلفة  
ان الله لكم لعلمكم في امر لا تصيبون **قل التاسع** فلا <sup>تجلسن</sup>  
في مقاعد العز الا في حولها وان جلستم منكم تسعة <sup>عشر</sup>  
مشقلا من ذهب الا وانتم يجبرون فله من يجبركم يلزم  
عليه من كتاب الله لعلمكم عز جد وانكم لا تخرجون وان لكم  
في بيوتكم عند ما يجلس اهلكم عندكم فانكم لا تستطعون في  
حول الحروف تجلسون الا وانتم في مكان واحد بالحب تقعدون  
وان في مقاعد الحروف ربح عنكم لعلمكم على اوله والله عزون  
وان ما ينزل على احد فعليه ان يقرئ من رعاها وان يؤتية  
المكان بنفسه والذينهم في حوله وان يجيبون <sup>في</sup> في كلهم  
ان يقولون انا لستغفرن الله الذي له الاسماء الحسنة عن كل  
وانا كل الير لثابتون **قل العاشر** ان في البيان ان يكون



كل ما نزل فيه عربيا عند الذين يستطيعون ان يفهمون  
وان يفهموا احدا فارسيا ان في الكتاب للذين هم كل  
البيان لا يدركون ولا تفهمون الا بالحق ولا تجعل الفارسي  
عربيا الا بالحق ولتتمكن كلكم اجمعون بيان عرب صعب و  
بيان فارسي للذين هم لا يستطيعون ما نزل الله يدركون  
وان على ما نزل عند الشهداء انتم كما منكم تحفظون <sup>نفس</sup>  
الى من يظهر الله لتبلغون وان لكم ان تجعل من كتب <sup>الواحد</sup>  
ذلك الثلث على ما نزل واحد ثم كل عربيا ثم كل عجيا ذكرنا  
من الله لعلكم بكل ما نزل الله في الكتاب لتعطون بظاهرة علما  
تقر به تقولون **ثم العاشر** من بعد العشر لا تقدمون على من يظهر الله  
ولا على اول سوره يظهرون في اعيان الخلق او اواصر ما صغر  
عند الله متعالين ومن يتقدم عليهم فيلزم من كتاب الله <sup>سعة</sup>  
عشر متفكلا من الذهب حدا في كتاب الله لعلكم تقولون **قل الثالث**  
**من بعد العشر** انتم ان يا ذاك الخلق اولاء اول الله فكل ما <sup>تسعة</sup>  
على احد بان يريد من شيء ان يستطيعون فليستطيعون  
فان الله ليستجيبهم بما هموا يكره وحين علمكم بمطلب احد كتب  
عليكم ان تقضون وان احتجبت فليستغفركم الله ربكم تسعة عشر  
مرة وان احتجبت عن استغفاركم فليعلم منكم تسعة عشر <sup>متفكلا</sup>  
من ذهب حدا في كتاب الله لعلكم تهابون انفسكم و <sup>عليكم</sup>

كل ما يحجب من نفس في دينكم فليجبينها وخذو درسا  
فلتقضين لها فضلا من الله عليهم لعلكم انفسكم مظاهير  
ما يحجب الله عباره تظهرون **قل الثالث** من بعد العشر  
ان يبعث ملكا في البيان كتب عليهم ان يكتنوا لنفسه ما  
يجعل على راسه ما يكن عليه خمس وتسعين عدلا ما  
يكن له عدل ولا شبه ولا كفو ولا قرين ولا مثال ولا يخرج عن  
عدد الهاء ظهورات اسماء عزرا من الله عليه الى يوم القيمة  
يومئذ كل ما صنع في ذلك في البيان فلتقدرون عند الله  
من يظهر الله تزيين يدى الله لتعبدون ان تقضون  
بذلك ان يا اول الملك والا اول الله عنى عن العالمين **قل الرابع**  
**من بعد العشر** فليجعل من اول اليكم الى اخرها ركوز خمسة  
تقر عند كل خمسة لتوزنون فليستدرك باول الليل ترقى <sup>اول</sup>  
تسعة عشرة مرة لا اله الا الله ترقى الواحد الله اعنى تقولون  
ترقى <sup>اعلى</sup> الثاني تسعة عشرة مرة لا اله الا الله ترقى الواحد الله  
تقولون ترقى الثالث تسعة عشرة مرة لا اله الا الله ترقى  
الواحد الله احكم تقولون ترقى الرابع تسعة عشرة مرة لا اله  
الا الله ترقى الواحد الله املك تقولون ترقى الخامس  
تسعة عشرة مرة لا اله الا الله ترقى الواحد الله اسلم تقولون  
وكتب عليكم ان ترون نون في مكان يسمع من حولكم وان ا



انقطع الصوت عن نفس فليزل منه ان ياجز الى ما يوزن  
في كل يوم وليلة تسعة عشر متفكلا من القنءا لا بين الاعلى  
لعلمكم تراجون انفسكم وعن ذكر الله لا تتجربون ومن يكن رافدا  
لو يكن عليه من شئ وان يكن دون رافد فليكون في مكان  
يسمع الصوت وعليكم ان تخرجون من حجراتكم تسمعون  
الصوت بل على علمكم بما يوصل الى بيوتكم صوت المؤمن <sup>ليكنتم</sup>  
في كتاب الله وان كبر على المؤمن فليقول مرة شهد الله  
لا اله الا هو وان من يظهر الله الحق من عند الله كل بامر الله  
من عنده يخلقون وانا كل عابدين الله عليه لمؤمنون  
ذلك من فضل الله عليهم في ايام بؤسهم وحين مالا يستطيعون  
ان يطولون **قل ان الخاسر من بعد العشر** ان تسيم امر في صلواتكم  
فلتقصون ما قد قضى عليكم لا كل اعمالكم ومثل ذلك في غير  
صلواتكم انتم باجزة قبل ذلك ثم بعد ذلك لا تلتفتون ونفس  
ما قد قضى تنظرون وتقصون كتب على الذين اوتوا البيان  
ان يحيط علم انفسهم بما على الارض من كل ملك ونبية وكتاب  
وحد ملكه وعد جنده وضايا ما عنده وما يكن عنده مما لا  
له من عدل ليوم كل الله على الله ربحهم يمضون **قل السادس** <sup>بعد</sup>  
**العشر** قل اتقنن نفسا ولا تقطن شيئا عن نفس ابدا انتم  
بالله واية تؤمنون ومن يامر ذلك او يفعل او يقدر ان يمنع  
ولم يمنع

ولم يمنع او يرضى فليزل منه في كتاب الله احدى عشر الف  
متفكلا من ذهب ان يردن الى من يورث عن قتل ويجوز  
عليه كل من ينه تسعة عشر سنة ودليل في كتاب الله ان كين <sup>نبية</sup>  
قد خلقت على غير محبة الله ورحمته ويدخل النار من مبد <sup>موت</sup>  
ولا يعجز الله له ابدا ولكن ان يتبع تلك الحدور يخفف عنه  
ما قدر له فلتتقن الله ثم تقون ومن يقتل احدا بغير ما اراد  
فلم يكن عليه من شئ الا وان يرصين من نفس وراثة ما قبل  
وليعد ربح عنهم وليكون عند الله ربح لمن المستغفون  
وان مثله كمثل قصا يبيع على نفس فلتتقن الله ان ياكل <sup>نفس</sup>  
ثم تقون وان الذين قتلوا في ارض الصاد ان امنوا بالله  
واياته ان ياخذوا اديات ما تكلوا عن وراثة من قتل بحدود  
ما قدر من قبل لعلمكم في دين الله تقون ومن بعد لا تقربون  
**قل السابع من بعد العشر** ومن يامر ان يخرج احدا من بيته او  
مد بيته او مريته او ملك سلطانه فليجوز عليه تسعة  
عشر شهرا فليزل منه تسعة عشر متفكلا من ذهب ان يردن اليه  
حداني كتاب الله لعلمكم تقون **قل الثامن من بعد العشر** <sup>ين</sup>  
مسكو ارفع عنه شعوره فليزل منه في كتاب الله خمس وتسعين  
متفكلا من ذهب ولا تشفين موصاكم عسكو ابدا ان انتم بالله  
واياته مؤمنون **قل التاسع من بعد العشر** ومن يكتب حرفا



على من يظهر الله او غيره ما نزل في البيان قبل ظهوره فليكن  
من كتاب الله تسعة عشر مثقالا من ذهب ولا اذن الله احد  
ان ياخذن عن ذلك ولا ان يسئلن عن ذلك احد فليكن  
على نفسه مثل ذلك بما قد سئل بعد ما لا اذن الله له ان يسئل  
فلتتقن الله ان لا تكتبن حقا على من يظهر الله ولا يغير حدوده  
ما نزل الله قبل ظهور الحق ولا تحكى بعد الظهور مثل قبل الظهور  
وتحسبون انكم محسنون وان لا تكتبن الحق فلا تكتبن على الحق  
من شيء هذا ما وصيكم الله لعلمكم تتقون وان لا تنصرون من  
يظهر الله عما تكتبون له فلا تحزنوا بما يكتب عليه فليتقن الله  
حق النقي لعلمكم

يوم القيمة عند الله لتتقون

الحق









